

ایران و قضیه ایران

جلد اول

پهشتاد و هفت

میرزا حسن کرمانی

ترجمه

محمّد علی وحید مازندرانی



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



بها: ۹۵۰ تومان

ایران و قضیه ایران

تیرتیرستان

www.tabarestan.info



www.tabarestan.info
تبرستان

ایران و قضیه ایران

نوشته:

جرج. ن. کرزن

ترجمه:

غلامعلی وحیدمازندرانی

جلد اول

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۱۹۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَوَلَّيْنَاكَ هُمْ أَوْلُوا الْأَبَابِ.

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند
و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که
خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

www.tabarestan.info
تبرستان

کرزن، جورج ناتانیل کرزن، ۱۸۵۹-۱۹۲۵
 Curzon, George Nathaniel Curzon 1st Marguis.
 ۲ ج. مصور، جدول، نمودار.
 عنوان اصلی:
 Persia and the Persian question
 ۱. ایران - سیر و سیاحت. ۲. ایران - سیاست و حکومت.
 ۳. ایران - اوضاع اقتصادی. ۴. مسأله شرق (آسیای مرکزی).
 الف. وحید مازندرانی، غلامعلی، ۱۲۹۱ - ۱۳۶۹ مترجم.
 ۹۵۵/۰۸ DSR ۱۳۲۵



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

ایران و قضیه ایران (جلد اول)

چاپ اول: ۱۳۴۹؛ ... چاپ چهارم: ۱۳۷۳

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

فصل دوم: راهها و وسایل - اهدا

به مسافران و جهات نگردان

۶۰	ضرورت اطلاعات
۶۱	ایران در کجا واقع است
۶۱	پی‌ریزی این فصل
۶۱	راه انزلی به تهران
۶۲	چگونه باید به انزلی رسید
۶۲	کشتی‌های مسافری دریای خزر
۶۳	ورود به انزلی
۶۳	مرداب
۶۴	پیر بازار
۶۴	رشت
	انتخاب اسباب سفر، عزیمت با
۶۵	چهارپاداران
۶۵	حرکت با چاپار
۶۷	هنرینه مسافرت با چاپار
۶۸	نوع جاده
۶۹	رشت به قزوین
۷۱	قزوین
۷۴	راه درشکدرو به تهران
۷۵	جاده پستی
۷۵	جاده کاروان
۷۶	مدت مسافرت
۷۶	جاده طرابوزان - تبریز
۷۷	جاده تفلیس - تبریز
۷۹	تبریز به تهران
۸۰	چاهای قابل ملاحظه

فصل اول: پیش‌تفتار

۱۸	منظور سه‌گانه از تألیف این کتاب
۱۹	معنی قضیه ایران
۲۱	رابطه قضیه ایران با امپراتوری هند
۲۲	تاریخ و جغرافیا
۲۳	مسافرت
۲۴	بستگی ملت ایران با ما
۲۵	دوام تاریخ ایران
۲۶	ارتباط ایران و انگلستان
۲۷	تقریبات چهارگانه مسافرت
۲۷	۱- خراسان
۲۸	ایالات مجاور
۲۹	۲- ایالات مرکزی
۳۰	بناهای قدیمی
۳۱	۳- ایالات جنوب غربی
۳۲	۴- خلیج فارس
۳۲	شرق تغییر ناپذیر
۳۳	گیرندگی پایدار آن
۳۴	فرق بین مشرق و مغرب زمین
۳۵	افراط و تفریط در ایران
۳۶	تناقض طبیعی
۳۶	کیفیات زندگی
۳۷	سفرنامه‌ها
۴۸	تقسیم سفرنامه‌ها از لحاظ دوره
۵۱	قرن هجدهم
۵۲	قرن نوزدهم
۵۷	درجه اهمیت این سفرنامه

۸۰	ساس میانه
۸۱	زنجان و سلطانیه
۸۲	جاده مشهدس به تهران
۸۳	جاده گزن به تهران
۸۳	جاده عشق آباد به مشهد
۸۴	از طریق افغانستان
۸۵	راه خلیج فارس - بندرعباس
۸۵	جاده پوشهر به تهران
۸۶	جاده محمره (خرمشهر) به تهران
۸۶	جاده بغداد - تهران
۸۷	راه بغداد
۸۷	۱- جاده طرابوزان و سامسون
۸۸	۲- جاده اسکندرون به حلب
۸۸	۳- جاده دمشق
۸۹	جاده خلیج فارس
۸۹	بغداد به تهران
۹۱	کوهها و شهرها و بناها
۹۲	خلاصه کلام
۹۲	لوازم سفر با کاروان
۹۳	اسباب سفر با چارپا
۹۴	زین و برک
۹۵	توشه
۹۷	رختخواب
۹۸	خوراک و طبخ
۹۸	دارو
۹۸	اسلحه
۹۹	پیشتهادهای جزئی دیگر
۹۹	موسم سفر
	فصل سوم : از لندن به عشق آباد
۱۰۱	از پاریس به قسطنطنیه
۱۰۲	پروفوسور وامبری
۱۰۲	کشتیهای نفتکش در دریای سیاه
۱۰۳	شهر و جمعیت باطوم
۱۰۵	زندگانی روزانه
۱۰۵	صنعت نفت
۱۰۶	گمرکخانه روس
۱۰۶	تجارت و کسب
۱۰۷	خیالات نظامی روس
۱۰۸	خط آهن باطوم به تفلیس
۱۰۹	ساختمان تونل سورام
۱۱۰	تفلیس
۱۱۰	هتل لندن
۱۱۱	عزیمت از تفلیس
۱۱۲	بادکوبه
۱۱۲	عبور از دریای خزر
۱۱۳	زنیال این کف
۱۱۴	مسافران بومی
۱۱۴	صحرا
	فصل چهارم : منطقه ماوراء بحر خزر
۱۱۶	اطلاعات جدید
۱۱۷	ارتباط دریائی در بحر خزر
۱۱۸	انتقال انتهای خط به کراسنودسک
۱۱۹	چند اصلاح دیگر
۱۱۹	کارخانه غزل اروات و
۱۱۹	ایستگاهها و...
۱۲۱	ناوگان محدود رودخانه جیحون
۱۲۱	آبیاری مرو و بند سلطان
۱۲۳	لوکوموتیو و واگن
۱۲۳	تلگراف
۱۲۴	سرعت و سرویس
۱۲۵	حمل و نقل کالا
۱۲۶	سازمان گمرکی
۱۲۷	آینده درخشان تجارتی
۱۲۷	تسهیلات برای مسافران انگلیسی
۱۲۸	توسعه خط آهن ماوراء بحر خزر
۱۲۹	توسعه ضمنی خطوط در بخش اروپائی
	وضع اخلاقی مردم در حوزه ماوراء
۱۳۰	بحر خزر
۱۳۱	پارهای تغییرات اداری
۱۳۱	استقلال منطقه ماوراء بحر خزر
۱۳۲	زنیال کوروداتکین
۱۳۴	محکم کاری روس در آسیای مرکزی
۱۳۴	آینده
	فصل پنجم : از عشق آباد به قوچان
۱۳۷	ورود به عشق آباد
۱۳۸	عزیمت به طرف مرز
۱۳۸	داستان جاده عشق آباد - قوچان

۱۴۰	حوزه روس
۱۴۱	کوههای روس
۱۴۲	خط آهنی که خیال ساختن داشته اند
۱۴۳	جاده در قسمت
۱۴۳	دور بادام و امامقلی
۱۴۵	زباران به قوچان
۱۴۷	پیشواز به هنگام ورود
۱۴۸	مهمان نوازی جناب خان
۱۵۰	توصیف کلی
۱۵۰	اسکان و قدرت کردها
۱۵۲	سیرت و اخلاق آنها
۱۵۳	اقتدار ایلیخان
۱۵۳	خاندان حاکم
۱۵۴	ایلیخان فعلی
۱۵۵	پسر او
۱۵۵	شهرت او
۱۵۷	دو مصاحبه
۱۵۸	قیافه امیر حسین خان
۱۶۰	گفت و گو
۱۶۱	سؤال و جواب
۱۶۳	هدیه برای خان
۱۶۴	شاهی که از مطبخ خان آوردند
۱۶۵	شهر قوچان
۱۶۵	بناها
۱۶۶	بازارهای قوچان
۱۶۷	امیرنشین قوچان
۱۶۸	راههای فرعی از قوچان
	فصل ششم : از قوچان به کلات نادری
۱۶۹	عزم دیدار کلات نادری
۱۷۰	ویکتوریای ایلیخان
۱۷۱	قوچان به شامگیر
۱۷۳	طرز خرمن کوبی عهد عتیق
۱۷۳	زندگانی چادر
۱۷۴	همراهان من
۱۷۷	برج رادکان
۱۷۸	عزیمت به پشته
۱۷۹	عزیمت به بلنور
۱۸۰	کتک خوردن راهنمای ما
۱۸۱	بلنور به ورده
۱۸۲	باغ خان
۱۸۳	گردنه های کوهستانی
۱۸۴	آب گرم
۱۸۴	امکان ورود به کلات
۱۸۵	ورود به کلات
۱۸۶	دروازه ارغوان شاه
۱۸۸	مراقبت دروازه
۱۸۹	گفتگو با پاسبانها
۱۹۰	رفتار سر باز
۱۹۱	پاسخ خان
۱۹۱	تاکتیک ایرانی
۱۹۲	او روانه شده او
۱۹۲	گزارش به خان
۱۹۳	تلاش در بالا رفتن از دیوار
۱۹۴	چشم انداز هوایی گرداگرد قلعه
۱۹۶	تاریخ کلات
۱۹۷	استحکامات نادرشاهی
۱۹۷	بازیل با تاتز
۱۹۸	تاریخ اخیر
۱۹۹	حق حاکمیت ایران
۱۹۹	ارزش نظامی کلات
۲۰۰	پنج دروازه کلات
۲۰۱	جمعیت
۲۰۱	آثار قدیم
۲۰۲	زراعت و مقدار آب
۲۰۲	پازگشت به وارده
۲۰۳	عزیمت به کلاهد
۲۰۴	جاده مشهد
۲۰۴	چشم انداز شمال شرقی خراسان
۲۰۶	حیوانات و زندگی انسانی
۲۰۷	عجایب طبیعی
۲۰۷	ورود به مشهد
۲۰۸	تصادفی در میان همراهان
۲۰۹	مزار خواجه ربیع
۲۰۹	ورود به شهر مشهد
	فصل هفتم : مشهد
۲۱۱	تاریخ نویسان سابق مشهد
۲۱۲	تاریخ
۲۱۴	اندازه و نقشه شهر
۲۱۵	خیابان
۲۱۶	گذری به قبرستان شهر

۲۱۷	بهداری مشهد	۲۴۴	مشهد به سیستان
۲۱۸	برج‌های بادگیر وطاق نکهبان	۲۴۴	مشهد به کاخه
۲۱۸	بناهای مقدس	۲۴۴	مشهد به دوشک
۲۱۹	۱- بست	فصل هشتم: سیاست و تجارت خراسان	
۲۲۰	۲- صحن		
۲۲۲	۳- حرم امام رضا (ع)	۲۴۵	بی‌ریزی این فصل
۲۲۳	ضریح امام (ع)	۲۴۶	ایالات خراسان
۲۲۴	مقبره‌های دیگر	۲۴۶	وضع طبیعی
۲۲۴	اروپا ئیانی که بارگاه امام رضا (ع) را دیده‌اند	۲۴۷	رودخانه‌ها و زراعت
۲۲۶	مسجد گوهرشاد	۲۴۷	جمعیت
۲۲۷	بناهای دیگر بست	۲۴۸	تاریخ
۲۲۷	کتابخانه آستانه	۲۴۹	عایدات
۲۲۸	عایدات حضرت	۲۴۹	تقسیم بندی غنائم
۲۲۸	جمعیت مشهد	۲۵۰	حکومت (والی)
۲۲۹	دستگاه اداری آستانه	۲۵۰	ریشه مسئله خراسان
۲۳۰	مساحت آن محوطه چهارگوش متعه	۲۵۰	ولایت استرآباد
۲۳۰	مقبره نادرشاه	۲۵۱	روسها در آشوراده
۲۳۱	کلیمیان مشهد	۲۵۴	وضع طبیعی این جزیره
۲۳۱	بناهای عمومی	۲۵۴	جزیره جدید
۲۳۲	مصنوعات	۲۵۴	تغییر منطقه اشغالی به نقاط دلخواه
۲۳۴	مزدها و نرخ اجناس	۲۵۵	تاریخ تکرار می‌شود
۲۳۴	بانک و صرافی	۲۵۶	پطرکیس
۲۳۴	ملاقات با جناب والی ارگ	۲۵۶	آغا محمد خان
۲۳۵	صحبت با رکن الدوله پادگان	۲۵۷	دلایل تلاش روسها چیست
۲۳۶	کنسولهای خارجی در مشهد	۲۵۸	وضع استرآباد و شاه‌رود
۲۳۷	انتصاب مسیو لاسف	۲۵۹	ترکمن‌های ایرانی و روس
۲۳۸	کنسولخانه روس	۲۶۰	شورش یهوتیهای ایرانی
۲۳۸	کنسولخانه انگلیس	۲۶۱	ضعف حکومت مرکزی
۲۴۰	اعضاء و انتصابات شغل و کارکنسولی	۲۶۲	بجنورد
۲۴۰	طوس	۲۶۳	درگز
۲۴۱	سیم‌های تلگراف	۲۶۴	نسبت به دولت روس چه رفتاری دارند
۲۴۲	طرز رفتار با خارجی‌ها	۲۶۴	کلات نادری
۲۴۳	راه‌های فرعی مشهد	۲۶۵	قصد و خیال دولت روسیه
۲۴۳	مشهد به سرخس	۲۶۶	مرزهای ایران و روس
۲۴۳	مشهد به هرات	۲۶۶	تجن
۲۴۴		۲۶۶	دوسرخس
		۲۶۷	تسخیر سرخس بدست عباس میرزا
		۲۶۸	سرخس جدید
			روسها باز سرخس کهنه را تسخیر می‌کنند

۲۹۱	تجارت ایران و افغانستان	۲۷۰	ارزش نظامی
۲۹۱	جمع کل	۲۷۰	مرزشرقی
۲۹۲	اقداماتی که از ناحیه دولت انگلیس ضروری است	۲۷۱	حوزه مشهد
۲۹۳	طمع روس درباره خراسان	۲۷۲	نواحی جام، باخرز و خواف
۲۹۴	خط آهن ماوراء بحر خزر شاهد پارزی است	۲۷۲	قاین
۲۹۵	پایگاه برضد هند	۲۷۳	جمعیت و حاکم نشین قاینات
۲۹۶	مصالح بریتانیا در خراسان	۲۷۴	تعلیمات روس
۲۹۷	تمایل ایران	۲۷۵	تأثیر حفظ راه آهن ماوراء بحر خزر
۲۹۸	ابهت روس	۲۷۶	نواحی داخلی
۲۹۹	احساسات نسبت به انگلستان	۲۷۶	طیس
۳۰۰	جاده فرعی در خراسان شرقی	۲۷۶	ترشیز
		۲۷۷	تریت حیدری
		۲۷۷	نیشابور و سبزوار
		۲۷۸	شاه‌رود و بسطام
		۲۷۸	قدرت کلی نظامی خراسان
		۲۷۸	پیاپی نظام
۳۰۲	مرزشرقی ایران	۲۷۸	۱- فوج‌های ناحیه‌ای
۳۰۳	۱- ذوالفقار به سیستان	۲۷۸	۲- فوج‌های غیر ناحیه‌ای
۳۰۳	۲- سیستان	۲۷۹	سوار نظام
۳۰۴	۳- سرحد ایران و بلوچستان	۲۷۹	افراد نامنظم
۳۰۴	۴- سرحد مکران	۲۸۰	توپخانه
۳۰۵	حوزه سیستان	۲۸۰	تجارت خراسان
۳۰۵	اصل نام سیستان	۲۸۰	تجارت سابق انگلستان با خراسان
۳۰۵	موارد استعمال آن	۲۸۲	وضع بعدی
۳۰۶	وضع کنونی	۲۸۲	تفوق ظاهری روس
۳۰۷	تعیین شکل بی دری	۲۸۳	ارقام ایرانی
۳۰۸	تاریخ افسانه‌ای آن	۲۸۴	اطلاعاتی که در مشهد بدست آوردیم
۳۰۸	تاریخ باستانی	۲۸۴	گزارش کنسولخانه انگلیس
۳۱۰	تاریخ اخیر	۲۸۴	ارزش واردات روس و انگلیس
۳۱۲	کمیسیون مرزی سراف گلد اسمیت	۲۸۵	جاده‌های تجارتی انگلیس و هند
۳۱۲	درسال ۱۸۷۲	۲۸۶	عوارض وارداتی
۳۱۳	تجزیه سیستان	۲۸۷	جاده‌های تجارت روس
۳۱۴	رأی مستقل	۲۸۸	حقوق گمرکی
۳۱۵	وضع اداری فعلی	۲۸۸	اقلام عهده
۳۱۶	جهانگردان اروپائی	۲۸۸	۱- جنس انگلیسی و هندی
۳۱۸	اهمیت سیاسی سیستان	۲۸۹	۲- جنس انگلیسی
۳۱۸	اهمیت آن از لحاظ روس	۲۹۰	۳- کالای روسی
۳۲۰	ارزش آن از لحاظ انگلیس	۲۹۰	صادرات به روسیه
۳۲۱	اهمیت سوق الجیشی	۲۹۰	افزایش تجارت ایران و روس
۳۲۱	اقدامات فنی	۲۹۱	۴- صادرات به هندوستان
۳۲۲	خط نوشکی به سیستان		

۳۹۶	تهران	تهران از لحاظ پایتخت چه مزایا	۴۴۲
۳۹۶	راههای فرعی بین مشهد و تهران	وجه تقابلی دارد	۴۴۳
		مزیت‌های سیاسی	۴۴۴
		اسب دوانی	۴۴۵
		نکارستان	۴۴۸
		گرما به	۴۴۸
		قصر قاجار	۴۵۱
		قصرهای دیگر	۴۵۲
		دوشان تپه	۴۵۳
		سفارت انگلیس در قلعهک	۴۵۴
		دماوند	۴۵۷
		حوالی جنوب	۴۵۹
		خرابه‌های ری	۴۶۰
		ری قدیم	۴۶۲
		خرابه‌های آن	۴۶۳
		برج یزید	۴۶۴
		کنده کاری بر سنگ	۴۶۵
		ورامین	
		فصل دوازدهم: ولایات شمالی	
		مازندران و گیلان	۴۶۷
		ولایت استرآباد	۴۶۹
		تاریخچه این شهر	۴۶۹
		نمای فعلی	۴۷۰
		سنگ فرش شاه عباسی	۴۷۱
		صنعت محلی	۴۷۲
		زندگانی روستایی	۴۷۳
		ولایات بحری	۴۷۴
		۱- رشته ساحلی	۴۷۴
		۲- جنگل وزمینهای قابل کشت	۴۷۵
		۳- کمر بند جنگلی	۴۷۶
		شهرها و کشاورزی	۴۷۷
		۴- کوههای عریان	۴۷۸
		سکنه	۴۷۸
		لباس	۴۷۸
		تأثیر اقلیمی دریای خزر	۴۸۰
		محصول	۴۸۱
		تاریخ تجارت ابریشم	۴۸۱
		جدول محصولات با ارزش آن	۴۸۲
۳۹۶	تهران		
۳۹۸	شهری قدیم و جدید		
۳۹۹	مدارک قدیم		
۴۰۰	تهران در عهد شاه عباس		
۴۰۱	تغییرات بعدی		
۴۰۱	تهران پایتخت آقا محمد خان		
۴۰۲	حد و وسعت آن در آن موقع		
۴۰۳	شکل ظاهری آن		
۴۰۵	محل سابق سفارت انگلیس		
۴۰۵	تهران جدید		
۴۰۶	داخل شهر		
۴۰۸	توپخانه		
۴۱۰	سایر میدانها		
۴۱۱	نقاره خانه		
۴۱۲	سفارت انگلیس		
۴۱۴	ازرگ		
۴۱۴	قصر		
۴۱۵	تخت مرمر		
۴۱۶	موزه		
۴۱۷	جواهرات سلطنتی		
	تخت طاوس و آنچه راجع به آن گفته اند		
۴۲۱	قول بر نیه		
۴۲۴	تاریخ چه می گوید		
۴۲۵	سلیقه شرقی		
۴۲۷	گلستان		
۴۲۸	بارعام شاهانه		
۴۲۸	شاه		
۴۳۰	شمس‌العماره		
۴۳۱	تکیه دولت		
۴۳۳	تتمه گفتار		
۴۳۴	مساجد		
۴۳۵	زندگانی در بیرون خانه		
۴۳۸	سکنه		
۴۴۰	عنصر اروپائی		
۴۴۲	سفارتخانه‌های خارجی		

۳۲۳	آینده افغانستان	۳۶۰	هناره خسروگرد
۳۲۴	انتقادی نظامی	۳۶۱	تاریخچه آن
۳۲۵	مخالفان	۳۶۲	مهر و مزینان
۳۲۵	س. ا. ج. رالینسن	۳۶۳	قافله زوار
	نظریات مساعد درباره برکت	۳۶۵	دیگران
۳۲۷	طبیعی آن	۳۶۶	کاروانسرای
۳۲۸	حلقه‌ای درزنجیر بزرگ	۳۶۷	کاروان شتر در شب
		۳۶۷	جنبه شاعرانه اوضاع
		۳۶۸	تاخت و تاز بزرگمنها
		۳۶۹	اسکورت نظامی
			بیم و باک زوار و اضطراب و هیجان
		۳۶۹	ایشان
		۳۷۰	حکایت گرفتار شدن زوار
		۳۷۱	خدمتی که روسها کرده اند
		۳۷۲	پل ابریشم
		۳۷۳	عباس آباد
		۳۷۳	میان داشت
		۳۷۴	دهانه زیدر
		۳۷۵	ارمیان
		۳۷۶	شاه رود
		۳۷۶	بازار
		۳۷۷	پستام
		۳۷۷	فرستادهائی از جانب حاکم
		۳۷۸	نمایشگران
		۳۷۸	اثاث صحنه نمایش
		۳۷۹	مرحله دوم مسافرت
		۳۷۹	شهرهای متروک
		۳۸۱	دامنان
		۳۸۲	تاریخ
		۳۸۳	دولت آباد
		۳۸۴	تومولی - تپه‌ها
		۳۸۵	آهوان
		۳۸۶	سمنان
		۳۸۷	لسگرد
		۳۸۸	جاده قشلاق
		۳۸۹	دروازه‌های دریای خزر
		۳۹۰	تسکه سرد
		۳۹۱	ملاحظات متفاوت
		۳۹۲	دروازه‌های حقیقی
		۳۹۴	دماوند
		۳۹۴	ایران کیف
۳۳۰	راه چایار بین مشهد و تهران		
۳۳۲	سرعت		
۳۳۲	هزینه سفر		
۳۳۳	وزیر یست		
۳۳۴	موافقان و مخالفان چایار		
۳۳۵	چایارخانه		
۳۳۶	پالانخانه		
۳۴۰	اسب چایاری ایرانی		
۳۴۱	مشرب و عادت		
۳۴۲	وضع عمومی راه		
۳۴۳	درس عبرت		
۳۴۴	جدول ایستگاهها و مسافت‌های...		
۳۴۵	خط دیگر		
۳۴۵	عزیمت از مشهد		
۳۴۶	دین داری زوار		
۳۴۷	شریف آباد		
۳۴۷	کاروان جنازه		
۳۴۸	قدمگاه		
۳۴۹	جلگه نیشابور		
۳۵۰	شهر نیشابور		
۳۵۱	تاریخ و شهرت آن		
۳۵۲	ویرانی بی در پی نیشابور		
۳۵۳	مقبره خیام		
۳۵۴	جاده‌ها		
۳۵۴	معادن فیروزه		
۳۵۵	تاریخچه استخراج		
۳۵۶	عایدات		
۳۵۷	خریداری سنگها		
۳۵۷	نیرنگ		
۳۵۸	زعفرانی		
۳۵۹	سبزوار		

۴۸۵	سابقه تنزل این محصول	۵۳۳	مقایسه‌ای بین ۱۸۴۸ و ۱۸۹۱
۴۸۶	مراکز کنونی پرورش کرم ابریشم	۵۳۴	در حضور کتاه
۴۸۷	طرز پرورش کرم ابریشم	۵۳۵	حرم خانه شاه
۴۸۷	منابع دیگر	۵۳۸	کثرت زاد و ولد در میان قاچارها
۴۸۸	عایدات	۵۳۹	فامیل شاه
۴۸۹	تاریخ		پس ائش و مسئله جانشینی
۴۹۱	تهاجم روسها	۵۴۰	پرتخت شاهی
۴۹۴	تاریخ اخیر	۵۴۱	مظفرالدین ولیعهد
	قصرهای شاه عباس کبیر در اشرف	۵۴۲	صفات ولیعهد
۴۹۵	(بهشهر)	۵۴۵	ظل السلطان
۴۹۷	فرح آباد	۵۴۷	پیش‌بینی‌های غلط
۴۹۸	شهرهای مازندران	۵۴۸	مصاحبه‌ای با شاهزاده
۴۹۸	ساری	۵۵۱	نایب‌السلطنه
۴۹۹	بارفروش (بابل)	۵۵۳	افراد دیگر خانواده شاهی
۵۰۱	مشهد سر	۵۵۳	برادران شاه
۵۰۱	آمل	۵۵۴	دارالشورای دولتی
۵۰۲	خط آهن تادریا	۵۵۴	طرح امور شوری
۵۰۳	راه جدید به تهران	۵۵۵	وضع حاضر
۵۰۴	شهرهای گیلان، رشت	۵۵۶	وزیران دولت
۵۰۶	امکانات اصلاحی	۵۵۷	امین السلطان
	خیالات دولت روس درباره گیلان	۵۶۰	امین الدوله
۵۰۷	ومازندران	۵۶۰	قوام الدوله
۵۰۸	خطرات اقلیمی	۵۶۰	یحیی خان مشیرالدوله
۵۰۹	خطرات آن سرزمین	۵۶۲	وزیران دیگر
		۵۶۳	امیر نظام
		۵۶۳	صاحب دیوان
		۵۶۴	شورای پنج نفری
	فصل سیزدهم: پادشاه خاندان شاهی -		
	وزیران		
۵۱۲	عامل فردیت در حکومت ایران		
۵۱۳	خاندان قاجار		
۵۱۵	ناصرالدین شاه و قیافه او	۵۶۵	استبداد مطلق
۵۱۸	سلامت و عادت	۵۶۶	حقوق جدید
۵۲۰	مراتب فضل و دانستی او	۵۶۶	کاهش واقعی حق خداداد
۵۲۲	ذوق و هوس	۵۶۷	تجدیدات مؤثر
۵۲۳	شوخی طبیعی او	۵۶۸	سلسله مراتب اداری
۵۲۴	علاقه به حیوانات	۵۶۹	تفویضات در اقتدارات شاهی
۵۲۵	شاه در مقام فرمانروایی	۵۶۹	تقسیمات اداری
۵۲۶	محیط چاپلوسی	۵۷۰	۱- ایالات
۵۲۷	سنگدل است یارحیم	۵۷۱	۲- ولایات
۵۳۰	سفرهای شاهانه به اروپا	۵۷۱	۳- شهرهای داخلی و توابع
۵۳۱	مقایسه‌ای با فر مانروایان سابق	۵۷۱	رسم خرید واحدا

۵۷۴	لیست مالیاتی (طومار)	۶۱۵	بانک شاهنشاهی ایران
۵۷۴	مداخل	۶۱۵	مواد امتیازنامه
۵۷۵	شرح واقعات	۶۱۸	افتتاح عمارت بانک
۵۷۷	تأثیر این رسم در حال دوستایان	۶۱۸	حق انحصاری نشر اسکناس
۵۷۸	دلیل‌های سکوت و رضا	۶۱۸	آزمایش دوره مغول
۵۷۹	موجب قلیل مأموران رسمی	۶۱۹	نظریه جدید
۵۷۹	دوام مقام	۶۱۹	اسکناس‌های بانک شاهنشاهی
۵۸۰	پیشکش یا تقدیمی	۶۲۰	فعالیت بانک در سال اول
۵۸۱	خلعت شاهی	۶۲۱	امتیاز سال ۱۸۷۲ رویش
۵۸۳	دستگاه تپه اداری	۶۲۲	زوال
۵۸۴	پی‌علاقگی نسبت به امور عمومی	۶۲۳	دلایل شکست
۵۸۵	دسته‌های نوکر و غلام	۶۲۵	امتیازگران
۵۸۵	تشریفات زاید اداری	۶۲۶	طرح‌های اخیر
۵۸۶	حقوق و القاب	۶۲۷	جاده‌های مشرق زمین
۵۸۷	دوقسم قانون	۶۲۸	احتیاج به جاده در ایران
۵۸۸	شرع یا احکام مذهبی	۶۲۹	راههای ارابه روملی
۵۸۹	مجدودیت اختیار	۶۳۰	راههای فرعی
۵۹۰	عرف یا قانون عادی	۶۳۰	راههای چارو رو
۵۹۱	دعای حقوقی و حکمیت	۶۳۱	جاده جدید بین تهران و شوش
۵۹۳	شکنجه و مجازات	۶۳۳	جاده‌های آینده
۵۹۴	زندان‌ها	۶۳۳	سیاست راه سازی
۵۹۵	نقایص و معایب این سیستم	۶۳۵	شرکت اندریس و استوازه
۵۹۶	اقدامات اصلاحی	۶۳۵	تعلیم و تربیت در ایران
۵۹۹	پیشنهاد تدوین قانون	۶۳۶	مدارس ابتدائی
۶۰۰	اثرات این ترتیب در سیرت ملی	۶۳۷	تعلیمات متوسطه
	فصل پانزدهم: تأسیسات و اصلاحات	۶۳۸	کالج سلطانی تهران (دارالفنون)
۶۰۲	دورنمای تاریخ	۶۳۹	اداره و انضباط
۶۰۳	صندوق عرضه	۶۴۰	مدرسه‌های ولایات
۶۰۴	طرح این فصل	۶۴۰	زمینه محدود
۶۰۴	نامه‌های پستی	۶۴۰	هیئت‌های مسیحی در ایران
۶۰۵	تلگراف برقی	۶۴۱	تاریخ عیسویت
۶۰۶	روزنامه‌ها	۶۴۴	آزادی مذهبی در ایران
۶۰۷	تاریخ جرایم ایران در گذشته و حال	۶۴۴	انگیزه‌های خصومت
۶۱۱	سکه	۶۴۵	نتایج عملی
۶۱۲	ضربخانه دولتی	۶۴۶	قدت اسلام
۶۱۲	سکه‌های رایج جدید	۶۴۷	یهودیان در ایران
۶۱۳	جریان طلا	۶۴۷	عقب ماندگی آنها
۶۱۳	لزوم بانک‌های اروپائی	۶۴۸	محرومیت و زجر کشیدن آنها
۶۱۴	بانک خاور	۶۴۹	خلاصه
		۶۵۰	یادداشتی راجع به مسکوکات ایران

فصل شانزدهم: ایالات شمال غرب و غربی

۶۸۸	دستگاه تبلیغ مذهبی
۶۸۸	۱- پوزیتوهای امریکائی
۶۸۹	۲- کاتولیک‌های فرانسوی
۶۹۰	۳- پروتستانهای سویس
۶۹۰	۴- هیئت کلیسای انگلیسی
۶۹۱	نتایج کارهیئت‌ها
۶۹۳	تعداد و قیافهٔ نسطوری‌های ایرانی
۶۹۴	ناکمی‌ها ورنج‌ها
۶۹۵	مالیات
۶۹۵	ارامنه
۶۹۶	کردستان
۶۹۷	اصل و تاریخ کردها
۶۹۸	مذهب وزبان
۶۹۹	پیشه و سیرت
۷۰۱	طفیان شیخ عبدالله
۷۰۲	عمده‌کردهای ایرانی
۷۰۳	۱- ایالات سرحدی
۷۰۴	۲- کردستان خاص
۷۰۵	۳- کردهای کرمانشاه
۷۰۷	محصولات
۷۰۸	کرمانشاهان
۷۰۹	وکیل‌الدوله
۷۱۰	طاق بستان
۷۱۱	کتیبه‌های پادشاهان ایرانی
۷۱۲	شکارگاه
۷۱۵	بیستون
۷۱۶	کتیبه‌های داریوش
۷۱۸	نوع‌کننده‌کاری‌ها
۷۱۹	کنج نامهٔ لوحه‌ها
۷۱۹	همدان
۷۲۰	اکیات‌الذی قدیم
۷۲۱	مزازیران و عثمانی
فصل هفدهم: قتون	
۷۲۴	تاریخ نظامی ایران
۷۲۷	برادران شری
	انحطاط آن در دورهٔ آخرین
۷۲۸	پادشاهان صفوی
۷۲۹	لشکر نادرشاهی
۷۳۰	فتحعلی شاه

۶۵۵	اهمیت خاص سیاسی آذربایجان
۶۵۶	وضع کوهستانی آن
۶۵۷	آب و هوا
۶۵۸	جمعیت
۶۵۸	عایدات و مخارج
۶۵۹	تبریز
۶۶۰	زلزله
۶۶۰	تاریخ قدیم
۶۶۲	اهمیت تجارتی
۶۶۲	تسخیر آن بوسیلهٔ روسها
۶۶۳	آماراخیزی
۶۶۳	کیبود مسجد وارگ
۶۶۵	محللهٔ اروپائی
۶۶۶	حکومت
۶۶۷	وفاداری نسبت به تاج و تخت
۶۶۷	نظریات روس
۶۶۸	تجارت آذربایجان
۶۷۰	سیاست حمایتی روس
۶۷۰	آمارهای اخیر
۶۷۲	تجارت صادراتی
۶۷۲	وضع کنونی و آینده
۶۷۳	لشکریان آذربایجان
۶۷۳	پیاده نظام
۶۷۳	سواره نظام
۶۷۴	توپخانه
۶۷۴	تمرین و اسلحه
۶۷۵	پادگان‌های آذربایجان
۶۷۶	خط‌های تلگراف
۶۷۶	اردبیل
۶۷۸	دریای شاهی یادریاچهٔ ارومیه
۶۷۹	کشتی رانی در دریاچه
۶۸۰	گودال‌های مرمی
۶۸۱	مراغه
۶۸۲	اورمیه (رضاییه)
۶۸۲	اصل نسطوری‌ها
۶۸۴	سازمان مذهبی
۶۸۵	مارشیه‌ون
۶۸۶	حدود و اقتدار او
۶۸۷	عقیده و شعارهای مذهبی

۷۳۱	لشکر عباس میرزا
۷۳۱	۱- افسران فرانسوی
۷۳۲	۲- افسران انگلیسی
۷۳۴	قدرت لشکری ایران
۷۳۵	تأثیر روش اروپائی
۷۳۷	۳- دورهٔ انحطاط
۷۳۹	۴- افسران انگلیسی
۷۴۰	لشکر محمد شاهی
۷۴۰	شکست کار و...
۷۴۲	۵- افسران فرانسوی
۷۴۲	۶- افسران ایتالیائی،
۷۴۲	مجارستانی...
۷۴۳	۷- مراجعات مجدد برای
۷۴۴	افسران انگلیسی
۷۴۴	۸- افسران اتریشی
۷۴۵	۹- افسران روسی
۷۴۶	عناصر بازماندهٔ خارجی
۷۴۶	نظام جدید
۷۴۷	تعداد نیروهای نظامی
۷۴۹	دستهٔ سواران جنگی نامنظم
۷۵۱	سوارهای نیمه منظم
۷۵۱	۱- فوج اصفهان
۷۵۴	۲- فوج‌های قزاق
۷۵۸	پیاده نظام
۷۵۹	مواجب و جیره
۷۶۰	اونیفرم
۷۶۱	اصلاح لشکری
۷۶۲	تقسیمات منطقه‌ای
۷۶۲	صنف توپخانه
۷۶۳	توپها
۷۶۴	اسلحه و مهمات
۷۶۵	قورخانه
۷۶۵	سربازان ایرانی و اسلحهٔ او
۷۶۶	آتشبارشتر
۷۶۶	گروه اتریشی
۷۶۶	خرج نظام
۷۶۷	درجه داران ایرانی
۷۶۸	کالج سلطانی
۷۶۹	کالج نایب
۷۶۹	بیمارستان نظامی

۷۶۹	سربازان
۷۷۲	رژه یادگان تهران
۷۷۲	فوج‌ها در حال حرکت
۷۷۳	دستگاه اداری نظام
۷۷۴	استعداد نوسربازان ایرانی
۷۷۶	امکان اصلاح
۷۷۷	آیندهٔ نظامی ایران
فصل هجدهم: راه آهن	
۷۷۹	نظریه‌ای دربارهٔ فایدهٔ راه آهن
۷۸۰	موانع طبیعی
۷۸۱	امتیاز سال ۱۸۷۲
۷۸۲	امتیاز فاکلنهایگن ۱۸۷۴-۱۸۷۵
۷۸۳	امتیاز آلئون سال ۱۸۷۸
۷۸۳	امتیازات امریکائی هاوانگلیسیها
۷۸۳	امتیاز نامهٔ سال ۱۸۸۲ بواتال
۷۸۴	خط آهن شاه عبدالعظیم
۷۸۴	پیشرفت یاشکست آن
۷۸۵	تراموای تهران
۷۸۶	خطوط جدید
۷۸۶	راه آهن آمل- محمودآباد
۷۸۸	امتیازات دیگر
۷۸۸	شرح مختصری از موانع
۷۸۹	کمیابی اجناس محلی
۷۹۰	ضدیت روسها
۷۹۰	جلوگیری از تأسیس راه آهن
۸۹۱	بازهم جلوگیری
۷۹۲	ناروایی سیاست روس
۷۹۳	جهت احتمالی خطوط آهن در ایران
۷۹۳	۱- تفلیس- تبریز- تهران
	۲- بادکوبه- لشکران- رشت
۷۹۵	تهران
۷۹۵	۳- مشهد-س- تهران
۷۹۵	۴- جلگهٔ گزگان
۷۹۶	۵- عشق آباد- قوجان- مشهد
۷۹۶	۶- دوشک- سرخس- مشهد
۷۹۷	۷- تهران- مشهد
۷۹۸	۸- راه آهن سیستان
۷۹۸	۹- راه آهن سراسری ایران
۷۹۹	۱۰- پوشهر- تهران

۷۹۹	۱۱- خرمشهر - بروجرد-تهران
۸۰۱	۱۲- بغداد- تهران
۸۰۱	خط آهن هندوستان- مدیترانه
۸۰۱	خط آهن جلگه فرات ودجله
۸۰۲	موانع این نقشه
۸۰۳	موانع طبیعی
۸۰۳	موانع سیاسی
۸۰۳	موانع نظامی
۸۰۴	ایراد اقتصادی
۸۰۵	خلاصه
	طرح‌هایی راجع به گسترش خط آهن-
۸۰۶	های ایران
۸۰۶	شوشتن- شیراز- بندرعباس
۸۰۷	خط آهن واقعی ارتباطی سراسر ایران
۸۰۷	خط آهن بارکشی آسیای صغیر
۸۰۸	راه آهن مصر و عربستان
۸۰۸	نتیجه

مقدمه مترجم

این کتاب در باب جغرافیا و تاریخ و سیاست ایران و شامل هزار و یک نکته است که برآستی خواندنی است. تردیدی نیست که خوانندگان هوشمند عنوان این کتاب و یا لاقول نام نویسنده آنرا شنیده‌اند. مترجم که با یک یک کلمات هزار و چهار صد صفحه این دو مجلد سروکار داشته و برای درک نکته‌ها و مضامین آن از صرف وقت و دقت فروگذار ننموده است جرأت اظهار این نظر را دارد که با همه طنز و کنایه‌هایی که مؤلف نسبت به ایرانیان آورده، پاره‌ای اظهار نظرهای منصفانه نیز دارد، از جمله در فصل آخر نوشته است: «ایرانیان که قوم و مردمی ممتازند و در سرزمین خود از روزگاران بسیار دراز شهریاری و زبان و دین و آداب و شخصیت خاص به خود داشته‌اند، دلیلی ندارد آزادی خویش را از دست بدهند و فرمان دولتی بیگانه را گردن نهند.» و باز در همین فصل می‌نویسد: «در نزد شاه و قسمت عمده اتباع وی، انگلیسی‌ها افرادی خوش‌وجهه بشمار می‌روند مگر هنگامی که در گفتار خود لحن ناروا نشان بدهند که آن در نظر مردمی با آداب که به تاریخ خود غرور می‌ورزند و از وقار فطری نیز برخوردارند لابد نفرت‌انگیز است.»

کسانی که با حوصله کافی به خواندن این دو مجلد همت می‌گارند ملاحظه خواهند کرد که در فصلهای سی گانه کتاب، شاید نکته و مطلبی راجع به وضع و حال کشور ما خاصه در قرن گذشته نیست که نویسنده دقیق از بررسی

رد کردن سالی ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴

www.tabarestan.info
تبرستان

و تحقیق در باره آن صرف نظر کرده باشد و از این جهت هم هست که خود او مدعی است که در زمینه ایران شناسی شاهکاری پدید آورده است. بعلاوه شیوه تحریر کتاب بسیار ممتاز و از لحاظ نثر انگلیسی اثری ارجمند و عالی است. وینستون - چرچیل. در کتاب « نویسندگان زبردست معاصر » خود « کرزن » را از جیات انسجام کلام و کلمات وزین که در این کتاب به کار برده است نیک ستوده است.

شاید علاقه مندی کنجکاو استنساار کند پس چگونه چنین اثر ممتاز و جامعی تاکنون به زبان فارسی در نیامده بوده است. این پیش آمد به نظر این جانب چند دلیل داشته است: یکی آنکه در زمان انتشار این کتاب (تقریباً نود سال پیش) و تا مدتها بعد از آن ، ترجمه آثار سنگین خارجی به زبان فارسی هنوز در ایران معمول نشده بود ، ولی در همان نیمه آخر قرن نوزدهم نیز به دستور نظام السلطنه (حسینقلی خان مافی) والی فارس این کتاب بوسیله میرزا محمد نام ، شاگرد دارالفنون تهران در سال ۱۳۱۱ عجمی قمری در شیراز بطور خیلی ناقص ترجمه شد. اما آن کار سبب خاص داشته است به این معنی که بانی ترجمه در موقع مسافرت کرزن به ایران و رفتن او به خوزستان در شوشتر والی بوده و در حین همین سفر بین مسافرت مغرور و میزبان مأمور بر خورد نامساعد مختصری روی داده بود و شاید سرکار والی میخواست است از عطف و اشاره های احتمالی مؤلف در سفرنامه او مستحضر شده باشد. ولی این ترجمه آزاد که فقط نسخه خطی جلد اول آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است بنظر این جانب در خور اعتماد نیست و تنها از جهت شیوه ترجمه و تحریر متداول آن دوره شاید قابل توجه باشد.

دلیل دیگر ظاهراً این بوده است که تقریباً سی سال بعد از انتشار کتاب، نویسنده ابتدا کفیل و سپس وزیر امور خارجه بریتانیا و پنج سال در آن مقام باقی بود و طی آن با وجود درخواست ناشران از موافقت با تجدید چاپ امتناع ورزید. از اینرو تا دو سال پیش که طبع دوم این کتاب را در لندن انتشار دادند همواره بسیار کمیاب و دور از دسترس همه کس بود. علت دیگر هم شاید این باشد که بالغ

بر بیست سال قبل ترجمه بسیار مجملی تحت عنوان « جهانگردی کرزن در ایران » در تهران طبع و نشر شده بود و از قرار معلوم همین نام و نشان برای انصراف دیگر نویسندگان کافی نمود. اما نباید گفت این کتاب را که در باب ایران شناسی قدر و مقام ممتاز دارد و در ادبیات انگلیس هم اثری برجسته بشمار آمده لرد کرزن معروف نوشته است ، بلکه در حقیقت جرج ناتانیل کرزن جوان سی و دو ساله ای که تازه از سفرش ماهه خود در ایران بازگشته بود ، و فقط عضویت مجلس مبعوثان را داشت نگاشته است .

سه تن از نویسندگان شرح حالش ^۱ زندگانی کرزن را کم و بیش سه دوره متمایز تقسیم کرده اند ، نخست از تاریخ تولد (ژانویه ۱۸۵۹) تا ۳۹ سالگی که وی نایب السلطنه هندوستان و جواترین سیاستمداری بود که حائز آن مقام شد. کتاب حاضر جزو آثار این دوره از زندگانی اوست که میتوان بشرح ذیل خلاصه نمود :

جرج ناتانیل کرزن اولین فرزند یازده گانه پدر و مادر خود بود . مادرش او را با نهایت سختی زائید و سه روز در زایمانش درد کشید. این ماجرا در روح مادر اثر گذاشت و تا پایان عمر این فرزند را بد میداشت. این رفتار مادر در سیرت و اخلاق فرزند بزرگ سرببی اثر نبود ، و حتی نوشته اند که در رفتارش نسبت به دیگران خاصه زنان تأثیر نمود. از هفت سالگی جرج زیر دست پرستار بد سرشتی افتاد. این بانو در کار تربیت او و خواهرانش اختیارات تمام داشت و نسبت به کودکان سخت گیری بسیار میکرد. پس این پیش آمد هم در روح او اثری ناگوار گذاشت . عجب تر آنکه جرج در مدرسه نیز گرفتار سرببی خشنی شد ، و سر نوشت باز او را دچار حقد و کینه ساخت و اثرات سوء قدرت نمائی و بدمنصبی این سرببی در ذهن او راسخ گردید . اما با همه این ناکامیها و گرفتاریهای خانه و مدرسه وی

۱ - لرد رانلثی (Lord Ronald Shea) ، هارولد نیکلسن (Harold Nicolson) ، رابرت موزلی (Robert Mozley) .

شاگردی بسیار کاری و ممتاز بود و چندین بار جایزه و امتیاز گرفت. در دروس و بخصوص انشاءنویسی استعداد فراوان نشان داد. سپس برسم خانواده‌های اشرافی به کالج «ایتن» وارد شد، و مدارج ترقی را از آنجا پی در پی پیمود. ولی پدر و مادرش حتی در جشنهای کالج بدیدن فرزند نمیرفتند و از او تشویق و حمایتی نمی‌نمودند.

کرزن از همان اوان جوانی خود را برتر از دیگران بینداشت و سودای ریاست و رهبری داشت. در کالج همیشه شاگرد اول بود و در سراسر دوران تحصیلی بیش از شاگردان دیگر جایزه ربود. در هجده سالگی سرپرستی چند گروه از دانشجویان را برعهده داشت و از همین موقع آثار نبوغ جوان خودساخته رفته رفته نمایان میگردد.

در سال ۱۸۷۸ به دانشگاه اکسفورد رفت و هنگام این دوره تحصیلی وقتی نزد پدر و مادر به خانه اجدادی (در داری‌شایر ولایت مرکزی انگلستان) رفته بود، در حین سواری از اسب فرو افتاد و به ستون فقراتش آسیب شدید رسید. هر چند ظاهراً معالجه شد اما تا پایان عمر از این درد مینالید و این ناخوشی در کار و زندگی او اثرات ناگوار نمود.

جرج کرزن در سفر و در حضر همواره سرگرم نوشتن و از اوان جوانی به فضل و ادب مشهور بود و از این رو عالیترین جایزه ادبی دانشگاه اکسفورد بمناسبت مقاله‌ای که در باب بیت‌المقدس نوشته بود نصیب او گردید.

مینویسد از ۲۴ سالگی کرزن قامت و چهره دلپذیر یافت و در همه جا مورد توجه زنان بود و به محافل ادبی رفت و آمد داشت. در سال ۱۸۸۴ جایزه دیگری را در مسابقه تاریخ‌نویسی دانشگاه اکسفورد برد و انگشت‌نما شد و از کار و رفتار او آثار برتری و سروری نمودار بود. در این دوره توجه زعمای حزب محافظه‌کار را جلب کرد.

در سال ۱۸۸۶ به عضویت مجلس مبعوثان منتخب گردید. سپس به سفر دور دنیا رفت و طی همین مسافرت بود که نام شرق نزدیک در ذهنش نقش بست.

سه سال بعد با عنوان خبرنگار روزنامه تایمز به ایران آمد. در بازگشت به مطالعات وسیعی درباب کشور ما پرداخت و در ۳۱ سالگی به تحریر این دو مجلد مشغول شد و میگویند نه ماه شب و روز را در خانه حقیری که در حومه لندن اجاره کرده بود صرف کار این تألیف نمود. یکسال قبل از آن هم در مراجعت از سفر آسیای مرکزی کتابی راجع به این موضوع نوشته بود که بر شهرت و آوازه او بسیار بیفزود. در حین نگارش کتاب ایران، لرد سالزبوری مقام معاونت دیوان هند را باو داد (۱۸۹۱) و نوشته‌اند که شرط احراز آن سمت را این پیشنهاد قرار داد که وی در کتاب خود از حدت کلام و شدت انتقاد بکاهد، ولی خود او در مقدمه مینویسد که در آن موقع جلد دوم تا نیمه چاپ شده بود. این کتاب را جراید زمان اثر بزرگی درباره ایران بشمار آوردند و هنگامی که در سال ۱۸۹۲ انتشار یافت دوستانش ستایش‌ها نمودند و از جمله تامس هاردی شاعر و نویسنده انگلیسی از این تألیف نیک تعریف کرد و باو نوشت: «شاهکار تو و تبعات تو، مایه‌انفعال دیگر دانشمندان ما شده است».

کرزن در دوره وزارت خارجه لرد سالزبوری معاون او و مهرداد سلطنتی شد. این مقام ثانوی در آن سن و سال جوانی قبلاً نصیب کسی نشده بود. در این ایام وی کتاب «مرزهای هندوستان» را نوشت و با اینکه داستان عشقی او با زنی زیبا و هنرمند انگلیسی بر سر زبانها افتاده بود، در واشنگتن با دختری امریکائی از خانواده‌ای ثروتمند ازدواج کرد و در ۳۹ سالگی با احراز عنوان لرد از جانب ملکه ویکتوریا جوانترین نایب‌السلطنه هندوستان شد.

تا اینجا دوره اول زندگانی او تمام میشود که چون با کار تألیف این کتاب ارتباط داشته ذکر اجمالی آن ضرور نموده است. دو دوره دیگر زندگی او داستانهای شگفت و گاهی غم‌انگیز فراوان دارد که شاید شرح آن در این مقدمه لازم نباشد. در خاتمه باید افزود که کرزن به دو آرزوی عمر خود نرسید، یکی با وجود دوبار ازدواج فرزندی پسر نصیب او نگردید، دیگر آنکه از احراز مقام

صدارت که عالی‌ترین هدف زندگانی او شده بود باز ماند و در واقع دل شکسته و ناکام در ۶۴ سالگی بسال ۱۹۲۵ میلادی درگذشت.

ترجمه دومجلد این کتاب حاصل بیش از یک سال ونیم کار تقریباً شبانه - روزی است، کاری که به تصدیق اهل نظر نسبتاً دشوار بود و بعضی اوقات طاقت - فرسا می‌نمود و این سختی و دشواری هم نه از آن جهت بوده است که نویسنده جوانی جویای نام کتابی سنگین حاوی صدها اسامی اعلام توأم با مضامین و عباراتی حتی به زبانهای لاتین و یونانی تألیف نموده بلکه ضمناً بر آن سر بوده‌است که این اثر وزین را نشانهٔ نبوغ ادبی و سیاسی خود عرضه کرده باشد. با آنکه مترجم عزم و علاقهٔ تام داشته است که در این کار شرط درستی و امانت راهمواره رعایت نماید و برای احراز مقصود خویش نیز از بررسی چند کتاب معتبر فارسی و یا استفسار نظر ارباب فضل فروگذار نموده است، باز اگر در پاره‌ای فصلها خطا و قصوری ملاحظه شود از خوانندهٔ عوشمند انتظار عفو و عنایت اصلاح دارد که در این کار شعاع مترجم این بیت نغز خواجه حافظ شیرازی بوده است.

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

وحید مازندرانی

تهران - اردیبهشت ۱۳۴۷

دیباچه

این کتاب که نتیجهٔ سه سال کار تقریباً بی‌انقطاع و مسافرتی هم به مدت شش ماه در سرزمین ایران و سفری قبلی به نواحی همجوار آن و از آن پس نیز ادامهٔ مکاتبات با مقامات صاحب‌نظر مقیم آن کشور است به این امید و آن هم رجاء واثق انتشار می‌یابد که تا زمانی که اثری بهتر از این تألیف نشده باشد اثر استواری در زبان انگلیسی راجع به ایران باشد. وقتی که در پائیز ۱۸۸۹ به عنوان خبرنگار روزنامهٔ تایمز به ایران رفته منظور عاجل این بوده است که طی نامه‌هایی که لزوماً از لحاظ تعداد و تفصیل محدود باشد شرح خلاصه‌ای دربارهٔ وضع سیاسی قلمرو شاه برای روزنامهٔ مزبور فراهم سازم^۱ در ضمن از فرصت استفاده نموده اطلاعات اضافی فراوانی بدست آوردم که در آن مورد استفاده از آنها غیر مقدور و از این رو غیرممکن بود نقایصی را که دربارهٔ ایران شناسی جدید وجود دارد و من در مطالعات قبلی بدان برخورده بودم برطرف سازم. بنابراین معلوماتی که بدان ترتیب و همچنین بعداً در اثر کاوشهای مداوم و مکاتبه فراهم آمده است مطالب دومجلد این کتاب را تشکیل می‌دهد.

هنگامی که راجع به موضوع مورد نظر خود بررسی بیشتری نمودم به این حقیقت پی بردم که منابع اطلاعاتی ما در باب ایران بسیار ناقص است. با آنکه

۱ - این نامه‌ها که هفده تا بوده است به تناوب از نوامبر ۱۸۸۹ تا آوریل ۱۸۹۰ در روزنامهٔ تایمز انتشار یافت.

تألیفاتی ممتاز و در بعض زمینها آثاری وزین درباره آن کشور طی ربع اول این قرن وحتى تا نیمه قرن حاضر انتشار یافته باز تا همین تاریخ ثانوی کتاب جامعی راجع به همه مسائل ایران نوشته نشده است.

نویسندگان در اینجا و آنجا رشته‌های متعددی را در باب این موضوع برگزیده و در مواردی هم خدمت ممتاز انجام داده و آثاری را که جنبه اختصاصی و محدود داشته است به وجود آورده‌اند، ولی حتی در تألیفات ایشان هم بر طبق معمول من به این نکته برخوردیم که از وصف و بیان جهات و نقاطی یا بحث کردن در مطالب و مسائلی به این دلیل خودداری نموده‌اند که آن موضوعات را چنانکه باید و شاید نویسندگان پیشین نوشته‌اند. ولی هر قدر که مطالعاتم را بیشتر به دوره‌های پیش‌تر کشانیدم، یا به چنان شاهکاری که عطف کرده بودند هیچ وقت دسترسی نیافتم (چون وجود خارجی نداشته است) یا آنکه در اثر اکتشافات باستان‌شناسی و یا وقایع سیاسی بعدی آن مطالب را کهنه و بی اعتبار یافتیم. پس ناگزیر با انتساب به اهمال و همچنین رعایت قدر و احترام زحمات گذشتگان دست از آن کار کشیدم.

اطلاعات صحیح راجع به ایران در واقع به قدری پراکنده است که هر مسافری که در صدگرد آوردن معلومات کتبی کافی به منظور سفری از هر جهت جامع و کامل در سرزمین ایران برآید خواه و ناخواه ناچار خواهد شد که حیوان باربر جداگانه برای حمل کتابخانه‌ی شامل مجلدات ضروری همراه داشته باشد. از این رو هر چه بیشتر در کار خود پیش رفتیم به همان اندازه هم زمینه اقدام و اهتمامی که بر عهده گرفته بودم در نظرم فراخ تر آمد تا سرانجام به این حقیقت برخوردیم که احتیاج سیرم و بسیار ضرور برای تألیف کردن اثری جامع راجع به همه شئون زندگی عمومی در ایران درباره سکنه آن، ولایات آن، شهرهای آن، راهها و جاده‌های آن و در باب آثار باستانی آن و حکومت و مؤسسات آن و منابع آن و تجارت و دارائی و سیاست آن و در باب اقدامات عمرانی فعلی و آینده آن و خلاصه راجع به تمام آن مبانی که زندگی این ملت بر آن مبتنی بوده است در میان است.

اکنون که این کار خطیر را بر عهده گرفته‌ام از لحاظ رفع نقصان صلاحیت خویش که بیش از دیگران خود به آن اعتراف دارم، همچنین برای هموار ساختن مراحل خالی سیر و سفرهای خود به وسیله بررسی دقیق و یا پژوهش و تحقیق از راه خواندن کتابها یا مراجعه به رأی واجدین صلاحیت تا آنجا که مقدور بوده است جهد وافی نموده‌ام. کتابهایی را که به زبان‌های اروپائی راجع به ایران در عرض پانصد سال اخیر نوشته شده است که به ۲۰۰ تا ۲۰۰ جلد می‌رسد شخصاً یکایک آنها را خوانده و یا به هر کدام مراجعه کرده‌ام و از چند صد ارجاعی که در این دو مجلد به کتاب‌های مزبور شده است به راستی می‌توانم گفت که یکی نیست که عطف و ارجاع صحیح نباشد به این معنی که نتیجه مطالعه شخصی خودم نباشد و از کتاب‌های دیگر راجع به منابع مورد نظر نقل شده باشد و این کار به جای آن بوده است که مطالب دست دومی را از کتابهای دیگر برگرفته باشم. به آن دسته از خوانندگانم که شاید به این طرز کار و تلاشم پوزخند بزنند با کلمات ولتر جواب می‌دهم:

« فراموش نکنید که چقدر کتاب خوانده‌ام تا اینکه زحمت شما را در خواندن آنها کم کرده باشم و از این بابت ممنون باشید » و به آن کسانی که اظهار تعجب نمایند خاطر نشان می‌سازم که جز این کار، امکان نداشته است که صحت و سقم آنچه را که مسافران یا نویسندگان سابق گفته یا کرده‌اند ارزیابی کنم و بخصوص باز نمایم که ایشان چه چیزهایی را نگفته و نکرده‌اند و نه یارای آن را می‌داشتم که تقایمی را در تاریخ که مورد توجه آنها واقع نشده بوده است بر طرف کنم همان تقایمی که مورخ معمولی که توجهش به تأثیرات مهم است طبعاً در مد نظر نمی‌آورد و نه این شرح و تصویریری که می‌خواهم عرضه کنم وحدت منظوری را که در این کتاب خواستارش بوده‌ام حاصل می‌کرده است.

با آنکه غایت اصلی این تألیف را می‌توان سیاسی محسوب داشت مقادیر عمده‌ای مطالب تاریخی در صفحات آن مندرج است چون خواه من شرح وقایع گذشته

ایالات مهم و ایلات و شهرها را وصف کنم و یا سعی نمایم سرحلی را که ایران از عالم بی تمدنی به مرحله تمدن پیموده است و هنوز هم طی می کند نشان بدهم در این حین و حالی که ضربات کند گذران زبان در شرق به سروصدای تند و شدید گردونه های زندگی غربی مبدل می شود، یا آنکه الیف شناوری را برگیرم که هرگاه به صورت رشته واحدی بافته شود وجه ارتباط بین اروپا و بخصوص انگلستان و ایران را که در عرض سه قرن وجود داشته است و به همان نسبت هم تأثیرات روابط بین المللی و تجارتنی آن را نمایان خواهد ساخت به همین قسم در عالم باستان شناسی نیز من فراموش نکرده ام که در حالی که ایران بیش از هر چیز دیگر میدان زور آزمائی دیپلماتها و بازاریکسب و کار تجار بوده است آثار باستانی فراوانی دارد که موضوع قلمفرسائی ها واقع شده و هنوز هم فکر و هوش دانشمندان مشهور را مشغول می دارد. مساعی ایشان این جانب را برای جهد در کاری که به ارزش و اهمیت آن اعتقاد راسخ داشته ام مجهز ساخته است در همان کوشش و کاری که شاید شور و علاقه محقق از مشاهدات افرادی ناظر و شاهد همراهی یابد و او را در انجام دادن منظور یاری نماید. بنابراین، کتاب حاضر علاوه بر آن که ممکن است مورد توجه سیاستمداران و افراد مبتدی واقع شود به درد مطلعین نیز می خورد.

در توصیف شهرها و اماکن به حدی بسط و دقت به کار برده ام که هیچ کشور شناخته دیگر به آسانی امکان ادعای آن را ندارد و کمتر محل عمده و معتبر در ایران هست که در طی این دو مجلد وصف کافی و یا اشاره ای راجع بدان نشده باشد. فهرست های این کتاب هم تا سرحد امکان همان منظوری را انجام می دهد که از یک فرهنگ جغرافیائی انتظار می رود. در خاتمه امیدوارم نقشه ای که یک سال کار و مراقبت در تهیه آن صرف شده است پیشرفت نمایانی نسبت به آثار چاپ شده قبلی در نظر آید. طرح اصلی آن به دست ماهر آقای تورنر تهیه شده است و طبع آن را در اینجا، مدیون همت عالی انجمن پادشاهی جغرافیائی می باشم که مسئولیت فراهم کردنش را برعهده گرفته اند. راجع به یادداشت ها و افراد ذی-

صلاحیتی که آنها را جمع و جور کرده اند و قاعده ای که در تنظیم آنها به کار رفته است موضوع را به مقاله ای معطوف می کنم که هنگام نخستین انتشار آن در نشریه انجمن مزبور شماره فوریه ۱۸۹۲ نوشته ام. در اینجا فقط می توانم اضافه کنم که هیچ نامی در صفحات آن یافت نمی شود که در باره هویت و اسلای آن شخصاً نظارت نکرده باشم. با اینحال بدون شک اشتباهاتی را در بردارد، ولی تردیدی نیست که این خطاها در اثر سهل انگاری نبوده است بلکه از آن جهت است که معلومات ما راجع به بسیاری از نقاط هنوز ناقص است. نقشه های کوچکتر را آقای شاریو طراح انجمن پادشاهی جغرافیائی که ظرافت و درستی هنر ایشان بی شک و گمان موجب تحسین همگان است به پیشنهاد این جانب مختص این کتاب تهیه کرده است.

هرگاه در انجام دادن این کار یا حتی برتر از آن راجع به بخش های سیاسی و عمومی موضوع خویش که در فصل پیشگفتار گفتنی هائی در باب آن خواهم داشت خوانندگان کتاب در مقام مقایسه این تألیف با آثار مشابهی راجع به کشورهای غربی برآیند و به نقایص بارزی از لحاظ چگونگی موضوع و یا اطلاعات برخورد باید به استحضارشان برسانم که در شرق منابع رسمی اطلاعات در دسترس عامه نیست. نشریات رسمی و آمارهای منطبق با اسلوب علمی و احصائیه و جراید و مجلات هیچ کدام از آن چیزهای گوناگون دلپذیر - که هنوز مورد تردید است که آیا بر خوشبختی انسان می افزایند یا آن که مایه اصلی تشویش ذهنی اند - وجود ندارد. ارقام و اطلاعات صحیح، که اساساً و ذاتاً توهینی به قوه تخیل مشرق - زمینی است، در ایران فقط با جستجوی طولانی صبورانه و مقایسه دقیق نتایج مقدار کثیری تحقیقات جداگانه حاصل شدنی است و من به راستی می توانم گفت که سطرهائی ازین کتاب گاهی ساعت ها کار و نیز مکاتبه طولانی برای من پیش آورده است.

از جمله مشخصات خاصی که من در این اثر فراهم آورده ام، موارد ذیل را باید خاطر نشان کنم. در پایان آن بخشهائی که راجع است به ولایتی مخصوص

یا قسمتی از کشور، فهرستی از جاده‌های عمده که در نواحی مجاور هست و نویسندگان سابق از آنها عبور یا ناسشان را ذکر کرده‌اند ترتیب داده‌ام. در سرزمینی عاری از خط آهن یا کتابچه راهنمای رسمی، مسافر تازه وارد اگر بخواهد از کوره‌راهی بگذرد احتمال قوی هست که به این نکته التفاتی ننماید که آیا فرد دیگری سابقاً از خط سیر او گذشته است و یا آنکه وی در زمین بکری سفر می‌کند، در صورت اول من برای او وسیله مقایسه‌ای فراهم و در شقی ثانی او را با مسئولیت‌های کار اکتشاف آشنا می‌سازم. بدو امیدوار بودم که شرح و فهرستی راجع به «جغرافیا و سفر در ایران» به جلد دوم ضمیمه کنم، اما رشته فصول کتاب به اندازه‌ای دراز شده است که باید مجدداً گانه‌ای برای انجام یافتن این منظور اختصاص بدهم. در عوض هنگام بحث راجع به هر یک از مجلات یا موضوعات، فهرست نسبتاً کاملی که حاصل مطالعاتم بوده است از تألیفات مربوط در زبان‌های اروپائی ضمیمه کرده‌ام و جدول‌ها و شجره‌انساب و فهرست‌هایی نیز که هیچ وقت سابقاً انتشار نیافته است در متن کتاب آورده‌ام.

راجع به نظریات سیاسی مندرج در این اثر مایلیم هرگونه مسئولیت را برعهده خود بگیریم. این نظریات از منبع دیگری اتخاذ نشده است و احتمال قوی در این است که سفارت بریتانیا در تهران با مجموع آن موافق نباشد. بعلاوه این نظرها از ناحیه هیچ یک از دوستانم که در این فصل از زحمات ایشان سپاسگزاری می‌کنم گرفته نشده است و اگر نظریاتم در نزد دوستان ایران خوش آیند ننماید بی شک و گمان ناشی از هیچگونه احساس غیردوستانه نسبت به آن ملت و سرزمین نیست که حفظ منافع حقیقی آن منظور من است و همچنین با این اعتقاد صمیمانه اظهار شده‌اند که عین صواب‌اند. معیار حقیقت گوئی درباره مسائل رسمی تابع عقاید مختلف است ولی دست کم اجازه بفرمائید که من از زمره کسانی باشم که از دروغ-های سیاسی بیزارند و سرانجام اجازه بدهید که این نکته را هم اضافه کنم که کلیه مطالب این دو مجلد غیر از فصل راجع به تخت جمشید در زیر چاپ بود که من

رسماً با دیوان هند بستگی یافته‌ام^۱ از این رو نظریات مندرج در این کتاب تماماً متعلق به فردی عادی است و مبتنی بر استقلال کامل از رأی مقامات رسمی و عاری از هر قسم الهام و تلقین است.

درباره املا صحیح نامها کوشیده‌ام بین شیوه متداول و اسلوب دقیق علمی طریقه‌ای انتخاب کنم که آسان و بری از سبک علمی خشک باشد. ضبط اسامی ایرانی یا عربی به خطی که فاقد حرکات و علائم اصوات است اصولاً دشوار می‌نماید و تلفظ اسامی فارسی در نزد هندیها که انگلیسی‌ها بیشتر با آنان آشنا هستند با آنچه در خود ایران تلفظ می‌شود خیلی متفاوت است و از این جهت در بسیاری از موارد تولید اشکال و محذور می‌کند. در موارد متعددی نیز ناگزیر سبک و معیارهایی را در املا اختیار کرده‌ام که بعداً زمینه این کار قرار گرفت، مثلاً بوشهر نه ابوشهر و مشهد نه مشهد. در جاهای دیگر سعی نموده‌ام صحت تقریبی را با نقل صوت تلفظ صحیح محلی تا حدی که مقدور بوده است توأم کنم و گاهی در این باب به تغییر و تفاوت طرز کار ناچار شده‌ام و این فقط تا آن اندازه پیش آمده است که در واقع احتراز ناپذیر بوده است.

اگر این مجلدات کم و بیش به‌غایت مطلوب نویسنده نزدیک شده باشد فقط در اثر همراهی بی حد و قیاسی بوده است که نصیبم گردیده است. مسافرتم و مطالعاتم برای احراز چنین منظوری هیچ کافی نمی‌بود اگر آن اقدامات با همکاری بی‌دریغ مقامات و افرادی که از آنان استمداد کرده‌ام تقویت نمی‌گردیده است بخصوص اطلاعات فراوانی که تا آخرین ساعت نشر این کتاب از نامه‌نگارانی در خود ایران به دستم رسیده است و همچنین با اعتماد کافی و وافق درباره صحت مطالب خود به انتشار این صحایف نمی‌پرداخته‌ام، هرگاه بنا بر توالی تنظیم مطالب هر یک از آنها را به قصد امعان نظر از جانب واجدین صلاحیت بیشتر از خودم به طهران نمی‌فرستاده‌ام و در بسیاری از موارد هم این صفحات را در معرض قضاوت صاحب‌نظران برازنده مشابهی از کشور خویش قرار نمی‌داده‌ام.

(۱) - معاون وزارت هند شده بود. م

یکی از این همکاران ارجمند، چه از جهت فضل و دانش و چه به مناسبت میزان مساعدت و یاری ژنرال آ. هوتوم شیندلر^۱ همان وجود گرامی است که بعد از تصدی چند مقام مهم در خدمات وابسته به ایران اینک مشاور بانک شاهنشاهی در تهران است. وی علاوه بر مزیت اقامت طولانی در آن کشور تبحر دانشمندان و شور و شوق پیشقدمان را داراست و تقریباً در همه اوراق این دو مجلد شخصاً امعان نظر کرده است و مقادیر کلانی اطلاعات اصلی را نیز در اختیارم گذاشته است. وقتی که می‌اندیشم که اگر همکاری بی‌دریغ و پایدار او نمی‌بود چه اشتباهات عمده‌ای در این دو مجلد راه می‌یافت بر خود همی لرزم. کمتر کسانی با این همه شایستگی عالی که خود برای نوشتن کتاب طراز اول دارند حاضرند چنین همراهی سخاوت‌آمیز درباره‌ی تعالی قدر و مقام کتابی که به نام شخص دیگری هست بنمایند. از میان عده دیگری که در خود ایران یاری‌ام کرده‌اند باید نام آقای جی. ار. پریس^۲ که اکنون کنسول بریتانیا در اصفهان است و آقای جی. جی. فاهی^۳ معاون اداره خط تلگراف هند و اروپا در شیراز را یاد کنم و همچنین میزبانان متعددم از سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۰ و کسان دیگری که مراتب امتنانم نسبت به آنها کمتر نیست و ترجیح داده‌اند که در این تقدیرنامه اسمشان ذکر نشود. در انگلستان سر. اف. گلد اسمید^۴ با نهایت کرامت همکاری خود را برای امعان نظر در فصول مربوط به سیستان و ایالات جنوب شرقی ایران که وی راجع به آن صاحب نظر عمده ماست ارزانی داشته و در سوره‌های دیگر نیز با من یاری نموده است. سرهنگ ای. سی. راس^۵ که تا این اواخر نماینده انگلستان در بوشهر بوده همکاری مشابهی در باب فصل‌های راجع به جنوب ایران و خلیج فارس کرده است. و سرهنگ استیوارت^۶ سرکنسول شایسته ما در تبریز راجع به بیشتر فصولی که شامل شمال آن کشور است، آقای سسیل اسمیت^۷ عضو سوزة بریتانیا تفصیلاً مربوط به پاسارگاد و تخت جمشید را که شخصاً هم بازدید کرده

۱ - A. Houtum Schindler
 ۲ - J.R. Preece
 ۳ - J.J. Fahie
 ۴ - Sir.f. Goldsmid
 ۵ - E.C. Ross
 ۶ - Stewart
 ۷ - Cecil Smith

است از راه لطف از مد نظر گذرانید و سرانجام در موردهای متعدد از رأی فاضلانہ و نیکه‌آزموده سرآلفرد لیل^۱ بهره‌مند شده‌ام.

عکس‌هایی که زینت بخش متن کتاب است یا خود برداشته‌ام و یا به وسیله دانشجویان ایرانی کالج پادشاهی (دارالفنون) تهران و یا دوستان شخصی‌ام که از جمله ایشان اسامی سرگرد سایر^۲ و آقای هربرت ولد بلوندل^۳ را می‌آورم تهیه شده است چند عدد کلیشه هم با اجازه کرامت‌آمیز کتابخانه هاشت پاریس تهیه گردیده است.

آگاهی کامل دارم که اجرای چنین طرح و منظور بزرگی با وجود موجبات مساعدی که فوقاً بیان شده است بدون خبط و خطا دور از امکان بوده است. بهترین لطفی که خواننده در حین برخورد به اشتباه نسبت به این جانب خواهد نمود و سپاسگزارم خواهد فرمود اصلاح آن است تا در صورت تجدیدچاپ این کتاب مورد استفاده واقع شود. لحظه‌ای پیش راجع به تهیه جلد مکملی اشاره کرده‌ام. امیدوارم چنین مجلدی را در عرض سال جاری انتشار بدهم و آن مشتمل بر فهرست کتاب‌ها در باب تاریخ و جغرافیا و سیاحت در ایران و جدول اوزان و مقادیر وسکه‌ها و مبالغ سرشاری هم اطلاعات اضافی و آمار خواهد بود که در حین تألیف این کتاب فراهم آمده است. این مجموعه بیشتر در خور استفاده پژوهندگان خواهد بود نه خوانندگان عادی، هر چند که امیدوارم نقراتی هم از میان ایشان با نهادن آن در کتابخانه خود قرین امتنانم سازند.

در خاتمه از عهده من ساخته نیست که درباره این تألیف ثانوی خویش که زحمات بیشتری صرف تهیه آن شده است استقبال لطف آمیزی زیاده بر آن انتظار داشته باشم که بیش از دو سال پیش نسبت به نخستین کتاب کم‌مایه‌ترم^۴ ابراز شده بوده است.

۱۸۹۲ جرج. ن. کوزن

۱ - Alfred Lyall
 ۲ - Sawyer
 ۳ - Weld Blundell

۴ - منظور کتاب « روسیه در آسیای مرکزی » است. م

فصل اول

پیش‌گفتار

منظورهای سه‌گانه از تألیف این کتاب - معنی قضیه ایران - اهمیت آن از لحاظ امپراتوری هند - تاریخ و جغرافیا - مسافرت - ارتباط ملت ایران با ما - درام تاریخ ایران - روابط ایران و انگلستان - مراحل چهارگانه مسافرت، خراسان و ایالات مجاور. ایالات مرکزی و بناهای قدیم، ایالات جنوبی غربی، خلیج فارس - شرق تغییر ناپذیر - گیرندگی پایدار آن - فرق بین مشرق و مغرب زمین - افراط و تفریط در ایران - تناقض طبیعی - کیفیات زندگی - سفرنامه‌ها - تقسیم آنها از لحاظ دوره - قرن هجدهم - قرن نوزدهم - درجات ارزش این سفرنامه‌ها .

«چیزهایی را که باید دید و قابل ملاحظه است، دربار شهریاران است خاصه وقتی که به سفر بار حضور می‌دهند و محاضر شرع هنگامی که برای شنیدن سرافعات تشکیل می‌شود و همچنین مجامع دینی و کلیساها و دیرها با عماراتی که در آنها موجود است و برج و باروهای شهرها و بلاد و همچنین بندرگاهها و باراندازها و ابنیه قدیمی و آثار ویران و کتابخانه‌ها و مدارس و مجالس بحث و درس اگر وجود داشته باشد و کشتی‌رانی و کشتی‌ها و سنازل و باغ‌های دولتی و تفریح‌گاه مجاورشهرهای بزرگ و زرادخانه و کارخانه اسلحه‌سازی و مخازن و صرافیه و بورس‌ها و انبارهای کالا و تمرین سوارکاری و نیزه بازی و مشق دادن

سربازان و مانند آن و نمایش‌های خنده‌داری که مورد علاقه طبقه بالاتر است و انبار جواهرات و جامه‌های فاخر و تصاویر ظریف و اشیاء نادر و بطور خلاصه هرآنچه قابل تذکار است. «باکن (فرنسیسی)»^۱ از مقاله ۱۸ در باب سیر و سفر، منظور سه گانه از تألیف این کتاب - پیش از آنکه به شرح داستان خویش پردازم می‌خواهم در این فصل پیش‌گفتار، منظوره‌های سه‌گانه‌ای را که در ذهن دارم برای خوانندگانم روشن سازم و شاید بهترین راه توضیح غرض اصلی این تألیف هم آن باشد که چند سطر اول نخستین نامه خود را که از ایران برای روزنامه «تایمز» نوشتم در اینجا بیاورم:

«مسافرت پادشاه ایران به انگلستان در سال ۱۸۸۹ و استقبال رسمی و عمومی که در سراسر کشور از اعلیحضرت شده است علاقه نسبت به مملکت ایران و قضیه ایران را که در اثر دور افتادگی قلمرو شاه و بی‌اعتنائی روز افزون مردم انگلیس راجع به مسائلی که در حیطه اطلاع مستقیم ایشان نیست و به همین مناسبت هم در سال‌های اخیر رو به سستی نهاده بود تجدید نمود. توجهاتی که به منظور تأثیر در خاطر شاه خواه از لحاظ منابع قدرت و خواه به عنوان علاقه دوستانه انگلستان ابراز شده حاکی از این بود که پادشاه ایران را به مراتب برتر از یک فرمانروای منتفذ و جالب نظر شرقی که هم واجد ذوق و علاقه سیر و سفر خارجه و هم از این لحاظ که تازه‌ترین قهرمان اجتماعی سزاوار تحسین و تحسین بوده است نگریده‌اند. عامه مردم توجه وافعی به این نکته نداشته‌اند که در این کار موجباتی برتر از سیاست عادی در میان بوده است و اینکه اعلیحضرت که در هنگام ورود از طریق رودخانه «تیمز» بوضع با شکوهی استقبال و در عمارت شهرداری لندن (گیلد هال) مورد پذیرائی شایان واقع شده و مراکز عمده صنعتی سراسر کشور را بازدید کرده بود هم متحد و هم‌دست ملت ماست و هم رکن معتنا بهی در پی ریزی خط مشی سیاست ما در مشرق زمین است. حتی در نظر کسانی که راجع به سیاست امپراتوری توجه کافی ندارند نیک عیان بوده است که ایران سرزمینی است که بازار وسیع و سود -

آوری برای تجارت انگلستان و فروش فرآورده‌های هندی و انگلیسی است و هرگاه از جهت مالی محض نیز ملاحظه شود تفاهم شایسته‌ای با شهریار ایران بیش از اندازه مطلوب خواهد بود. ولی با وجود تصدیق همگانی درباره اهمیت این سفر و صلاح واقعی در رعایت استقبال بسیار گرم باز شواهد و آثاری در جراید و مجلس مبعوثان به نظر رسید که افراد بسیاری هم بوده‌اند که مقتضیات زمان را درست دریافته و یا از درک آن بکلی عاجز بوده‌اند و بارها نه برسبیل کنایه، بلکه صریحاً عنوان شده است که این همه سروصدا درباره سلطانی که شاید نسبت به تمام این تظاهرات مربوط به وابستگی منافع فیما بین نفرت داشته و هیچگونه انتظار تلافی متقابل هم از جانب وی در میان نبوده است کم و بیش خنده‌آور است. این قبیل حضرات به دلالت اهمیت واقعی قضیه ایران با همه شاخ و برگ‌های فراوان آن چنانکه باید و شاید پی نبرده‌اند. آنچه در واقع از غوامض امور سیاستمداری است به صورتی مورد بحث و گفتار قرار گرفته که گوئی یک تکلیف اتفاقی بوده است که می‌بایستی آبرومند بر گزار و بی‌زحمت و آسان در طاق نسیان گذاشته شود. «

معنی قضیه ایران - می‌گویند که چنین نظریه‌ای وجود دارد، من با اعتقاد راسخ در این که این نظر هم اشتباه است و هم ممکن است آثار ناگواری داشته باشد، بنا بر شواهدی که به رأی‌العین در خود ایران دیده‌ام در صدد شرح و بیان چگونگی و اهمیت سرشار این قضیه بر می‌آیم تا برای خوانندگان انگلیسی واضح شود که آن سرزمین دور افتاده چه منابع سرشاری دارد و چرا ناگزیرند که سیاست و آبادانی آن را با علاقه تام بنگرند و معنی اتحاد با ایران چیست و چه آثاری در بر خواهد داشت و به چه دلیل برای ما مقدور نیست که خواه نسبت به فرمانروای آن و یا نسبت به ملت ایران با رویه بی‌اعتنائی فقط قرین احترام رفتار کنیم.

مسائل بسیاری هست که اسیدوارم در حین این شرح و بیان مورد بررسی قرار بدهم. از آن جمله است سیاست فعلی دولت شاه و کیفیت و صفت بارز و مزایا یا معایب دستگاه اداری ایران و امکان اصلاحاتی در نتیجه مسافرت شهریار آن

به اروپا و مسئله جانشینی شاه و میزان نیرو و خاصیت احتمالی قشون و شروع اقداماتی برای کشیدن خط آهن در ایران و همفکری سیاسی مردم آن و میزان نسبی نفوذ روس و انگلیس در ایران و نقشه‌ها و خیالات سیاسی این دو دولت و معنی و اهمیت موضوع خراسان و خطر رقابت‌های تجارتهای که می‌گویند در ایالات مختلف قلمرو شاه از لحاظ مصالح انگلستان وجود دارد .

مرحوم سرمک گرگور^۱ هنگامی که به سال ۱۸۷۵ یعنی اندکی بعد از مسافرت اول شاه به اروپا به ایران رفته بود عقیده خود را در این عبارت بیان کرده است :

« گمان نمی‌کنم که پذیرائی ما از شاه (ناصرالدین) هیچگونه اثر نیکوئی داشته است. ایرانیان می‌دانند که نگرانی ما از جانب روس است و ایشان به این موضوع از لحاظ سیاسی محض می‌نگرند و در حالی که استقبال شورانگیزی که از سلطان ایشان در لندن شده است براهیمت او در انظار آنها بسیار افزوده ، به هیچ وجه در بهبود وضع ما تأثیری ننموده است . به نظر من مطلب اینجاست که ما علاقه فراوان داریم که ایران در صورت مبارزه بین ما و روس همدست ما باشد و برای این دستیاری بهای بسیار گزافی می‌پردازیم. این وضع از لحاظ من مایه نهایت تأسف است .»

سعی من این خواهد بود که معلوم گردانم آیا اتباع شاه هنوز چنین نظری دارند یا آنکه در عرض شانزده سال اخیر چه تغییر و ترقی در افکار سیاسی ایشان راه یافته است. باری ایران از نظر یک وزیر انگلیسی و بخصوص از دریچه چشم یک سیاست پیشه انگلیسی موضوع گفتار من خواهد بود .

کسانی که دیر زمانی در ایران زیسته‌اند برای کار خطیر تعریف آداب و رسوم محلی معمولاً تناسب بیشتری دارند و به وجه غیر قابل مقایسه‌ای صالح - ترند تا فرد مسافری که فقط نظریات شتاب آمیز و ناقص اتخاذ می‌کند. ولی مسائل

سیاسی را باید انصافاً به اهل سیاست واگذار نمود و این کار هرگاه با سعی بی - غل و غش معمول شود بطوری که در این اثر خواهد شد متضمن صلاح بیشتری خواهد بود تا موضوع بدون هیچگونه نظری یا خود خواهی ، بلکه از لحاظ سیاست امپراتوری و با توجه به ارتباط شایسته آن با قضیه جامع تر سیاست آسیائی که از این جهت روی هم رفته نقش خالی از اهمیتی ندارد مورد رسیدگی قرار گیرد .

رابطه قضیه ایران با امپراتوری هند - در فصل‌های آخر جنبه‌های سیاسی این کتاب صریحاً بیان شده است و احتیاجی به کتمان این حقیقت نیست که از لحاظ همین جنبه هم هست که من علاقه تام و تمام دارم و بی‌تعارف هم ترجیح می‌دهم که پدید آورنده اثری سیاسی باشم که فراخور سلیقه طبقه مطلع باشد نه سفرنامه‌ای که در نزد عموم مورد پسند واقع شود و به این موضوع نیز از این جهت اعتراف می‌نمایم که در صورت احراز این منظور خاص شاید نتیجه کارم پایدار بماند و گرنه وضع و صورتی گذران خواهد داشت . اما در مقام غور و تأمل راجع به کشورها و امارتهای مرکزی در نظر من هیچ قضیه‌ای از لحاظ اهمیت با نقشی که ترکستان و افغانستان و منطقه ماوراء بحر خزر و ایران ممکن است و یا قادرند در باره سرنوشت آینده شرق ایفانمایند قابل مقایسه نیست . در نظر بسیاری از مردم ، نام این کشورها فقط نشانه‌هایی از نقاط دور دست و یا یادآور عجائب روزگار و هزاران داستان عشقی است ولی به نظر من آنها مهره‌های شطرنج فرمانروائی بر جهان‌اند . از این رو آینده بریتانیای کبیر در اروپا و حتی در دریاها و اقیانوس‌ها که در زیر سایه پرچم اویند و یا در خود انگلستان که هستیش وابسته به وجود فرزندان اوست تعیین نخواهد گردید ، بلکه در آن قاره‌ای تعیین خواهد شد که نیاکان مهاجر ما اصلاً از آنجا فرآمده‌اند و فرزندان ایشان به صورت کشورگشایان به همانجا بازگشته‌اند .

انگلستان بدون هندوستان امکان زیست ندارد. در دست داشتن هند سند تعویض ناپذیری در فرمانروائی بر جهان شرق است . از زمانی که هند شناخته شده است سرورانش همواره صاحب اختیار نبمی از جهان بوده‌اند . انگیزه‌ای که

اسکندر و تیمور و بابر را به سوی جلگه سند کشانید همان بوده است که در قرن شانزدهم چند صباحی پرتغالیها را فرمانروا گردانید که آثار وارفته کار آنها را هنوز دیگران از دست نداده‌اند، چنانکه در اوایل قرن گذشته یکی از پادشاهان ایران (نادر) را ده سال صاحب اختیار خاور ساخت و باز از همان راه است که فرانسه به مقام امپراتوری رسید، همان امپراتوری که شهاست دلاوران و یاری بخت و طالع نصیب ملت ما گردانید که هنوز هم موجب تحریک حرص و آز و مایه دغدغه خاطر همسایه نیرومند شمالی است.

علی‌رغم اهمیت روز افزونی که سیاست داخلی در زندگانی روزانه ما دارد و همچنین علاقه شایع که باید نگران غرب باشیم و در میان ملت‌های جوان‌تر و نژادی سفیدپوست سرمشق عمل و عرصه سیاستمداری فراهم سازیم، باز شاید جای کافی برای آن عنصری باقی باشد که اندیشه روزگاران قدیم دل و جاننش را تسخیر نموده است تا هموطنانش را یاد آور شود که هر چند دیگر یگانه داوران دیار غرب نمی‌باشند ولی ضامن سرنوشت و فرمانروای مردم تیره‌گون دومین سرزمین پهناور جهان‌اند و دلیل و برهان فراهم می‌سازد که از هیچ‌گونه اقدام احتیاطی که موجب پایندگی این توفیق که ارجمندترین میراث فن‌کشورداری است که تا حال به نوع بشر ارزانی شده است فروگذار ننمایند.

تاریخ و جغرافیا - اما اگر چه ارتباط ایران با مسائل کلی‌تر سیاست آسیائی عمده‌ترین منظوری است که من پیوسته در سر داشته‌ام، مقصود دیگری نیز که اهمیت آن به هیچ‌وجه کمتر نیست همواره در مد نظرم بوده است و رفته رفته خواه به مناسبت داسنه وسیع موضوع و یا عظمت آن تمام فکر و خیالم را فرا گرفته است تا آنجا که با خشنودی خاطر معتقد شده‌ام که همان موضوع منظوم درتالیف این دو مجلد بوده است و آن میلی وافر است که وصف ایران کنونی را علاوه بر روابط خارجی آن چنانکه باید و شاید باز نمایم و راجع به ایالات و اهالی آن و تأسیسات و مشخصات آن و مناظر و شهرهای آن و کاخ‌ها و معابد و آثار بخروبه

آن شرح اجمالی بیان کنم و ماجرای ورودش را به دوره قرن حاضر (نوزدهم) و بخصوص نیمه دوم این قرن (مدتی که کم و بیش هم زمان عهد سلطنت پادشاه فعلی است) در جرگه سیاسی ملل و مساعی آن را در انس گرفتن با جامه بی‌قواره تمدنی که به صورت ناهنجاری بر قامت او افتاده است شرح بدهم تا اینکه هر کسی که به نحوی از انحاء مشتاق درک این حقیقت باشد که ایران دوره ناصری چه وضع و حالی دارد و چگونه باید به آن سرزمین رسید و بعد از ورود در آن کشور به کجاها رفت و در پی چه بود و چه دید و راجع به آن سابقچه کارهایی شده است و دیگران چه اکتشافی نموده و یا مطلبی گفته‌اند و از چنین فردی چه کار تازه‌ای ساخته است شاید طی این اوراق دستگیر او بشود و در اینجا نه فقط به گزارشی در باب وضع موجود دسترسی می‌یابد - شرح زمان زودگذر - ولی روی هم رفته از فصلی به فصل دیگر جریانات و وسایلی را که آن دولت بر انگیزخته است خواهد شناخت و تنها از طریق وقوف بر این چیزهاست که وی خواهد توانست مسائل مطمح نظر را دریابد و یا اینکه قادر به اتخاذ نظر از لحاظ پیش‌بینی وضع و حال آینده شود.

خلاصه من سعی خواهم نمود که در باب ایران همان خدمتی را انجام بدهم که نویسندگان زبردست تری راجع به بسیاری از کشورهای دیگر که واجد اهمیت مشابهی بوده‌اند کرده‌اند، چون دو قرن است که هیچ نویسنده انگلیسی به تنهایی راجع به ایران در صدد بر نیامده است که تصویری جامع و تمام‌نما از آن سرزمین پادشاهی فراهم و تقدیم کند.

مسافرت - در خاتمه هرگونه داستان‌های گوناگون یا پیش‌آمدها را در حدود امکان به متن خواهم افزود چون اگر این کار نشود مطالب تا اندازه‌ای خشک و خشن خواهد نمود از این روش شرح زندگانی مسافران را در مشرق زمین و ماجراهای تازه ولی به ندرت حائز اهمیت مربوط به مسافرت‌ها هم بیان خواهم کرد.

بستگی ملت ایران با ما - به نظر نمی رسد که علاقه مند ساختن مردم انگلیس نسبت به ملت ایران کاری دشوار باشد! اصل و تبار ایشان باما یکی است. سه هزار سال پیش نیاکان آنها نجدهای بلندکانون مرموز آریائی یعنی همانجا ومحلی را که اجداد ما هم در آنجا تولد یافته اند، ترك نموده اند و پیدا کردن محل آن هنوز سورد کاوش مداوم ولی بکلی بی حاصل دانشمندان است.^۱ ایرانیان نخستین خانواده هند و اروپائی بوده اند که به آئین پرستش خداوند یگانه گرویده اند. زردشت که از لحاظ تقدم دومین مربی بزرگ دینی مشرق زمین است از میان آنها برخاسته است. اگر واقعاً چنین کسی اصلاً ظهور کرده باشد^۲ و از همانجاست که دین وزین اهورامزدا پدید آمده است. سپس کتاب اوستا تدوین یافت و با آن

۱ - نگرانی من این است که در ذهن بسیاری از افراد انگلیسی، ایران غالباً یادآور داستانهای هرودت و اشعار تامس مور (Thomas Moore) شاعر انگلیسی که تحت عنوان «لاله رخ» مشهور است وجواهرات شاه است. روی هم رفته هرودت بیشتر مطالب تاریخی نوشته است نه حکایت و اصالت. جواهرات شاهی هم شک بردار نیست، ولی با ابراز تأسف اظهار میدارم که مسؤولیت سنگینی بر شانه جناب مور افتاده است که شرح وتصویرش راجع به ایران همان اندازه نارسا ومقرون به درستی است که بنای الحمرأ در میدان لستر (Leicester) لندن شبیه قصر نفیس بو عبدیل (کاخ ابوعبدالله آخرین امیر مسلمان قرطاجنه . م) است و گل های نهر بند امیر با بلبل های آن بهمان پایه واهی و خیالی است و شراب های عبرتین قشم با سرزمین بی آب و علف قشم حقیقی منافات دارد چنانکه لوترل (Luttrell) شاعر هم گفته است :
« مور عزیزم می گویند که سرودهای تورا همی خوانند آیا این حرف راست است ای مرد خوشبخت ؟
در شیبهای مهتاب به زبان فارسی در راسته خیابانهائی از شهر اصفهان »
وی بایستی که (در این شعر) به جهالت شاعر و همچنین با طبع خودخواهی او مزاح کرده باشد .

۲ - من بی اطلاع نیستم که این روزها بعضی ها اظهار میدارند که آریائی ها اصلاً از آسیا نیامده اند ولی در حال حاضر از قول تئوری سارمات ها و دکتر شردر (Scharder) مندرج در کتاب او « قدمت تاریخی ملت های آریائی » (۱۸۹۰) ترجمه جوونز (F. B. Jevons) یا فرضیه کانن ای. تایلر (Canon A. Taylor) در کتاب او « ریشه نژادی آریائی ها » (۱۸۹۰) و یا فرضیه آقای پونکا Ponka که اسکاندیناوی سرزمین اصلی ایشان بوده تردید می نمایم که مبدا بانی نظریه سومی ونظریات دیگری که هنوز ابراز نشده است بشوم. ازین رو من همان نظریه دیرین آسیائی را ترجیح می دهم که پروفورجی . شمید (J. Schmidt) با نهایت شهامت به سال ۱۸۹۰ در مقاله ای در سالنامه آکادمی سلطنتی برلن انتشار داد .

۳ - لازم است این شرط را هم بکنم . چونکه دیده می شود که دانشمند صاحب نظری مثل پروفور دارمستتر در شخصیت زردشت هیچ وجود عینی نیافته است و او چیزی بیش از مخلوق همه جا ورد زبان افسانه طوفان (نوح) نیست .

آتشی برافروخته شد که هر چند در مهد اصلی خود خاموش شده است ولی شعله های لرزان اما استوار آن هنوز در پناهگاه غنی و قرین آسایش بمبئی فروزان است .

درام تاریخ ایران - وقتی که از مدارج عالی و پرشکوه تاریخ ایران به پائین می نگریم با نامهای بسیاری بر میخوریم که از دوران کودکی در خاطرم مانده است و اگر بخش داستانی آن را هم به این عنوان که به دوره اساطیری تعلق دارد و این نکته در مورد ایران غامض تر و ناشناخته تر از کشورهای دیگر است کنار بگذاریم باز اسامی پادشاهانی مانند کوروش و داریوش و خشایارشا و اردشیر را خواهیم دید که کتیبه های ایشان هنوز آوازه عظمتشان را از تالارهایی که از آنجا فرمانروائی می نموده و جشن ها برپا می داشته اند منعکس می سازد ، و افراد و اتفاقات پی در پی و درخشان که گاهی از بدایع روزگار و زمانی هم از فجایع جهان بشریت بوده اند ، مانند اسکندر و چنگیز و تیمور و نادر در دوره های مختلف با آثار آتش و خون در صحنه تاریخ ظاهر شدند. مخوفترین روز امپراتوری اخیر روم وقتی بود که لشکریان کراسوس در دشت کرخه تار و مار گردید . دو بار قیصران رومی در پیشگاه یک فاتح ایرانی یا نیمه ایرانی سر تسلیم پائین آوردند . یکی هنگامی بود که امپراتور والرین تا زیر رکاب شاپور اول گردن فرود آورد و دیوژن امپراتور روم نیز اسیر البارسلان یعنی آن شیرکلان شد و مرگ امپراتور سومی در میدان جنگ یعنی ژولیان نامدار برای شاپور دوم فتح و ظفر بی ارزش و کمتری از پیروزی در صحنه کارزار نبوده است و دوبار هم در عهد خسروانوشیروان و باز در دوران نواده اش خسرو دوم یا خسرو پرویز خطوط مرزی ایران تا مدیترانه امتداد یافت و هیبت و اسلحه لشکریانش تا سامان امپراتوری بیزانس را فرا گرفت . سپس دوران شمشیر عمر و گسترش عالمگیر قرآن فرا رسید . در دوره های آینده هم نام های درخشان ابوعلی سینا و فردوسی و عمر خیام و سعدی و حافظ زیور تاریخ ادبی ایران شد و برای این کشور میراث فنا ناپذیر بلند نامی و افتخار باقی گذاشت . سرانجام خاندانی محلی و یک مذهب هم آهنگ ایرانی ظهور نمود و نام شاه عباس کبیر تا این لحظه با آنچه در عرض سه قرن تاریخ ایران دال بر پایداری و بزرگی است قرین بوده است .

آثاری از نام‌های کوچک تر و جنگ و جدالهای داخلی و مبارزه بین‌المللی که طی آن روس و انگلیس وارد صحنه شدند ما را وارد مرحله معاصر می‌سازد. در همین روزگاری که قلمروی متضاد و در عین حال نیک استوار در زیر فرمان سلسله‌ای ترك نسب است و چهره اینک نیک آشناى ناصرالدین (شاه) را به رخ مردم جهان می‌کشد. اگر ایران سبب دیگری هم در زمینه جلب قدر و احترام نمی‌داشت دست کم یک تاریخ با دوام و پایدار دو هزار و پانصد ساله‌اش وجه امتیازی است که فقط معدودی از کشورها را امکان ادعای آن است.

ارتباط انگلستان و ایران - بعلاوه وجه ارتباط خاصی نیز بین ایران و کشورها
در دوره‌های مختلف و بخصوص در قرن حاضر وجود داشته است که در خور توجه هر فرد انگلیسی است و هیچ پژوهنده تاریخ سلی ما نباید از آن غفلت نماید. از روزگار قدیم در سلطنت ادوارد اول نماینده‌ای رسمی از انگلستان به دربار ارغون - خان فرمانروای مغول که ایران هم جزو قلمرو او بود اعزام شد و در حدود سه قرن بعد از آن هم فرستاده‌ای نامه‌هایی از جانب ملکه الیزابت نزد دومین پادشاه دودمان صفوی برد و سفیری از طرف چارلز اول به ایران رفت ولی همینکه به آنجا رسید درگذشت. در قرن‌های شانزدهم و هفدهم اقدامات شهابت آمیزی از ناحیه عمال انگلیسی معمول گردید تا رابطه تجارتي را با ایران از طریق شمال اروپا و دریای خزر برقرار سازند. بین این دو مرحله پیشرفت روز افزون نیروی دریائی بریتانیا راه تجارت به ایران را از طرف خلیج فارس باز کرد و سهمی از این تجارت و نظارت بر آن را به کشور ما داد. سرانجام نیز در ابتدای قرن حاضر دوره سیاست مناسبات نزدیک ایران و انگلستان آغاز شد که هر چند دوبار در اثر قطع رابطه سیاسی و یک دفعه هم بواسطه پیش آمد جنگ دچار تعلیق گردید، ولی از آن پس همواره برقرار مانده و موجب پیدایش چند مورد برانزده نیکنامی بزرگ شده است و با آنکه با اقداماتی ابلهانه و گاهی نیز شرم‌آور مشخص گردیده و ناگواری - های ملاحظاتی دریغ آمیز مالی و چندی هم با دوره بی‌علاقگی نامعقول توأم شده

بود باز دولت را از لحاظ مصالح سیاسی بیش از میزانی که کشور ما را با هر دولت مستقل دیگر آسیائی پیوند می‌دهد، مربوط ساخته است.

تقسیمات چهارگانه مسافرت - تذکره‌های بسیاری از این ادوار و حاصل کار بعضی از افراد در شرحی که اینک به آن می‌پردازم بیان خواهد شد. مسافرتی به چهار مرحله قسمت شده است که هر کدام واجد جنبه تاریخی یا اهمیت سیاسی و احوال خاص طبیعی مختص به خود خواهد بود و به ترتیب راجع است به نواحی شمال شرقی و مرکزی و ایالات جنوب غربی ایران و راجع به خط سیر آبی جنوب است که یا شخصاً عبور کرده‌ام و یا درباره مناطق مجاور آن که حاصل سیروسفرهای من به شرح زیر بوده است می‌باشد:

- ۱ - سفری با اسب به مسافت ۸۰۰ میل از میان ایالت مرزی خراسان و از آنجا به تهران پایتخت ایران.
- ۲ - مسافرت خوش‌آیندتر دیگر به مسافت ۸۰۰ میل بازهم سواره از تهران تا بوشهر.
- ۳ - مسافرتی از جنوب به طرف شمال در شط‌العرب و رودخانه کارون.
- ۴ - مسافرتی با کشتی در خلیج فارس.

۱ - خراسان

ابتدا خوانندگانم را در بقایای سرزمینی که روزگاری امیرنشین مقتدر خراسان بود سیر می‌دهم و آن مشتمل بر سرو تا خیه به ضمیمه هرات و قندهار تا حدود رودخانه جیحون است. این ایالت که بوسیله کوه‌های ناشناخته و گردنه‌های غیر قابل عبور کاملاً محصور شده است با آنکه از وضع ممتاز دیرین خویش فرو افتاده است در درون خود جلگه‌هایی دارد که متضمن آثار قدیمی حاکم نشین مشهور آن است و لا اقل دارای یک شهر با شهرتی جهانی است ولی خواهیم دید که کانون مسائل و اموری است که اهمیتی نقصان‌ناپذیر وارزش و اثر خاص دارد، و صدها سال میدان زد و خورد نژادها و در معرض مرگ و تلفاتی بوده که

از جنگ و ستیز عادی نیز بیشتر آفت‌خیز بشمار می‌رفته است و شاید ضایعات شدید جانی آن به تناسب وسعت خاک بیشتر از حد و اندازه هر قسمت همانند دیگر نواحی آسیا بوده است و در همین لحظه و حال نیز شاهین‌ها از جهات شرقی و شمال در پروازند و در سربازخانه‌های ماوراء خزر و شوراهای صحاری ترکستان سرنوشت شهید مورد بحث و مذاکره است.

ایالات مجاور - در ضمن تقریر مطالب این قسمت از مسافرت هم طبیعی و هم به اندازه حجم و ظرفیت این دو مجلد ضروری است که آخرین اطلاعات راجع به ایالات و نواحی مجاور را هم بنویسم اطلاعاتی که تماماً حاصل تحقیقاتی است که در حین سیر و سفر خود در آن حدود انجام داده‌ام و همه آن بوسیله صالح‌ترین افراد بصیر نیز مورد رسیدگی واقع شده است و این اطلاعات شامل سرحدات ایران و افغانستان و قضیه سیستان در شرق یعنی در همان حدود و سامانی است که هر لحظه در معرض بحرانی سیاسی است و گاهی نیز این خطر حدت تمام دارد و در همانجاست که مسئله غامض مرز هندوستان چون عامل سهمگینی همه وضع و حال این منطقه را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

همچنین راجع به ایالات ساحلی ایران در کنار دریای خزر در همان ناحیتی که از لحاظ شرایط طبیعی تفاوت حیرت‌آوری دارد و بنظر می‌رسد که آنجا بانقطه دیگری ممکن است اشتباه شود، نه آنکه ادامه وضع و حال طبیعی سرزمین ایران باشد. در جهت شمال غربی و ایالات غربی شهرهای بزرگی هست با جمعیتی متفرق و بیگانه و آثار خلل‌ناپذیر باستانی. به همین منوال وقتی که به نواحی جنوبی ایران می‌رسیم اطلاعاتی هم درباره آن ایالات و نقاط دور افتاده که کمتر هم شناخته شده است یعنی جنوب شرقی و جنوب غربی بیان خواهیم کرد. همان نقاطی که دیرگاهی در مقابل علاقه مرکزی که مقتضی عهد و زمان بوده استقامت نموده است و هنوز هم با اشکال مختلف چهره شورش و سرکشی بومی و بیابانی خویش را که روزگاری عین وضع و حال جامعه ایرانی بود نشان می‌دهد.

۴ - ایالات مرکزی

سپس سفرم رابه سوی تهران دنبال می‌کنم. در اینجا از درباری دیدن خواهیم کرد که می‌گویند سابقاً از حیث شکوه و جلال با دربار مغول کبیر برابری می‌نمود و دولتی خواهیم دید که غیر از چین هنوز شرقی‌ترین دستگاه مشرق زمین است و شهری که وصف و حال اختصاصی پایتختی آسیائی و تجملات اروپائی را توأم دارد و از آنجا راهی که فقط به نود میل آن نام راه می‌توان داد ما را به قسمت‌های پیوسته نجد عظیمی می‌رساند که میزان ارتفاع آن ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ پا از سطح دریاست و این فلات در قلب ایران واقع شده است و رشته‌های جبال آلوان آن مانند دندان‌های اره بین دو دریای جنوب و شمال به هم می‌پیوندند. در دشت‌هایی با وسعت‌های متفاوت که در پیرامون آن دیده می‌شود به صورت شهرهای وسیع ولی بخروب، آثار آشکار شکوه و جلال گذشته و طرز حکومت ناهنجار شرم آور و انحطاطی داخلی را خواهیم دید. شهر قم از ماورای حجاب تعصب و ریخت اسرار آسبز خویش زرق و برق گنبد‌های زرین خود را که بر مزار مقنسان و آرامگاه پادشاهان واقع است نمایان می‌سازد. اصفهان باشکستگی کاخ‌های ورافتاده و هزاران جریب باغ و بوستان عاطل و پل‌های چند طبقه که روزگاری محل رفت و آمد جمعیتی که بالغ بر ۶۵۰ هزار نفر بود حاکی از داستان دوره و زمان جالب نظر عمیق‌تر است. هر چند که در بازارهای پر سر و صدا و پر آمد و شد آن هنوز هم علایم فعالیت تجارتنی و رونق و رواج داد و ستدهای ملل به نظر می‌رسد و شیراز که روزی جلوه‌گاه غرنهای دلنواز حافظ و حکمت متقن سعدی بود آرامگاه این شاعران نامی را کماکان نگهبان است و گرامی می‌داود، ولی باغهای نشاط انگیز و فواره‌های چرخان و عمر و حیات پروانه وارش همان راهی را سپرده است که نغمه‌سرایان مدح و ستایش آن رفته‌اند و حال فقط شبحی از آن باقی مانده است.

در جوار این محل علاوه بر این ویرانه‌های اخیر در فواصل محدود ضامئی گویا از آثار باستانی یادگارهای بسیار نفیس از روزگار قدیم‌تر است. در اینجا

در میان جلگه هنوز مزار مرمرین سفیدی هست که با احتمال قوی تابوت طلائی و پیکر کوروش را زمانی در برداشته است. در مسافتی که چندان دور نیست مقبره داریوش از لبه بریده پرتگاه عمودی تخته سنگی دیده می‌شود. روبروی آن دربارگاه شاهنشاهی تخت جمشید ستون‌های واژگون و لرزانی هنوز بریاست و در میان انبوه آثار کهن حجاریهایی که زیور کاخ خشایارشا و تالارهای دربار اردشیر ثانی بوده نمایان است.

بناهای قدیمی - اگر اندکی در میان این آثار باستانی که پیوسته یادآور دوران گذشته است درنگی کنم سزاوار سرزنش نخواهم بود. این آثار در نظر ما آشکار می‌سازند که به همان ترتیبی که ایران دوره قرون وسطی با ایران جدید از لحاظ ثروت و جلال بسیار متفاوت بوده به همان قسم ایران باستانی زمان هردوت و گزنفون هم از جهات عظمت و جلال بی حد و قیاس بر ایران قرون وسطی تفوق داشته و هنوز با وجود وضع و حال ویران خود بیشتر مورد تکریم و احترام است. با آنکه من به شرح و بیانی راجع به این ابنیه قدیمی و تاریخی خواهم پرداخت درباره جزئیات معماری و مهندسی آنها چیزی نخواهم گفت چون این گونه مطالب را در کتابهایی که بیشتر جنبه فنی دارد نیک می‌توان یافت، ولی از آخرین اطلاعات علمی و حاصل کاوشها یاد خواهم کرد، زیرا که من به هیچ وجه با آن دسته از افراد همفکری ندارم که با شتاب از سرزمینی می‌گذرند، با این خیال که یادداشت‌های سطحی و کوتاه جهانگردی ممکن است جانشین زحمت و کارگروه بی‌شماری از دانشمندان و اهل تحقیق شود. یک سیاح تاریخ نویس که در پیش نفس خویش قدر و احترامی دارد با تقدیر و امتنان از نتیجه کار و تحقیقات ایشان با همان رویه تاورنیه^۱ نویسنده قرن هفدهم بهره‌مند می‌شود که نوشته بود: «در کارهای فکری خود به قدر وافی و کافی از علم و دانش و زبان‌دانی و جغرافیا و نقشه‌ها و کتاب‌های مسافران پیشین الهام یافته‌ام که بدون آن مسافران عادی به آسانی و با آن همه نظم و کمال نخواهند توانست موضوعات را دریابند

و از آنها انفراداً و یا برای استفاده دیگران بهره‌مند شوند، ولی در عین حال انسان باید سعی نماید که به وسیله نکته‌سنجی‌های شخصی و انتقاد درست شرح مستقل و جداگانه‌ای از آنچه به رأی‌العین پی برده است بازگوید.

۳ - ایالات جنوب غربی

در انتهای جنوب غربی توجه شما را به گوشه‌ای از این کشور جلب خواهم کرد که آنجا در طبیعت به حد وفور نعمت‌هایی هست که گاهی انسان از آن تمتع یافته و زمانی هم ابراز نفرت کرده است در آنجائی که رودخانه‌های قابل کشتیرانی از میان دشتی می‌گذرد که روزگاری کشت و کار عالی داشته هر چند که اینک به صورت اراضی عاطل و ریگزار در آمده است. در همان جایی که اقدامات وسیع آبیاری یادگارهای پایدار این صنعت و کار و نشانه جنب و جوش عمومی بوده است که شاید قرون آینده هم نظیر آن را پیش نخواهد آورد، اکنون اسکله‌های درهم شکسته‌ای در میان آبهای متروک در زمین‌های بی‌حاصل فرا افتاده است. در آنجا سابقاً کرانه‌های رودخانه را شهرهای بزرگی آراسته بود و ستون‌ها و تالارهای کاخ‌های عظیم بر رأس تپه‌های بلند قرار داشت و پادشاهان جلیل‌القدر چون کوروش و داریوش و اسکندر و شاپور یا از برکت فتح و ظفری خطیر بر آن حدود دست یافته بودند و یا هنگام عبور به منظور تمتع از وسایل تجمل و آسایش بی‌همتای آن، چند صباحی در آن محل استراحت کردند. در این مورد اندکی تأمل نموده خاطر نشان می‌سازم که جرعه‌های صنعت و تجارت را که اخیراً در این ناحیه تجدید گردیده است نسل حاضر نباید بدون اینکه آنرا به شعله‌های فروزانی تبدیل ساخته باشد تحویل آیندگان بدهد.

این ناحیه خیال‌انگیز در کنار محل معروف‌تر دیگری متعلق به دوران قدیم واقع است. کرانه‌های آن بوسیله مصب پهناوری شستشو می‌شود که آبهای مشترک دجله و فرات را به خلیج فارس می‌رساند. در آنجا ما به سرزمینی می‌رسیم که در روایات مقدس و تاریخ کفار قدر و مقام برابر دارد ما می‌توانیم بوسیله

کشتی از جلوجنات عدن^۱ عبور و به محل سمروزی ورود کنیم که در آنجا در میان انبوه ظروف گلی و خشت ویرانه‌های قصور سنگی و معابد رواق دار و برج‌های بابل بانگ کتیبه‌های بخت‌النصر شنیده می‌شود در همانجائی که دانیال نبی موعظه می‌کرد و اسرائیل گریست و اسکندر از بین رفت. اینک ما در رودخانه بر دروازه بصره ایستاده‌ایم که لنگرگاه سندبادبحری - کریستوف کلمب روزگار قدیم - بشمار می‌رفته و برای ما نیز مقدور است که بر حاشیه طاق رفیع تیسفون صعود و درانتهای افق رأس سناره‌ها و درختان خرماى شهر بغداد را تماشا کنیم .

۴ - خلیج فارس

سر انجام هرگاه با کشتی کرانه‌های جنوب ایران را سیر کنیم توجه خواننده را به سرزمین و دریائی جلب خواهم نمود که راجع به آن در وطن من اطلاع کافی ندارند یعنی طوایف جنگجوی عرب و حرفه و کار دزدان دریائی و بندری که اینک بی‌جان و متروک افتاده است ولی در سابق آوازه شهرتشان سراسر اروپا را فرا گرفته بود، آبھائی که جولانگاه کشتی‌های تجارتي پرتغال و هلند و انگلستان بود. اگر در این مورد بعضی از مطالبی را شرح بدهم که روی هم‌رفته تار و پود تاریخ شده است و از لحاظ کشور و نژاد ما هم اهمیت خاص دارد ضمناً خواهم توانست نشان بدهم که انگلستان در این دوره و زمانی که کار جنگ و جدال یا گردآوردن ثروت و مال دیگر حدتی ندارد باز ابھتی را که از آغاز حرفه فتح و پیروزی‌های آسیائی خویش بدست آورده است کماکان محفوظ داشته و هنوز نام بریتانیا در آن آبهای دور افتاده نشانه نظم و آزادی است.

شرق تغییر ناپذیر - این گفتارها مضامین داستا نم خواهد بود که چون با رویدادهای طبیعی ولی غیر متداول سیر و سفر در شرق توأم شود ممکن است حتی در نظر خواننده بی‌قیدم نامطلوب نماید و از این کار نیز ابا نخواهم داشت که هنگام بازگشت از دوران قدیم با همه وقایع آن به زمان حال که این همه

قرین انحطاط و غم‌انگیز است باعث آزرده‌گی خواننده شوم. در سرزمینی که خط آهن نیست در واقع لطف بی‌کرانی فراهم است. در اینجاست که هنوز در بسیاری از نواحی اهالی عادات بومی و راه و رسم زندگی آسیائی خود را نگاهداشته‌اند و با وجود دق‌البابی که بر سرای ایشان شده است هنوز بیدار نشده‌اند. پنجاه سال دیگر طرز شهرسازی در ایران شاید مقداری از جذب و جلال پایتخت را نابود کند و وضع اختصاصی آسیخته با وقار و عقب ماندگی آن از میان برود. اما در حال حاضر ایران شرقی ترین کشور مشرق زمین است و با آنکه شاید طبقه اشراف ایران سوار درشکه روسی بشوند و تاجر ایرانی از ساعت ساخت فرانسه استفاده کند و دهاتی ایرانی از پارچه منچستر جامه بدوزد، ولی قلب ملت هنوز همان است که بود و با رفتاری تعصب آمیز (که همیشه مایه تأسف نیست) به سبک و نظم دیرین وابسته است در این باره جا دارد سخنان حکیمانه شاردن^۱ را شاهد بیاورم:

« آسیا مانند اروپا نیست که تغییرات پی در پی و کم و بیش در وضع و شکل امور از قبیل عادات و رسوم و ساختمان و باغبانی و امثال آن حادث شود در شرق همه چیز بر شالوده ثبات است عادات مردم آن در روزگار ما همان است که طی قرنهای گذشته بوده است. از این رو انسان می‌تواند به جرأت اظهار نظر کند که در آن مناطق جهان صورت ظاهر اشیاء و امور (مانند آداب و عادات ایشان) در حال حاضر به همان منوال است که از دو هزار سال پیش بوده است مگر آن تغییراتی که بوسیله مذهب در بعضی چیزها راه یافته باشد که چندان در خور توجه نیست »

گیرندگی پایدار آن - پس بگذارید در اینجا سعی کنم آنچه را که کم و بیش آگاهم و رمز آن بر خودم نیز درست آشکار نیست به نحوی برای دیگران توضیح دهم یعنی آن گیرندگی عجیب و غیر قابل وصف مشرق زمین را. آقای استانلی^۲ در یکی از نامه‌های خود در باب تب‌سرموزسودان که ژنرال گوردون و دلیران دیگر را در وادی‌های ناشناخته آفریقا هلاک ساخته و بازم افراد بسیار دیگر را

برای رفع اشتهای خود به این مغانک خواهد کشانید، یک چنین بیماری مسری هم به نحو خفیف‌تری مرد مسافر را به آسیا می کشاند و او را علی‌رغم موانع بی اهمیت مدت و مسافت با شوق سیاحت افروخته می‌گرداند. شاید علت آن پهناوری سرزمین و دشتهای وسیعی است که بدون وقفه به کوهستانها منتهی می‌شود و کوهستانهایی است که عقب آنها دشتهای عظیمی است یا کوره راههایی است که جاده ندارد یا جاده هائی است که آب و ندارد و اختیار کابلی است که انسان در انتخاب سرعت سیر و نحوه مسافرت دارد و لذتی است که از ترک مراسم عادی زندگی و حرکت در سرزمین مأنوس خودمان به انسان دست می‌دهد. تا اندازه‌ای هم باید علت آنرا به ارضای روح استقلال و اتکای به نفس نسبت داد که خیل خدمت و حشم نتوانسته است آن را ریشه کن سازد و آن حس ماجرا طلبی است که قرن نوزدهم نیز موفق به زایل کردن آن نشده است یا شاید در مشرق زمین که زندگی و محیط آن هزاران سال است بدون تغییر بر جای مانده و طوایف کوچ نشین مانند ابراهیم تورات هنوز با گله‌های خود در ترددند و زنها مثل ریقه (ربکا) مشک خود را از چاه پر می‌کنند و راهزنان وحشی مصایب ایوب بی خانمان را زنده نگاه میدارند. انسان مغرب زمین مثل مار پوست می‌افکند و از جلد مصنوعی تمدن بیرون می‌آید و احساس می‌کند که دوباره به اصل موروثی خود ملحق شده و همان هوایی که نوعش را پروراند است مجدداً استشاق می‌کند.

فرق بین مشرق و مغرب زمین - در میان تضاد بارز و دائمی که بین شمایل و اسباب زندگانی در شرق و غرب هست راجع به یک مورد جالب توجه آن هیچ احتیاجی به مبالغه نیست و عادی‌ترین مسافر به شرق واقعی هم از توجه به حدت غرابت آن غفلت نخواهد نمود. کشورهایی که نه بندری دارند و نه بارانداز نه خط آهن یا ایستگاه نه شاهراه یا خیابان (به معیاری که در غرب داریم) نه مسافرخانه یا مهمان‌سرا نه تختخواب یا میز و صندلی ولی در همان دیاری که اگر مسافر زین و برگی داشته باشد و قدری هم صابون، بحد واقعی اسباب سفر فراهم خواهد داشت، چنین ممالکی با اختلافی کم و بیش کافی با کشور ما فرق دارند

و همین عین مطلوب فرد مشتاقی است که طالب تنوع باشد. آیا هیچ‌گاه لطف عمامه یا دیدن هیکل مرموز چادر به‌سرانی که زنان اند و از کوچه‌های گردآلود می‌گذرند از نظر ما پنهان مانده است؟ در نزد ما آن چشم‌اندازهای بی‌مانع و حصار و چمن‌زارها و کشتزارها چه اندازه تازه و بدیع است در جائی که در هوای صاف و شفاف آن ریزترین چیزها از فاصله چندین میل قابل تشخیص است^۱ در سامانی که شهرها از دود محصور نشده است و بام‌های هموار لوله بخاری یا دودکش ندارند و چه سکوت محض و مقاومت‌ناپذیری که در پهنای خالی و خلوت آن هست که با سر و صدای بی‌شمار روستائی که در کشور ما دیده می‌شود تفاوت بسیار دارد و چه هوای قابل ستایشی که هرگز از پرده مه و بخار پوشیده نیست، ولی همان سرزمینی که خورشید از فراز سر، راست بر تن انسان فرومی‌تابد.

افراط و تفریط در ایران

در هیچ کشوری از آسیا که من دیده‌ام اختلاف کلی بین صورت ظاهری منظره‌ای شرقی و اروپائی زنده‌تر از ایران نیست. این کار دشواری است که برای خوانندگان انگلیسی که راجع به طبیعت فقط تصور و میزانی دارند که در غرب دیده‌اند درست باز نمایم که بین این دو چه تضاد بزرگی وجود دارد. در اروپا کوه‌ها غالباً رنگ آبی یا ارغوانی دارند در ایران سرخ‌فام یا گلگون یا به رنگ خرمائی است. جلگه‌ها در اروپا هرگاه پوشیده از کشت و چمن‌زار نباشد خاک نرم سرخ رنگی دارد. در ایران جلگه‌ها فقط بوسیله راه آبهای خشکی که در آن هست از بیابان گندم‌گون قابل تمیز است. یک دهکده خاص انگلیسی خانه‌های تک تک روستائی دارد که غالباً زیبا و نیمی از آنها در میان درختان دلبذیری پنهان است یک ده معمولی ایران شامل سستی خانه‌های گلی محقر که بیشتر آنها شکل عمودی و افقی بی‌ریختی دارد و حیاط آن بوسیله دیوار گلی وارفته‌ای حفاظت می‌شود. غیر از ایالات کرانه خزر و چند جلگه کوهستانی در ایران جنگل نیست

۱ - من از مسافت تقریباً ۲۰ میلی شی. ریزی مانند کلبه یا بنائی را مشاهده کرده‌ام و هر مسافری در ایران منظره مداوم سراب و حرمان رسیدن به آنرا اعتراف دارد.

وبه ندرت چوبی یافت می‌شود که درست لایق این نام باشد. ممکن است انسان روزها در حرکت باشد بدون اینکه ساقه‌ی علشی مشاهده کند. رودخانه‌ها کناره‌ی آراسته‌ای ندارند و جویبارها با ریزش بر سنگ کف و صدا تولید نمی‌کنند. یا طغیان آب شمارا از حرکت باز می‌دارد و یا اینکه در حین عبور از میان پیچ و خم‌های غم‌انگیز راهها حتی سم اسبستان خیس نمی‌شود.

تناقض طبیعی - به نظر من پس از چندی این احساسات به حد زیادی سست و عادی می‌شود. در سبانی و شرایط زندگی شرق انگیزه‌ی جاذبه لایزال بیشتری هست تا تفاوتی که بین زندگانی مشرق و مغرب زمین وجود دارد. این تضاد در جمادات و در میان افراد نیز دیده می‌شود. دشت‌هایی بی‌کران ناگهان و تقریباً بدون سوچ و شیب به گردنه‌های باریک و غیر قابل رسوخ منتهی می‌شود. یک نقطه‌ی ویران بی‌رنگ و رو و ملال‌انگیز در فصل زمستان به علفزار هرزه و بی‌دوام با هزاران گل و گیاه در فصل بهار تبدیل می‌شود حتی در منطقه‌ی خرم و مزروع همینکه از حوزه‌ی دلپذیر آبیاری دور شویم باز صحرای خشک و سخت شروع می‌گردد و این دگرگونی به همان اندازه مخوف می‌نماید که گذشتن از عالم هستی به دیار مرگ ترس‌آور است. گرمای مطبوع نیمروز در پائیز و زمستان در هنگام شب و لحظات قبل از بر آمدن آفتاب به سرمای شدید مبدل می‌شود و با این ترتیب چنین می‌نماید که عزم طبیعت این است که با ضربات عاری از اعتدال شگفت‌آور خویش ضرب شستی نشان بدهد.

کیفیات زندگی - چه اندازه نیز شهرها و اهالی با آنچه همواره در پیرامون ایشان آشکارا دیده می‌شود نیک هم‌آهنگ‌اند. آثار عظیم باستانی که نمودار گذشته‌ی قرین آبادانی و اقتدار می‌باشند از میان ویرانه‌هایی که متروک و خیمه‌گاه آوارگان شده است سر بلند کرده‌اند. کودکان نحیف و نیمه‌جان به مردانی برومند مبدل می‌شوند. از طرف دیگر باطی شدن دوره‌ی شادابی زنانه در عنفوان شباب موسم فساد عاجل و زشتی وصف‌ناپذیر فرا می‌رسد و شهری که بوسیله‌ی باغ و بوستان

احاطه شده است و از مسافت دور بسیار دلپذیر می‌نماید چون نزدیک‌تر برویم انبوهی از آلونک‌های گلی است. چنانکه در بیرون این خانه‌ها که فقط شامل دیوارهای گلی بی‌رنگ و ریخت است نام و اثری از باغچه و منبع آب نیست و نه آن ذوق و سلیقه‌ای که گاهی در داخل خانه‌ها دیده می‌شود. از این رو در آنجا ظاهر آدمی حاکی از طبع متباینی است که در نهاد اوست. فرد واحدی در یک لحظه از فرط غرور خدا و بنده نیست و در لحظه‌ی دیگر بنده‌ای عاجز و فرومایه است. با اینکه ایرانیان آشنائی قابل ملاحظه‌ای با سبانی تمدن دارند باز این مانع از آن نیست که تعصبات چرند و خرافات هم داشته باشند.

مذهب گاهی در نزد ایشان به حالت رکود و فراموشی است و زمانی نیک بارز و عیان است. لحظه‌ای غضب تعصب آمیز آنها را بر می‌انگیزد و لحظه‌ی بعد به صورت انکار وجود خدا و رسول ظاهر می‌شود. دولت، هم شأنی پدرانانه دارد هم فطانتت ماکیاولی، از جهت سادگی سازمانی خود حامی و پدرانانه است و از لحاظ مهارت در تمشیت امور ماکیاولی است. زندگانی هم با شکوه و عالی است و هم عاری از پاکیزگی است. مردم هم مایه‌ی بیزاری‌اند و هم اصالت و نجابت دارند و کارنامه‌ی زندگی سرشار از افسونگری است.

سفرنامه‌ها - پیش از ختم کلام میل دارم سخنی چند در باب کتابهایی بنویسم که در کار ایران شناسی‌ام به آنها دسترسی یافته‌ام بخصوص سفرنامه‌ها و کتب تحقیقی و اکتشافی. کمتر کشوری که تا این اندازه کم مسافر داشته این همه زیاد کتاب و آثار راجع به آن تصنیف شده است. دلیل این کار هم روشن است. در نظر هر تازه‌واردی قدرت نسبی تجربیات او انگیزه‌ی تألیف کتابی شده است. در زمره‌ی این قبیل تألیفات آثاری هست که برای پرداختن آنها حداکثر کار مشقت‌بار و قابل ستایشی که تاکنون در صنعت چاپ وقوع یافته انجام گردیده است. از قدر و منزلت این گونه آثار به هیچ وجه نخواهد کاست، بلکه بر منزلت آنها خواهد افزود که این حقیقت را خاطر نشان سازم که نا قابل‌ترین اباطیلی هم که زیر چاپ رفته است در میان آنها دیده می‌شود. امیدوارم به زودی در مجلد جداگانه‌ای

فهرست جامعی راجع به کتاب‌های در باب تاریخ ایران و سفرنامه‌ها تا حدودی که مطالعات و منابع موجود اطلاعاتم به من امکان تنظیم داده است انتشار بدهم و در این جا جدولی هم ضمیمه می‌کنم که در اثر بررسی‌های شخصی ترتیب داده‌ام و آن شامل نام و نشان سفرنامه‌هایی است که از وجودشان اطلاع داریم و از آغاز قرن دهم (میلادی-م) بر معلومات ما در باره جغرافیا و تاریخ ایران که نویسندگان خود به آن کشور سفر کرده‌اند می‌افزایند و آثار ایشان با چند استثنا در دسترس عامه است. نام هر یک از مسافران، تاریخ اقامت و سفرشان را هم به ایران ذکر خواهیم نمود نه تاریخ انتشار آثارشان را که به نظر من امری فرعی است و هنگامی که به این کار می‌پردازم مجموعه این ارقام ایجاب کرده است که در هر موردی حتی بدون یک استثنا به منبع اصلی مراجعه نمایم که گاهی کار سخت و پر زحمتی بوده است و در موارد نادری من نتوانسته‌ام کتاب منظور را خود بخوانم و گمان می‌کنم جای تصدیق باشد که چنین فهرستی در نوع خود اولین مجموعه است که درباره ایران تنظیم یافته حاصل کار کم‌ارجی نیست. در جدول‌های ذیل نام هیچ نویسنده‌ای که اثرش اصیل نباشد و یا به یکی از زبان‌های اروپائی ترجمه نشده باشد ذکر نخواهد شد.

سال‌های ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ میلادی

علی بن ابوالحسن مسعودی

۹۱۳-۵

ابواسحق اصفهانی

سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ میلادی

ناصر خسرو

۱۰۳۵-۵۰

سالهای ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی

ادریسی

۱۱۵۰

بنیامین بن تودلا (تطیلی) ۱۱۷۳ تا ۱۱۶۰

سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی

یاقوت

۱۲۲۰-۱۱۸۰

Friar. W. De Rubruquis	۱۲۵۳	فرایر ویلیام دو روبروکس
	۱۲۷۳-۱۲۹۴	نیکولو - مافئو مارکوپولو
	۱۲۷۳-۱۳۳۱	ابوالفدا

سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی

Marino Sanuto	۱۳۰۰-۶	مارینو سانوتو
Friar Odoricus di pordenone	۱۳۲۵	فرایر اودوریکوس دی پوردنون
	۱۳۳۰	ابن بطوطه
Friar. B. Pegolotti	۱۳۴۰	فرایر بی . پگولوتی
Friar. J. di Marignoli	۱۳۵۰	فرایر جو وانی دی ماریگنولی
Don Ruy Gonzalez di Clavijo	۱۴۰۴-۵	دون روی گزنالس دی کلاویخو
	۱۴۴۱-۵۸	عبدالرزاق
Nicolo Conti	۱۴۱۹-۴۴	نیکولو کنتی
Athanasius Nikitin	۱۴۷۰	آنانازیوس نی کیتین
Josafa Barbaro	۱۴۷۴	جوژافا باربارو
Ambrosio Contarini	۱۴۷۴-۵	آمبروزیو کونتارینی
Hieronimo di Santo Stefano	۱۴۹۴-۹	هیرونیمو دی سانتو استفانو

سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی

Ludovico di Varthema	۱۵۰۴	لودوویکو دی وارثیما
Anonymous Merchant	۱۵۰۷-۲۰	انونیموس مرچنت
Jiovanni Angiolello	۱۵۱۰	جیووانی انجیوللو
Antonio Tenreiro	۱۵۲۹	آنتونیو تنه‌ریرو
Gabriel de Luetz	۱۵۴۶-۵۰	گابریل دولوتنز
	۱۵۵۶	سید علی
Factorsand		فاکتورسند (انگلیسی که مدیر شرکت تجارتی
Anthony Jenkinson		مسکوی بود با آنتونی جنکینسن، ریچارد-
Richard chenie		چنی، ارتورادواردز، لورنس چین، لیونل پلوم-
Arthur Edwards ,	۱۵۶۲-۸۰	تری و کریستوفر - برو
Lawrence chapman Lionel		
Plum-tree - christopher Bar-roggh.		

Cesar Frederico	۱۵۶۳	سزار فردریکو
V. de Blanc	۱۵۷۵	وی . دو بلان
Vencentino d'Alessandri	۱۵۷۱	وین چین تینو د الساندري
John Newberry	۱۵۸۱-۶	جان نیوبری
Ralph Fitch	۱۵۸۳-۵	رالف . فیچ
J. H. Van Liuschoten	۱۵۸۳-۹	جی . اچ . وان لیوختن
C. Lambert	۱۵۹۸	سی لامبر
Antonio di Govca	۱۵۹۸	انتونیودی گوا
سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ میلادی		
Anthony and Robert Sherley	۱۵۹۹-۱۶۲۷	سر انتونی و سر رابرت شرلی
G. Mainwaring	۱۵۹۹-۱۶۰۰	جی . مین وارینگ
John Cartwright	۱۶۰۰	جان کارت رایت
Don Juan	۱۶۰۰	دون ژوان ایران
Sir. John Mildenhall	۱۶۰۰-۶	سر جان میلدن هال
S. K. Zalonkemenz	۱۶۰۲	اس . کی . زالون کمنز
Pedro Teixeira	۱۶۰۴	پدرو تکسیرا
Paul Simon	۱۶۰۷	پل سیمون پدر
Joseph Salbancke	۱۶۰۹	جوزف سالبانک
Fray Gaspar de San Bernardino	۱۶۱۱	فری گاسپار دوسان برناردینو
John Crowther, Richard Steele	۱۶۱۵-۶	جان کروتر و ریچارد ستیل
Thomas Coryate	۱۶۱۶	تاسس کوریات
Pietro della Valle	۱۶۱۶-۲۳	پیترو دلاواله
Don Gracias de Silva y Figueroa	۱۶۱۸	دان گراسیا دوسیلوا ای فیگورا
Giles Hobbes	۱۶۱۹-۲۰	جیلز هابز
Nicholas Hemm	۱۶۲۳	نیکولا هم
Sir Thomas Herbert	۱۶۲۷-۸	سر تاسس هربرت
Père pacifique de Provins	۱۶۲۸	پریاسیفیک دو پروینس
Père Gabriel de Chinon	۱۶۲۸-۵۰	پریگابریل دوشینون
J. B. Tavernier	۱۶۲۹-۷۵	جی . بی . تاورنیه
Adam Olearius	۱۶۳۷-۸	آدام اولریوس
J. A. de Mandelslo	۱۶۳۸-۴۰	جی . ای دو ماندلسلو

Heer Basting	۱۶۴۵	هیر باستینگ
Père Rigourdi	۱۶۵۰	پریگوردی
Don Pedro Sebastiano Cubero	۱۶۵۰	دن پدرو سباستیانو کوبرو
Père Alexandre de Rhodes	۱۶۵۶-۶۰	پری الکساندر دو رودز
Père Manuel Godinho -	۱۶۶۳	پرمانوئل گودین هو
Père Angelo de La Brosse	۱۶۶۴-۷۸	پرانژلو دولابروس
J. de Thevenot	۱۶۶۴-۷	جی . دوتهونو
Sir John chardin	۱۶۶۵-۷۷	سرجان شاردن
A. Dualier Deslandes	۱۶۶۵	ا . دولیه دسلاند
H. de Jager	۱۶۶۵	اچ . دو جاجر
John Struyus	۱۶۷۱-۲	جان ستریوس
F. Petis de la Croix	۱۶۷۴-۶	اف . پوتی دولاکروا
John Fryer	۱۶۷۶-۷	جان فرایر
Père. S. N. Sanson	۱۶۸۳	پری . اس . ان . سانسون
Von Kämpfer	۱۶۸۴-۸	فن کمپفر
Père Villot	۱۶۸۹-۹۰	پری ویلوت
Giov Frank Gemelli Careri	۱۶۹۴	جیو فرانک جملی کاریری
Père de la Maze	۱۶۹۸	پری دولاماز
F. C. Schillinger	۱۶۹۹	اف . سی . شیلینگر

سالهای ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی

A. Hamilton	۱۷۰۰-۲۰	سروان . آ . هامیلتن
J. P. De Tournafort	۱۷۰۱	جی . پی دو تورنه فور
Cornelius le Brun	۱۷۰۳-۴	کورنلیوس لوبرن
Père Krusinsky	۱۷۰۵-۲۵	پری کروسینسکی
John Bell Antermory	۱۷۱۶-۷	جان بل اف انتر سوری
Basil Batatzes	۱۷۱۶-۳۰	بازیل باته تز
Daury Effendi	۱۷۲۰	دوری افندی
Père Bachoud	۱۷۲۲	پری باشو
P. H. Bruce	۱۷۲۲-۳	سروان پی . اچ . بروس
Père Leandro di S. Cecilia	۱۷۳۵-۶	پری لندرو . دی . اس . مسیلیا
J. Otter	۱۷۳۷-۳۹	جی . اوتر

W. P. Grant	۱۸۰۹	سروان . وی . بی . گرنت
Sir H. Pottinger, Christie	۱۸۱۰	سر . اچ . پوتین گر ، سروان کریستی
W. Monteith	۱۸۱۰ - ۳۱	جنرال دبلیو مونتاith
Macdonald kinneir	۱۸۱۰ - ۳۰	سرجان مکدونالد کی نر
Sir W. Ouseley	۱۸۱۱ - ۲	سر . دبلیو . اوزلی
W. Price	۱۸۱۱ - ۲	دبلیو پرایس
H. Martyn	۱۸۱۱ - ۲	اچ . مارتین
J. B. Rousseau	۱۸۱۲	جی . بی . روسو
G. Drouville	۱۸۱۲ - ۳	سرتیپ درویل
M. Freygan	۱۸۱۲	ام . فریگان
J. S. Buckingham	۱۸۱۶	جی . اس . باکینگهام
W. Heude	۱۸۱۷	ستوان دبلیو هود
M. Von Kotzebue	۱۸۱۷	م . ون کوزبوی
J. Johnson	۱۸۱۷	سرهنگ . جی . جانسن
R. Ker Porter	۱۸۱۸ - ۲۰	سرآر . کر پورتر
T. Lumsden	۱۸۱۹ - ۲۰	ستوان . تی لمسدن
P. Gordon	۱۸۲۰	پی . گوردون
C. J. Rich	۱۸۲۰ - ۱	سی . جی . ریچ
J. B. Fraser	۱۸۲۱ - ۳۴	جی . بی . فریزر
G. Keppel	۱۸۲۴	جی . کیپل
M. A'Court	۱۸۲۶	م . ا . کورت
J. E. Alexander	۱۸۲۶	سرجی . ای . الکساندر
R. Mignan	۱۸۲۶ - ۳۰	سروان . آر . مینیان
T. B. Armstrong	۱۸۲۸ - ۹	تی . بی . آرسترانگ
Th. Alcock	۱۸۲۸ - ۹	ت . الکوک
C. Bélanger	۱۸۲۹	سی . بلانژه
E. Smith, H. G. Dwigth	۱۸۲۹	ای اسمیت و اچ . جی . دویت
A. N. Groves	۱۸۲۹	ای . ان . گروز
E. Mènètries	۱۸۳۰	ا . منتریس
A. Conolly	۱۸۳۰	سروان . آ . کونولی
Sergeant Gibbons	۱۸۳۱	گروهبان گیبون
Dr. J. Wolff	۱۸۳۱ - ۴۴	دکتر جی . ولف

۱۷۴۱	عبدالکریم
۱۷۴۱ - ۷	پربازن
۱۷۴۳ - ۸	یوناس هانوی
۱۷۴۴	پر دسویگوس
۱۷۴۷	دکتر جی . کوک
۱۷۵۰	بارتلمیو پلاستد
۱۷۵۸	سروان ای . بی . ایوز
۱۷۶۱ - ۵	کارستن نیبور
۱۷۷۱ - ۲	اس . جی . گلمن
۱۷۷۳ - ۴	آر . هابیلست
۱۷۷۵	آبر پارسن (پارسنز)
۱۷۸۳ - ۴	جی . فورستر
۱۷۸۴ - ۵	کنت دو فریر سوویف
۱۷۸۵	پی . اس . پالاس
۱۷۸۶ - ۷	دبلیو . فرانکلین
۱۷۸۶ - ۱۱ - ۱۸۰۸	سر . اچ . جونز (بریجز)
۱۷۸۷	آبه دو بوشان
۱۷۹۰	جان تایلر
۱۷۹۶	جی . آ . اولیویه
۱۷۹۷	جان جاکسن

سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۹۱ میلادی

۱۸۰۰ - ۱۰	سرجان ملکم
۱۸۰۲	جی . اسکات وارینگ
۱۸۰۵ - ۶	پی . آندره ژویر
۱۸۰۷ - ۹	سرهنگ آ . دوپانتم
۱۸۰۷	پی . آ . دوگاردان
۱۸۰۷ - ۹	سروان ترویل همیر
۱۸۰۷ - ۹	آ . دوپره
۱۸۰۷ - ۹	پی . تانکوانی
۱۸۰۷ - ۹	سرهنگ ترزل
۱۸۱۱ - ۱۵ - ۱۸۰۸ - ۹	جی . پی . موریه

G. Fowler	۱۸۳۱-۳۶	جی . فولر
J. S. Stocqueler	۱۸۳۱-۲	جی . اس . استاکلر
A. Burnes	۱۸۳۲	سر . ای . برنز
	۱۸۳۲	لال سهان
T. S. Powel	۱۸۳۳-۴	ستوان . تی . اس . پاول
Heidenstamm	۱۸۳۴	سرگرد هیدن شتام
Baron Th. Korff.	۱۸۳۴-۵	بارن ت کورف
J. Perkins	۱۸۳۴-۴۲	جی . پرکینس
Sir H. Rowlinson	۱۸۳۴-۶۰	سر ایچ . رالینسن
W. Stuart	۱۸۳۵-۶	سرهنک . دبلیو . استوارت
Aucher Eloy	۱۸۳۵-۷	اوکر . الوی
Alex . Chodzko	۱۸۳۵-۴۰	الکس چودزکو
F. R. Chesney	۱۸۳۵-۷	جنرال اف . آر . چسنی
W. H. Ainsworth	۱۸۳۵-۴۰	دبلیو . ایچ . اینسورث
V. Fontanier	۱۸۳۵-۸	وی . فونتانیه
Major D'Arcy Todd	۱۸۳۶-۷	سرگرد دارسی تود
J. McNeill	۱۸۳۶-۸	جسک نیل
Sir Justin, Lady Sheil	۱۸۳۶-۵۳	سریوستین ویانو شیل
R. Wilbraham	۱۸۳۷	سروان . آر . ویلبرام
Eugène Boré	۱۸۳۸-۴۰	اوژن بوره
	۱۸۳۸	حاجی عبدالنبی
Lemm	۱۸۳۸-۹	سروران لم
A. Soltykoff	۱۸۳۸-۹	پرنس آ . سولتی کف
E. Conolly	۱۸۳۹	سروان . ای . کونولی
Ch. Texier	۱۸۳۹-۴۰	تکسیه
E. Flandin , P. Coste	۱۸۳۹-۴۱	ای . فلاندن و پی کوست
Dr. A. Grant	۱۸۴۰	دکتر آ . گرنت
Baron C. De Bode	۱۸۴۰-۱	بارن سی دو بود
Sir A. H. Layard	۱۸۴۰-۲	سر ای . ایچ . لیارد
A. L. Mitford	۱۸۴۰	ای . ال . میتفرد
Comte de Sercey	۱۸۴۰	کنت دو سرسی
F. Forbes	۱۸۴۱	دکتر . اف . فوربز

G. Osculati	۱۸۴۱-۲	جی . اسکولاتی
W. B. Selby	۱۸۴۱-۲	ستوان دبلیو بی سلبی
G. P. Badger	۱۸۴۲	دکتر جی . پی . باجر
W. R. Holmes	۱۸۴۳-۴	وی . آر . هلمس
N. L. Westergaard	۱۸۴۳	ان . ال . وسترگارد
M. Wagner	۱۸۴۳	م . واگنر
R. Leech	۱۸۴۳	ستوان آر . لیچ
J. F. Jones	۱۸۴۴-۷	جی . اف . جونز
J. P. Ferrier	۱۸۴۵	جی . پی . فریه
H. de Hell	۱۸۴۶-۸	ایچ . دو هل
Ida Pfeiffer	۱۸۴۸	میس ایدا پیفیر
Dr. F. A. Buhsé	۱۸۴۸-۹	دکتر اف آ . بوس
E. Keith Abbott	۱۸۴۹-۵۹	ای . کیث ابوت
R. Curzon	۱۸۴۹-۵۲	آر . کرزن
W. K. Loftus	۱۸۴۹-۵۲	دبلیو . کی . لفتوس
M. Tchirikoff	۱۸۴۹-۵۲	م . چی ریکف
R. B. Binning	۱۸۵۱	آر . بی . بینینگ
J. Berezin	۱۸۵۱	جی . برزین
Czarnotta	۱۸۵۲-۳	چارنوتا
H. Garnier	۱۸۵۲	ایچ . گارنیه
Gobineau	۱۸۵۵-۸	کنت گوینو
J. Outram	۱۸۵۷	سر . جی . اوترام
W. A. Shepherd	۱۸۵۷	دبلیو آ . شپرد
C. H. Hunt	۱۸۵۷	سی . ایچ . هنت
C. Clerk	۱۸۵۷-۷۳	سی . کلارک
N. De Khanikoff	۱۸۵۸	ن . دو خانیکف
Dr. O. Blau	۱۸۵۸	دکتر . او . بلو
E. Duhouset	۱۸۶۰	ای . دو هوسه
R. G. Watson	۱۸۶۰	آر . جی . واتسن
J. Osmaston	۱۸۶۰	جی . اوسماستن
M. de Blocqueville	۱۸۶۰	م . دو بلوک ویل
E. B. Eastwick	۱۸۶۰-۲	ای . بی . ایستویک

F. C. Andreas	۱۸۷۴ - ۸۱	اف. سی. اندریس
A. Rivadeneyra	۱۸۷۴ - ۵	ای. ریوادنیرا
Sir. C. Mac Gregor	۱۸۷۵	سر سی. مک گرگور
H. Ballantine	۱۸۷۵	اچ. بالانتین
T. S. Anderson	۱۸۷۵ - ۶	تی. اس. اندرسن
A. Arnold	۱۸۷۵	ای. ارنولد
Dr. E. Tietze	۱۸۷۵	دکتر ای. تیتز
E. A. Floyer	۱۸۷۶ - ۷	ای. ای. فلویه
R. Murdoch Smith	۱۸۷۶	سر. آر. موردوخ اسمیت
Puschin	۱۸۷۷	سروان پوجین
Mme C. Serena	۱۸۷۷ - ۷۸	مادام. سی. سرنا
K. D. Kiach	۱۸۷۸	ک. دی. کیاج
G. Radde	۱۸۷۹ - ۸۰	دکتر. جی. راده
Grodekoff	۱۸۸۰	جنرال گرودف
Petrusevitch	۱۸۸۰	جنرال پتروسویچ
A. H. Schindler	۱۸۷۷ - ۹۱	جنرال ای. اچ. شیندلر
G. Riederer	۱۸۷۹ - ۸۱	جی. ریدر
A. Laessoe	۱۸۸۰	ای. لاسو
C. E. Stewart	۱۸۸۰ - ۹۱	سرهنگ سی. ای. استوارت
E. O' Donovan	۱۸۸۰	ای. ادونوان
A. Condie - Stephen	۱۸۸۱ - ۵	ای. کندی استفن
M. and J. Dieulafoy	۱۸۸۱ - ۶	مادام و جی دولافوا
E. Stack	۱۸۸۱	ای. استک
Gasteiger	۱۸۸۱	جنرال گاستیگرخان
H. L. Wells	۱۸۸۱ - ۹۱	سرهنگ اچ. ال. ولز
E. Orsolle	۱۸۸۲	ای. اورسول
H. Moser	۱۸۸۳	اچ. موزر
S. G. W. Benjamin	۱۸۸۳ - ۵	اس. جی. دبلیو بنیامین
A. Riley	۱۸۸۴	ای. ریلی
M. S. Bell	۱۸۸۴	سرهنگ م. س. بل
R. H. Jennings	۱۸۸۴ - ۵	سروان ار. اچ. جنینگز
Fr. Houssay	۱۸۸۵	فر. هوسی

Dr. H. Brugsch	۱۸۶۰ - ۶۱	دکتر. اچ. بروگش
J. Ussher	۱۸۶۱	جی. اوسر
F. Goldsmid	۱۸۶۱ - ۷۲	سر اف. گلد اسمید
F. De Filippi	۱۸۶۲	اف. دو فیلیپی
Lewis Pelly	۱۸۶۲ - ۷۲	لوئیس پلی
Arm. Vambéry	۱۸۶۲ - ۳	آرم. وامبری
O. St. John	۱۸۶۴ - ۷۲	او. سن. جان
Comte J. de Rochechouart	۱۸۶۴ - ۶	کنت دو روششوار
D. W. Marsh	۱۸۶۴	دی. دبلیو مارش
F. Méchin	۱۸۶۵	اف. مچین
Viscount Pollington	۱۸۶۵	ونکیت پولینگتن
Dr. C. Haussknecht	۱۸۶۵ - ۹	دکتر. س. هوسک نخت
Dr. J. E. Polak	۱۸۶۵ - ۸۲	دکتر جی. ای. پلاک
B. Lovett	۱۸۶۶ - ۸۱	سرگرد. بی لووت
C. J. Wills	۱۸۶۶ - ۸۱	سی. جی. ویلز
A. H. Mounsey	۱۸۶۶ - ۷	ای. اچ. مونسسی
E. C. Ross	۱۸۶۷ - ۹۰	سرهنگ ا. سی. راس
Dr. W. Freshfield	۱۸۶۷	دکتر دبلیو فرش فیلد
G. Melgunof	۱۸۶۸	جی. ملگونف
E. L. Cutts	۱۸۷۰	ای. ال. کوتس
Euan Smith	۱۸۷۰ - ۲	سرهنگ اوآن اسمیت
J. Bassett	۱۸۷۰ - ۸۵	جی. باست
W. Brittlebank	۱۸۷۲	دبلیو بریتلبنک
Baron Max Von Thielmann	۱۸۷۲	بارن ماکس فن تیلمن
H. C. March	۱۸۷۲	سروان اچ. سی. مارش
H. W. Bellew	۱۸۷۲	دکتر اچ. دبلیو بلو
Dr. G. Rozario	۱۸۷۲	دکتر جی. روزاریو
W. T. Blanford	۱۸۷۲	دبلیو. تی. بلنford
Val Baker and W. Gill	۱۸۷۳	سرهنگ وال باکر و سروان دبلیو جیل
P. Ogorodnikof	۱۸۷۴	پی. اوگورودنیکف
G. Napier	۱۸۷۴	سروان. جی. ناپیر
F. Stolze		اف. استولزه

Mark 5
Bell
است

A. Nikolsky	۱۸۸۵	ای . نیکولسکی
J. R. Preece	۱۸۸۵	جی . آر . پریس
Hedin Sven	۱۸۸۵	هدین اسون
J. D. Rees.	۱۸۸۵	جی . دی . ریز
A. Rodler	۱۸۸۵	دکتر ای . رودلر
A. C. Yate	۱۸۸۵	سروان ای . سی . ییت
G. Bonvalot	۱۸۸۶	جی . بن والو
T. Stevens	۱۸۸۶	تی . استیونس
H. Binder	۱۸۸۶	اچ . بیندر
A. Le Messurier	۱۸۸۷	سرهنگ ا . لو مسوریه
R. E. Galindo	۱۸۸۷	ستوان آر . ای . گالیندو
H. B. Vaughan	۱۸۸۸ - ۹۱	ستوان اچ . بی . وگان
J. T. Bent	۱۸۸۸	جی . تی . بنت
H. de Windt	۱۸۸۸	اچ . دو . وینت
Von Proskowetz	۱۸۸۸	فن . پروس کووتز
Comte de Sabran	۱۸۸۸	کنت دو سابران
E. G. Browne	۱۸۸۸	ای . جی . براون
F. R. Mounsell	۱۸۸۸	سروان اف . آر . مونسلی
H. F. B. Lynch	۱۸۸۹	اچ . اف . بی . لینچ
Dr. P. F. Trautenberg	۱۸۸۹	دکتر پی . اف . تروین برگ
C. U. Brown	۱۸۸۹ - ۹۰	نویسنده این کتاب
H. O. Sawyer	۱۸۹۰	سرگرد اچ . ا . سایر
Mrs. Bishop (Miss Isabella Bird)	۱۸۹۰	بانو بیسپ (میس ایزابلا برد)

تقسیم سفرنامه‌ها از لحاظ دوره

جا دارد اشاراتی نیز راجع به بعضی از اسامی که در جدول فوق ذکر شده است بنمایم ، خواه به منظور بیان توالی دوره هر یک از ایشان و یا برای تسهیل تعیین درجه ارزش تألیف آنها . از قرون بلافاصله بعد از فتح اسلام سفرنامه‌های محدودی راجع به سرزمین ایران در دست است . هر چند که خوشبختانه از یرکت زهد و پارسائی زاهدانی که به مذاهب مختلف متعلق بوده‌اند از قبیل ربی بن یاسین

یهودی اسپانیائی و ابن بطوطه مراکشی اهل طنجه و فرایر ویلیام دورو بروکس و او دوریکوس دی بور دنون کاتولیک نواحی عمده مشرق زمین را بازدید کردند و مقارن همین دوره است که چهره برجسته مارکوپولو در عرصه کار نمودار می‌شود . در نیمه دوم قرن پانزدهم به واسطه اهمیتی که جمهوری ونیز از لحاظ تجارتي احراز کرده بود عده‌ای از بازرگانان و نجیبای آنجا نیز وارد میدان شدند چنانکه یک قرن بعد هم علاقه‌های روز افزون تجارتي انگلستان را عده مشابه دیگری از پیشقدمان این کشور به منصفه ظهور آوردند و راه تجارتي را از دو جهت جنوب و شمال گشودند . نمونه اقدام نماینده اسپانیا دون روی دوکلاویخو در قرن پانزدهم که یادداشت‌های ذی قیمتی درباره مأموریتی که از جانب هانری سوم از خاندان کاستیل در دربار تیمور در سمرقند به او ارجاع شده بود از خود باقی گذاشت بوسیله دیگران تعقیب شد و بعد از وی در قرن هفدهم سفیرانی که از جانب پادشاهان و زمامداران اروپا به دربار شاه عباس ناسی به اصفهان رفته بودند همین کار را انجام دادند .

برادران شرلی و مستر تامس هربرت که همراه سر ددمور کتن Sir Dodmore Cotton سفیر چارلز رفته بودند شیرین‌ترین کتابی را که تا این تاریخ در باب ایران هست و نشانه طرز فکر انگلیسی‌ها است نوشته‌اند . دون گراسیاس دوسیلوا که نماینده فیلیپ سوم بود سخنگوی رسمی اسپانیا بشمار می‌رود و آدم-التاریوس دختردار و ضابط سفارت دوک هلشتاین که تحت ریاست کاپوچین پریاسیفیک دو پرووینز^۱ بود طرز فکر فرانسوی را شرح داده است . کمپفر^۲ از اهالی وستفالی به سمت دبیر باهیاتی که از طرف چارلز یازدهم پادشاه سوئد اعزام شده بود رهسپار ایران گردید . این دوره قرن هفدهم ، هم عصر درخشان عظمت وضع و حال ایران است و هم از لحاظ سفرنامه‌های خارجی که درباره ایران نوشته شده است ممتاز می‌باشد . عده‌ای از مسافران آزموده به علت سود تجارتي و یا علاقه اکتشاف

پی در پی رهسپار ایران شدند و برای ما خواه راجع به کار و هنر خویش و خواه به مناسبت فرصت و امکانات از ناحیه درباری که از رفت و آمد خارجی‌ها پیوسته حمایت نموده است تألیفاتی متعدد که از حیث نوع مطالب بسیار مهم و معتبر و راجع به همه شقوق زندگانی ملی است به یادگار گذاشته‌اند و این کارها بوسیله گراورهای مسی که با زحمت بسیار ساخته شده و هر چند که همیشه خالی از نقص نبوده است ارزش بیشتری یافته‌اند. در صحایف تألیفات ایشان نه فقط راجع به رسوم و عادات مردم ایران در آن زمان و شکوه و جلال دوران شاهان صفوی کسب اطلاعات می‌کنیم، بلکه نخستین شرح کارهایی که درباره خرابه‌های مشهور تخت جمشید و جاهای دیگر شده است در این اوراق مندرج است، همان آثاری که توجه آنها را جلب نموده و ایشان را پیشقدمانی برای تحریک ذوق و خیال طبقه فرهنگی اروپا ساخته است.

پیتر و دلواله^۱ که از مردم رم و از خانواده محترمی بود و با زنی از فرقه نسطوری در بغداد ازدواج کرد و در حینی که در ایران مشغول کار بود او را از دست داد، با آن که بوسیله گیبون^۲ به این عنوان که شخص پرگو و عاطلی بوده رسوا شده است باز اولین نویسنده آن دوره مؤلفان کلان نویسی بشمار می‌رفته است و پرگوئی و بیهودگی برای نویسنده‌ای که سعی می‌نموده چهره تیره و نار روزگار قدیم را در نظر ما روشن سازد گناهی بخشودنی است. بعد از او ژان باپتیست تاورنیه^۳ جواهر ساز معروف فرانسوی است که دربار صوفی بزرگ (چنانکه پادشاه ایران در آن موقع در اروپا شهرت داشت آن‌هم به علت سوء تعبیری است که از کلمه خاندان او کرده بودند) و همچنین دربار خان مغول را به پیشه و کار جهانگردی خویش علاقه‌مند کرد. سپس شاردن ناسی روشن فکر وارجمند که یک فرانسوی پروتستان و او هم جواهر ساز بوده و بعد از نوشتن کتاب شاهکار بزرگ خود در باب ایران، در سال‌های بازپسین زندگی پس از لغو «فرمان نانت»

در انگلستان رحل اقامت افکند و بعد از آنکه عنوان شوالیه و عضویت انجمن شهرداری لندن را احراز نمود در همانجا درگذشت.

سپس ته‌نوت و دولیه دسلاند^۱ که اهل فرانسه بودند و بازن‌سان (Sanson) یک کشیش فرانسوی و سپس دکتر فرایر (Fryer) که جراح کمپانی هند شرقی بود که در طنز و هنر ریشخند فقط از هربرت کم مایه‌تر بوده‌است. بعد هم کرنه لیوس‌لوبرن (Cornelius Le brun) هلندی که همیشه نیم‌گرم‌مدادی همراه داشت و خبط‌های پیشینیان را اصلاح و انتقاد می‌کرد. وی اثر نیک شایسته‌ای برای حظ خاطر منتقدین آینده باقی گذاشت.

قرن هجدهم - قرن بعدی یعنی هجدهم دوره طوفان سیاسی در ایران است که از لحاظ جهانگردی یا کار تحقیقات سخت نامساعد به‌شمار می‌رفته و موجب کاهش نسبی مؤلفان خارجی خواه از نظر تعداد و یا میزان کار و یا همکاری آنها گردیده است. با وجود این بنا بر نوشته‌های جان بل^۲ اهل انترموری^۳ که از جانب پطر کبیر جراح سفارت روس در دربار شاه‌سلطان حسین آخرین پادشاه خاندان صفوی تعیین شده بود و همچنین کروزینسکی^۴ که در دوره همین پادشاه در اصفهان سرپرست امور ژوئیت‌ها بود و بعضی کشیش‌های دیگر کاتولیک مانند اتر^۵ که هنگامی در ایران سرگرم سیاحت بود که نادر شاه به عزم فتح مشهور هند عزیمت کرده بود و بالاتر از همه یوناس‌هانوای^۶ بازرگان هوشمند و نوع دوست لندنی است که قصد داشت نقشه و خیال نسبتاً محال تجارت انگلستان را با نواحی بحر خزر احیاء کند - وی به‌ما تصاویری عرضه کرده‌است که همان اندازه روح داروبرجسته است که بسط و تفصیل دارد و شرح دوران خونریزی و هرج و مرج ایران را برای ما بیان می‌کند.

مقارن نیمه آخر همین قرن جی. فورستر (J. Forster) که نخستین مسافری بود که از هندوستان از راه افغانستان و ایران به انگلستان رفت و با سفر پرماجرای

خود از طریق شمال بر اطلاعات جغرافیائی ما بیفزود و از طرف دیگر شرح نواحی جنوب تابع رژیم آزاد منش و محبوب کریم خان زند که با عنوان وکیل یا ریجنت در شیراز حکومت می نمود به وسیله فرانکلین نام انگلیسی که در ارتش هند و انگلیس خدمت می کرد و همچنین کارستن نی بور که تازه از سفر خود به عربستان باز آمده بود بیان شده است در همین دوره گملن (gmélin) و اولیویه به ترتیب مایه قدر و اعتبار خدمت و کار نویسندگان روس و فرانسه شده اند .

قرن نوزدهم - در آغاز قرن نوزدهم از دروازه عهد و زمانی می گذریم که دیپلماسی اروپائی راه ورود به ایران را گشود و عده ای از جهانگردان پی در پی از دنبال وزیران مختار و سفرا راه ایران پیش گرفتند و هر دودسته با شور و علاقه متساوی به تحریر داستان مشاهدات خویش پرداختند . دو بار مأموریت سر جان ملکم یکی در سال ۱۸۰۰ و دیگری ۱۸۱۰ به تألیف دو کتاب تراوش قلم او منجر گردید .

تاریخ ایران نوشته او که قبل از دوره تأثیر نفوذ روش علمی در باب تاریخ نویسی انتشار یافته است دیر زمانی کتاب اساسی به زبان انگلیسی راجع به این موضوع بوده است و « تصویرات ایرانی »^۱ او که همزمان با کتاب تاریخ وی منتشر شد از دلپذیرترین تألیفات است که تا حال فراهم شده است . در کتاب یادداشت های جغرافیائی سروان مکدونالد که بعداً سر جی مکدونالد کی نر^۲ و وزیر مختار بریتانیا در تهران شد ، دیرگاهی زینت بخش مجموعه اطلاعات جغرافیائی بوده که راجع به ایران وجود داشته است . سفرنامه ها و کاوش های چند تن از افسران انگلیسی و هندی بخصوص گرت^۳ پوتین گز^۴ کریستی^۵ و مون تایت^۶ تقریباً مقارن زمانی بود که ناپلئون هیأت فرانسوی ژنرال گاردان را به ایران اعزام داشته بود . او با خود گروهی از نویسندگان رقیب را همراه داشته که در میان ایشان ترویل هیه^۷ ترزل^۸ تانکوانی^۹ و دوپره^{۱۰} را که این شخص آخری بهترین کتاب را تألیف کرده است می توان نام برد .

۱ - Sketches of persia - ۲ Sir J. Macdonald Kinneir - ۳ Grant - ۴ Pottinger - ۵ Christie - ۶ Monteith - ۷ Trujlhier - ۸ Trézel - ۹ Tancoigne - ۱۰ Dupré

سرهارفورد جونز در سال ۱۸۰۹ ماجرای فعالیت و گرفتاری های خود را نوشت و از دنبال او موریه فرا آمد که در این موقع و باز دو سال بعد با سمت منشی در معیت سرگور اوزلی به ایران رفته و فرصتی را که بدست آورده بود صرف انتشار دو کتاب بسیار فاضلانه و محققانه نمود . هیچ هیأت و سفارتی بیشتر از سفارت اوزلی وقایع نگار و تاریخ نویس همراه نداشت چون علاوه بر کتاب ثانوی موریه ، وقایع این دوره بوسیله سردبلیو اوزلی برادر سفیر که دانشمند خاور شناس شهیری بود و همچنین به وسیله دبلویو پرایس به رشته تحریر در آمده است .

در سال ۱۸۱۷ کوتزبو (Kotzebue) شرح سفارت کنت یرمولوف را در سفارت روس نوشت و در ۱۸۳۵ سرهنگ استیوارت با عنوان دبیر سفارت همراه سر هنری الیس آمد و تصویر جالب نظری در باره حکومت محمد شاه به یادگار گذاشت . چندی بعد سر یوستن شیل وزیر مختار ، زن خود را در نوشتن کتابی نافع و سرشار از اطلاعات یاری نمود . کنت گوینو مأموریت سیاسی خود را در سفارت فرانسه صرف انتشار چند جلد کتاب فاضلانه کرد .

در میان اعضای جوان تر نمایندگی های سیاسی دیگر یکی که قدر و اعتبار وافی و کافی داشت بارون دو بود منشی سفارت روس بود که داستان سفر خود را به سرزمین بختیاری که در سال ۱۸۴۰ اتفاق افتاد نوشت و ایستسویک که سمت مشابهی بیست سال بعد در سفارت انگلیس داشت و همچنین سیمو باریه دومینارد ، که ترجمه های او از آثار نویسندگان مشرق زمین وی را در ردیف دانشمندان ممتاز فرانسه قرار داد . بواسطه سر و صدای روز افزونی که ایران در جهان غرب برانگیخته بود چند تن از جهانگردان انگلیسی که به هیچ دستگاهی وابسته نبودند ایران را عرصه گردش و تحقیق خویش انتخاب کردند و بدین ترتیب از ده سال اول این قرن تا حال زمینه بررسی های جغرافیائی و باستان شناسی و مآلا اقدامات ادبی فراهم شد . در نیمه اول قرن حاضر اسکات وارینگ ، باکینگهام ، سر آر - کرپورتر و بیلی فریزر به این دسته پیوسته اند .

فریزر در ایران گنجینه ادبی چنان کلانی یافت که وی را قادر ساخت چند سفرنامه دلپذیر و همچنین چندین کتاب داستانی به جهان ادب تقدیم دارد. عده دیگری از نویسندگان را دستگاه اداری و نظامی حکومت هند فراهم ساخت. افسران نظامی مربوط به هر دو صنف در حین رفت و آمد به هندوستان از راه ایران عبور کردند که مشهورترین ایشان در رشته نظام سرهنگ جانسون، سروان ارتور-کانولی که بعداً در بخارا به قتل رسید و سر الکساندر برنز که او هم در کابل کشته شد و در قسمت اداری آر. بی. پینینگ است که در سال ۱۸۵۱ با امتیاز نادری که از لحاظ آشنائی به زبان فارسی داشت آخرین کتاب دلپسندی را که در باب ایران نوشته شده است باقی گذاشت و دیگر، ای. استک بوده که در سال ۱۸۸۱ بر کات طرز کار مستقل و سبک بسیار جالب نظری را در رشته ابتکاری تحقیقات خویش به کار برده است.

از نیمه قرن نوزدهم تا کنون گاه گاهی اضافات تازه‌ای بر مجموع اطلاعات موجود ما از جانب هیئت‌های مذهبی انگلیسی و امریکائی که ایران را محل خدمت و کار خود انتخاب کرده بودند افزوده گردید و این منظور خواه با همکاری عیسویان نستوری در نواحی شمال و یا ارامنه در بعضی از شهرهای بزرگ حاصل شده است. در همین دوره چند نام دیگر با شایستگی و تقدم کامل برجستگی دارند که اولین نفر ایشان سرگرد (و حالا سرهنری) رالینسن است که در اثر اکتشافات خویش در رشته خط‌شناسی هنگامی که در خدمت محمدشاه کار می‌کرد چنان وقوف و بصیرت سیاسی درباره ایران بدست آورد که مالا او را وزیر مختار بریتانیا در تهران نمود و چندی بعد وی مورخ سیاسی روابط ایران و انگلستان و باستان‌شناسی هوشمند شد و معمای خط سبخی را هم باز نمود که او را در زمره اشخاص ممتاز از خاور-شناسان دانشمند قرار داد.

سر. ه. لیارد هم که نام کم‌قدر و اعتباری نیست خوشبختانه فضل و فراست خویش را صرف روشن ساختن وضع و حال گوشه‌ای از ایران کرد؛ علم و سبک‌کاری که مایه شهرت بسیار او گردید. و از افراد دیگر اتباع سایر کشورها که در خدمت دولت ایران بودند فریه فرانسوی است که بواسطه تألیف

فاضلانیه و با ارزش خود مقام شامخی دارد. بعلاوه دولت فرانسه هیئت اکتشافی تکسیه و فلاندن و کوست و در سالهای آینده دیو لافوا را به ایران فرستاد. کاوش‌ها یا اکتشافات او که با کمک‌های مالی فراوان انجام یافت به طبع و نشر مجلدات گرانبهای که با ذوق و قریحه ممتازی به تصاویر آراسته شده است منجر گشت. در سال ۱۸۵۹ انجمن جغرافیائی سن پترزبورگ، آقای خانیکف را مأمور کرد و او در کار نقشه برداری از ایران سبک و سلیقه فاضلانیه علمی را که بواسطه محظورات سیاسی معوق مانده بود متداول ساخت. هر چند که در دوره مزبور انگلستان نه به این قبیل اقدامات مبادرت ورزید و نه چنین تحقیقاتی انجام داد و از این جهت به وضع غیر قابل عفوئی سستی نمود، ولی اقدامات سیاسی را که دولت بریتانیا برعهده گرفته بود به صورت اقدامات و نوشته‌های سر. اف. گلد اسمید و دسته همکاران شایسته‌ای که در خدمت هیئت‌های مرزی و تلگراف (هند و اروپا) بودند جلوه گر شد.

تاریخ سودمندی هم راجع به ایران فقط در یک جلد بوسیله کلمنتس سرخام انتشار یافت که تاریخ نیمه اول قرن حاضر هم با دقت وافیه و کافی بوسیله آر. جی. واتسن تألیف شد؛ ولی زمینه تاریخ ایران روی هم رفته سزاوار آن است که کماکان مورد علاقه و کار آن دسته از پژوهندگان انگلیسی قرار گیرد که نعمت کمیاب آشنائی به زبان‌های شرقی و اطلاعات تاریخی را با بصیرت در ادبیات قدیم توأم سازند.

در آلمان شپیگل، یوستی، نولدکه و گوت‌اشمیت این اهتمام را با شایستگی تمام بین خود تقسیم کرده‌اند. بایستی اضافه نمایم که تا این تاریخ بهترین و صحیح-ترین شرح و بیان درباره ایران آن هم فقط در یک مجلد صد صفحه‌ای همان است که الیزه رکلو^۲ فرانسوی جزو تألیف معتابهی بیرون داده است.

طی سه قرن اخیر بخش شمال شرقی ایران با تصنیفات چند تن از مکشفین ممتاز بیشتر از پیش در نظر ما روشن گردیده است که از آن جمله اند خانیکف

۱- تاریخ واتسن ترجمه اینجانب به سال ۱۳۴۰ شمسی در تهران چاپ و در سال ۱۳۴۸ تجدید طبع شده است.

۲- Elisée Reclus

روسی که نامش را قبلاً یاد کرده ام و سرهنگ والننن بیکر و سروان جیل . نفر قبلی بصیرت نادری در سیاست آسیای مرکزی نشان داده است و سر. سی. مک گروگور که وطن پرستی بی پروای او با طرز کار ناقص اما مردانه اش نیک بارز است و ای. او. دونووان^۱ خبرنگار روزنامه « اخبار روز » که تا درون شهر سرو پیش رفت و سپس در سودان ناپدید شد و خدماتش همطراز خدمت و کاری است که نویسندگان دیگر راجع به ایران انجام داده اند. تمام این افراد تا این تاریخ در گذشته اند.

در همین دوره آقایان ستولزه^۲ و اندریس^۳ راجع به تجارت و صنعت و دستگاه اداری و منابع ثروت ایران شرح وافی و کافی نوشته اند و ژنرال هوتوم شیندلر که درباره تقریباً همه ابواب باستان شناسی و نقشه برداری و اطلاعات عمومی از نوشته های وی در این کتاب اقتباس های متعدد خواهم کرد . دکتر ویلز^۴ که چندین سال دکتر دستگاه تلگرافی هند و اروپ بود برای ما داستانها و تصاویر زنده و دلپسند در باب زندگانی و عادات در ایران جدید فراهم ساخته است. آقای بنیامین نخستین وزیر مختار امریکا در ایران مؤلف آخرین کتاب به زبان انگلیسی راجع به این کشور است ، ولی مشهودات او که در باره آداب و هنر جالب توجه است از لحاظ صحت کلی مطالب نقص عمده ای دارد که ارزش کارش را محدود نموده است .^۵ کتاب قطور مادام دیولافوا تصاویر بسیار عالی

۱ - O' Donovan - ۲ Stolzé - ۳ Andreas - ۴ Wills

۵ - من باب مثل راجع به نویسنده ای که در مورد دریایچه کوچک ارومیه (رضائیه) که آبش شور است می نویسد :

« آب عظیمی است که سیصد میل محیط آن است » و هامون در سیستان که غالباً بی آب است « دریایچه بزرگی است » و می نویسد : « رشته های جبال البرز تا مرو کشیده می شود » و قبیله هائی را که کوفمن در آسیای مرکزی با آنها زد و خورد نموده است ترکمنهای ایل تکک بودند و می گوید : « حسن و حسین هردو در کربلا شهید شده اند » و حتی امروز هم شوشتر را با شوش اشتباه می کند ، مدعی است که معادن زغال سنگ بی حد و حسابی در جنوب غربی نزدیک بنادر ایران هست در صورتی که یک تیکه زغال سنگ هم در آن نواحی دیده نشده است و کسی که تاریخ زندگی نادر شاه را نیم قرن جلوتر قرار می دهد و وقوع قحطی معروف را سه سال دیرتر عنوان می کند . و تصور می کند که ارتش انگلیس بیست و پنج هزار تفنگچی دارد ، چه می توان گفت ؟

دارد و ضمن آن طنزها و همچنین اطلاعات مفیدی دیده میشود . بانوی دیگر پیشاپ است که به تازگی کتابی در باب مسافرت خود به نواحی کردنشین و بختیاری انتشار داده که حاوی مطالب بدیع و اطلاعات نافع است .

درجه اهمیت این سفرنامه ها - در جزو این فهرست دراز حاوی اسامی نویسندگان برجسته و صاحب نظر شاید دور از صلاح و خارج از نیاز باشد که از لحاظ اهمیت کار و احتمال تبعیض در میان آثار ایشان در صدد مقایسه ای برآیم . قبلاً نام اکثر کسانی را که تصنیف صادقانه و اثری ممتاز در باب آنچه در مواقع جالب نظر و پر آشوب به رأی العین دیده بودند و یا از راه کنجکاوی جسورانه بر مقدار معرفت و دانش ما راجع به ایران افزوده اند یاد نمودم و جا دارد چندتن از ایشان را بواسطه تبحر بیشتر و یا وسعت حدود مشاهدات ، در زمره عالی ترین افراد از میان همگنان قرار دهیم . به عقیده من شاردن ، تاورنیه^۱ هانوای ، ملکم ، سوریه ، اوزلی ، بیلی ، فریزر و رالینسن جزو این دسته اند .

از سه نویسنده ای که تألیفات آنها دیر زمانی مبنای فکر انگلیسی در باره ایران به شمار می رفته است یعنی سوریه و اوزلی نویسنده داستان حاجی بابا (سوریه) به این مناسبت بیشتر شهرت یافته تا سفرنامه ای که نوشته بوده است و بیشتر هم مورد علاقه عامه است .

به عقیده من فریزر در اثر آشنائی سرشاری که از همه اطراف و جوانب زندگانی جدید ایرانی داشته و شرحش را هم چنانکه باید و شاید نگاشته است قدر و مقامی برابر دارد و همچنین اوزلی در اثر تبحر حیرت آوری که مجلدات وزین او را ، هم مایه خرسندی خاطر وهم موجب یأس و تأسف دانشمندان می سازد از آن

۱ - من بی اطلاع نیستم که اتهامات سخنی را که تاحدی هم رواست بر ضد تاورنیه نوشته اند . شاردن گفته است که او یک کلمه فارسی نمیدانسته و منتقد دیگر نوشته است که سواد خواندن و نوشتن نداشته و شرح او در باره بعضی جاها به صورت بارزی عاری از صحت است و تردید نیست که ناشران کتاب او برای تنظیم اورا تئش که وضع بسیار آشفته ای داشته زحمت فراوان کشیدند و بنا بر نوشته اوزلی در جلد دوم سفرنامه اش ضمیمه ۱۰ با وجود این تألیف وی چه از لحاظ استقلال نظر و یا عاری بودنش از پاره ای مبالغات ارزش خاص دارد .

جهت چاپ و انتشار آنها را تا ده سال پس از وقوع اتفاقاتی که شرحش را باز- گفته به عهده تعویق انداخته بود .

از جهانگردان دوره‌های پیش‌تر علاوه بر هوگنوا تاج افتخار بی چون و چرا باید به سیاح فرانسوی پروتستان که در انگلستان لقب « شوالیه » یافته است داده شود . هرچند وی در معرض تهمت پرحرفی است و همیشه مورد اعتماد نتواند بود، ولی همواره پرکار و غالباً رگ‌گو و به ندرت سطحی است در درجه دوم من فهرست مطلوبی از اسامی چند تنظیم کرده‌ام و شاید بسیاری دیگر هم باشند که بهتر و حتی سزاوار بود در تحت این عنوان قرار گیرند ، اما محیط دل‌انگیز شرق تعادل فکری ایشان را زایل و آنها را بی‌اندازه دستخوش طوفان احساسات نموده است به حدی که گاهی در فشانی درخشانی کرده‌اند و زمانی هم به‌وجه تأخر آوری دری وری فرموده‌اند .

از مسافران دوران اول جان استریوس^۲ هلندی از همه بیشتر در این سر- زمین‌های جالب نظر سیر و سفر نموده است و در قرن حاضر سر.ار. کریپورتر از این حیث مقام دوم دارد . هر چند وی محقق با هوشی بوده قدر و مقامی را که با تهیه نقشه‌ها و نقاشی‌های ممتاز احراز کرده بود بواسطه دبدبه بی اندازه در سبک کار که گاهی انگیزه خشم و زمانی مایه خنده است از دست داده است و آن هنگامی است که این نغمه‌سرایان درباره عظمت طبیعت و یا در ماتم آثار ویران ، تب و تاب بی‌نهایتی می‌نمایند و در چنین مواردی است که شاید درویش یا هوکشی قادر باشد از احساسات تند ایشان چیزکی بیاموزد .

از آن دسته نویسندگانی نیز که همواره ستاینندگان تازه و پرشوری دارند و با شتاب از سرزمینی می‌گذرند یا آنچه را که افراد داناتری پیش از آنها نوشته بودند نخوانده‌اند و اگر هم خوانده‌اند به این دلیل بوده است که آنها را به نام خود قلمداد کنند و این مطالب را هم درست در نیافته و صحیح ثبت نکرده‌اند و به

هرچه می‌رسند نادرست تعبیراتی می‌کنند من چیزی عرض نمی‌کنم . در هر حال این دسته نیز خود رابه داستان ایران وابسته‌اند . اما باید افزود که راجع به تهیه این- گونه تألیفات در ایران کمتر از سایر نقاط اسباب کار فراهم است . در اینجا از تحمل رنج و زحمت گریزی نیست، نه خط آهن هست که از خستگی تن بکاهد، اوراق کثیری را هم باید مطالعه کرد تا ذهن مجهز شود و روی هم‌رفته قلمرو شاه مزایای سرشاری را نوید نمی‌دهد و من هم برای نجات دادن این قبیل افراد از گوشه آرام فراموشی حتی قطره‌ای مرکب حرام نخواهم کرد .

ایران در کجا واقع است - با آنکه ایران در نقطه‌ای دور دست واقع شده است باز رسیدن به آنجا کار دشواری نیست . موقع طبیعی این کشور که بین دو دریای شمالی و جنوبی قرار گرفته آسان‌ترین راه را برای رسیدن به آن سرزمین فراهم می‌سازد ، در صورتی که مرزهای خاکی آن در دو سمت مشرق و مغرب که وصل به اراضی پهناوری است و در دست دولی است که اگر دشمن نباشند لااقل بیگانه‌اند طریق آسانی برای مسافرت به آنجا محسوب نمی‌شود . پس نتیجه این می‌شود که بیشتر مسافران یا از راه دریای خزر به ایران می‌روند و یا راه خلیج فارس را انتخاب می‌کنند .

وضع تهران پایتخت جدید آن که از طریق جاده . . . ۲۰۰ میل تا دریای خزر فاصله دارد این خط سیر را بیشتر در معرض استفاده قرار می‌دهد، ولی در قرن هفدهم که پادشاهان صفوی دربار پرشکوهی در اصفهان داشتند خلیج فارس راه متداول مسافرت بشمار می‌رفت حتی در اوایل این قرن که هنوز قفقاز وضع روشنی نداشت و مایه ترس مسافران بود اروپائیان بخصوص انگلیسی‌ها جاده جنوبی را ترجیح می‌دادند، خاصه از آن جهت که در آن زمان زمام روابط ایران و انگلستان در دست کمپانی هند شرقی بود و بمبئی و یا کلکته بر آن نظارت می‌نمود. هیئتهای نمایندگی سرجان ملکم و سرهارفرد جونز و سرگور اوزلی برای نخستین بار از راه بوشهر قدم به سرزمین شاه شاهان نهادند .

ای ریزی این فصل - چون قول داده‌ام ساده‌ترین و سراسرترین راه رسیدن به ایران را نشان دهم راه شمالی انزلی به تهران را مبنای گفتار خویش قرار می‌دهم و سپس طرق دیگر شمالی مسافرت به ایران را بیان خواهم کرد و بعد نیز راه ورودی شرقی و جنوبی و غربی به ترتیب ذکر خواهد شد .

راه انزلی به تهران - تنها بندرگاه ایران یا بهتر بگوئیم لنگرگاه آن کشور (زیرا چنانکه بزودی ملاحظه خواهد شد ایران محل آبروندی که بتوان نام بندر بر آن نهاد ندارد) در دریای خزر انزلی است و آن دهکده‌ای است واقع در کنار

فصل دوم

راهها و وسایل - اهدا به مسافران و جهانگردان

یا از راه امواج رودخانه سرس^۱ یا از طریق قفقاز
ناهموار و یا از کرانه‌های رودخانه افانده‌ای هیداس^۲
عبورکنیم .
قفقاز خوراس (شاعر یونان باستان) .

ضرورت اطلاعات - موضوعی را که پیش از عزیمت از انگلستان همواره استفسار می‌کردند، این بود که از چه راهی سفر می‌کنم و در بازگشت نیز می‌پرسیدند از کدام راه مراجعت نمودم. این پرسشها حتی در این روزگار مجموعه‌ها و راهنماهای چاپی جهانگردی مجابم ساخت که اطلاعات جغرافیائی هنوز آن اندازه شایع و فراوان نیست و نوشتن فصلی توضیحی در باب این موضوع که مسافرت به ایران یا بازگشت از آنجا از چه راهی بهتر است و برای هر مسافر چه نوع و مقدار تدارکات ضرور است کار بیهوده‌ای نخواهد بود . چون برای مسافر امکان انتخاب راه‌های متعدد و وسایل گوناگون هست ، بنابراین توضیحاتی راجع به هر دو موضوع خالی از فایده نیست . جدول راهها و مسافت‌ها که ذکر خواهم کرده‌ام از منابع معتبر اقتباس گردیده است و کاملاً تازگی دارد و در هیچ مجموعه دیگر آنها را یکجا نمی‌توان یافت .

قطعه زمینی پست که بوسیله مرداب وسیع ولی کم عمق به دریا متصل است و در کرانه داخلی یا جنوبی آن قدری دور از دریا شهر قابل توجه رشت واقع شده است و به همین جهت است که شرکتهای مسافرتی اظهار می‌دارند که مسافر در خاک ایران در رشت پیاده می‌شود.

چگونه باید به انزلی رسید - در انزلی (بندر پهلوی) سرویس کشتی‌رانی کمپانی روسی « قفقاز » و شرکت « مرکوری » دائر است که از بادکوبه به آنجا رفت و آمد دارند. برای رسیدن به بادکوبه از اروپا طرق متعددی هست. می‌توان تا اسلامبول بوسیله راه آهن و از آنجا با سرویس کشتی‌رانی اتریشی یا روسی به باطوم رفت (در ظرف ۳ یا ۴ روز) یا با خط آهن از راه تفلیس در ظرف ۳۲ ساعت به بادکوبه رسید، یا خط آهن از راه برلن و کراکو به اودسا و از آنجا با کشتی روسی به باطوم سفر کرد. در مدت ۳ روز از راه سن پترزبورگ و مسکو می‌توان از طریق خشکی به تفلیس رفت و از آنجا با ترن به ولادی قفقاز و یا با کالسکه از طریق جاده معروف داریل که ۱۳۶ میل است به گرجستان رسید. راه دیگری هم برای رسیدن به بادکوبه هست یعنی با ترن از میان روسیه به تزارستان تا ولگا و از آنجا با کشتی که در رودخانه رفت و آمد دارد به حاجی‌ترخان و از آنجا نیز از طریق قفقاز و با کشتی‌های کمپانی مرکوری از کرانه غربی دریای خزر بعد از عبور از ساحل پتروفسک و در بند می‌توان در ظرف دو روز و نصف به بادکوبه رسید و این شاید کوتاه‌ترین خط سیر باشد. در هر حال هیچ مسافری قادر نیست به این خیال اعتماد نماید که می‌تواند در ظرف هشت یا نه روز از لندن به بادکوبه برسد.

کشتی‌های مسافری دریای خزر - از ماه مه تا نوامبر (اردیبهشت تا آبان) کشتی‌های شرکت قفقاز و کمپانی مرکوری هفته‌ای یک بار و گاهی دوبار به انزلی می‌روند و معمولاً یکشنبه شب از بادکوبه حرکت می‌کنند، در بقیه مدت سال سرویس نامرتب است. بعد از ورود به بندر روسی لنکران (که زمانی متعلق

به ایران بود) و قضیه مرزی آستارا در بعد از ظهر دوشنبه وقت را طوری ترتیب می‌دهند که مثلاً صبح سه شنبه به انزلی برسند که جمعاً ۱۹۷ میل دریائی است (در ظرف ۳ تا ۳۶ ساعت)

ورود به انزلی - ولی از اینجاست که راه و رسم خاص و غم‌انگیز مسافرت در خاک ایران آغاز می‌شود زیرا که غالباً دهانه خلیج^۱ بقدری موج دارد که تقریباً غیر مقدور است مسافران را از کشتی پیاده کرد. در ماههای زمستان گاهی اتفاق می‌افتد که مسافر بدبخت پس از آنکه چندین ساعت جلو مقصد خود سرگردان مانده است بایستی باز راه بادکوبه را طی کند و پس از یک هفته اقامت حزن‌انگیز در هوای نفتی و نمناک آنجا برای تکرار تجربه قبلی باز گردد.

مرداب - ولی اگر جریان کارها در انزلی به دلخواه باشد مسافر را با قایق بوتوری انتقال می‌دهند و به محوطه کنار مرداب می‌برند که درست غربی آن گمرکخانه انزلی واقع شده است. در همانجا یک عمارت باریک و بلند پنج طبقه که اقامتگاه تاپستانی شاه است دیده می‌شود. مشخصات تزیینی این بنا که رنگهای آبی و سرخ و سبز دارد در طبقه‌های بالاتر دلپذیرتر است و طبقه آخرین مختص اقامتگاه همایونی است^۲ ولی تمام بنا وضع و حال وارفته‌ای دارد و غالباً هم به منظور حفاظت آن از رطوبت با حصیری پوشیده است از آنجا قایق‌ها مرداب را که مسافتی در حدود ده میل است در ظرف یک ساعت و سه ربع طی می‌کنند.

این مرداب کم عمق و بادخیز از مشرق به مغرب سی میل طول دارد و از شمال به جنوب بیشترین پهنای آن ۱۲ میل است و همه نوع مرغ‌های دریائی ماکیان، مرغابی، غاز، قویاغو، درنا و مرغ سقا و مرغهای نولک در آنجا هست

۱ - این دهانه چنان مانعی محسوب می‌شود که کشتی‌هایی که تا پنج پا در زیر آب واقع شده باشند نمی‌توانند به آنجا وارد شوند، بلکه باید در خارج بمانند. بارها به دولت ایران تأکید شده است که راجع به اصلاح آنجا اقدامی بشود، ولی هنوز کاری انجام نشده است که رفع این مانع بشود. یا آنرا به صورت بهتری درآورند.

۲ - برای اطلاع در باره کشتی کوچک شاه به نام ناصرالدین که معمولاً در مرداب متوقف است به فصل ۱۱ راجع به نیروی دریائی مراجعه شود.

که سطح آب را خال دار و جزیره‌های کوچک و بیشه‌های اطراف را لبریز می‌کنند، بطوری که داخل مرداب بصورت بهشت شکارچیان در می‌آید. در رشته کمربندی بین دریا و کوهها نیز همه قسم حیوانات شکاری بحد وفور هست. در قسمت جنوبی مرداب قایق موتوری به کرجی‌های محلی تبدیل می‌شود که به خلیج کوچکی به طول پنج میل تا قصبه ماهی‌گیری پیربازار امتداد می‌یابد.

پیر بازار - پیر بازار (یعنی مرشدبازار و به احتمال قوی پيله بازار یعنی محل خرید و فروش پيله ابریشم است) یک کاروانسرا و چند خانه و کلبه و یک بساط ماهی‌گیری و بندی هم دارد که برای صید ماهی در دریا می‌اندازند که به گرفتن انواع و اقسام ماهی منجر می‌شود. در شبکه‌های وارفته و خراب مسافران را از راهی در میان جنگل که شش میل است به رشت می‌رسانند. رودخانه رشت یا شاهرودبار در طرف چپ به دریا جاری است و در آب کم عمق رودخانه و همچنین در مرداب که بر طرف راست واقع است مار و لاک‌پشت پیوسته در حرکت‌اند.

رشت - راجع به رشت در یکی از فصل‌های آینده که در باره ایالات شمالی ایران بحث خواهیم کرد مطالبی برای گفتن خواهیم داشت. این شهر کرسی ایالت گیلان است و باید گفت که اولین شهری است که مسافر خارجی که به خالک ایران قدم می‌گذارد وارد آن می‌شود و ابتدای سفر او به داخل ایران است. از مناظر این محل و حوالی آن، شاید مسافر، خیالاتی راجع به مناظر و وضع زندگی ایران پیدا خواهد کرد که باید ناگزیر خیلی زود فراموش کند، زیرا که آنجا تفاوت بارزی با نقاط دیگر دارد که با تأثر فراوان بایستی مأنوس شود و این اختلافات به همان اندازه است که بین دور، بندر جنوبی انگلستان و عدن دیده می‌شود.

در رشت مسافرین خانه‌هایی با بام سفالین سرخ‌فام و مساجد و خیابان و پرچین‌های پرگل و باغ‌ها خواهند دید که مثل این می‌نماید که مسافر در دیاری دیگر است و جنگل و رودخانه‌ها را که در اطراف خود می‌بیند نمونه حاصلخیزی ایران خواهد پنداشت، اما باید از این مناظر حتی الامکان حظ روحی حاصل کند چون

این خصایص ساختمانی بی‌آلایش، ولی قابل توجه رشت را در سایر نقاط ایران غیر از سواحل دریای خزر نخواهد یافت و به جای جنگل و رودخانه بیابانهای سنگزار و ارتفاعات بی‌درخت و گیاه خواهد دید.

انتخاب اسباب سفر، عزیمت با چهارپاداران - در رشت مسافر اولین درس پیاده روی را در ایران خواهد آموخت که راجع به محسنات و زحمات آن به تدریج که پیش‌تر می‌رویم من‌گفتنی‌های بیشتری خواهیم داشت. در رشت مسافر باید یکی از دو ترتیب مسافرت در ایران را انتخاب کند: یا بوسیله چاپار پستی دولتی حرکت کند و یا با اسب و قاطر که از کاروان‌کرایه خواهد کرد. ترتیب اولی سریع‌تر است هر چند که خسته‌کننده و گاهی طاقت‌فرساست. ترتیب دوم سبب خستگی بدنی کمتری می‌شود، اما ممکن است به صورت کسالت‌آور غیر قابل وصفی در آید، چون حیوانات واحدی بایستی چندین روز پی در پی مسافر را حمل کنند که خواه و ناخواه کاری بسیار طولانی خواهد شد.

در مورد اول مسافر حالت یک محمول‌جاننداری را پیدا می‌کند که او را از مبدأ تا مقصد با حد‌اعلای سرعت که از اسب‌های متوسط الحال و گاهی وارفته مقدر است می‌برند و یا تا اندازه‌ای که میل و توانائی خود او میسر می‌سازد. مسافر تمام اسباب سفر خود را نیز بر اسب همراه دارد و در چاپارخانه‌هایی که با قواصل معین در طول جاده‌ها هست می‌خوابد و خوراک خود را در ظروف سبک همراه می‌برد و یا در راه می‌خرد و نرخ ثابتی برای کرایه اسب و توقف در چاپارخانه می‌پردازد و حتی یک وجب هم از خط سیر اصلی اختیار انحراف ندارد و به ندرت قادر است که نظری به عقب بیاندازد و فقط یک چیز مورد علاقه اوست که همواره پیش‌بتازد تا زودتر به مقصد برسد.

حرکت با چاپار - ابا طریق دیگر پیش‌بینی‌ها و تدارکات کلی را ایجاب می‌کند از قبیل خریداری چادر و لوازم آن و کرایه چندین چهارپا و حیوان باربر و نوکرانی که از هر دو دسته حیوانات مراقبت نمایند و مسئولیتی که همراه داشتن

گروه انبوهی ایجاب می‌کند. ولی از طرف دیگر مسافر اختیار کامل تعیین خط سیر خود را خواهد داشت و مانع از عجله و شتاب می‌شود، زیرا که حیوانات باربر قادر نخواهند بود که روزانه بطور متوسط بیش از بیست و پنج میل حرکت کنند بعلاوه فرصت بی‌مانعی برای استراحت و وقت‌گذرانی بدست خواهد آمد. پس بنا بر سلیقه و منظوری که مسافر دارد به انتخاب یکی از دو طریقه فوق به آسانی اقدام خواهد کرد.

اگر در کار سفر عجله داشته باشد و رنج این ترتیب سفر را بتواند بر خود هموار کند و به حد کافی چالاک و نیرومند باشد مسافرت با چاپار را اختیار خواهد کرد، ولی اگر زن و یا کسانی همراه او باشند که در اسب سواری ورزیده نباشند و بخصوص هرگاه قصد سفری آرام و توأم با تحقیقات داشته باشد و بالاتر از همه اگر بخواهد که از راه متداول عدول نماید (زیرا که بیش از ده دوازده تا رامچاپار پستی در ایران هست که با جاده اصلی مربوط می‌شود) با کاروان خواهد رفت و در هر یک از دوشقی مزبور کار عاقلانه شاید این است که تا تهران راه سریع‌تر را اختیار و در اینجا برنامه بعدی را بررسی نماید و اگر بتواند دوستانش را در پایتخت ترغیب کند که غلام یا نوکری برای او به انزلی یا رشت بفرستند از درد سر و گرفتاری اختلاف با افرادی که نمی‌شناسد و زبانشان را نمی‌داند در امان خواهد بود و بواسطه وضع چاپارخانه‌های ایران و از ناحیه فراشان پست صدمه کمتری خواهد کشید.

در تأیید این پیشنهاد باید این موضوع را هم بداند که می‌تواند از رشت تا کوه دم که در ۱۸ میلی واقع است درشکه کرایه کند و از این محل سفر چاپاری خود را آغاز نماید. چون پستخانه‌های بین رشت و تهران مجهزتر از جاهای دیگر است و در این خط اسبها بهترند و یا در واقع کمتر وارفته‌اند و سرانجام از قزوین می‌تواند همه آنها را بکلی سرخص و با وسیله راحت که درشکه باشد مسافرت کند و بقیه صد میل راه تا پایتخت را در یگانه جاده‌ای که در ایران هست و طرز سفر و رفت و آمد اروپائی کم و بیش در آن دیده می‌شود به مقصد خواهد رفت.

هزینه مسافرت با چاپار - ضمناً این راه هم می‌توانم ذکر کنم که کرایه اسب‌های پستی یک قران (۷ پنس) در هر فرسخ (معادل سه ونیم تا چهار میل) برای هر اسب است و حد اقل تعداد معمولاً یک اسب برای سواری خود مسافر و یکی برای نوکر هموطنش^۱ و یکی هم برای شاگرد چاپار است که اسبها را نزد صاحبش پس می‌برد. به این ترتیب که اسبها را جلو می‌اندازد و خود از عقب می‌تازد و هرگاه مسافری بار و اسباب بسیار داشته باشد یک اسب دیگر هم ضروری خواهد بود، ولی از غرابت‌های این حیوان که چموش‌تر از آن است که با افسار رانده شود این است که تا فرصتی پیش آید از راه منحرف و در بیابان بی‌انتهای ناپدید می‌گردد که باید به دنبالش افتاد و با شلاق باز آورد و این حرکت موجب تأخیر کار سفر و هم بقدری مایه ناراحتی می‌شود که بسا کسان که آسان از افزایش بار و بساط احتراز دارند، مقدار لوازم شخصی خود را ناچار محدود می‌کنند و چنانکه بزودی نشان خواهیم داد حیرت آوراست که بوسیله همان سه اسب مورد احتیاج اولی چه مقدار معتنا بهی لوازم و بار حمل می‌توان کرد.

کرایه اسب در هر منزل باید پیشکی به چارپادار یا مأمور پست در چاپارخانه که اسبهای تازه به کارگماشته می‌شوند پرداخت شود و مرسوم این است که در پایان هر منزل یک قران هم در هر منزل معمولی و یا دو قران برای هر منزل طولانی به پستی که همراه مسافر آمده است پرداخت گردد. من حتی یک بار هم در تمام خط سیر ۱۲۰۰ میل پستی خود کمترین علامت امتنان از این افرادی که بی‌عاطفگی آنها محرز است ندیده‌ام حتی با وجود حس خوش‌آیندی که از دریافت انعام ناشی می‌گردد باز هرگز تغییر رفتار نمی‌دهند و بر سبیل تصادف نیز تشکر نمی‌کنند و چون خود ایرانی‌ها به ندرت انعام می‌پردازند من حدس می‌زنم آنها مسافر اروپائی را که از راه ساده‌لوحی به رایگان شلینگی از دست می‌دهد با دیده تحقیر می‌نگرند.

۱ - من به مثابه یک قاعده گرانها می‌توانم بگویم که هیچ وقت نوکر اروپائی نباید همراه داشت مگر آنکه مسافر قصد داشته باشد با کاروان سفر کند که در این صورت او فرد اضافی بر دسته سواران می‌شود که شاید گاهی وجودش مفید واقع شود، ولی در هر حال علامت تشخص خواهد بود.

در چاپارخانه که مسافر شی می گذراند و وسایل آسایش مختصری برای او فراهم می کنند از قبیل آب و آتش و هیزم و شاید هم شیر و تخم مرغ معمول این است که بامداد هنگام عزیمت به پستیچی انعامی که نسبت به چگونگی خدمت متفاوت خواهد بود از دو تا چهار قران می دهند و این تنها وجهی است که باید پرداخت کرد، مگر آنکه از دهات مجاور خط سیر مواد خوراکی بیاورند.

برای تأدیه این وجوه تهیه چند صد قران که مسافر می تواند سکه های یک یا دو قرانی در باد کوبه بدست آورد و یا لازم است که آنرا از تهران بفرستند. این وجوه معمولاً در کیسه هائی که در خورجین (قبل) سوار کار است حمل می شود که در راه های طولانی خیلی اسباب زحمت است چون وجه رایج دیگری نیست بنابراین ترتیب پرداخت دیگری هم میسر نخواهد بود^۱ با این تعلیمات مقدماتی به منظور راهنمایی مسافر که بدین وسیله دریافته است سفری که در پیش دارد هر چند عاری از جنبه تجملی است روی هم رفته از لحاظ مخارج ارزان است. مسافر به محض ورود به رشت یا کوه دم (کهدم) به پستخانه مراجعه می کند و پس از تهیه جواز یا حواله پستی هر چه زودتر ترتیب کار سفر خود را می دهد. وی نباید چنانکه یکی از دوستانم کرده است انتظار باریبری داشته باشد که اسباب سفرش را به مهمانخانه برساند. در رشت یک قنسولخانه انگلیس هست و یکی هم قنسولخانه دولت روس. عمارت کنسولگری انگلستان که دیر زمانی خالی افتاده بود اخیراً مأمور رسمی جدیدی یافته است از این رو در صورت لزوم قطعی، دستیاری فردی از هموطنان را به مناسبت قدر و مقام رسمی او می توان انتظار داشت.

نوع جاده - اراضی بین رشت و تهران را به سه نوع می توان تقسیم کرد:
۱ - کمربند جنگلی بین رشت و کوهستان که قسمتی از نواحی وسیع جنگلی است که رشته های هموار ساحلی را از طالش در مغرب تا استراباد در مشرق که جمعاً ۴۰۰ میل است فرا گرفته است. ۲ - برآمدگی ها و ارتفاعات اصلی جبال البرز که

۱ - اخیراً بانک شاهنشاهی اسکناسهایی انتشار داد که چون هنوز فقط در شهرها می توان به پول نقد تبدیل نمود تردید داریم که در پستخانهها قبول کنند.

مرتفعترین نقطه آن. . . ۷ پا از سطح دریا ارتفاع ندارد. ۳ - دشت بلند حدود جنوبی آن تمایل شیب هم از قزوین به طرف تهران است. بین رشت و قزوین منزل های سفر به شرح ذیل است :

نام منزلها	مافت به فرسخ	مافت تقریبی به میل
رشت به کوه دم (کهدم)	۶	۱۶
کهدم به رستم آباد	۵	۱۸ $\frac{۱}{۴}$
رستم آباد به منجیل	۵	۱۷ $\frac{۱}{۴}$
منجیل به پاچنار	۵	۱۳
پاچنار تا مزره	۵	۲۰
مزره به قزوین	۵	۲۱
جمع	۳۱ فرسخ	۱۰۶ میل

رشت به قزوین - بعد از خروج از رشت جاده از قسمت ابتدائی کمربند جنگلی و سپس از جنگل که بخار و بوی بدی دارد می گذرد در آنجا حیوانات

۱ - جمع کل فرسخها ضرب در چهار همیشه معادل با تعداد میلها نمی شود به این دلیل که فرسخ واحد مسافت است و هیچ یک از اجزاء فرسخ به حساب نمی آید. بنابراین $۱۲ \frac{۱}{۴}$ میل برابر چهار فرسخ محسوب می شود که مساوی ۱۶ میل است و باید کرایه بر اساس این حساب پرداخت گردد. بعلاوه طول فرسخ در نقاط مختلف مملکت متفاوت و بسته به وضع طبیعی زمین است و اصطلاح محلی ناظر بر این است که حیوان باربر در ظرف یک ساعت آنر طی می کند. از این رو در نقاط کوهستانی فرسخ از حدود سه میل تجاوز نمی کند در صورتی که در اراضی هموار شاید چهار میل هم مقیاس کافی نباشد. کلمه فرسخ معرب فرسنگ (این اصطلاح در زبان یونانی نیز هست) و فرض بر این است که از قطعه سنگ که در جاده ها می نهاده اند علامت فواصل معینی بین راه بوده است. در یکی از کتابهای زند و اوستا تعریف تا اندازه ای مبهم راجع به این اصطلاح دیده می شود. فرسخ مسافتی است که آدم دور بین می تواند شتری را از دور تشخیص بدهد که سفید است یا سیاه، ولی در لرستان میزان تشخیص صدا است نفوذت دید و فرسخ مسافتی است که صدای طبل را می توان شنید. در واقع پرسنگ اصلاً یک واحد بابلی و میتنی بر ارج بابلی و مساوی با $۳/۵۲۳$ میل بوده است ولی فرسنگ جدید بنا بر اختلاف ارج متفاوت می باشد و اقل اندازه آن ۳/۹۱۵ میل می باشد که بدان ارج یا ذراع سلطنتی بابل بود. رجوع شود به یادداشتهای ژنرال شیندلر درباره طول فرسخ در نشریه انجمن جغرافیائی سلطنتی (دوره جدید).

شکاری فراوان است و نه فقط حیوانات کوچک که ما در انگلستان می‌شناسیم مثل خرگوش و روباه و قرقاول بلکه گرگ و شغال و پلنگ و ببر و سیاه‌گوش و کفتار و خرس هم دارد. بطور کلی بره‌های سواحل دریای خزر آدمخوار نیستند غالباً جثه عظیم دارند و من پوست یکی از آنها را دیدم که در نزدیکی رشت شکار کرده بودند و یک شکارچی معروف هندی اظهار می‌داشت که بزرگتر از همه برهائی بوده که او در کشور خود دیده بود. جنگل غیر قابل نفوذ و تب‌مالاریای آن حدود شاید شکارچیان انگلیسی را از یکی از شکارگاههای باقیمانده در جوار اروپا محروم نموده باشد.

در ارتفاعات جبال البرز شکارهای کلانی هست که معمولاً در نقاط کوهستانی یافته می‌شوند مانند بز کوهی و بز وحشی، گاو کوهی و خرس‌های بزرگ. بعد از طی ۱۲ میل جاده اوج می‌یابد و بزودی در ورود به کوه دم تپه‌ها شروع می‌شود. در این حدود روزگاری جاده با سنگ مفروش شده بود، اما مانند بسا چیزهای دیگر در ایران این راه نیز به وضع خراب افتاده است و در جاهای پرآب بصورت مردابی خطرناک در می‌آید و حال آنکه در نقاط سراشیب بیشتر مثل پله است.

بعد از کوه دم به ساحل چپ سفید رود می‌رسند و از میان چشم‌اندازهای دلپذیر که اراضی جنگلی با سبزه‌زارها و تخته‌سنگها رنگارنگ می‌شود عبور می‌کنند و این وضع تا رستم‌آباد امتداد می‌یابد.

در این مرحله چون ارتفاع جاده بیشتر می‌شود رفته رفته نهال و گیاه هم کمتر و به جای درختان جنگلی زیتون رفته رفته به بیشه و بته تبدیل می‌شود و منظره خشکی و صلابت طبیعی خود را باز می‌یابد تا نزدیک ایستگاه منجیل که برودخانه پلی هفت طاق (که کم و بیش شکسته و فروریخته) هست که هنگام عبور از آن گاهی باد شدید از درون گردنه باریک به حدت تمام می‌وزد. بین منجیل و پاچنار جاده ابتدا رودخانه شاهرود را تا حدود پل لوشان دور می‌زند و سپس

با رودخانه پاچنار که شاخه‌ای از سفید رود است پیوسته و با انشار ضمن کم و بیش سیراب کردن اراضی و عبور از کنار پرتگاههای سهمگین به دره نسبتاً مرتفع خرزان که ۷۰۰۰ پا از سطح دریاست صعود می‌کند.

این محل در زمستان سخت ناهنجار و گاهی چندین روز بواسطه برف‌سود است و بسا استخوان شتر و قاطر که در این ارتفاعات خطرناک فراریخته است، ولی در اینجا دهکده‌ای هست که کاروانسرای بزرگی دارد و چون قلّه ارتفاعات طی شده است شیب راه به سمت مزه آغاز می‌شود و این نقطه به مناسبت حشره نفرت- انگیز غریب گزیاشب گز که در نزد دانشمندان *Argas persicus* و از موجبات ترس و هراس مسافرت در ایران است مشهور می‌باشد.

پس از عبور از دهکده آقا بابا دشتی هموار فرا می‌رسد و مسافر با نزدیک شدن به تاکستان‌های وسیع و بوستان‌هایی که زمانی شهر پرجمعیت قزوین را احاطه کرده بود هوس می‌کند که بر زین زبرجدین خود چندی هم چهارنعل بنزند.

قزوین - شهرت دارد این شهر دارای چهل هزار نفر جمعیت است، ولی شاید بیش از دو سوم این مقدار سکنه نداشته باشد اول شهر بزرگ ایران است که مسافر تازه وارد ملاحظه خواهد کرد و در نظر او وضع و شکل شهرهای ایرانی را که نمونه‌های مشابه آنرا فراوان خواهد دید نمودار می‌سازد و مانند چند شهر دیگر روزگاری پایتخت مملکت بود و از این بابت با بلاد دیگر از قبیل اصفهان و شیراز و تهران و تبریز و سلیمانیه و اردبیل و نیشابور و مشهد قدر و مقام برابر داشته است و مثل بسیاری از آن شهرهای هم‌تراز آفتاب عظمت و جلالش غروب کرده است و میدان‌های خالی و آثار ویرانی دارد حاکی از این که روزگاری مقر باشکوه فرمانروایان بوده است.

می‌گویند شاپوردوم (ذوالاکتاف) آنجا را بنا کرد و از مرا کزی بود که

۱ - در کتاب ایستویک ذکر شده است که آن در سال ۱۵۰ میلادی اتفاق افتاده در صورتی که پادشاهی شاپور دوم از ۲۷۹ تا ۳۱۰ میلادی است. بعضی‌ها نیز روایت کرده‌اند که بانی قزوین شاپور ←

حسن صباح در سال ۱۰۷۸ میلادی تسخیر نمود و در اروپا با تفسیر و ترجمه آزاد عنوان او که شیخ جبل بود در زمان صلیبیون به حشیشیون شهرت یافتند و مارکوپولو طریق اصلی تعلیم سریدانش را به طرز شیرینی بیان کرده است و قلعه غیر قابل تسخیر وی در الموت یعنی لانه عقاب فقط در سی میلی قزوین در کوهستان واقع بوده است.^۱ قزوین در دوره خاندان صفوی به اوج شهرت رسید و بوسیله دومین پادشاه این دودمان یعنی شاه طهماسب اول (۱۵۲۴ - ۱۵۷۵) پایتخت شد. این تغییر محل را مورخان به آن دلیل نسبت داده‌اند که چون این پادشاه قادر نبود از تبریز در مقابل حمله ترکها دفاع کند ناگزیر در صدد بر آمد پایتخت را به نقطه‌ای که از اردبیل به حد کافی دور باشد در همانجائی که اهالی به نسب خانوادگی او واقف بودند انتقال بدهد و بعد از پنجاه سال که شکوه و جلال پایتخت داشت اصفهان بجای قزوین مرکز مملکت شد.

شاه عباس کبیر در پایتخت جنوبی کانون مناسب تری برای قلمرو خویش که پیوسته در توسعه و ترقی بود سراغ کرد. پیترو دلواله جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۶۱۸ میلادی یعنی زمان حیات شاه عباس در اصفهان بود آنجا را محل ممتازی که در خور اقامتگاه همایونی باشد نیافته بود و نوشته است که فقط دو چیز در آنجا قابل توجه می‌نمود یکی دروازه قصر شاهی و دیگر میدان بزرگ. در صورتی که سر تامس هربرت وقایع نگار جالب توجه سفارت سرددمورکتین که از جانب چارلز اول به دربار شاه عباس بزرگ آمده بود و همسفر سر رابرت شرلی و نماینده انگلستان بود بعد از مذاکره بی‌ثمری با پادشاه ایران در شهر اشرف (بهشهر) به سال ۱۶۲۷، راجع به قزوین نوشت که: «در عظمت با هر شهر بزرگ

→ اول (۲۴۰ - ۲۷۶ میلادی) است. برای شرح تاریخ قزوین بوسیله نویسنده گان مقدم رجوع شود به کتاب اسطخری (المسالک و المسالک) و یاقوت در کتاب جغرافیا و سفرنامه ناصر خسرو. م. ش. مینیارد در چاپ سفرنامه ناصر خسرو که خود انتشار داده است نام چند تن از تاریخ نویسان اهل قزوین را ذکر می‌کند.

۱ - قلعه الموت که گویا بعد از فتح و خرابی آن به دست هلاکوخان تجدید بنا شده باشد در دوره‌های بعدی در زمان صفویه زندان عناصر صاحب مقامی بود که از نظر می‌افتاده‌اند و همبکه زندگی این قبیل حضرات مایه درد سر می‌نمود از بالای سنگی که در نوک قلعه بود به پائین پرت می‌شده‌اند.

دیگر در امپراتوری ایران برابر است، غیر از سپهوان (اصفهان) ^۱ محیط دیوارهای آن هفت میل و جمعیتش ۲۰۰۰۰ نفر است. در اینجا سرراپرت شرلی بیچاره که از امتناع پادشاه در اجازه شرفیابی آزرده خاطر و دلگیر شده بود در ۱۳ ژوئیه ۱۶۲۷ وفات کرد و در آستانه دروازه او را به خاک سپردند ^۲ و ده روز بعد نیز همسفر او سرددمورکتین که دچار عارضه اسهال شده بود از دنبال او راه گورپیش گرفت. ^۳

نیم قرن بعد که شاردن به سال ۱۶۷۴ در قزوین بود نوشت که باروهای شهر در آن موقع خراب بوده و شهر با آنکه تمام بساط و اسبابی را که لازمه دربار با شکوهی است از دست داده بود باز ۱۲۰۰۰ خانه و صد هزار نفر جمعیت داشت و از مختصات عمده آن، کاخ اعیان زادگانش بود که طی چندین نسل از پدر به پسر انتقال یافته بود ^۴ قزوین را افغانها به سال ۱۷۲۲ و ترکها در سال ۱۷۲۵ تصرف کردند و از آن پس هم چند بار از زلزله‌های شدید لطمه دید.

از جمله آثار دوران عظمت گذشته در قزوین قصر سلطنتی است که شام طهماسب ساخته بود و شاه‌عباس کبیر آنرا توسعه داد و حالا ویران است، ولی سردر بزرگ آن به نام عالی‌قاپو مانند سردر دیگری در اصفهان هنوز هست. مسجد جامع که اصلا بوسیله هارون الرشید در قرن هشتم ساخته شده هنوز باقی

۱ - هربرت در مورد املا بیشتر تابع صوت و صدا بوده نه درستی آن و به همین دلیل جلفا را جلفه و تهران را تیرون و لاریجان را لاری‌جون و پادشاه را که لقب فرمانرواست پوت شا ذکر کرده و قبل از آن عمال انگلیسی هم در گیلان شاه طهماسب را شا تانس نوشته‌اند که هیچ برانزنگی شاهانه ندارد.

۲ - من از ذکر عبارت عجیب هربرت در اینجا خودداری نتوانم نمود: «لذا ناراضی‌ها فرا آمدند، نه در واقع این تیر مرگ بود که او را از پیشرفت بازداشت چون که در ۱۳ ژوئیه این دار فانی را در بزرگترین بحران عمر خویش باز گذاشت» از کتاب چند سال مسافرت در ایران چاپ سوم.

۳ - مثل ناراضی‌ها با عناد طولانی و حال زار و چهارده روز که از ناخوشی و سرما خوردگی رنجور شده بود و چنانکه من گمان می‌کنم به سبب خوردن میوه زیاد و یا استنشاق بیش از اندازه هوای سرد تبریز آن مرد یمنی سرددمورکتین سفیر ما به سرای باقی شتافت در ۲۳ ژوئیه وی با دنیا وداع کرد.

۴ - سفرنامه صفحات ۳۷۸ - ۳۸۲ رجوع شود به توصیف شهر قزوین در سال ۱۶۰۰ تألیف جان کارت راپت واعظ و سیاح جلد دوم و سفرنامه سال ۱۶۷۱ تألیف جان استریوس جلد سوم فصل ۲۴.

است و بنای عظیمی است با دو مناره شکسته که از کاشی آبی است؛ محوطه وسیع متروک اما مسجد عمده آنجا مسجد شاه است که بوسیله آقامحمدخان و فتحعلی شاه در محل سابق بنای شاه طهماسب و شاه عباس ساخته شده است. ولی با آنکه قزوین وضع ممتاز دیرین خود را از دست داده است از این لحاظ که نقطه اتصال سه راه رشت به تهران، تبریز به تهران و قم به تهران است و تا کستان - های آن که شراب معروفی در ایران تولید می کند و پارچه بافی اش که در خور توجه است بر اهمیت آن می افزاید و در کنار آثار انحطاط آبادانی و شکوه قدیم اینک آثار رفاه و ظاهری قابل توجه دارد.

این شهر دروازه های پرشکوه جدید و بهترین مهمانخانه را در ایران داراست و فقط یک مهمانخانه دیگر نظیر آن در ایران هست. این هتل در جوار پستخانه و در باغ بزرگی که خیابانهای مشجر و وسیعی دارد واقع شده است و شامل یک عمارت دو طبقه خوش ترکیبی است و ایوان بزرگی هم دارد که مختص حاکم قزوین است که اقامتگاهش از آنجا زیاد دور نیست و حالا اداره مهمانخانه با اوست. اطاقهای مفروش و مرتب و خوراک خوب آن برای مسافران وسایل تجملی عالی است. بعلاوه در قزوین یک ایستگاه مشترک تلگراف ایرانی و هند و اروپا هست که سیم های آن تهران را به تبریز مربوط می کند و اداره سیم آنجا به رشت را ایرانیان در دست دارند

راه درشکه رو به تهران - از مهمانخانه قزوین می توان درشکه های بی فتر و ارباب چهار چرخ اروپائی فراهم کرد که مسافر را در بقیه صد میل راه تا تهران حمل کند و باید حتی الامکان از آن استفاده بنماید چون راهی که می گذرد یکی از دوجاده ساخته شده در سراسر ایران است. در اینجا از وضع و ترتیبات مسافرتی بهره مند می شود که تا چند ماه تجدید نخواهد شد.

این راه را بیست و چهار فرسخ کامل محسوب می دارند ۹۶ میل و به

۱ - از این راه اکثر مسافران قرون هفدهم و هجدهم پیش از اینکه تهران پایتخت شده باشد عبور کرده اند مانند شاردن، استریوس، لویرون و دیگران.

شش منزل تقسیم می شود هر کدام ۱۶ میل، ایستگاههای بین راه ساختمانهایی آجری است که وسایل پاکیزه ای برای توقف شبانه دارد و عبارتند از کاونده، قشلاق، ینگلی امام، حصارک و شاه آباد. این جاده را با راههایی که در اروپا هست نباید اشتبهاً مقایسه کرد فقط راهی است خاکی و صاف و عریض که سنگ فرشهای آن گاهی شاید با مسیر خط آهن پرشیمی اشتباه بشود با وجود این می گویند هزینه ساختمان این راه هر میل ۶۴ تومان شده است. اگر قبلاً محل دیگری برای سکونت در نظر گرفته نشده باشد دو مهمانخانه کوچک در مرکز شهر نزدیک میدان بزرگ هست که مدیری فرانسوی بنام پرهو Prévot دارد که سابقاً شیرینی پز شاه بود.

جاده پستی - راه پستی سابق که علاقه مندان به سفر چاپاری ممکن است ترجیح بدهند از جنوب جاده درشکه رو می گذرد و چاپار خانه های آن در عبدال آباد سفرخوجه یا خواجه، سنقر آباد و میان جوب است بین این دو راه در کرج میان دو ایستگاه آخری در ۲۶ میلی تهران کاخی و شکارگاهی است به نام سلیمانیه متعلق به شاه که فتحعلی شاه جد شاه فعلی در ۱۸۱۲ ساخته است و آن در کنار رودخانه کرج که نهر قشنگی است ساخته شده و این رودخانه از دره ای در کوهها فرو می ریزد و آب آنرا هر روز در مشکی برای فتحعلی شاه به تهران می بردند.

درینای مزبور دو تصویر بزرگ در چهارچوبی هست، کار عبدالله خان نقاش معروف دربار قاجار در اوایل پادشاهی این خاندان یکی دربار آقامحمدخان و دیگری فتحعلی شاه را نشان می دهد.

جاده کاروان - کسانی که با کاروان مسافرت می کنند ممکن است چارواداران آنها را بین قزوین و تهران از راههای دیگر ببرند و آن بسته به فصل

۱ - وقتی که سرگور اوزلی و موریه در بازگشت از مأموریت تهران در سال ۱۸۱۲ از این راه می گذشتند، این بنا در دست ساختمان بود «سفرنامه موریه مسافرت دوم» و می گویند هزینه آن از پولی بوده است که با حمله موقت آمیزی که بوسیله یکی از فرزندان فتحعلی شاه به محله کردنش سلیمانیه بدست آمده بود فراهم گردیده و به آن نام هم خوانده شده است.

سال و قیمت علیق است. آزادی انتخاب این همه راهها به مسافر تازه وارد وانمود خواهد کرد در کشوری که طرق عادی مسافرت وجود ندارد، اما بر طبق قاعده نیک قادر است برای رسیدن به مقصد هر یک از راههایی را که دلخواه اوست انتخاب کند. فقدان حصار و علامات و پرچین و خندق بین اراضی و املاک (غیر از راه آنها) میان زمین های مزروع یا بیابان های سنگلاخ که به این جهت قادر است از هر طرف تا چندین میل چهار نعل بتازد به مسافر در سرزمین ایران آزادی عمل بیشتری از سایر کشورهای جهان می دهد.

در راههای درشکه روکه معمولاً محل رفت و آمد است مدت مسافرت از رشت تا تهران بنا بر میزان سرعتی که طی منازل اول در موقع اسب سواری رعایت شده باشد سه تا چهار روز است.

مدت مسافرت - این طریقه اصلی و آسان ترین راه رسیدن به پایتخت مملکت از طرف دریای خزر می باشد. در صورت استثنائی شرایط مساعد و ارتباط دادن کابل ترن و کشتی ها، سفر از لندن به تهران در ظرف دو هفته مقدور خواهد بود و در اکثر موارد روی هم رفته بیش از سه هفته طول می کشد. حال می پردازم به جاده ای که از راه شمال غربی به خاگ ایران می رسد و مقصد شهر عمده تجارتنی تبریز است که از آنجا از طریق قزوین با سرویس پستی به تهران می روند، مسافت تا تبریز ۳۶۰ میل است.

۴ - جاده طرابوزان - تبریز - از جاده هایی که در این خط سیر هست دو تا از آنها یکی راه کاروانی است که کالای تجارتنی غیر از اجناس روسی را حمل و نقل می کند و برای آنکه از عوارض سنگین گمرکی باطوم و کرایه حمل بار راه آهن ماوراء قفقاز اجتناب شده باشد از بندر ترکیه یعنی طرابوزان که در گوشه جنوب شرقی دریای سیاه است شروع و از آنجا در جاده ای که ناهموار و دشوار است راه تا تبریز . . . میل است.

این جاده که من شرح آنرا در فصل مربوط به تجارت ایران باز خواهیم گفت و در نیمه این قرن غالباً بوسیله بازرگانان انگلیسی اختیار شده است بخصوص

از وقتی که روسها در سال ۱۸۸۳ راه ترانزیت آزاد را از طریق قفقاز بسته اند تردیدی نیست که نزدیک ترین راه حمل کالای تجارتنی به تبریز است، ولی احتمال نمی رود که راه مسافری بشود مگر آنکه مسافر علاقه مند باشد که قلعه ترك واقع در ارزروم را که در سر راه است بازدید و یا بخواهد که در حین عبور وضع آرامنه و کردها را مطالعه بکند.^۱

جاده تفلیس - تبریز - راه سوم همان است که واردات و صادرات روس از آنجا حمل و نقل می شود و همچنین بوسیله عده کثیری از مسافران که از طریق تفلیس به تبریز می روند مورد استفاده قرار می گیرد. به این ترتیب که از جلفا که در کنار رودخانه ارس واقع و سرحد ایران و روسیه است عبوری کنند سابقاً تفلیس مبدأ این خط سیر برای تمام مسافران بود که از طریق خشکی می آمدند^۲ ولی از موقعی که خط آهن در کوههای قفقاز کشیده اند ایستگاه اکستافه که در پنجاه میلی مشرق تفلیس واقع شده است مبدأ عزیمت می باشد از همانجائی که مسافر قطار

۱- این موضوع را سرهنگ استیوارت (۱۸۳۵) در کتاب «خاطرات یکی از ساکنان شمال شرقی ایران» صفحات ۱۳۸ - ۷۶ و ش. تکیه (۱۸۳۲) در شرحی راجع به ارمنستان و ایران جلد اول و م. واگنر (۱۸۴۳) «مسافرتی در ایران» مجلدات دوم و سوم و آرم و امبری (۱۸۶۲) در کتاب «ایران سرزمین ائمه» بیان نموده اند. فهرست منزل های کاروانی بین طرابوزان و تبریز و مدت مسافرت از روی ساعت بین هر کدام (ساعت ترکی یا میزان از لحاظ وقت درست نقطه مقابل فرسخ ایرانی است که میزان از روی مسافت است مثلاً حرکت یک حیوان باربر در ساعت به شرح زیر است: طرابوزان حویزلیک ۶ ساعت خمس کل ۵ ارداب ۸ گمش خانه ۵ مراد خان ۵ کدراک ۵ بای بورت ۶ کوپ داغ خان ۶ آتش قلعه ۹ ایلچیا ۸ ارز روم ۳ حسن قلعه ۶ عمراکوم ۵ دلی بابا ۶ طیاره ۵ ملاسلیمان ۷ قره کلیسا ۷ تشلای چای ۵ دیدادین ۶ قرلدیزه ۵ او اچیک (مرز ایران) ۵ قرآئیه ۷ روزووا ۶ قره خوی ۳ سید حاجی ۵ نسیه ۶ دیزا خلیل ۷ میانه ۶ تبریز ۳ جمع ۱۷۲ ساعت. یا به حساب سه میل در ساعت ۵۱۶ میل. سرهنگ استیوارت این مسافت را در سال ۱۸۳۵، ۴۹۰ میل محاسبه کرده بود.

۲- شرح مسافرت از تفلیس به تبریز در سفرنامه شاردن ۱۶۷۱ و سفرنامه دوم جی. بی. موریه ۱۸۱۴ و کتاب سرهنگ استوارت ۱۸۳۵ به نام خاطرات یک نفر ساکن شمال ایران و کتاب خاطرات یک مأمور سیاسی. ایستویک (۱۸۶۰) و کتاب ای. اچ. مونزی ۱۸۶۵ بنام «مسافرتی از راه قفقاز» و مقاله هوتوم شیندلر ۱۸۸۱ در مجله ایران شناسی چاپ برلن و مادام دیولانوا (۱۸۸۱) در کتاب ایران و اچ. بیندر (۱۸۸۴) در کتاب کردستان درج شده و نویسنده اخیر شرح درستی درباره مسافرتی که اکنون بوسیله خط آهن به اکستافه و با وسیله نقلیه ای به جلفا و با چپار تا تبریز برگزار می شود نوشته است.

راه آهن را ترك می‌کند^۱ و وسیله حمل و نقل یا اسب، کرایه می‌شود^۲ از اکتسافه تا جلفا ۲۰ میل است که مسافر از شهر جالب توجهی که پایتخت ارمنستان روس است عبور خواهد کرد .

و از آنجا می‌تواند سفری هم به کانون مذهبی آرامنه یعنی اچمیازین بکند. در جلفا بایل شناور از رودخانه ارس عبور می‌کنند و به خالك ایران وارد می‌شوند و پس از انجام تشریفات در گمرکخانه برنامه سفر مسافر مشتمل بر چاپارخانه و غلام پست و اسبهای وارفته و خستگی تن و راههای ناهنجار که شرحش را قبلا داده‌ام و در بین رشت و تهران هست آغاز می‌شود. مسافت از جلفا به تبریز در حدود ۸۰ میل یا به اصطلاح ایرانیها پنج منزل هر کدام چهار فرسخ است. ایستگاههای پستی و مسافت‌ها به شرح ذیل است :

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
جلفا	—	—
ایراندیل، گلین قیه	۵	۲۰
مرند	۵	۲۴
صوفیان	۵	۱۷
تبریز	۵	۲۳
جمع	۲۰ فرسخ	۸۴ میل

۱ - مدت مسافت از قفقاز به اکتسافه سه ساعت و نیم با ترن سریع و پنج ساعت با قطار معمولی است. کرایه ترن درجه اول ۵ منات روسی است .

۲ - برای این منظور حواله پستی در قفقاز تهیه می‌شود و مشعر بر این است که حامل قادر است اسب کرایه اکتسافه به جلفا (نه جلوتر) ۳۰ تا ۴۰ روپل. کرایه اسبهای پستی با نرخ سه کوپک هرورست (دو سوم میل) برای هر اسب . بملوه مطابق مقررات ۲۰ کوپک انعام در هر منزل برای راننده خواهد بود . منازل بین اکتسافه به اوزونتالی ۲۲/۵ ورست ، کاروانسرا ۱۷/۵ ترسا چای ۱۸/۵ دلیمان ۱۴/۵ سمونوفسکا ۱۸/۵ هلنوفسکا ۲۱/۵ آشتی ۱۶/۵ خونتانا ۱۲/۵ ایلپار ۱۹/۵ ایروان ۱۵ آقاحمدالی ۱۳ کمرلو ۱۵ دولو ۱۸/۵ صدرک ۱۸/۵ باشنوراس شین ۲۲/۵ ترخان ۱۰ کیرواک ۱۹ بچو کدوسی ۱۲/۵ نخجوان ۲۱ عینچا چای ۲۵ جلفا ۱۳ جمع $\frac{۳}{۴}$ ۳۶۳ ورست یا ۲۴۲/۵ میل . در ایستگاههای فوق تلگرافخانه هست و همچنین منشی اداره تلگراف هند و اروپ در اکتسافه و دلیمان (که جاده به قارص از آنجا منشعب می‌شود) آشتی ، ایروان ، صدرک و نخجوان .

تبریز به تهران - راجع به تبریز من چنانکه باید و شاید شرحی در فصل مربوط به ایالات شمال غربی ایران بیان خواهم کرد. جاده از تبریز به تهران دومین راه پرعبور و سرور در ایران است و مسافران سرشناس بسیاری از این راه گذشته و شرح مشاهده و تجربیات خود را شامل دو قرن^۱ برای ما باقی گذاشته‌اند. ایستگاههای پستی و مسافت‌ها تا قزوین به قرار ذیل است، قسمت نهائی از قزوین به تهران را قبلا نوشته‌ام:

نام منزله	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
تبریز	—	—
سعیدآباد	۶	۲۰
حاجی آقا	۴	۱۳
گجین	۵	۲۰
ترکمانچای	۵	۱۹
میانه	۶	۲۴
جمال آباد	۳	۱۲
سرچم	۴	۱۲
آق مزار	۴	۱۳/۵
نیک بی	۳	۱۲
زنجان	۶	۱۸/۵
سلطانیه	۶	۲۳/۵
خیاب یا هیدج	۵	۲۰/۵
قروه	۴	۱۹/۵
سیاه دهن	۵	۱۷/۵
قزوین	۶	۱۸/۵
جمع	۷۲ فرسخ	۳۶۳/۵ میل

۱ - من فقط نام چند تن از ایشان را ذکر می‌کنم: سر جان شاردن (۱۶۷۱) کتاب مسافرت به ایران. جی. پی. موریه (۱۸۰۹) سفرنامه اول . سردبلیو. اوزلی (۱۸۱۲) سفرنامه جلد سوم. سر آر. کی. پورتر (۱۸۱۸) سفرنامه جلد اول . سر هنگ استیوارت (۱۸۳۵) خاطرات یکی از ساکنان شمال ایران . لیدی شیل نظری به زندگانی مردم در ایران . ای. اچ. مونزی (۱۸۶۵) سفری از راه قفقاز . مادام دیولافوا (۱۸۸۱) کتاب ایران .

بنابراین مسافت کلی از تبریز به تهران ۳۶ میل و از جلفا به تهران ۴۴ میل است .

جاهای قابل ملاحظه

در جاده‌ای که مذکور افتاد چند محل قابل توجه مخصوص است . ترکمانچای همان دهکده‌ای است که در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ عهدنامه معروف بین ایران و روس را پاسکویه‌ویچ از جانب امپراتور روس و عباس میرزا از طرف فتحعلی-شاه پدر خود امضاء کرد . با امضای این معاهده به دوره جنگی دو ساله خاتمه داده شد و ایران ، نخجوان و ایروان را از دست داد و ناگزیر به پرداخت سه میلیون و نیم لیره غرامت گردید و فتوحات روس را که از اوایل قرن حاضر در این منطقه آغاز شده بود قطعی نمود و تفوق عظیم نظامی فاتح را در شمال غربی استوار ساخت و از آن پس آذربایجان همواره گرفتار بیم و هراس دولت عظیم شمالی زیسته است .

ساس میانه

میانه کانون قدیم و شکارگاه مطلوب غریب‌گر معروف یا همان آرگاپرسیکوس است و از مهارتش در نیش‌زدن ، داستانها تعریف کرده‌اند ، ولی نکته قابل توجه که اشتها میانه به عنوان مرکز این آفت ظاهراً مربوط به دوره اخیر است چون در هیچ یک از سفرنامه‌های قرن هفدهم از شاردن به این طرف و حتی دیر تر هم اشاره‌ای راجع به این حشره که به میانه منسوب شده است ندیده‌ام . نیش آن بی‌خطر نیست و میگویند برای مسافر بیگانه حتی خطر جانی دارد و احمقانه اظهار میدارند که در اهل محل بی‌تأثیر است هرچند که ایشان برای اجتناب از خطر احتمالی آن از وجود خودش داری نجات می‌جویند به این ترتیب که خود حیوان را در لقمه نانی به خورد مسافر غریب میدهند .

این مخلوق که از انواع قدری متفاوت آن در اکثر نقاط ایران یافت میشود (مانند بزره و شاه‌رود و غیره) از ساس اروپائی کمی درشت‌تر است و

رنگ خاکستری تند با چند خال سرخ در پشت دارد^۱ از جمله داروهای درمانی معالجه‌کن ایرانی یکی این است که هرگاه کسی را ساس بگزد یک پیاله دوغ به او می‌نوشانند سپس او را در تابی که از سقف آویزان است وارونه قرار میدهند و آنقدر می‌گردانند تا حالش بکلی منقلب شود و با این طرز جسورانه مداوا می‌پندارند که زهر حیوان بطور مؤثری دفع میشود .

راه علاج دیگر این است که نقطه گزیده را با پوست گرم گاو نری که تازه کشته شده باشد می‌پیچند ولی باید انصافاً گفت که عده‌ای هستند که اصلاً به این موضوع نیش جرار ساس میانه هیچ اعتقادی ندارند . دکتر کورمیک که مثل پدر خود قبل از او چندین سال با سمت پزشک شاه در ایران زیسته است معتقد بود که شایعات راجع به ساس افسانه پوچی بیش نیست . از طرف دیگر اشخاصی را میشناسیم که ماهها گرفتار همین گزیدگی ساس بودند از یک دسته پیاده نظام که از تبریز به تهران می‌رفتند در آوریل ۱۸۹۱ ناچار شدند ۱۳ نفر را به همین علت در بیمارستان بستری سازند . کوتزبو در سال ۱۸۱۷ دو مورد جدید را ذکر نموده که هر دو به ضایعه جانی منجر شده است^۲ .

زنجان و سلطانیه - اکنون شرح زنجان و سلطانیه را که باقی مانده است بیان میکنم . زنجان شهر عمده‌ای است که بیست هزار نفر سکنه دارد و کرسی منطقه خمسه است و مرکز مستحکم اصلی فرقه بایبها بوده است در همین جا در سال ۱۸۵۰ پس از اعدام باب در تبریز از پیروان متعصب وی کشتار عظیمی شده است . سلطانیه یکی از پایتختهای قدیمی است که فعلاً اثری از گذشته آن نیست .

سه قرن پیش مسافران از قصرهای عالی و مساجد آن صحبت داشته و شرح و تفصیلی از وضع ظاهری و حومه آن بجا گذاشته‌اند . جنگ و زلزله و مرور

۱ - رجوع شود به ضمیمه کتاب ایستویک راجع به این موضوع جلد دوم و کتاب تاریخ طبیعی حشرات تألیف بارن والکنر .

۲ - یکی از این دو نفر کارمند انگلیسی کنسولگری بریتانیا در تبریز بود ، دیگری قرآنی که در خدمت وزیر مختار روس بارن ورده Wrede شرح این موضوع در کتاب داستان مسافرت در شرق مندرج است .

زمان و بلهوسی سلاطین تمام موجب انحطاط کنونی آن گردیده است و فعلاً در کنار آرامگاه سلطان خدابنده به حال وارفتگی افتاده و فقط شبیحی از دوران گذشته است.^۱

۴- جاده مشهدسر به تهران - چون فوقاً شرح دو تا از راههای عمده ورود به ایران را از سمت شمال غربی و شمال بیان داشتیم باقی میماند دو راه ورودی فرعی دیگر از سمت شمال از طریق دریای خزر به مقصد تهران که کمتر مورد استفاده است، زیرا که بواسطه فقدان وسایل رفت و آمد از نقاط بسیار مشکل بشمار می رود. اولین این دو راه از کنار رشته‌های البرز از بندرگاه مشهدسر (بابلسر) در ساحل جنوبی دریای خزر بین رشت و استرآباد از راه بارفروش (بابل) و آمل به تهران است.

مشهدسر مدفن سر (که بنا بر روایت ابراهیم برادر امام رضا را در آنجا سر بریده‌اند) یگانه بندر مازندران و از این لحاظ مانند نام سایر بنادر بی‌مسمای ایران است.

رودخانه‌ای در اینجا بدریا میریزد و با کمک بادهای شدید که غالباً از جانب غرب میوزد در دهانه آن مانعی فراهم میسازد از این روکشتی‌های شرکت قفقاز و مرکوری که از رشت به اینجا رفت و آمد دارند ناگزیر در فاصله دوری در دریا لنگر می‌اندازند.

از لحاظ مسافت این خط نزدیکترین راه بین دریای خزر و تهران است مسافت آن تا بارفروش ۱۵ میل تا آمل ۳۸ میل و از راه دماوند به تهران ۱۶۰ میل یا پنج روز سفر با کاروان است یک خط آهن که بد ساخته شده است بوسیله یکی از ثروتمندان ایرانی (حاجی امین‌الضرب . م) از کنار دریا در نزدیکی اینجا

۱ - در اوایل قرن حاضر فتح‌الملی شاه سلطانی را مقر تابستانی خویش ساخته بود و با قشون و دربار و حرم خانه ماهی‌های گرم هر سال را در آنجا توقف و وقت خود را به شکار و خوش گذرانی صرف می‌کرد، ولی پس از آنکه روسها به سال ۱۸۲۸ تا ترکمانچای آمدند و آن همه به این پناهگاه قبله عالم نزدیک شدند دیگر سلطانیه درخور شؤونات حضرت شهریار نبوده است برای ملاحظه نقشه اراضی و ارتفاعات و تعمیرات مقبره خدابنده رجوع شود به جلد اول کتاب تکسیه در باب ارمنستان و همچنین کتاب پی‌گوست «بناهای مدرن در ایران».

از محمودآباد به آمل کشیده شده است و چنانکه در ایران شایسته انتظار است حال به صورتی خراب افتاده ولی لنگرگاه مشهدسر و جاده از آنجا را برای حمل و نقل کالای تجارته روس به مازندران و حتی به تهران مورد استفاده قرار میدهند. جاده‌ای هم از آمل بوسیله مهندس انریشی گاستیگرخان به فرمان فتحعلیشاه ساخته شده، اما با وجود مزیت تردیدناپذیر آن از لحاظ کوتاهی راه به تهران باز نمیتوان گفت که این جاده با خط رشت و تهران قابل رقابت است.

جاده گز به تهران

جاده فرعی دیگر از بندرگز است واقع در انتهای جنوب شرقی دریای خزر که از آنجا میتوان راه ارتباطی با جاده بارفروش برقرار کرد و با از راه دیگری به استرآباد (۲۳ میل) رفت و از راه گردنه‌های تندی (۶۵ میل) به شاهرود رسید که محل عبور جاده پستی بین تهران و خراسان است. من راجع به این نقاط شرح وافی و کافی بعداً بیان خواهم کرد و در اینجا فقط از لحاظ اینکه خط سیر ورود به ایران است به ذکر آن پرداخته‌ام.

۴- جاده عشق آباد به مشهد

اندکی به سمت شرق خط آهن ماوراء بحر خزر واقع است که اخیراً روسها در این نواحی تازه فتح شده خویش در شمال ایران ساخته‌اند و از آنجا وسیله ارتباطی به عشق آباد هست که پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران است و مشغول ادامه دادن آن خط در سمت مرز ایران به طرف قوچان و مشهد میباشند.

بدین ترتیب در دو سال اخیر راه تازه‌ای برای رسیدن به شمال شرقی ایران پیدا شده است که سابقاً وجود نداشت و عبور از آن با اطمینان خاطر غیرممکن بود. این نکته که وضع جاده جدیدی که به طرف خراسان ساخته اند هنوز انتشار نیافته است و ضمناً علاقه اینجانب در بازدید از نواحی مرزی و دیدن مشهد، کرسی این ایالت برآرم داشت که در صورت امکان از این راه به ایران بروم.

افسران انگلیسی که در مشهد خدمت میکردند چند بار اجازه مسافرت

از این راه را برای رفت و برگشت به محل مأموریت خود تحصیل کرده بودند . من که سال پیش با خط آهن ماوراء بحرخر سفر کرده بودم با این ترتیب امیدواری یافتم که لابد دولت روسی از تجدید چنین اجازه‌ای دریغ نخواهد نمود و در واقع اقدام نزاکت‌آمیز سفیر روسیه در لندن و تشریک مساعی سفیر بریتانیا در سن پترزبورگ خوشبختانه موجب احراز این مقصود شده است و صفحات آینده حاوی شرح مسافرتم در باره آن حدود خواهد بود ، لذا در اینجا به همین اندازه اکتفا میشود .

۷ - از طریق افغانستان

در حال حاضر هیچ مسافر انگلیسی خیال ورود به ایران را از سمت مشرق در سر نمی‌پروراند . وقوع افغانستان بین هند و ایران در این منطقه سیاست بسیار سخت‌گیرانه‌ای که امیر عبدالرحمن خان تعقیب میکند برای هر فرد انگلیسی امکان این قصد را که از طرف مشرق به ایران وارد شود بکلی غیر مقدور میسازد . نام مسافران متعددی را شنیده‌ام که در قرون گذشته از هندوستان دوره مغول کبیر از راه قندهار به ایران رفت و آمد کرده‌اند . حتی در نیمه اول این قرن و تا سال ۱۸۷۳ هم این کار خارج از امکان نبود . در این سال سروان ایچ . سی مارش آخرین نفری بود که از این راه سفر کرد . چندین نفر انگلیسی دیگر مانند سروان آرتور کانالی (۱۸۳۰) آقای میتفرد (۱۸۴۰) و سر لوئیس پلی Pelly (۱۸۶۰) از ایران به سوی افغانستان عزیمت نموده و از مشهد از طریق هرات و قندهار به هندوستان انگلیس رفته‌اند ، ولی با آنکه این چند تن در عین امان سفر کرده‌اند هر چند که کارشان بی‌خطر نبوده است مسافرت از این راه برای دوره بعد ممنوع شده است .

از این رو جناح شرقی ایران و کشورهای ماوراء آن سرزمین مجهول مانده است مگر برای افراد هیئت مرزی یا کسانی که با تحمل مشقت بسیار از طریق ناشناخته‌تری به آن صفحات راه یافته‌اند .

۸ - راه خلیج فارس - بندرعباس

درحین سیر حدود ایران به سواحل بحری جنوب و بندرخلیج فارس میرسیم . بعداً من به شرح و تعریف جاده‌های تجارتنی مختلفی که از آنجا به داخله ایران می‌رسیده است خواهیم پرداخت و هر مسافری که قصد رفتن به ایران را از طریق بندرعباس داشته باشد به آن فصل این کتاب رجوع خواهد کرد . جاده‌های اصلی از بندرعباس شروع و به کرمان و یزد منتهی میشود ولی به کسانی هم که بخواهند از بندرعباس راه غربی‌تر شیراز را انتخاب کنند خاطرنشان میکنم که هر چند آمد و شد به ایران از آن راه دیگر بکلی متروک شده است روزگاری یعنی در عهد صفویه که اصفهان پایتخت ایران بود و زمانی که ابتدا هر سزد و سپس بندرعباس (گومبرون) از بزرگترین بازارهای خاور بشمار میرفت این جاده بیشتر از همه راههای ایران مورد استفاده بود و بوسیله چندین مسافر معروف که تاورنیه و شاردن در رأس آنها بودند شرح و وصف آن بیان شده است .

۹ - جاده بوشهر به تهران

در اینجا منظور عمده من تعریف راه ورود اصلی جنوبی است که در ابتدای این فصل اشاره کردم که از لحاظ کثرت رفت و آمد بعد از جاده مطلوب رشت در درجه دوم اهمیت است و آن در خلیج فارس از بندر (باز میگویم که من در مورد ایران از بکار بردن کلمه بندر اکراه دارم) بوشهر شروع میشود .

این همان راهی است که مسافرانی که از هندوستان می‌آیند انتخاب میکنند و از همین راه تمام کالای تجارتنی هند و انگلستان به اصفهان و مقدار معتناهی نیز به تهران میرسند ، و در این قرن بیشتر از راههای دیگر مورد استفاده قرار گرفته و بیش از سایر راهها معروف است چون خودم هم از این راه ولی از سمت شمال به جنوب رفته‌ام و ناگزیر شرح مشاهداتم را بیان خواهم کرد بنابراین در اینجا فقط بیافزایم که از این راه به شیراز ، اصفهان ، کاشان و قم به تهران میروند که جمعا ۷۷۰ میل است ، ۱۷۰ میل اول بین بوشهر و شیراز را باید با کاروان پیمود چون

خط پستی در این راه کوهستانی خوب نیست ولی از شیراز به طرف شمال را سوار-کار میتواند با سرو صدا و به همان اندازه‌ای که مهمیز و افسار و لگد ممکن میسازد تند و تیز بسوی مقصد بتازد .

۱۰ - جادهٔ محمره (خرسشهر) به تهران

خطرات و ناگواریهای این جاده که نسبتاً هم زیاد است شاید بزودی با ایجاد راه ورود جدیدی به داخل ایران از نقطه‌ای مقداری دورتر در سمت مغرب در سامان ساحلی جنوبی مرتفع شود همچنانکه توسعه خاک روس در حدود شمال شرقی ایران به ساختمان جادهٔ عشق‌آباد - قوچان که اشاره کردم منجر شده است به همان ترتیب نیز مسئله پیشرفت نفوذ بریتانیا در جنوب ایجاب میکند که راه تازه‌ای از طریق رودخانهٔ کارون به اهواز و شوشتر و دزفول و خرم‌آباد و بروجرد به تهران ایجاد شود. در این قسمت بانک شاهنشاهی ایران جهت اجرای این نقشه اجازه تحصیل کرده و کار از پائیز ۱۸۹۰ آغاز شده است که هرگاه با موفقیت تمام شود قسمت کلی رفت و آمدهای آینده بجای بوشهر از راه جدید خواهد شد که از بندر ورودی آن تا پایتخت ۲۵۰ میل کوتاه تر است . راجع به این موضوع شرح بیشتری در فصل دیگر باز خواهد آمد. در حال حاضر راهی را که بنا بر شرح فوق کشیده‌اند برای مسافرت عملی نیست و به بیگانگان هم نباید توصیه کرد .

جادهٔ بغداد - تهران

سیری در حدود ایران که خوانندگان را تا اینجا به انتهای جنوب غربی خلیج فارس و دهانهٔ رودخانه‌های دجله و فرات آورده ضمناً آنها را به دروازهٔ بغداد نزدیک ساخته است و شاید بسیاری از هموطنانم از این کلام تعجب نمایند که آنجا یکی از نقاط بسیار جالب توجه برای شروع مسافرت به مرز ایران و داخل این کشور است در این خط سیر نه فقط حمل و نقل مقدار عمدهٔ کالای تجارتی به ایران و برعکس دیده میشود ، بلکه چند تا از مشهورترین شهرهای ایران و آثار قدیمی را هم میتوان بازدید نمود و شاید هم باید گفت که فقط از این راه میتوان آنها را دید .

راه بغداد - چند سال پیش هنگامی که در صدد برآمدن سفری به بغداد بروم در انگلستان برای تحصیل این اطلاعات که از کدام راه بایستی به بغداد رسید دچار اشکالات فراوان شدم و به مناسبت وضع و موقع خاص خود هیچ شهری برای مسافر اروپائی آنهمه راههای متعدد ندارد و با آسانی و در عین حال هم با اشکال فراوان در دسترس نیست و آسانی آن متوط به صرف وقت نسبتاً زیاد خواهد بود .

۱ - جادهٔ طرابوزان و ساسون - از طریق دریای سیاه بوسیله یکی از دو جاده میتوان رهسپار بغداد شد یا از راه طرابوزان و دیار بکر و موصل و رودخانه دجله ۱ و یا از طریق ساسون و دیار بکر و دجله . پست ترکیه از این راه به اسلامبول رفت و آمد دارد و نامه‌هایی که از این طریق به مقصد ارسال میگردد آن هم با سرعتی که مسافر معمولی تاب تحمل آنرا ندارد ۲ روز بعد از ترك لندن به بغداد میرسد . ۲ ساسون از بندر دریای سیاه است که بیشتر کشتی‌هایی که به اسلامبول رفت و آمد دارند در آنجا توقف میکنند. در هر دو مورد مزبور هنگام عزیمت به بغداد ممکن است در بعضی از فصول سال با کلک شناوری از راه دجله به موصل رفت و همچنین از دیار بکر به بغداد رسید ولی این هر دو کار فقط از عهدهٔ مسافری پرطافت ساخته است .

۱ - راجع به جادهٔ بین طرابوزان و ارزروم علاوه بر نویسنده‌گانی که قبلاً ذکر شد رجوع شود به کتاب « یادداشت‌هایی دربارهٔ یک مسافرت » تألیف اچ . سوتر در ۱۸۳۸ و نشریهٔ انجمن سلطنتی جغرافیائی و بانو بیشاب (۱۸۹۰) مسافرت‌هایی در ایران جلد دوم و در باب جادهٔ ارزروم به دیار بکر و در نشریهٔ مزبور به قلم جی . جی . تایلر در صورت جلسات انجمن جغرافیائی پادشاهی .

۲ - منازل بین ساسون و بغداد به قرار ذیل است . رقم بین دو هلال مقدار ساعت بین دو راه است : کواک (۸) علادیک (۶) شیفته خان (۶) آماریا (۷) ایگنا بازار (۶) تورخال (۷) توکات (۹) یالازداق (۹) بهره (۷) سیواس (۷) آرولاش (۷) دلی کلی داش (۵) کتکار یا کنگال (۴) اللهیاریخان (۷) حسن چلبی (۶) حکیم خان (۴) سرملی (۹) گمش میدان (۹) آرپاقوت (۶) خلرپوت (۶) ملاکی (۶) بکر میدان (۹) ارغان (۵) باکلاش (۶) دیار بکر (۶) کمورخانه (۶) شیخان (۶) گالیه یا مردین (۶) دارا (۲) نیاسی بین (۶) آسانقر (۶) دیرونه (۶) جزیره (۸) تکیه (۶) زاخو (۶) سومائیل (۷) تل اکسیف (۷) موصل (۷) زاب (۱۰) اربیل (۷) کوش تپه (۶) التون کوپری (۶) کرکوک (۹) طوق (۹) دوز-خورماتی (۷) صلاحیه (۹) قره تپه (۷) دلی عباس (۹) نهروان (۹) جدیده (۵) بغداد (۵) شرح قسمت اعظم این جاده بین سیواس و بغداد را سر گلد اسمیت (۱۸۶۴) و تمام آنرا ویکنت پولینگتون Pollington (۱۸۶۶) در کتاب « نیمی از دور جهان » بخش دوازدهم بیان کرده است .

۲ - جاده اسکندرون به حلب - از راه مدیترانه یا اسکندرون از طریق حلب یا بیروت و دمشق هم میتوان به بغداد رسید و در هردو مورد پس از عبور از حلب و ترک کردن دمشق مسافر میتواند یکی از دو راه را انتخاب کند. راه معمولی از اسکندرون ابتدا به حلب که مسافتی ۴ منزل است سپس به دیر واقع در کنارفرات ۱۰ منزل و از آنجا به هیت در کنار رودخانه فرات ۱۰ منزل و از آنجا هم به بغداد ۴ منزل جمعاً ۲۸ منزل است^۱ از اسکندرون به حلب را میتوان با اسب و یا بوسیله درشکه در عرض چند روز طی کرد در حلب باید اسب تا بغداد کرایه کرد و بسته به مقدار کم یا زیاد بار و اسباب که مسافر همراه دارد میتواند این راه را در ظرف ۱۴ یا ۱۶ روز طی کند. راه طولانی‌تر دیگر نیز از حلب میتوان اختیار کرد از طریق دیار بکر ۱۱ منزل موصل ۱۳ منزل و از آنجا تا بغداد بوسیله جاده ۱۲ منزل است^۲.

۳ - جاده دمشق - از دمشق که بوسیله راه درشکه و بسیار خوب و سرویس روزانه دلیجان (۹ ساعت با بیروت مربوط است) راههای قابل استفاده دیگری هم هست مثلاً از طریق تدمور یا پالمیرا و دیر که جمع مسافت را شتر معمولی در عرض ۳ روز طی میکنند و شتر جمازه در ۱۳ روز، وسیله نقلیه دیگری یافت نمیشود و راه هم چندان بی خطر نیست^۳.

۱ - به شرح زیر: اسکندرون، خان، دیار بکر، لیش (۴ ساعت) عین‌الیده (۷ ساعت) فرمانین (۷) حلب (۸) دیرحفر (۸) مسکینه (۷) ابوحریره (۸) هومام (۹) شریعت محمد آقا (۵) سبخا (۵) حدانغالیب (۷) تبانی (۸) دیر (۱۰) میادین (۱۰) صالحیه (۱۱) ابوکمان (۶) قایم (۶) ناحیه (۸) آنا (۷) فهمیه (۷) حدیثه (۶) جبه (۸) هیت (۸) رمادی (۱۰) فلاحیه (۸) ابوغریب (۶) بغداد (۷) شرح این جاده (با تفاوت‌های اندک) بوسیله لینی آن بلونت Anne Blunte در کتاب طوایف بدوی فرات بیان شده است. حیرت‌انگیز اینکه این همه از مسافت و سفر از کنار یا در جوار فرات میگذرد و رودخانه برای تسهیل رفت و آمد و ارتباط به کار نمی‌رود. مدت کوتاهی اقدام به این کار شده بود در دوره فرمانداری مقتدرانه مدحت پاشا در بغداد یک کشتی بخاری بین حله (بابل) و مسکینه رفت و آمد می‌کرد ولی این کار بمنظور نظارت در وضع و حال طوایف بومی بود نه تسهیل کار ارتباط و با از بین رفتن بانی آن این نقشه هم از بین رفت.

۲ - شرح این جاده را تریسترام الیس در کتاب «مسافرت با کلک شاور و از میان صحرا» جلد اول بیان کرده و منازل بین حلب و دیاربکر بشرح زیر است: آخارین (۷) بیگلر بیگی (۶) مسلم (۷) مزار (۷) براسچیک (۴) حوا یا دیواک (۹) مشمشه (۷) سوراک (۶) تاینک (۶) قره باغچه (۶) خان (۶) دیاربکر (۶) جاده از موصل به بغداد را تیلیمان (۱۸۷۲) در کتاب «سفری در قفقاز» جلد دوم و بندر (۱۸۸۴) در کتاب کردستان شرح داده.

از میان صحرا برای مسافر عادی راهی هست در حدود ۱۵ ساعت (اسماً ۴۵ میل) یا ۱۵ روز که مأمور پست در عرض ۱۰ روز طی میکند. بالغ بر چهل سال از ۱۸۳۸ تا ۱۸۸۱ کنسولگری انگلیس در بغداد که با کمک مالی حکومت هند اداره میشد این سرویس نیم بند را حفظ نمود که در اصل با همکاری شرکت مسافری و ناویری فرات^۱ تأسیس یافته بود، ولی مالا بواسطه رقابت دولت عثمانی که سرویس دیگر با نرخ بین‌المللی ترتیب داده از بین رفت. مشقات بسیار و فقدان علاقه‌مندان کافی و همچنین خطرات اتفاقی آن بقدری زیاد است که کمتر مسافری از این راه استفاده میکند مگر کسانی که عزم قطعی کرده باشند که آسایش تن و حتی سلامت جان را فدا سازند.

جاده خلیج فارس - سرانجام وسیله غیر مستقیم ولی راحتی برای رفتن به بغداد هست که قدری بیشتر وقت میگیرد و انحرافی هم مقدور نیست چون تمام خط سیر بر آب است. کشتی‌های کمپانی هند و انگلیس از بمبئی بوسیله ارتباط با کشتیهای کمپانی P, O که از اروپا می‌آیند از طریق کراچی و خلیج فارس به بصره میروند و از آنجا میتوان با انتقال کشتی‌های عالی شرکت دریانوردی فرات و دجله مسافرت را تعقیب کرد و بسته بوضع آب شط در عرض سه یا چهار روز از راه رودخانه بالا رفت و به بغداد رسید. جنبه نامطلوب این سرویس مدت طولانی آن است که پنج هفته بین لندن و مقصد ما بطول خواهد انجامید.

بغداد به تهران - اکنون که مسافر را به انتخاب یکی از چند راه مذکور برای رسیدن به بغداد راهنمایی کرده‌ام نشان خواهیم داد که چگونه از این شهر به مرز ایران برود که در پنج میلی ایستگاه خاتقین که در دست عثمانی است واقع شده است از بغداد به مرز نود میل است و قسمت بیشتر راه از میان بیابان

۱ - این جاده را هم تریسترام الیس در جلد دوم کتابش تعریف نموده منازل بین دمشق و دیر به شرح زیر است: جرود، کبسر، قریتین، عین‌البعیده (بده)، تلمور، راخا، سوخته، البویب، بیرکباب، دیر وبقیه نقاط بین دیر و بغداد را نام برده‌ام آقای فن‌تیلیمان در ۱۸۷۲ از کربلا از طریق پالمیرا به دمشق رفت. (کتاب سفری در قفقاز جلد دوم فصل هفتم.)

۲ - هزینه این پست از فوریه ۱۸۳۸ تا آوریل ۱۸۴۳ - ۸۹۵۰۰ روپیه و برای ۲۰ سال آینده در حدود ۸۱ روپیه در هر سفر و پس از آن با مراسلات زیادی که از این راه حمل می‌شود هزینه آن تأمین می‌شود. ایستگاهها یا جاهای بین دمشق و بغداد از این طریق عبارتند از ازمیر، ایتا، ایل‌تیف، زاق، ایگارا، ادامه، ایه‌وار، رجسی، صابون، آمیج، جزیر، خباز، کویزه و هیت.

همواری میگردد و توقفگاهها به قرار ذیل است: بنی سعد یا عرتاخان ۱۵ میل یعقوبیه ۴ شهرآباد ۲۶ غزلرباط ۱۸ خاتقین ۱۷. در این خط سرویس پستی نیست و مسافر که بایستی در بغداد برای حمل بارش حیوان باربرکرایه کند در خان (به زبان ترکی معادل کاروانسرا است) و مسافرخانه توقف مینماید و بعد از طی مراسم گمرکخانه واقع در سرحد ایران جاده‌های ذیل را در جلو خواهد داشت:

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
خاتقین (ارتفاع از سطح دریا ۱۰۰۰ پا)	—	—
قصرشیرین (۱۷۰۰ پا)	۶	۱۸
سرپل	۵	۱۸
کرنند (۵۲۵۰)	۸	۲۹
هارون آباد	۶	۲۰
ماهی دشت	۶	۲۲
کرمانشاه (۵۰۰۰ پا)	۴	۱۴
بیستون	۶	۲۱
صحنه	۴	۱۶
کنگاور	۵	۱۸
سعید آباد	۶	۲۳
همدان	۶	۲۵
سلایر	۷	۲۵
زره (Zerreh)	۴	۱۶
نویران	۹	۳۲
شمیران	۴	۱۴
خوشکک	۵	۱۹
خان آباد	۶	۲۲
رباط کریم	۸	۳۲
تهران (۳۸۰۰ پا)	۷	۲۸
۱۱۲ فرسخ		۴۱۲ میل

بنابراین مجموع مسافت بین بغداد و تهران ۹۰۸+۴ یا تقریباً مساوی ۵۰۰ میل است^۱ بین کرمانشاه و تهران سرویس چاپار و چاپارخانه هست ولی بین کرمانشاه و خاتقین فقط یک پستخانه است به نام سرپل که اسبهای پستی را در آنجا تعویض میکنند. از این رو آشکار است که از بغداد تا کرمانشاه را با کاروان بایدرفت.

کوهها و شهرها و بناها - این مسافت سه جنبه دارد و بسیار هم جالب توجه است یکی آنکه از میان رشته‌های عظیم کوههای زاگرس که بین خاتقین و کرمانشاه است عبور میکنند و پر شیب‌ترین گردنه که تنگه گبرا نام دارد بین سرپل و کرنند واقع شده و با کتل راه بوشهر و شیراز نیک قابل مقایسه است. در زمستان بواسطه برف غالباً مسدود میباشد. از این گردنه مسافر دشت هموار آشور و کلدان را ترک و به نجد بزرگ ایران ورود می‌کند و آن قدر هم در این فلات خواهد بود تا سرزمین ایران را ترک نماید. ثانیاً از وسط شهرهای عمده و آباد ایران یعنی کرمانشاه و همدان خواهد گذشت که شرح آنرا خوانندگان در فصل شانزدهم ملاحظه خواهند نمود.

این شهرها در منطقه بسیار حاصلخیز ایران واقع شده است. سرانجام در

۱ - این جاده را بطور کلی و هم قسمتی از آنرا جی. سی. باکینگهام (۱۸۱۶) در کتاب مسافرت به آشور جلد اول و جناب جی. کپل (۱۸۲۴) در کتاب روایات شخصی و جی. بی. فریزر (۱۸۳۵) مسافرت به کردستان و سر. اچ. لیارد (۱۸۴۰) ماجراهای اولین و ای. ل. میتفرد (۱۸۴۰) سفریاده جلد اول و فلیکس جونز (۱۸۴۴) در کتاب داستان سفری به مرز ترکیه و ایران در بایگانی استان بمبئی جی. پی. فریه (۱۸۴۵) سفر با کاروان و اچ. دبلیو بلو (۱۸۷۲) در کتاب از سند تا دجله و اچ. بیندر (۱۸۸۴) در سرزمین کردستان. شرح داده‌اند.

یک جاده اضافی هم از بغداد به تهران از راه قم هست که معمولاً کاروانها در زمستان مورد استفاده قرار می‌دهند. این جاده از کنگاور انحراف یافته از خطوط ذیل می‌گذرد: پاریسپا (۱۹ میل) نانچ (۳۰) دیز آباد (۲۵) ساروق (۱۹) سیاه و شن (۲۷) جیرود (۲۱) سالیان (۱۶) قم (۲۱). رجوع شود به کتاب بانو بیشاپ مسافرت‌هایی در ایران (۱۸۹۰) جلد اول.

این نکته هم قابل ذکر است که در کنگاور خرابه‌های معبد آناهید در میان ایرانیان با استر متادل میباشد که پرستش آن در ماد و شوش و کاپادوکیا بسیار رایج بوده است. رجوع شود به کتاب تکسیه به نام ارمستان و فلاندن و کست در باب ایران باستان جلد اول و معبد را به دوره پارتها نسبت داده‌اند. رجوع شود به مادام دیولا فوا در کتاب هنر قدیمی ایران.

بیستون و طاق بستان (چهار میلی کرمانشاه) چند تا از معروفترین آثار باستانی را خواهد دید که از جهات کنده کاری و حجاری و کتیبه‌هایی که در بالای سر از بدنه صاف کوه ناظر حضور مسافر است در خور توجه خواهد بود و از روی این کتیبه‌ها داستان عظمت و جلال دوران قدیم از نظرش خواهد گذشت و مهمترین اسناد تاریخی را که بر سنگ نقش کرده‌اند ملاحظه خواهد کرد و آن، بعد از سنگ داسی پتا مکشوف و خطوط آن در قرن حاضر خوانده شده است که سزاوار است خوانندگان و پژوهندگان از مراجعه به آن غفلت ننمایند.

خلاصه کلام - با اختصاص دادن مقداری از گنجایش این کتاب و تحمل زحماتی که تصور آن برای بسا از کسان آسان نیست من سیر و گردش سرحدات ایران را تمام میکنم و برای استفاده مسافران آینده اطلاعاتی فراهم کرده‌ام که در هیچ منبع دیگر یک جا بدست نخواهد آمد و به عقیده من ذکرش در این جامع‌ترین اثر راجع به ایران عین ضرورت را داشته است.

من در این کتاب نشان داده‌ام که از چه راهی باید به ایران رفت از طرف شمال، جنوب، مشرق و مغرب و راهها و وسایلی را که برای انجام منظور ضروری است باز نموده‌ام اکنون پیش از خاتمه دادن این فصل اطلاعاتی هم درباره پوشاک و وسایلی خواهم داد که مسافر به مشرق زمین همان اندازه به آن احتیاج دارد که مسافر غربی محتاج بلیط راه آهن است.

لوازم سفر با کاروان - برای شرح اسباب ضرور مسافرت با چاپار در ایران بهترین کاری که میتوانم کرد این است که نظر خوانندگانم را به ضمیمه یک، جلد دوم کتاب سرمک‌گرگور در باب سفری به خراسان و همچنین فصل سیزدهم جلد دوم کتاب ای. استک تحت عنوان « شش ماه در ایران » و ضمیمه C کتاب دلپذیر دکتر ویلز بنام « در سرزمین شیر و خورشید » معطوف سازم.

کمتر کسانی ممکن است در ایران سفر کاروانی نموده و در کشور دیگر این کار را کرده باشند و تصدیق نمایند که زندگانی در خیمه و چادر تاچه اندازه

مطلوب است. اندازه چادرها و ساختمان تختخواب و حد اقل لوازم درون چادر و اسلحه و خوراک‌های آماده و در بسته از جمله مسائلی است که بیشتر به سلیقه و منظور مسافر و گاهی نیز با سلیقه و مقتضیات روز بستگی دارد و هر دستور صریح و قاطع ممکن است با آسانی بی‌مورد و یا بزودی متروک تلقی شود. ولی سفر با چاپار مسئله دیگری است و شاید وقتی که مسافر از انگلستان عزیمت مینماید توجه چندانی نموده باشد که چه مشکلات و امور ضروری در پیش دارد و اگر قلابداند که چه همراه بردارد و یا از بردن چه چیزهایی خودداری کند و از سفر چه انتظاری باید داشت و از چه توقعاتی احتراز نمود از بسا خرجها و درد سرها مصون خواهد بود.

اسباب سفر با چاپار - باید از بردن هرگونه وسایل معمولی زندگانی اروپائی از قبیل جارختی، جاکلاه، و چمدانهای بزرگ خودداری کرد چون در صورت بردن ناگزیر آنها را در بین راه باید گذاشت که از دنبال حمل شود که معلوم نیست کی دریافت خواهد شد یا اینکه با حمل بوسیله کاروان یا شتر در راه بر زمین بیفتند و خرد و ریز شود.

اولین قاعده که باید رعایت نمود این است که هر تکه از بار سفر باندازه‌ای سبک باشد که بتوان آسان از دوپهلوی اسب آویزان کرد. دوم این که بسته‌ها باید حتی الامکان هم وزن و یک اندازه باشد چون کمترین اختلاف وزن سبب ناراحتی اسب میشود و ناچار باید پی در پی توقف و بارها را بیزان و مرتب کرد.

من دوچمدان به اندازه متوسط گلاستونی (۲۲ اینچ طول × ۱۴ اینچ عمق) همراه داشتم و تجربه و تأیید دوستان مسافر ترغیبم میکنند که آنرا بمنزله بهترین میزان توصیه کنم.

بعد از ورود به ایران میتوان در بازار هر شهری یک جفت کیف مختص زین بنام خورجین خریداری نمود و یا در ظرف یک روز آن را سفارش و تهیه کرد. این خورجین‌ها با چرم یا تکه فرش ساخته میشود. کیف‌های گلاستونی خود را

در هر لنگه خورجین بگذارید و آن را در پشت زین غلام پست جا بدهید. این دو لنگه متعادل خواهد بود و دردسری پیش نخواهد آمد و اگر غلام پست زین نداشته باشد روی بارها که بر اسب می گذارند خواهد نشست و میتوان مقداری فرش و لباس و رختخواب را بهر اندازه‌ای که لازم باشد با او فرستاد.

نوکر ایرانی شما که باید قبلاً استخدام شده باشد و بدون او سفر کردن حماقت است میتواند یک جفت خرجین هم او بردارد که در داخل آن میتوان اسباب سبک دیگر و لوازم طبخ و بار خود او را جا داد و بالاخره در قبل‌ها و خورجین‌های خودتان لوازم ضروری که ممکن است ناگهان لازم شود مانند تمقمه آب و پول و طپانچه و لوازم نظافت و کتاب و غیره را باید گذاشت.

علاوه بر دو چمدان گلدستون، من دو عدد مفرش قهوه‌ای رنگ محکم برداشتم که خیلی مفید واقع شد و در آنها خیلی چیزها را میتوان جا داد و اگر هم مورد استفاده واقع نشود میتوان تا کرد و کناری گذاشت و لازم به تذکر نیست که هرچه بار سبکتر باشد بهتر و زودتر میتوان منزل‌های سفر را طی کرد.

زین و برگه - راجع به زین و برگه باید گفت که زین ایرانی که اندازه‌اش کوچک و قدری برآمده است با زینی که هر انگلیسی‌آشناست به قدری تفاوت دارد که بهتر است برای اجتناب از عذاب از بکار بردنش صرف‌نظر شود و بایستی یک زین جادار نظامی انگلیسی با قبل و خورجین و چند عدد رکاب و سیم و تسمه و مفتول همراه برد. چون بعد معلوم خواهد شد که همه اینها چه ارزشی خواهد داشت در یکی از قبل‌های خودم تمقمه‌ای داشتم که به اندازه ربع بطرگنجایش کنیاک داشت و محتویات آن برای مسافرت طولانی چند صد میل کافی بود.

مسافرگاهی به حدی خسته و ناتوان میشد که از خدا آرزو می‌کند وسیله‌ای برای تجدید قوا فراهم باشد و من دلم به حال آن نفری میسوزد که لب به نوشابه تر نمیکند و به سفر سخت و دشوار چا‌پاری ایران تن درمی‌دهد.

من یک عدد دهنه انگلیسی و افسار دو دسته‌ای همراه داشتم و تقریباً در تمام مدت مسافرت بکار بردم ولی دهنه را توصیه نمیکنم مگر از لحاظ ترجم

چون با دهنه‌ای که در ایران به کار می‌رود متفاوت است و در رفتار اسب هم تأثیری ندارد، زیرا که اگر حیوان خیلی چموش باشد بکلی بی‌فایده است و اگر سرکش باشد پا به فرار خواهد گذاشت و رویهمرفته بهتر این است که از دهنه محلی استفاده شود هرچند که سخت بی‌رحمانه است^۱ با زین باید عرق‌گیر نرمی هم برداشت، زیرا که بیشتر اسبهای پستی پشت مجروح دارند و اگر دلیل دیگری هم در میان نباشد انسانیت ایجاب میکند که این احتیاط رعایت شود. من دستور داده بودم آهن‌های رکابم را با پارچه نرمی پوشاندند تا مانع از سرایت سرما هنگام شب و یا صبح زود گردد.

توشه - برای سواری من نیم شلواری سفت و محکمی را توصیه می‌کنم، اما نباید در ناحیه زانو خیلی تنگ باشد چون دیر یا زود فشارش محسوس خواهد شد و بنا بر اشاره‌ای که دکتر ویلز کرده بود یک جفت چکمه گشاد روسی که بسیار مغتم بود در تقلیس خریدم که لااقل دو نمره از اندازه پای خودم بزرگ تر بود. این چکمه‌ها آسان پوشیده می‌شود و در آوردنش هم آسان است بعلاوه نرم است و به همین دلیل پا را گرم می‌دارد. افسران انگلیسی و هندی غالباً با پوتی^۲ و کفش اسب سواری می‌کنند و بعضی از ایشان سواری را با شلوار برنیم شلوار ترجیح میدهند.

یک جفت پوتین میخ دارشکار برای بالا رفتن از کتل‌ها و گردنه‌هایی که تخت هرگونه کفش را زود سوراخ می‌کند و اگر نباشد نمیشود. گالوش هم باید همراه داشت در صورت ملاقات کردن با طبقه اعیان که توجه خاص درباره فرشهای

۱ - ۲۷۰ سال پیش سرتامس هربرت نوشته بود که زیر چانه اسب را به زنجیر می‌کشند و آن با دهنه‌های تیز مجهز است و حلقه آهن نیز بر آن می‌افزایند و بعید نیست که همان دهنه هنوز معمول باشد شکل آن شبیه H فرنگی است با برآمدگی تیزی از وسط میله به طرف بالا و به آن دهنه زنجیری وصل است که از زیر فک پائین می‌گردد و مؤثرترین دهنه‌ای است که من در عمرم دیده‌ام. اگر اسب دهان حساسی داشته باشد کمترین تکان او را در جای خود میخ کوب می‌کند و حال آنکه دهنه زدن شدید چنانکه رسم ایرانی برای ابراز مهارت در اسب سواری است بی‌شک حیوان تیره بخت را شکنجه می‌دهد.

۲ - پوتی شاید در اصل یک کلمه ایرانی باشد مشتق از پی - توا همان مچ پیچی است که مازندران‌ها می‌پوشند. (در حدود ساری پاتویه می‌نامند . م .)

خود دارند و اثر گل یا خاک را روی آنها دوست ندارند، جورابه‌های پشمی و جوراب ساقه بلند و یک جفت مهمیز هم بسیار لازم است.

در موقع سواری باید همیشه پیراهن فلانل پوشید هر چند که پیراهن کتانی نیز برای عناصر خرده گیر تهران بسیار ضروری است. من یک نیم تنه نورفلکی یقه بلند که با دگمه دور گردنم را می‌بسته است همراه داشتم با جیبهای متعدد که بهترین لباس برای اسب سواری است و همواره نسبت به این پیشنهادی که کرده بودند امتنان دارم و بی‌درنگ یک جلیقه پشمی تهیه کردم که بسته به گرمی و سردی هوا با آسانی قابل پوشیدن و درآوردن است و درشبهای سرد بهترین وسیله دگرگرمی من بود.

یک کت فراك مشکی هم باید همراه باشد اگر ملاقات با شخصیت‌های درباری و استانداران یا وزیران در نظر باشد. ایرانی‌ها لباس کوتاه را دور از متانت و وقار می‌شمارند و مثل این است که میزان قدر و احترام شخص بسته به این است که سر تا پا نیک پوشیده باشد و معیار باز شناختن این رسم لباس‌های فراخی است که اعلیحضرت شاه می‌پوشند.

از طرف دیگر هیچ التفاتی نسبت به پوشش سر در میان نیست و سلطان یگانه نفری در کشور است که در سواق باریابی به پیشگاه او کلاه بلند عین ضرورت را دارد. دستکش‌های سواری محکم هم لازم است و من بانظر مک‌گور موافقم که کلاه لبه دار نمدی را توصیه کرده است. این کلاه مثل کلاه فلزی خرد شدنی نیست و بر ضد همه چیز هم محافظ مطلوبی است غیر از تابش آفتاب تابستانی.

وقتی که به شهر وارد می‌شویم قسمت خارجی آنرا بالا می‌زنیم و آن قدر انسان پاکیزه بینماید که مثل این است تازه از مغازه باند استریت (خیابان گران-فروشان و شیک پوشان لندن. م) بیرون آمده باشد، ولی از تمام پوشاک‌های ضروری بعد از تجربیات طولانی باید توجه داد یکی دو دست لباس معمولی شهری هم بسیار مفید است.

اگر بنا باشد که من فردا رهسپار لهاسا یا تمبوکتو بشوم این لباس‌ها همیشه با من خواهد بود، زیرا که ابداً تردیدی ندارم که خواه من به ملاقات سلطان سیام بوستان بروم یا به دیدار دالائی لامای تبت، این لباس همواره مفید خواهد افتاد. بیاد دارم که گفته‌اند گوردون (ژنرال) هم از قاهره به خرطوم با لباس معمولی سفر کرده بود من پوشاک خارجی، روپوش را برای استفاده روزانه پیشنهاد می‌کنم و پالتو بارانی اگر فصل بارندگی باشد و پالتوی بلند و گشاد از نوع گرمترین و جادارترین، زیرا که سوز سرما در شب به صورت زنده‌ای طاقت فرسا است.

رختخواب - چاپارخانه‌های ایران چیزی که اصلاً شبیه تختخواب باشد ندارند. اگر تدبیر دیگری نشده باشد مسافر ناگزیر است بر کف گلی اطاق بخوابد پس بهترین وسیله‌ای که میتوان به کار برد و قابل حمل باشد کیسه بزرگی است با هفت پا طول و چهار پا پهنا با دهانه‌ای که به وسیله دگمه باز و بسته میشود. در هر دهکده ایرانی کاه یافت می‌شود کیسه را با کاه پر می‌کنیم و بر کف اطاق قرار می‌دهیم. این قبیل دوشک راحت‌ترین رختخواب در دنیا است.

لحاف در بازار هر شهری هست چند تکه فرش و پتو و بالش باید همراه برد پارچه خیس نشدنی برای پیچیدن رختخواب در موقع حمل هنگام روز و فرش - کردن زیر رختخواب در شب بسیار مفید خواهد بود. من شمدهایی با خود داشتم ولی هیچوقت آنها را در چاپارخانه استعمال نکردم. هوا همیشه آنقدر سرد بود و خودم هم بقدری خسته بودم که حتی شبانگاه لباسم را از تن خارج نمی‌کردم.

راجع به شستشویک حمام و طشت لاستیکی وسایل تجملی با ارزشی خواهد بود. حوله را به هیچ وجه نبایستی فراموش نمود. ایرانی‌ها به ترتیبی که پیش ما مرسوم است تن شوئی نمی‌کنند. بنابراین وسایل کارشان از این بابت بسیار محدود است. اطاق‌های چاپارخانه معمولاً از دو یا سه طرف به خارج راه دارد و راست به محیط آزاد باز میشود. و چون این در و پنجره‌ها غالباً منفذ و سوراخ دارد و گاهی اصلاً به صورت در و پیکر نیست از این رو بهتر است که پرده سبک و میخ همراه داشت تا از جریان هوا جلوگیری نمود.

خوراک و طبخ - مسافری که راه طولانی پیموده است شاید اشتیهای چندانی نخواهد داشت و رفع احتیاجش به آسانی میسر است. در دهات و کنار جاده‌ها یا در پستخانه همیشه نان و تخم مرغ آسان یافت میشود شیر در همه جا نیست و من غالباً از تهیه آن باز مانده‌ام رویهمرفته شیر بز فراهم‌تر است تا شیر گاو. یک ماهی-تابه و قهوه جوش و قوری باید همراه داشت و این وسایل را در هر بازاری میتوان خرید. بشقابهای ژاپنی و فنجان و جا تخم مرغ و کارد و چنگال و چراغ نفتی کوچک باید از اروپا (باد کوبه) همراه آورد.

گوشت و سوپ و بیسکویت را در ظرف‌های سربسته میتوان این روزها در مغازه‌های ارمنی و اروپائی تهران و اصفهان و شیراز خرید، اما شرط احتیاط این است که همراه برداشت. سوپهای آماده «بلاکول» و «کروس» بسیار عالی است چون در حالی که تهیه کردنشان مشکل نیست خود غذای نسبتاً کاملی است. سوپ به صورت قرص یا گرد هم از لحاظ صرفه‌جویی در سنگینی بار بد فکری نیست، ولی برای درست کردنشان وقت کلی تلف میشود.

ساردین و گوشت قرمه، شوکولات و کاکائو و چای و قهوه ممتاز چیزهای اضافی مطلوبی است که باید از اروپا آورد. قند در کوچکترین دهات ایران هم یافت میشود. من تقریباً همیشه غذا را خودم پخته‌ام زغال همه جا به آسانی و ارزان بدست می‌آید و با چند آجر حساسی میتوان اجاقی درست کرد و با آنکه برای خروج دود غالباً جز درب اطاق راهی نیست باز حسن این کار به حدی است که بعد از هشتاد میل سواری فایده آن معلوم خواهد شد.

دارو - جعبه کوچکی هم محتوی دارو باید همراه برداشت تا وسیله درمان امراضی که مسافران بیگانه دچار میشوند فراهم باشد در درجه اول تب و اسهال بنابراین کلورودین و گنه‌گنه باید حتماً جزو داروها باشد.

اسلحه - اگر مسافر شکارچی است لابد اسلحه متناسب با نوع شکاری که در نظر دارد همراه خواهد برد و اگر فقط برای سیر و سیاحت از جاده‌های عمومی

میگذرد لازم نیست تفنگ و فشنگی بردارد چون دسترسی به شکار وقت و زحمت بسیار لازم خواهد داشت و این گونه وسایل برسنگینی بار سفر او خواهد افزود. در جاهای دور از جاده شکار فراوان است و شکارچی که بلدی همراه داشته باشد و مجهز هم باشد نیک میتواند به مراد خویش برسد. در حومه تهران شکارگاه‌ها مختص شاه است، ولی شکی نیست که اگر شکارچی با یکی از نگهبانان شاهی برخورد نماید با پرداخت یک شلینگ قادر است او را به صورت راهنمای صالح و مساعد در آورد.

در شمال بیر در جنوب شیر هست و در جنوب غربی مرغ‌های صحرائی و کبک همه جا یافت میشود و در همه کوهها آهو و گوکل و بز و همچنین قوچ کوهی و بز کوهی و غزال و در دامنه‌های البرز خرس و گراز در اطراف رودخانه‌ها هست. همراه پیمای که قصد هلاکت احدی را هم نداشته باشد باز کار عاقلانه‌ای خواهد کرد که هفت تیری همراه داشته باشد. فقط اطلاع بوجود هفت تیر او را تا حدی آزشر عناصر دزد و شریر حفظ خواهد نمود. من هفت تیرم را فقط به سمت کبک‌های فراری و یا وقتی که الاغ یا شکسته‌ای که تنها افتاده بود و زجر میکشید آتش و حیوان بیچاره را خلاص میکردم.

پیشنهادهای جزئی دیگر - از جمله چیزهای جزئی که خیلی سودمند خواهد بود، ولی لازم به تذکر نیست کبریت و شمع (شمع را همیشه در بازار میتوان یافت) و گرد ضد حشره و وازلین (پوست بدن بواسطه تفاوت شدید هوا سخت خشک میشود) و عینک دودی برای تعدیل نور آفتاب و متکا و دوربین و قلم آخر که اهمیت بیشتری را حائز است بهترین نقشه‌ای است که در بازار بدست آید. امید است حمل برگستاخی نشود اگر پیشنهاد نمایم که آخرین قلم مایحتاج خریداری یک جلد هم از این کتاب خواهد بود.

موسم سفر - درباره بهترین فصل مسافرت به ایران دو موقع را میتوان انتخاب کرد اواخر پائیز یا فصل بهار. پائیز از اکتبر تا ژانویه و موسم دومی از مارس تا ماه مه است. معمولاً اواخر دسامبر در تهران برف میبارد (در آذربایجان

زودتر) و گردنه‌های بلند مسدود میشود و هوا برای مسافرت سخت سرد خواهد بود. برفها از ماه مارس (اسفند) رفته رفته ذوب میشود. مزیت سفر بهاری بواسطه خرمی و شادابی اراضی است که مسافر در فصلهای دیگر نخواهد دید، بعلاوه موقع نغمه پرندگان و شکوفه گل و ریاحین است و فقط از این وسیله و راه است که میتوان مضمون شعر فارسی را دریافت و بالاتر از همه درازای روز است که سفر طولانی تر را آسان میسازد، ولی این مزایا به قیمت گرمای شدید در نیمروز و حشرات موذی در شب حاصل شدنی است. از طرف دیگر در فصلهای زمستان و پائیز هوا نیروبخش و عالی است. من هزار میل راه طی کردم بدون اینکه قطره بارانی دیده باشم. در سرزمینی که از لحاظ عدم نظافت بی شهرت نیست به صدمه حتی یک حشره هم گرفتار نشده‌ام. از جهت دیگر نیز نه سبزه و صفا در میان بود و نه منظره‌ای روح افزا و با فرارسیدن زمستان، سرما هنگام شب طاقت فرسا است. در ماههای تابستان خروج از اقامتگاه در موقع روز دور از امکان است مسافران یا در خواب‌اند و یا به استراحت میپردازند و تمام سفر هنگام شب در نورمهتاب و یا در زیر ستارگان درخشان طی میشود.^۱

فصل سوم

از لندن به عشق آباد

بعد از مغرب زمین که خورشید در آن ناپدید میشود رو به مشرق می‌روم، سوار باد شده‌ام و هنوز اعمالی را که بر روی این کره ارض آغاز شده است آشکار می‌سازم.
شکسپیر (هانری چهارم قسمت دوم)

از پاریس به قسطنطنیه - در اواخر سپتامبر ۱۸۸۹ از پاریس بوسیله آریان-اکسپرس عزیمت نمودم. این خط آهن پس از عبور از پست (بوداپست) از راه بلغراد و صوفیه و ادرنه به قسطنطنیه می‌رسد. در صربستان و بلغارستان و ترکیه سرعت سیر آن فقط از حالت خزیدن سریعتر مینمود با وجود این سر وقت به مقصد رسیدیم. تردیدی نیست که مسافتی که حالا در عرض ۶۹ ساعت و نیم طی میشود که من قبلاً هم تحت همین شرایط خشم‌آور پیمودم، ممکن است شش تا هشت ساعت زودتر طی شود، ولی این پیشنهاد در گوش سنگین مدیران کمپانی مسافرتی اثری ندارد.

دردسرهای ورود به اسلامبول و عزیمت از آنجا کاملاً روشن است و کاسه صبر و بردباری بسیاری از مسافران را لبریز کرده است اما وصف گرفتاری پیاده شدن از کشتی که با پرداخت رشوه امکان تخفیف آن هست در مقام مقایسه با بازرسی‌های گمرکی که علاوه بر رفتار بی ادبانه و خشونت آمیز که فقط از عهده مأموران گمرکی ترکیه در ایستگاه جدید التاسیس اسلامبول ساخته است چیزی عمده بشمار

۱ - سرگذشت کم نظیر مسافری امریکائی این شده بود که بعد از شروع کردن سفر خود در فصل گرما که بر اثر آن ناچار شد شیها حرکت کند، اشتباه دیگری نیز مرتکب شد یعنی تحریر کتابی در باب آنچه که ندیده بود تحت عنوان «سیر و سفرهای نیمه شبانه در ایران» نویسنده آن آج. والتین است.

نمی‌رود. من گذرنامه^۱ چاپار سیاسی داشتم و مأموری هم از سفارت به ملاقاتم آمده بود، اما با وجود این مدارک در خور احترام باز یک ساعت و ربع معطل شدم چمدان‌هایم را با خشونت تمام زیر و رو کردند و لوازم سفرم که مختص مسافرت در ایران بسته بندی شده بود همه را گشودند و کیف محتوی چند ساعت را که به منظور ارمغان به اشخاص مهربان در ایران همراه داشتم به چنگ آورده علامت ظفری حاکی از نقشه‌های شوم من وانمود و بی‌درنگ مشمول عوارض گمرکی کردند. اگر این طرز کار و یا در واقع رفتار خشن ادامه یابد احتمال قوی هست که مسافران از رفتن به اسلامبول روگردان، و ترغیب شوند که راه خشکی را تعقیب نمایند.

پروفسور واسبری^۱ - در پرا^۲ پیش‌آمد مطلوبی این حقیقت را مکشوف ساخت که دوستم پروفسور واسبری در همان هتلی که من بودم اقامت داشت. او به دعوت سلطان برای رسیدگی و استخراج آثار تاریخی و ادبی که در انبار کاخ‌های اسلامبول وجود داشت به آنجا آمده بود. من راجع به مسافرتی که در پیش داشتم با او مذاکره طولانی دلبذیری کردم. او قسمتی از همین سفر را سی سال قبل انجام داده بود. البته تحت شرایطی که به مراتب نامساعدتر از وضعی بود که در حال حاضر مسافران با آن مواجه میشوند.

در طی این مدت در ایران هیچ‌گونه اتفاقی پدید نیامده بود، ولی همسایگاننش پیشرفت کرده بودند و حضور قزاقهای پاسبان در آن حدودی که سابقاً ترکمنها راهزنی و تاتارها فرمانروائی می‌کردند بر وضع و حالت جالب توجه آن حدود ده چندان بیفزود.

کشتی‌های نفت‌کش در دریای سیاه - چون لازم بود سر موقع به باطوم برسم تا با کشتی که از بادکوبه عازم بود ارتباط برقرار کنم و هیچ کشتی هم آن روزها از دروازه شاخ (اسلامبول) به مقصدی که من داشتم نمی‌رفت در کشتی که

بیرق انگلیس داشت جا گرفتم این کشتی به کمپانی آریسترانگ میچل شهر نیوکاسل متعلق و یکی از آن کشتی‌هایی است که این روزها در بحر سیاه رفت و آمد دارند و کشتی‌های نفت‌کش معروف‌اند و مختص حمل نفت از باطوم ساخته شده‌اند.

در حدود سیصد تا از این کشتی‌ها هست که بیشتر آنها ساخت انگلستان و بیست تا از آنها در دست انگلیسیهاست و بین باطوم، لندن، لیورپول، ونیز، تریست هابسورگ، روتردام، آنورس و بنادر دیگر قاره اروپا، همچنین به هندوستان، چین و ژاپون که اخیراً ناگهان تجارت صادراتی پر رونقی یافته است رفت و آمد میکنند. نفت بوسیله این کشتی‌ها حمل نمیشود، ولی در بشکه‌های حلبی که برای کار توزیع در سراسر کشور فراهم کرده‌اند. کشتی‌های نفت‌کش شامل یک عده مخازن آهنی جداسات که نفت آنها از منبع در باطوم مستقیماً به این مخزنها انتقال مییابد و به این ترتیب با خط آهن از بادکوبه حمل میشود و بسیاری از این انبارها همان قایق‌های نفت‌کش سابق است که تغییر صورت داده‌اند، ولی در طرح و ساختمان کشتی‌ها رفته رفته ترقی بیشتری حاصل گردیده و بعضی از آنها ۴۰۰ تن ظرفیت دارند و اخیراً ساخته شده‌اند و ممکن است از همین نوع به اندازه‌های بزرگ‌تری در آینده ساخته شود.

کشتی «لوکس» که من یکی از مسافرانش بودم خالی بود و برای نفت‌گیری عازم باطوم شد و ۲۰۰ تن ظرفیت داشت. این کشتی هر چند برای حمل مسافر نیست، وسیله تسریعی برای آن دسته از مسافرانی است که عجله داشته باشند در این صورت دیگر ضروری نیست که مانند تمام کشتی‌های مسافری از بندرهای اینه‌بلی و سینوپ و ساسون و طرابوزان عبور کرد، بلکه مستقیماً به باطوم می‌رود که با سرعت سیر آسان و میل دریائی در کمتر از سه روز راه بین اسلامبول و باطوم طی میشود.

شهر و جمعیت باطوم - من یکسال قبل هم پنج روز در باطوم مانده بودم و آن بواسطه طوفان عظیمی بود که بحر سیاه همواره از این جهت شهرت داشته است.

ما همگی شعر معروف و بی مزه بایرون را درباره این دریا به خاطر داریم و نیاوردنش هم در اینجا جایز است^۱ ولی باز باین زودی انتظار دیدن شکل و شمایل زیبا اما غیر جالب آنرا نداشته‌ام و متوجه شدم در همین یک سال فاصله پیشرفت‌ها و استحکامات عمده‌ای بوسیله روسها در آنجا ایجاد شده است.

از تاریخ امضای معاهده برلن هنوز یازده سال نگذشته است که آنها ابتدا جای قدسی در باطوم پیدا کردند و سه سال و نیم بعد علی‌رغم مواد آن قرارداد قسمتی را که اسماً بندر آزاد بود تصرف نمودند، اکنون باطوم یک شهر بزرگ و مترقی است با جمعیتی تقریباً ۳ هزار نفر (هر چند کسب آمار صحیح در روسیه دور از انتظار است) که یک سوم آن شاید روس و بقیه اختلاط خاصی از ترکها و گرجیها و سیرکاس‌ها و مینگرولیها و ایرانیها و ارمنه و یونانی‌ها و مردم سوریه و کلیمی‌ها و انگلیسی‌ها و آلمانها و فرانسویها و اتریشی‌ها و در واقع تمام اقوام اروپائی است.

شهر ریخت تازه ساخته‌ای را که معمولاً مختص اقامتگاههای موقت امریکائی در قسمت غربی آن قاره است داراست. بناهای رفیع در کنار آلونکها واقع شده‌اند و خیابانهای عریض به مرداب و اراضی پرتپه منتهی میشود. شرایط بهداشتی آنجا نفرت‌انگیز و محلات شهر از اقامتگاههای بد ریخت و ناهنجار تشکیل یافته است. میگویند که در فصل گرما ۵۰ درصد از مردم کارگر بواسطه ناخوشی و مرض عاجز میمانند و عده کمی از محیط مالاریائی مجاور آن امکان فرار دارند و بعد از یکی دو سال اقامت در آنجا عموماً یا بکلی عاطل و یا کاملاً ساقط میشوند.

۱ - به همین جهت است که ۲۰۰ سال قبل سرجان شاردن سیاح بزرگ از وحشت و هراس سفر دریائی از بحر اسود سخن رانده است: «و علت اینکه طوفان آنجا از دیگر دریاهای قوی‌تر و خطرناک‌تر است آن است که آبها در محوطه محدودی مقید شده‌اند و راه فرار ندارند. بوسفور را هم نمی‌توان مخرجی محسوب داشت چون خیلی باریک است، بنابراین آبهای را که طوفان برمی‌انگیزد و معلوم نیست که در کجا پایستی بریزد با شدت از ساحل برمی‌گردد و با قدرت تمام به بدنه کشتی از هر طرف اصابت می‌کند و با سرعت و قدرت هر چه تمام‌تر ...»

۲ - برخلاف وضعی است که آقای مونتری مشاهده کرده بود وقتی که به سال ۱۸۶۵ در راه ایران به باطوم آمد: «در حال حاضر باطوم فقط چند خانه بدنما و بی ریخت دارد.»

زندگانی روزانه - در این شهر چند مهمانخانه هست که بیشتر آنها را فرانسوی‌ها در دست دارند و از همه بهتر هتل فرانسه است در این محل و مهمانخانه امپریال مردم طبقه بالاتر و افسران روس موقع صرف شام و ناهار با هم ملاقات و ساعات فراغت خود را با صحبت و تفریحات محدودی صرف میکنند. در شهر علاوه بر امور معمولی رسمی یا تجارتي چیزهای جالب توجه یا اشتغال و یا حتی وسایل سرگرمی نیست. هر صحبتی به مسئله کسب و کار و نفت که مایه اصلی معاملات است کشیده میشود. در اطراف شهر چیزی نیست که در میان اهالی محل تولید علاقه و نشاط نماید هر چند که به حد زاید الوصفی زیباست. ورزش وقت و تلاش بسیار لازم دارد و دور از دسترس است و ارزان هم نیست.

برای امکان تنوع و تفریح و گردش جاده اضافی ندارند. گرما در وسط روز و قسمت عمده سال طاقت فرسا است و باران هم معمولاً هست و تنها زربستی ناروا سبب ازدحام این همه مردم در آن نقطه ناباب شده است. در اینجا ثروت با سرعت تمام قابل حصول میباشد و حاصل هم شده است و از میان سکنه آنجا کمتر کسی است که در صدد نیست روزی برای او فرا رسد که با کیسه‌های انباشته باطوم را ترك کند و هرگز هم به آنجا باز نگردد.

صنعت نفت - ملاحظاتی سیاسی روسها را بر آن داشته است که یگانه بندر برازنده قسمت شمالی دریای سیاه را اشغال کنند، اما چنانکه خاطر نشان ساخته‌ام نفت بانی باطوم و مایه حیاتی آن است در همه پناهگاههای خلیج و سواحل هموار و بیخ و خم دار که آنرا از منطقه جنگلی کنار شهر مجزا میسازد، پر از انبارها و املاک مؤسسات متعددی است که در این تجارت پر سود شرکت دارند^۱ بیش از پنج هزار دستگاه نفت کش بین باد کوبه و باطوم در رفت و آمده است. بزرگترین شرکتها هم کمپانی نوبل^۲ و روسچیلد می‌باشند. کمپانی اولی با تلاش فراوان امتیاز کشیدن لوله نفت

۱ - در باطوم هشتاد و پنج منبع فلزی هست با ظرفیت بارگیری ۱۳۰/۰۰۰ تن.

۲ - کمپانی نوبل خط لوله کشی دارد که چهار میل طول آن است و چهار اینچ قطر، بین قریه میخائیلوف به کویریلی (Kvirili) و قادر است روزانه ۷۰۰ تن نفت حمل کند.

را از بالای کوههای صعب‌العبور سورام که مجاور خط آهن تفلیس است بدست آورده است. بنابراین ماشین‌های نفت‌کش آنها نفت را از پالایشگاه حمل میکنند و در اینجا تحویل مخزنهای دیگر میدهند که برای حمل آن به باطوم آماده‌اند از این رو صرفه‌جویی مطلقاً از لحاظ وسایل حمل و نقل و صرفه‌جویی بیشتری هم در مدت رفت و آمد از راه پراسیشیب بین دو مقصد شده است.

گمرکخانه روس - راهنمای چاپی خط آهنهای اروپائی که بنگاه «برادشا» توزیع میکنند در چند سطر که راجع به باطوم دارد، نوشته است که: «در اینجا عوارض گمرکی در کار نیست.» ای کاش نویسنده آن سطور از راه دریا سفری به باطوم میرفت و این قول اعتماد آمیز را برای مأمور سخت‌گیر، ولی مؤدب روسی آنجا که پیش از اینکه به او اجازه پیاده شدن بدهد خود به کشتی وارد میشود باز میگفت و تنها راهی که شاید برای تعدیل آن سخت‌گیری متصور باشد این است که مسافر با وسیله‌ای که حتی الامکان مستعمل و کهنه باشد مسافرت کند نه با اسبابی نو و جالب توجه.

تجارت و کسب - میزان تجارت خارجی که باطوم در حال حاضر دارد از این حقیقت آشکار میشود که در سال ۱۸۸۹ تعداد ۱۷ کشتی غیر روسی به این بندر آمدند که ۲۱۴ تا انگلیسی بود با قدرت حمل ۲۶۸/۷۸۱ تن بار و مجموعاً ۶۴۹/۲۱۳ تن بوده است. جمع مقدار نفتی که در سال ۱۸۸۹ صادر شد ۰۸۵/۶۴۹ تن بار بود با ارزش ۳۰۰/۳۲۳ لیره در مقابل ۴۵۰/۳۲۶ تن به ارزش ۴۴۶/۱۷۲۴ لیره در سال قبل از آن. در ۱۸۸۹ صادرات به هندوستان و چین و ژاپون که اشاره‌ای هم کرده بودم ارقام مربوط به آن در سال ۱۸۸۷ جنبه تخمینی داشت تا مبلغ ۹۳۵/۸۲۲ لیره افزایش یافت. جمع این ارقام ضرورت فوری تهیه منابع نفتی را در هندوستان و برمه و بلوچستان به دولت انگلیس خاطر نشان میسازد. بندر باطوم که تاکنون وضع مطلوب خاصی نداشت مگر عمق دریا که در ساحل هم زیاد است در دست روسها رو به توسعه و ترقی است.

موج شکنی را در دهانه داخلی سمت شمال سال پیش ساخته‌اند که بوسیله برچی که در انتهای آن ساخته شده تقویت گردیده است. در سراسر ساحل توده‌های عظیمی در آب بر پا داشته‌اند که متناسب با وضع صخره‌ای خلیج آنجاست و در نظر دارند موج شکن دیگری هم در سمت جنوبی بسازند که تا حدود شمالی امتداد خواهد یافت جمع هزینه این اقدامات اصلاحی بندر را نیم میلیون لیره برآورد کرده‌اند که دولت امپراتوری (روس) خواهد پرداخت. اخیراً یعنی در اکتبر ۱۸۹۱ در جراید نوشته‌اند که بندر تجارتنی به پوتی انتقال مییابد و در آنجا لنگرگاه بزرگی خواهند ساخت و باطوم یک مرکز نظامی و دریاداری و محل مهمات جنگی خواهد شد که به نظر من قابل تردید است.

خیالات نظامی روس - در باطوم اقدامات سوق‌الجیشی به هیچ وجه مورد اهمال واقع نشده است و این کارها با عزم و جدیت تعقیب میشود که دلیل کافی است که دولت روس چه ارزش مهمی برای این پایگاه دریائی قفقاز قائل است. پنج سنگر بزرگ که بعضی هنوز ناتمام است خطوط ساحلی را در زیر نظر دارند و با بیست توپ سنگین مجهز شده‌اند. توپخانه اصلی در مرکز شهر که مشرف بر ساحل است دوازده توپ دارد که میگویند هر یک از ۱۸ تا ۲۲ تن ظرفیت دارد و همه خارجیها و افراد روسی از نزدیک شدن به آنجا ممنوع اند.

روزی که من باطوم را ترك می‌کردم سربازان مشغول تیراندازی برهده‌فهایی بودند که در دریا تعبیه شده بود. بالاتر از آنجا بر فراز رشته‌های بلندی که در عقب تپه‌های مشرف بر ساحل واقع است چهار آتشبار بزرگ در دست ساختمان است یا آنکه ساخته شده است و مخصوص پرتاب خمپاره است.

پادگان دائمی باطوم شامل سه گردان مجهز هر کدام مشتمل بر ۱۰۰۰ نفر است. در موقع مسافرتیم به آنجا در مجاورت آن حدود مشغول ساختن جاده‌ای در جلگه داخلی بودند که تپه‌های ساحلی وسیله پوشش و حافظ آن از حملات دریائی خواهد بود. این توضیحات نشان میدهد که روسیه به اهمیت این نقطه متصرفی جدید خود نیک آگاه است و اگر یک واحد دریائی دشمن از بوسفور یا

قصد خصمانه به حرکت درآید بعید است که باطوم غافلگیر شود. این جریان شاهد تازه‌ای در مقابل حرف واستدلال اطمینان آمیز بیچگانه‌ایست که عده‌ای از سیاستمداران انگلیسی هنگام تشکیل کنگره برلن در سال ۱۸۷۸ اظهار میکردند.

خط آهن باطوم به تفلیس - ممکن نیست هیچ منظره‌ای در دنیا از مسیر خط آهن باطوم به تفلیس زیباتر باشد. قطار از باطوم که در سمت جنوبی است حرکت و بعد از گردش حلقه وار در حومه شور به طرف شمال تا سی میلی پوتی سیر میکند سپس وارد جلگه ریون میشود که رودخانه باستانی فاسیس همان مسیر پرماجرایی کشتی آرگواست.

از لحاظ وفور و زیبایی، درختان و نهال‌ها وضع تقریباً استوائی دارند. سراسر دشت را درخت کاشته‌اند و تپه‌ها نیز از نوک تا پائین همه پوشیده از جنگلهای مجلل است. در هر ایستگاهی که بر و پهلو داشته باشد نفت کش‌های لبریز مانند رشته وسایل نظامی دنبال هم ایستاده‌اند و همینکه جا خالی میشود به پائین ایستگاه سرازیر میشوند و هر یک از آنها نیز انباشته از ثروت و مالی است که گنجینه‌طلائی گلدن فلیس^۱ در مقابل آن چیزی بشمار نمیرفته است و هنوز بسیاری از آرگوهای دوران جدید را به فاسیس می‌کشاند، همان زر و مالی که حتی بیشتر از جادوگری پرنسس‌های گنخید (ولایتی در قفقاز قدیم م.) جایسن^۲ (فرزند یکی از پادشاهان یونان قدیم م.) را مسحور میکرده است.

به تدریج که خط آهن در ارتفاعات بالا میرود که تقریباً تمام مدت تا سرچشمه از کنار رودخانه‌ای میگذرد که آب‌بشارهای آن به دو دریای خزر و بحر سیاه می‌رسد. در این منطقه مناظر عالی‌تر میشود کوهستانها تا ارتفاعی بسیارخوش- هوا اوج میگیرند و قطار نیز پیوسته از پیچ و خم گردنه‌ها و دره‌های دلپذیر پیش میرود. در محوطه ایستگاهها بچه‌های بی سر و بی پای گرجی - فرزندان حقیقی کوهسار - جمع‌اند و اشتیاق فروش دسته‌ای شاه بلوط و یاخوشه‌های انگور دلاویز را در ازای چند کوپک دارند و چهره‌های ریشو و جالب احترام با کمرچین تنگ و

بالاپوش چرکسی و کلاه پوست بخارا و چکمه‌های چرمی و خنجر یا قداره کوتاهی بر کمر، ورود و خروج ترنها را با چم نظامی تماشا و بر جریان کار ایستگاهها با آرامش سطوت آمیز نظارت می‌کنند.

ساختمان تونل سورام - خط آهن باطوم به تفلیس که در حدود ۲۰۰ میل است یا دست کم از بوتی به تفلیس سالیان درازی است که افتتاح شده است، ولی روسها از دیرباز به اصلاح این خط مشغول بوده‌اند. چون خط فعلی از شیبهای تند کوهستان سورام تا ارتفاع ۳۰۰۰ پا از سطح دریا بالا میرود در نظر دارند که اصلاحاتی نمایند که نه فقط تونلی به طول سه میل از درون کوه حفر کنند، بلکه وضع ریل گذاری هم در طول چندین میل مناسبتری باید تغییر کند که برای این منظور ناگزیرند پل‌های جدید و معابری بر دره‌ها بسازند و کوه کنی و لبه سازی بشود.

وقتی که یکسال پیش از این حدود می‌گذشتم عده زیادی کارگرمشغول بودند و در فاصله این مدت پیشرفتهای کلی حاصل شده است. می‌گفته‌اند کارها تا بهار ۱۸۹۰ به پایان خواهد رسید، ولی افتتاح تونل به رسم روسی یعنی با مراسم مذهبی در پاییز انجام شد و این به آن معنی نیست که همه کارها تمام شده باشد. دولت روس در این ناحیه مخارج هنگفتی میکند که حاکی است که می‌خواهند نه فقط رفت و آمد قطارها را در خطه قفقاز تأمین، بلکه جریان کارها را اصلاح کنند.^۱ اقدامات آنها نظرم را هم از لحاظ وسعت زمینه کار و اهمیت عملیات جلب کرد و هم به واسطه حدت و پشتکاری که مینمود اند.

مقطع تونل سورام از تمام تونل‌های اروپا مهتر است تونل سن گتار^۲ در بعضی قسمتها شصت متر مربع است ولی تونل سورام ۹۰ میل است و شاید بواسطه مخارج سنگین این کار است که قیمت بلیط مسافرت از باطوم به تفلیس خیلی گران است. یک بلیط درجه اول ۷۰۰ مانات است برای ۶۰۰ میل که بیش

۱- اخیراً (نوامبر ۱۸۹۰) اعلام شده است که دستور ساختمان خط آهن نظامی برای ارتباط استحکامات قارص با خط اصلی صادر شده است. ۲ - St. Gothard

از دو پنیس در هر میل میشود. لوکوموتیوها بین باطوم و تفلیس کاملاً با سوخت پس مانده نفت یا استاتکی چنانکه مینامند حرکت می کنند و این سوخت به صورت جالبی در کوره آن پاشیده می شود. بر فراز کوهستان سورام دو لوکوموتیو یکی از جلو و دیگری عقب قطار را بالا میبرد حالاً متوجه شدم که این دفعه مسافت تا باد کوبه را سه ساعت دیرتر از دفعه پیش طی کردیم. وقتی که علتش را پرسیدم گفتند آن موقع ترن متعلق به کمپانی بود حالاً دولت روس خریده است و کسانی که از سبک کار دولت روسیه اطلاع دارند همین یک حرف کاملاً کافی است.

تفلیس - تفلیس نزد سیاحان مشهورتر از آن است که احتیاجی به معرفی داشته باشد. اشخاصی که با شرق آشنا نباشند شاید از زیبایی ساده، ولی گیرنده آن دستخوش جذبۀ بیش از اندازه ای بشوند به همین نکته ای که خاورشناسان رفته رفته کمتر توجه مبذول میدارند.

این شهر بواسطه نمایندگی فلاحی و صنعتی که برای نخستین بار در قفقاز برپا میگردد دوچار شور و هیجان بود. نمایندگی را در غرفه های چوبی و در فضای آزاد بیرون شهر ترتیب داده بودند و در آن هر قسم محصولات کشاورزی، باغبانی تاک پروری و درخت کاری و پرورش ماهی و همچنین نمونه های پارچه ها و فرآورده های صنعتی قفقاز و اجناسی هم از آسیای مرکزی و ماوراء بحر خزر فراهم بود.

محصولات محلی اعم از فلز و منسوجات گوناگون جالب توجه بود، ولی نمایندگی روهیمرفته با نمایندگی مشابه شهرهای ولایتی انگلستان قابل مقایسه نبود و چنین مینمود که افراد ضمن مقاصد تجارتي بیشتر برای تماشای دستۀ موزیک و لذت خورد و نوش به آنجا می رفتند.

هتل لندن - در تفلیس بهمانخانه لندن شاید عمالترین قرارگاه افراد سرشناس در مشرق زمین است چون درین راه اروپا-آسیا و در مسیر خاور دور واقع شده است تقریباً تمام مسافران عازم به آن نواحی دلبذیر و در مراجعت چند صبحی از مهمان نوازی این شهر بهره مند میشوند. در آنجا مسافری عازم مشرق آخرین حظ

را از وسایل زندگانی غربی درک میکنند. پیش از آنکه به جهان نامعلومی گام بگذارند و باز در همین جا جهانگرد آواره شاید برای اولین بار پس از چندین ماه از وجود ملافه های پاک و تمیز استفاده و به نوشیدن جامی شامپانی با حظ کامیابی، شقات گذشته را فراموش می کند.

در همین جا بوده است که یک نجیب زاده فرانسوی تازه باز آمده را از سفر شکار در کوهستان تیان شان که در سرحد مغولستان است دیدم و یکی از افسران ارشد اداره تلگراف هند و اروپا مأمور در ایران و یک نفر ایرلندی را که در راه آهن ماوراء قفقاز خدمت میکرد و مقاطعه کاری لهستانی که پل چوبی معروف رودخانه ارس را ساخته بود و دو صیاد انگلیسی که تازه از شکارگاه یخ بندان جبال قفقاز برگشته بودند و همچنین جمعیت درهم و برهمی از روسها و آرامنه را که معمولاً همیشه در خط فاصل با جهان متمدن دیده میشوند. مترجمانی که همراه مسافران سرشناس رفته بودند و نامشان در کتابهای معروفی یاد شده است در جلو درگاهها درنگ نموده و سفارشنامه هائی را که از جهانگردان سابق در دست دارند به مسافران نشان میدهند.

اکنون که در وطنم مشغول تحریر این سطور هستم واضح و روشن حالت انتظاری را بخاطر دارم که بین شک و اطمینان چندین بار در گاه هتل لندن را ترک و با خشنودی خاطر از انجام منظوری که داشتم باز به آنجا مراجعت نمودم.

عزیمت از تفلیس - پس از سه روز توقف با خوشوقتی تفلیس را ترک کردم و بیشتر از این جهت که یکی از دزدان تفلیس در لحظه عزیمت از ایستگاه، کیف بغلی ام را که معادل ده لیره منات روسی در آن بود ربود ولی با توجه به اینکه ساعت حرکت ترن در حدود نیمه شب بود و مسافر بندرت قادر است زودتر از دو ساعت انتظار از میان آنبوه جمعیت غالباً جیب بر به قطار برسد من اینطور نتیجه گرفته ام که باز با قیمت مناسبی توفیق عزیمت حاصل شده است و بدون احساس افسردگی با وسایل آسایش غربی تودیع کردم.

باد کوبه - باد کوبه با منظره دودکش ها و مخازن و تصفیه‌خانه ها و چندین جریب زمین اطراف ایستگاه راه‌آهن که از ماشینهای نفت کش انباشته‌شده است با کوجه‌های نفت‌آلود تیره فام و تیرهای بسیار بلند تلگراف و ترامواهای پرسر و صدا و مغازه‌هایی که از همه جای دنیا اجناس دارند و ابنیهٔ مخروب ایرانی و خانه‌های مدرن یک طبقه و ازدحام جمعیت فقیر و ساحل سیاه رنگ دریا و پرده‌های دود و بوی زننده که در همه جا هست من به باد کوبهٔ وسیع‌تر و زننده‌تر و با گیرندگی کمتر در عصر همان روزی وارد شدم که بامداد از تفلیس حرکت کرده بودم اکنون عدهٔ جمعیتش کمتر از ۹۰۰۰ تن نیست با مقیاس افزایشی که در پانزده سال اخیر تفاوتی ننموده است و فقط از برکت صنعت نفت است.

وقتی که مبنای این تخمین را استفسار کردم جواب دادند که آمار تقریبی است و هنگامیکه صحبت از احصائیه رسمی کردم لابد فراموش کرده بودم که در کدام سرزمین هستم. به خاطر دارم روزی در روسیه بمن گفته‌اند که در تنهاسوردی که دولت جدول آمار رسمی انتشار داده است راجع به میزان مصرف ودکا و تأثیر آن در بهداشت ملی بود و در آن مورد جمعیت را به سه دسته تقسیم کرده بودند. آنهایی که پیرو رویهٔ اعتدال بودند و کسانی که به حد افراط می نوشیدند و عده‌ای که از نوشیدن آن پاك پرهیز مینمودند و با ابراز خشنودی چنین وانمود میکردند که دستهٔ اول از عمر طولانی بهره‌مند میباشند.

این ترتیب استنتاج را ادارهٔ رسومات به همان اندازه حسن استقبال میکرد که عامه هم حسن قبول مینمودند. این موضوع اگر حقیقت هم نداشته باشد خوب ساخته شده است.

عبور از دریای خزر - از باد کوبه تا اوزون‌آدا، من در همان کشتی مسافری انگلستان بنام باریاتینسکی بحر خزر را طی کردم که سال قبل هم در آن سفر کرده بودم. این کشتی با آنکه حالا کهنه است هنوز یکی از بهترین کشتیهای کپانی مرکوری است. مجموع کشتی‌های این شرکت که در بحر خزر رفت و

آمد دارند پانزده تاست که هر سال از دولت بواسطهٔ حمل و نقل پست و نفقات قشون و همچنین امکان استفاده از آنها در صورت وقوع جنگ مبلغ سرشاری مساعده دریافت میدارند. یکی از کشتیها دویار در هفته از باد کوبه به اوزون‌آدا رفت و آمد میکند در روزهای چهارشنبه و جمعه و حرکت ساعت پنج بعد از ظهر است. سفر ما بسیار خوش آیند بود دریای خزر بعد از یک روز طوفانی بسیار شدید دست از شوخی برداشته بود و پس از سیر از کانال ماریپچی که در داخلهٔ تپه‌های زرد شنی انجام گرفت ساعت $\frac{1}{4}$ ۲ بعد از ظهر روز بعد به اوزون‌آدا^۱ آمدم.

ژنرال انن کف^۲ - ژنرال انن کف این موقع در اوزون‌آدا اقامت داشت و بار دیگر مرا مشمول مهمان‌نوازی معمولی خود ساخت و راجع به وضع فعلی وآتیهٔ روس و هندوستان و اتحاد میان روس و فرانسه و انگلستان تبلیغ میکرد. سرانجام در یک جلسهٔ پذیرائی و بزم با نزاکت سرشار به سلامت مسافر انگلیسی خود پیاله برداشت که هر چند رویهمرفته با تصورات قرین خوشبینی او موافقت نداشت در هر حال به مناسبت مسافرت قبلی با کمال خوشوقتی از طرز کار خطوط آهن ماوراء بحر خزر ستایش نموده و سیاست مدیران آن را ستوده بود.

اوزون‌آدا به نظر من زمینه محدود و طرز کار بی‌بند و بار خود را طی سالی که گذشته بود تا حدی وسعت داده است^۳ و بندرگاه و شن‌زار اطراف آن پراز بار پنبه آمادهٔ حمل بود و ژنرال امیدوار بود که تابستان آینده^۴ این خط را از سمرقند تا تاشکند امتداد دهد و می‌گفت بالاخره بودجهٔ این کار تصویب شده و در آیندهٔ نزدیکی این خط را باراه‌آهن پیشنهادی امسک - تمسک از طریق سبیری تا ولادی - وستک مربوط میسازد. وی در آیندهٔ مبهم هم باز از خیال سبک خویش در بخش مرو - پنجه - هرات و قندهار دست نمیکشید همان خطی که با قدری انحراف بنا بود شرق و غرب را در محیط دوستانه‌ای پیوند بدهد.

۱ - Uzun ada ۲ - Annenkoff ۳ - عدهٔ جمعیت در اکتبر ۱۸۸۹، ۱۶۵۰ نفر بود.

۴ - ولی در موقع چاپ این سطور زمستان ۱۸۹۱ هنوز شروع نشده بود.

سافران بومی - در اوزون آدا عده سافران محلی در جلو یگانه باجه کوچک بلیت فروشی ازدحام کرده بودند شامل ازبکها از بخارا، سارتها از سمرقند و تاشکند و چینی های مسلمان از کولچه و ترکمن ها و حتی افغانها که از سفرمکه یا جاهای مقدس دیگر باز میگشتند. عده به اندازه ای زیاد بود که قطار با دو ساعت تأخیر حرکت کرد و چنین مینمود که کاری بسیار دشوار بود که به این شرقی های بد - ادا ثابت کرد که مقدار بلیت نامحدود نیست و باید سیستم نوبت رعایت شود، ولی در همان محل تنگ و محدود با هم زد و خورد میکردند و هنگامی که بلیت فروش نرخ ها را اعلام کرد ایشان به عادت مشرق زمین فقط نصف مبلغ کرایه را حاضر به پرداخت بودند و امیدوار بودند که با چانه زدن طولانی در نرخ ها تخفیفی امکان پذیر است .

صحرا - بامداد روز بعد باردیگر مشاهده آسمانی صاف به هدر رفتن آب رودخانه قره قوم و گردنه های منکسر کوهستان کورن داغ را در نظرم آشکار ساخت. در بیشتر ایستگاههای بین راه اصلاحات کلی ملاحظه میشد درختان بیشتر و آب فراوان - تر و آسایش عمومی بیشتری به نظر میرسید از جوق تپه ساعت ۱۱¼ صبح عبور کردیم من فرصتی یافته ام که با عجله جهت بازدید بناهای قدیمی بروم که شرحش را در کتاب دیگر خود به تفصیل نوشتم.

دیوارهای ضخیم مانع دیدار ابنیه گلی بود که اگر با وسایل مصنوعی نگاهداری نشود دست کم تا یک قرن دیگر فرو خواهد ریخت . از آن موقع تا حال (نوامبر ۱۸۹۰) اعلام شده است که از جوق تپه استفاده تازه ای خواهند کرد به این معنی که قرارگاه کیفری در آنجا خواهند ساخت و محکومین به اعمال شاقه قفقازی را که تاب تحمل هوای بسیار سرد سیبری را ندارند به آنجا خواهند فرستاد . محکومین روسی با کارگران بومی یکجا در ناحیه ای کار میکنند که فقط ده سال پیش اسیران جنگی روسی را در همانجا نابود می کردند و اکنون ایشان به صورت همدستان زنده ای درآمده اند که با محیط انطباق کامل دارد. دو ساعت دیر تر از وقت

محلی (من هیچوقت درصدد بر نیامدم که ساعت را میزان کنم) و نوزده ساعت بعد از عزیمت از اوزون آدا به ایستگاه عشق آباد ، کرسی ناحیه ماوراء بحرخرکه در ۳۰۰ میلی دریا واقع شده است رسیدم .

قرار بود در اینجا قطار راه آهن را وداع و مسافرتی را در حدود ۲۰۰۰ میل که در برنامه سفر خود به ایران در پیش داشتم سواره شروع کنم . پس ناظر حرکت پرسرو صدای لوکومتیو شدم و درعین حال دستخوش این احساس و هیجان بودم که با دوستی صمیم تودیع مینمودم .

که دو بار از این حدود عبور کرده است و اطلاعات این فصل مکمل مطالبی است که در کتاب مزبور مندرج است. این فصل با داستانی که «ایران و قضیه ایران» نام دارد البته بی ارتباط نیست، زیرا که تقریباً ۳۰۰ میل از راه آهن حوزه کار ژنرال انن کف در موازات و از نزدیک مرزهای ایران میگذرد و این موضوع تاکنون اهمیت فراوان از جهت تأثیر و نفوذ بر سیاست و تجارت ایالت عمده ایران یعنی خراسان داشته است و احتمال هست که اهمیت بیشتری هم احراز کند و از تنها ناحیه‌ای که به سبب سوق‌الجیشی امکان صدمه‌ای نسبت به این خط آهن وجود دارد همانا حمله‌ایست که از کوهستانات سرحدی ایران که در جنوب آن خط واقع است پیش آید. پاره‌ای از این مطالب محتاج توضیحات بیشتری است که در فصول آینده بیان خواهد شد.

ارتباط دریائی در بحر خزر - در حال حاضر اوزون‌آدا نه فقط دو سرویس کشتی‌رانی هفتگی دارد یکی متعلق به کمپانی قفقاز و دیگری شرکت مرکوری که از باد کوبه شروع میشود بلکه سرویس کشتیهای دیگر از همین بندر و کشتی دیگری نیز هر هفته از حاجی ترخان (استراخان) هست که در سال ۱۸۸۹ شروع شده است. بنابراین جاده‌ای از طریق تزارستان و حاجی ترخان فعلاً کوتاه‌ترین و متناسب‌ترین راه از انگلستان به آسیای مرکزی است و حتی اگر وسیله مستقیمی هم از حاجی ترخان به اوزون‌آدا نباشد سرویس مستقیمی که از کرانه غربی دریای خزر به سمت جنوب می‌آید به باد کوبه و از آنجا نیز جلوتر می‌رود، مسافر ماوراء بحر خزر را با همان سرعتی که در خطوط ماوراء قفقاز میسر است به مقصد خواهد رسانید.

زمستان سال بعد شنیدم که قرار است کشتی همه روزه بین باد کوبه و آنجا

۱ - علاوه بر کمپانی های قفقاز و مرکوری که با کشتی های متعلق به خود بین بنادر روس در سواحل بحر خزر و اوزون‌آدا رفت و آمد دارند کمپانی‌های ذیل را نیز می‌توان نام برد. شرکت کشتی‌رانی لید، شرکت بحر خزر و دروجنا و شرکت کشتی‌رانی ماسیس و شرکت برادران کامنسکی و کمپانی کویس.

فصل چهارم

منطقه ماوراء بحر خزر

من صدای قدم پشوران اقوامی را که خواهند آمد می‌شنوم و نخستین موج پست از امواجی را که بزودی دریائی انسانی در آنجا خواهد غلطید، مواد اصلی يك امپراتوری که در حال تشکیل است و مردم کار، درهم ریختگی دریائی عظیم را سر و صورتی خواهد داد، از اشعار «برشاهیر عقاب» جی. جی. ویتی به

اطلاعات جدید - پیش از اینکه داستان مسافرتم را دنبال کنم قصد دارم در فصلی اجمالی تازه‌ترین اطلاعات درباره خط آهن ماوراء بحر خزر و سرگذشت آن خطه را نیز بیان کنم تا این کتاب حتی الامکان شامل آخرین اطلاعات مربوط به ترقیات آن سامان باشد. آن دسته از خوانندگانم که بخواهند بدون درنگ شرح مسافرت ایرانم را ملاحظه نمایند مختارند که این فصل را نادیده انگارند. در کتاب سابق خود به نام «روس در آسیای مرکزی» تاریخچه این راه آهن را تا سال ۱۸۸۹ شرح دادم، بعداً هم نویسندگان به بیان این موضوع پرداخته‌اند. اما به معلومات ما در این باره چیز عمده‌ای نیفزوده‌اند.

خیال میکنم قدرت این ادعا را داشته باشم که یگانه فرد انگلیسی هستم

۱ - J.G. Whittier
۲ - دو مقاله جالب توجه ای. سی. بیت Yate در باره نمایشگاه ۱۸۹۰ تاکنند مندرج در خلاصه مذاکرات انجمن جغرافیائی سلطنتی ژانویه ۱۸۹۱ و «مسافرتی به تاکنند» که در نشریه انجمن جغرافیائی اسکاتلند درج شده است مستثنی است.

رفت و آمد کند و همه این مطالب کم و بیش حاکی است که برای حمل و نقل مسافر و گاهی کالای تجارتنی چه استفاده سرشاری از خط آهن ماوراء بحرخرز می شود .

انتقال انتهای خط به کراسنودسک - تا موقع مسافرتم مسئله بسیار مورد بحث ، انتقال انتهای خط آهن اوزون آدا به کراسنودسک هنوز حل نشده بود . هرچند که هیأت خاصی از سن پترزبورگ علی رغم میل ژنرال ان کف جدا گانه اعزام شده بود و این هیأت در گزارش خود از پیشنهاد انتقال طرفداری نمود که مالا از جانب وزارت جنگ تزار هم دستور لازم صادر گردید .

جای تردید نیست که این راه حل نهائی خواهد بود ، زیرا که کراسنودسک از لحاظ عمق ساحلی مزیت بیشتری دارد (۲۰ تا ۲۵ پا عمق در مقابل ۱۲ تا ۱۴ پا) و بواسطه وفور آب و یا در واقع وجود آب سالم بیشتر و بعلاوه راه کوتاه تر آن تا باد کوبه ، در هر حال بمناسبت پاره ای پیشرفت های تجارتنی و احتیاجات احتمالی نظامی خط آهن ماوراء بحرخرز و بسط کار کشتی رانی تجارتنی در دریای خزر که ناشی از ترقی شهر باد کوبه است و شاید اگر بندر بطروفسک (که مانند باد کوبه ساحل عمیق دارد) بوسیله راه آهن با خطوط اروپائی مربوط شود در این صورت بکلی دور از صلاح است که فرض و یا قبول کرد که این بندر آسیائی در کنار خلیجی که عمق کافی ندارد و رویهمرفته در فصل زمستان یخبندان است و از لحاظ انبار کالا یا بارگیری اجناس یا پیاده کردن قشون نیز دارای مزیتی نیست در وضع فعلی تثبیت شود . اما ژنرال ان کف علاقه سرشاری به اوزون آدا دارد همان علاقه ای که پدر و مادری نسبت به یگانه فرزند بیمار خویش دارند و از گفته های او استنباط کردم که برای جلوگیری از انتقال با تمام امیدواری و قدرت مبارزه خواهد نمود .

وی از من پرسید که فایده ۲۴ پا عمق چیست اگر عمق ۱۴ پا هم وافی و کافی باشد و در کجا میتوان بندرگاه بهتر از لنگرگاه چوبی اوزون آدا پیدا کرد .

موقعی که من به او عدل های پنبه را که در هم و بر هم به انتظار حمل در ساحل ریخته بود تذکر دادم وی افزود که در کجا می توان این همه جا و فضای خالی سراغ نمود ؟

تنها دلیل قوی که بر ضد انتقال قابل ذکر است سرمایه هنگفتی است که به نظر من در اوزون آدا خرج شده است و هزینه ۳۰۰ میل خط آهن اضافی که مورد احتیاج است موجب افزایش پاره ای محمولات خواهد گردید ، ولی چنین افزایشی شاید حتی بیش از اندازه مورد علاقه بازرگانان با تقلیل کرایه حمل بار به باد کوبه جبران گردد که حالا از اوزون آدا هرپوت ده کوپک (روسی) کرایه دریافت میشود ، ولی گفته اند که میتوان آنرا از کراسنودسک به باد کوبه تا پنج کوپک پائین آورد .

انشعاب این خط آهن که بودجه اش هم تصویب شده است از ملاقری که در ۳۲ میلی اوزون آدا واقع است شروع میشود و به کراسنودسک که هشتاد و پنج میل فاصله دارد خواهد پیوست .

چند اصلاح دیگر - شنیدم که بین ایستگاههای بالا ایشم ۲ و غازان چیک مسیر خط آهن را در حدود ۲۰ میل تغییر خواهند داد ، ولی چون موقع شب از این ناحیه گذشتم تعیین صحت و سقم این اظهار دور از امکان بوده و شاید هم فقط ریل ها را تعویض میکردند . جاده نفت بالا ایشم که در اصل یک رشته خط آهن دکاویل ۲ به آنجا کشیده بودند دیگر مورد استفاده نیست . هزینه استخراج نفت در اثر فقدان تصفیه خانه در ساحل شرقی دریای خزر نسبت به مخارج حمل از دستگاههای پالایشگاه باد کوبه بیشتر میشده است .

کارخانه غزل اروات و ایستگاهها در غزل اروات که ۱۶۰ میل تا اوزون آدا و نهرهای سرپوشیده و پل ها فاصله دارد کارخانه بزرگی تأسیس کرده اند با هزینه ای در حدود پنجاه هزار لیره و مهندس انگلیسی مقیم سن پترزبورگ این کارگاه را ساخت و گفته اند لوکومتیو و لوازم عمومی سراسر خط را تأمین

خواهد کرد. این مهندسی را از استخدام کارشناس خارجی و یا خرید جنس از خارجه اکیداً ممنوع کرده بودند.

کارخانه مزبور پس از تکمیل در حدود ۶۰ نفر کارگر خواهد داشت در همه ساختمان نور برق هست و در آسودریا (جیحون) هم حال بدین منوال است و پیشنهاد شده بود با این وسیله واگن‌های مسافرتی را هم روشن کنند. ترنی که با نور برق روشن شده باشد و سریعاً از میان بیابان ریگزار عبور کند تضاد تازه و جالبی که در این منطقه کم نیست بر آنچه هست خواهد افزود. در قسمت‌های جلوتر، ساختمان ایستگاهها همه جا تمام شده بود و بناهای ناتمام موقت که در سال ۱۸۸۸ دیده بودم به عمارت‌های پاکیزه آجری و سنگی مبدل شده بود.

در عرض سال گذشته مبلغ سرشاری برای ساختن پل‌های جدید و مسیل‌ها صرف کردند تا از طغیانهای ناگهانی و خطرناک که بواسطه بارندگی در کوهستانهای ایران ایجاد میشود جلوگیری کنند، ولی با وجود این اقدامات سی میل از خط آهن حدود غزل اروات که همیشه در معرض خطر بوده است باز در اترسیل و طغیان در ماه ژوئیه خراب شد و این درست همان خطری است که به صورت وخیم‌تر در قسمت راه آهن بولان در بلوچستان وجود دارد که روی هم‌رفته نگاهداری آنرا دشوار میسازد.

آقای بیلینسکی^۱ مقاطعه کار لهستانی که پل چوبی بزرگ جیحون و پل‌های کوچک تجن و مرغاب را ساخته، در کشتی همسفر من بود و قرارداد تازه‌ای برای تعویض پل چوبی تجن به فلزی به مبلغ سی هزار لیره تحصیل کرده بود و قرار است همین کار بر رودخانه مرغاب در سرو بشود، ولی به نظر نمی‌رسد که تاکنون هیچکدام از این دو کار انجام یافته باشد هرچند که پل جدیدی از الوار بر رودخانه زرافشان در قره گل ساخته‌اند.

پل بزرگ جیحون در چار جوی (فراموش نکرده‌ایم که آنرا شاهکار ارزانی وانمود کرده بودند و در ظرف صد روز با صرف مبلغ سی هزار لیره تمام شد)

باز چند ماه پیش درهم شکست و این خرابی‌ها هم بواسطه سیلاب و طغیان و یا تغییر مسیر رودخانه دور از امکان نیست. اما رویهم‌رفته چنین بنظر می‌رسد که این کار در اثر شرایط محلی از تأسیسات گران بیشتر متناسب است و با تعمیرات مرتب و توسعه دادن مسیر آب که در مقابل فشار طغیان بهتر استقامت نماید شاید احتیاج اصلی رفع خواهد شد.

شنیده‌ام که بعداً مسیر آب نیم میل به سمت مشرق انحراف یافته است و ناچار شده‌اند پل را هم متناسب با این تغییر بزرگ‌تر کنند.

ناوگان محدود رودخانه جیحون - در ضمن پیشرفتی هم در مورد کشتی‌رانی رودخانه جیحون در حوالی چارجوی حاصل نشده است. دو کرجی که برای حمل بار یا مسافر و یا افراد نظامی آماده ساخته بودند بواسطه پیچ و خم‌های مسیر رودخانه ناگزیر در بالای رود به دو کشتی تزار و تزاریت مهار شده بود بعلاوه در آن موقع مدت معمولی که کشتی‌ها به قرقی^۱ مسافتی در حدود ۱۴۰ میل میرسیدند یک هفته بود. این مدت بعداً تقلیل یافته و مدت مسافت در قسمت علیا چهار روز و به طرف پائین رودخانه سه روز شده است و موقع شب هم کشتی از هیچ طرف حرکت نمی‌کند. اصلاحات بیشتری ضروری است تا رودخانه برای کشتی‌رانی تجارتی آماده شود و بتوانند کالا به افغانستان حمل و نقل کنند و زمان بیشتری هم لازم خواهد بود که از لحاظ نظامی نیروی ضربتی روس را در آسیای مرکزی تقویت نماید.

آبیاری مرو و بندسلطان - راجع به سرو اقدامات شهادت‌آمیزی که سال گذشته در آنجا به منظور احیاء واحه مرو بوسیله ساختن بندسلطان بر رودخانه مرغاب در ۳۰ میلی مرو جدید شده بود و مسئله آبیاری آن حدود که قرار بود با وجوه شخصی خود تزار انجام یابد اطلاعات سر بسته غم‌انگیزی به من رسیده است که پیشرفت نهائی آن اقدام را به کلی مشکوک میسازد و گفته شده است که مرغاب

آب کافی برای مشروب ساختن و کانال کشیدن و آبیاری کردن به میزان وسیع و قابل ملاحظه ای ندارد و تبخیر آب در دریاچه بالا سبب کاهش کلی مقدار آب میشود. از طرف دیگر یک مهندس انگلیسی که در همان اوان تأسیسات مزبور را بازدید کرده بود اقدامات سرهنگ کوزل پوکفسکی^۱ را چه از جهات کاردانی و یا مقدار کاری که شده بود تأیید نمود و این شخص در اجرای کامل نقشه خود تردیدی نداشت^۲ ولی این موضوع که از لحاظ نتیجه کار شک و تردیدهائی در میان است به نظر من از ارقام متضادی که مقامات رسمی روس گاهی راجع به اراضی قابل کشت انتشار میدهند آشکار میشود.

ابتدا گفته بودند که ۸۰۰ هزار هکتار زمین آبیاری و کشت خواهد شد بعد این رقم به ۳۰۰ هزار تنزل یافت و سیر قهقرائی آن حتی به حداقل که جمعاً رقم ناچیز ۱۸ هزار جریب است رسید و این رقم به همان نسبت کمتر از میزان معقول است که ارقام بالا بعلت مبالغه غیر قابل قبول میباشد و همچنین اگر کارها چنانکه باید و شاید تعقیب و تمام شود دلیلی وجود ندارد که نتیجه مطلوب حاصل نشود. چنانکه در قرون وسطی و حتی صد سال پیش هم بندهائی وجود داشته که جنگجویان بخارائی از بین برده اند و در اثر همین عملیات آبیاری بود که جلگه مرو از لحاظ حاصلخیزی در شرق شهرت بی نظیری داشته است. اگر زمین های پهناور آبیاری و زراعت شود به همان نسبت بر میزان جمعیت افزوده خواهد شد.

عقیده پوکفسکی این بود که آن حدود گنجایش یک میلیون نفر جمعیت دارد یکصد خانوار از دونگانهائی یعنی مسلمانهای چینی را از کلیچه برای آزمایش

۱ - رجوع شود به رساله جالب توجه افسر نلبرده سرهنگ ایچ. ال. ولز در شماره ۱۵ نشریات هیأت مهندسان پادشاهی ۱۸۸۹.

۲ - ولی در اینکه اطلاعاتم درست بود و پیش بینی قرین نگرانی ام مورد داشت از اینجا معلوم می شود که در پائیز ۱۸۸۹ خبر رسید که سد بزرگ ساخت پوکفسکی در هم شکست و سیلاب مرغاب یا آنرا بکلی از بین برد و یا دست کم صدمه بسیار رسانید و امپراتور مالک آن اراضی از یک طرف مهندس انگلیسی را اخراج و از طرف دیگر هم از دولت بریتانیا استخدام سر کولن مونکریف Colin Moncreiff را که در آبیاری جلگه نیل سابقه کار داشته است تقاضا نمود و این وضع مضحک خوش آیندی شده بود که کارشناس انگلیسی خط روسها را در کار آبیاری مرو اصلاح نماید. بنا بر گزارش مونکریف طرح پوکفسکی اساساً متروک و قرار شد نقشه تازه ای برای آبیاری مورد امتحان قرار گیرد.

به مرو کوچ دادند و میگویند چند صد خانوار دیگر (ظاهراً اروپائی) برای استقرار در املاک تزار در نظر گرفته شده اند. در تنها نقطه دیگر که برنامه آبیاری را با آوردن مهاجر در نظر دارند، اراضی وسیع بین آمودریا و رودخانه زرافشان است که دولت روس با امیر بخارا برای حفر کانال از جیحون مشغول مذاکره است.

لوکومتیو و واگن - ارقام جدید راجع به مقدار دستگاههای راه آهن ماوراء بحر خزر خالی از اختلاف نیست، ولی مجموع ارقام زیر، کم و بیش مقرون به صحت است. از قرار معلوم ۱۲۰ تا ۱۳۰ لوکومتیو در سراسر این خط هست و در حدود جمعاً دو هزار واگون و کامیون و ماشین از هر قبیل دارند و میگویند تعداد تانکر حمل آب ۱۵۰ عدد است. این ارقام حاکی از پیشرفتهائی است که حاصل شده است هر چند که میزان کافی احتیاجات بازرگانی یا نظامی هنوز تأمین نشده است علاقه تام ژنرال این کف در رعایت صرفه جوئی و تنظیم ترازنامه خوش ظاهر با آنکه از جهتی بسیار پسندیده است، لیکن تا حدی مانع پیشرفت کار آن خطه شده است.

تلگراف - سه رشته سیم به موازات خط آهن از بحر خزر تا سمرقند و از آنجا به تاشکند امتداد دارد و از اینجا هم رشته فرعی از قزلاروات تا بجنورد و از آنجا به چیکیش لر و استرآباد و از قره بند به سرخس و از مرو به تخته بازار (پنجه) و از چارجوی به خیه و از ایستگاه راه آهن بخارا به شهر هست. به من اطلاع دادند که از چارجوی به پست متقدم قرقی کنار جیحون و سرویس دیگر جاها به وسیله کبوتران نامه بر صورت می پذیرد.

قضیه مربوط ساختن سیم های تلگراف روسی در خطوط متقدم از قبیل سرخس یا تخته بازار با رشته های تلگرافی هندوستان از طریق افغانستان از راه هرات و قندهار و از آنجا با نصب سیم های خشکی از اروپا به هندوستان ذهن بعضی از افسران انگلیسی را مشغول داشته بود، ولی علاوه بر موضوع مصلحت این کار که سزاوار تأمل است اوضاع و احوال فعلی طوری نیست که اجرای چنین نقشه ای مطلوب باشد.

سرعت و سرویس - در مورد اولین مسافرتیم به ماوراء دریای خزر در سال ۱۸۸۸ سفر از اوزون آدا به سمرقند که نهصد میل است هفتاد و دو ساعت طول کشید و این مدت حالا برای ترنهای مسافری و پستی که هفته‌ای دوسه بار بسته به فصل رفت و آمد میکنند تا حدود ۶ ساعت کاهش یافته است که ده ساعت آن صرف توقف در ایستگاهها میشود. با ترنهای کند هر روز مسافران و کالاهای تجارتی حمل و نقل می‌شوند و ترانزیت باپانزده ساعت تأخیر به مقصد میرسند. اخیراً قطار مخصوص خوراک و نوشابه نیز به ترنها ضمیمه کرده‌اند و به جای بوفه‌های راكد سابق است که فقط در ایستگاههای بزرگ دیده میشود.

ترازنامه - ارقام دریافتی و هزینه عمل کرد راه‌آهن ماوراء بحرخر که گاهی رسماً انتشار میدهند و گاهی نیز ژنرال ان کف در اختیار روزنامه‌ها میگذارد و گاهی هم از منابع خصوصی به خارج نشر میکند بدبختانه به همان اندازه متفاوت و مختلف است که همین مراجع ارقام و اطلاعات متفاوتی راجع به هزینه اصلی ساختمان این راه‌آهن منتشر کرده‌اند.

مخارج اداره کردن آن در سال ۱۸۸۷ اضافه‌ای به مبلغ ۴ هزار لیره نسبت به درآمد نشان میداده است و در سال ۱۸۸۸ سی هزار لیره اضافه خرج شده است و کسری نیز در همین حدود برای سال ۱۸۸۹ انتظار میرفته است، اما روزنامه نوو ورمیا Novoe Vremya جمع هزینه اداره راه‌آهن را در آن سال ۱۴۷۳۱،۲۴ لیره اعلام و ضمناً اشعار داشت که اضافه درآمد هفت هزار لیره بوده است، ولی ژنرال ان کف ارقام مبالغه‌آمیزتری در اوزون آدا به این جانب ارائه داد.

بودجه تنظیمی آقای ویشنگرادسکی^۱ که یگانه وزیر دارائی شایسته دولت روس است و در پائیز ۱۸۹۰ از ماوراء بحرخر بازدید نمود هزینه راه‌آهن ماوراء خزر و کشتی‌رانی جیحون را در سال ۱۸۸۹ جمعاً ۲۳۵،۲۸۷ لیره قلمداد نمود که کم و بیش در همان حدودی است که روزنامه ناسبرده انتشار داده بود. از طرف دیگر همین وزیر، مخارج اضافی به مبلغ ۴۴۷،۱۲۰ لیره برای سال ۱۸۹۰

نسبت به سال قبل پیش‌بینی کرده است که جمعاً برای هزینه راه‌آهن و کشتی‌رانی در آن سال ۴۰۷،۶۸۲ لیره خواهد شد و از آن پس هم شنیده‌ام که اضافه هزینه بیشتری در حدود ۲۹۴،۰۰۰ لیره برای سال ۱۸۹۰ در پیش خواهد بود^۲.

حمل و نقل کالا - یک موضوع قابل شک نیست که مقدار حمل و نقل کالا در این خط سریعاً رو به افزایش است و باز هم بیشتر از این خواهد شد. وزن اجناسی که در سال ۱۸۸۹ بوسیله راه‌آهن ماوراء بحرخر حمل و نقل شده جمعاً ۲۱،۷۴۱،۸۸۰ پوت یا ۳۵،۶۷۵ تن بود که در جزو آن محصولات بومی و سواد خام آسیای مرکزی ۹،۰۶۹،۰۸۱ پوت یا ۱۴۶،۲۷۵ تن بوده در همین سال ارزش فرآورده‌های صنعتی و قند که با راه‌آهن به ماوراء بحرخر و بخارا و ترکستان رسیده ۹۴ درصد بیش از سال ۱۸۸۸ بوده و حال آنکه قیمت صادرات آسیای مرکزی به روسیه که شامل پنبه و پشم و ابریشم و خشکه‌بار و غلات بوده ۱۳۷ درصد ترقی نموده است.

از اجناسی که فعلاً صادر میشود جالب توجه‌ترین و تا این تاریخ از لحاظ مقدار افزایش روز افزون صادرات پنبه از کشتزارهایی است که در آسیا پیوسته در حال توسعه است. در سال ۱۸۸۸ معادل ۱،۲۱۳،۲۷۴ پوت یا ۱۹،۶۵۵ تن^۲ در ۱۸۸۹ معادل ۲،۲۰۰،۰۰۰ پوت یا ۳۵،۴۸۴ تن میباشد. در ژانویه ۱۸۹۰ برابر ۲۵۲،۷۶۰ پوت یا ۴،۰۷۷ تن (که ۱۹۳،۲۲۹ پوت یا ۳،۱۱۶ تن از آنجا صادر شده بود). این ارقام نشان میدهد که افزایش ماهانه آن از سال پیش بیشتر شده است هرچند که هنوز بیپایه انتظار اطمینان‌آمیز ژنرال ان کف نرسیده است که به این جانب اظهار داشته بود که سالانه جمعاً چهار میلیون پوت خواهد شد، ولی خبر دادند که در ماه ژوئن بیش از یک ربع میلیون پوت پنبه در بندر اوزون آدا افتاده بود تا امکان حمل آن پیش‌آید و راه‌آهن هر روز بیست هزار پوت جدید می‌رسانید.

۱ - ولی در فوریه ۱۸۹۱ روزنامه نوو ورمیا اضافه درآمدی معادل ۳۳۰،۶۱۰ لیره وانمود کرد که تصور آن از لحاظ نویسنده دور از امکان است. ۲ - قبل از ساختمان راه‌آهن ماوراء بحر خزر جمع صادرات سالانه پنبه از آسیای مرکزی به روسیه اروپائی بوسیله کاروان از طریق اورنبورگ ۹۶۸۰ تن بود.

دریافتی برای پنج ماه اول ۱۸۹۰ در نتیجه همین افزایش صادرات بیش از ۵۰۰٪ لیره نسبت به همین مدت در سال ۱۸۸۹ بوده است. بازرگانهای افغانی هم برای نخستین بار بعد از افتتاح این خط آهن ارتباط مستقیم حاصل کردند و چند صد لنگه پنبه به مقصد چارجوی فرستاده‌اند^۱.

سازمان گمرکی - بواسطه استفاده عمده تجارتي که از این خط آهن میشود و جریان یافتن اجناس از هر سو به این مقصد ایجاد سازمان کامل گمرکی را در ماوراء بحرخرز ایجاب نموده است و چنانکه در روسیه مرسوم است اساس آن هم بر این فکر نهاده شده است که حتی الامکان از رقابت بیگانه جلوگیری شود و اتباع روس را مشمول حمایت قرار دهد و از محصولات داخلی و فرآورده‌های روس تقویت گردد. گمرکخانه اصلی در اوزون‌آدا است ولی شعبه‌هایی در قزل اروات و عشق‌آباد و ارتیک و کاکا وردسک و تجن و سرخس و مرو و بولتان و تخته بازار دائر کرده‌اند.

یک میزان $\frac{1}{4}$ درصد نسبت به ارزش جنس عوارض گمرکی در اوزون‌آدا از تمام اجناس که از راه دریا وارد میشود دریافت میدارند. حقوق گمرکی مشابهی نیز مطابق بهای جنس در بازار محلی از تمام اجناسی که از راه خشکی از سبدا اروپائی یا ایران یا هندوستان به ماوراء بحرخرز برسد خواه به منظور مصرف محلی و یا برسم ترانزیت به بخارا و خیوه و ترکستان صادر شود دریافت میدارند و همچنین اجناسی که از راه اوزون‌آدا به روسیه اروپائی یا قفقاز حمل گردد مجاز است که بدون عوارض گمرکی حمل شود و نیز همه قسم کالای ایرانی که به رسم ترانزیت به مقصد اروپا صادر میشود از گمرک معاف میباشد مشروط بر اینکه از طریق عشق‌آباد و یا ایستگاههای دیگر خطوط آهن ماوراء قفقاز به مقصد ارسال گردد.

۱ - به منظور تقویت و پیشرفت بیشتر تولید پنبه به وسیله بازرگانان روسی ساکن آسیای مرکزی وزیر مالیه در سال ۱۸۹۰ طرحی را به تصویب رسانید که ۱۷۰ هزار هکتار زمین در ترکستان به هیأت تجارتي و صنعتی آسیای مرکزی اجاره بدهند مدت اجاره نود سال بود که در پانزده سال اول اصلاً پنبه پرداخت نمی‌گردید.

آینده درخشان تجارتي - از آنچه بیان شد و چیزهایی که من در طی مسافرت دوم خود دیده یا شنیده‌ام نظریات سابقم تأیید میشود که خط آهن ماوراء بحرخرز آینده بسیار درخشانی دارد. این راه آهن که از کشورهای سیر و عبور میکند که هنوز منابع پیشرفته کافی ندارند تأثیر قاطع در محمولات وارداتی و صادراتی ماوراء بحرخرز و خراسان و بخارا و افغانستان شمالی و ترکستان روس دارد. صادرات روسیه را به این کشورها میرساند و از آنجاها پشم و پنبه و ابریشم و منسوجات و پوست‌های شرق را به روسیه میبرد و در ظرف چند سال آینده وسیله ارتباط حیاتی سراسر آسیای مرکزی خواهد شد که مایه اصلی زندگانی نیمی از قاره اروپا را تأمین و رشته‌های ارتباط مشرق و مغرب زمین را بیش از پیش به هم نزدیک خواهد کرد.

این خط آهن در دست روس جهت فرمانروائی بر آسیا بیش از ده‌ها گنوک - تپه یا پنجه ارزش دارد. این نشانه تسخیر کامل و بی‌خونریزی است. درود فراوان ما به ژنرال ان کف که با انرژی بی پایان در فراهم کردن این وسیله ارتباط رنج بسیار برده است.

تسهیلات برای مسافران انگلیسی - درباره تسهیلاتی که جهت مسافران انگلیسی در این خطه وجود دارد من شنیدم که مخالفت کمتری از سابق نسبت به عبور و سفر بیگانه‌ها مینمایند هر چند که این خبر شاید ناشی از یک تصور کلی باشد نه استنباط از روی مواردی که دیده شده است بعلاوه در این خط رفت و آمد مسافران بحدی زیاد است که ممکن است مسافر خارجی بدون اینکه جلب توجهی نماید عبور کند، ولی این نکته را هم باید خاطر نشان کرد که اگر مدرک مخصوص از سن پترزبورگ در دست نداشته باشد همواره در معرض خطر وحشی امکان اخراج از آن سرزمین خواهد بود.

شاید به مرور زمان از حدت این مقررات تا حدی کاسته شود در هر حال تجربه‌های متمادی مسافران انگلیسی از آن جمله یک بانو در این خط آهن چندین خوش‌آیند نبوده و نسبت به آنها با سوءظن و خشونت رفتار شده است. دبیر اول

یکی از سفارتخانه‌های بریتانیا را با اتهام بی‌اساسی به اداره پلیس بردند و من بارها شنیدم که این بدرفتاریها جوابی به تعریف‌های بی‌اندازه اعتماد آمیز من در باب اوضاع و سیاست روس در آسیای مرکزی بوده است.^۱

توسعه خط آهن ماوراء بحر خزر - من از توسعه راه آهن ملاقه - کراسنودسک که به تصویب دولت هم رسیده است صحبت داشتم. خط پیشنهادی فرعی از چهارجوی به قرقی در امتداد ساحل یسار آمودریا که در دوره قرین ترس و هراس جنگ افغانستان در بهار ۱۸۸۹ خیلی راجع به آن صحبت شده بوده است، اینک از انظار افتاده و شاید هم دیگر مطرح نشود بگر آنکه موجباتی پیش آید. از جهت دیگر کار توسعه دادن انتهای کنونی خط آهن بصورت بارزی در آمده است و ژنرال ان کف اظهار امیدواری میکرد که بتواند اجرای این نقشه را از ماه مه ۱۸۹۰ آغاز کند^۲ بعد نیز معلوم شد که تزار پیشنهاد کمسیونری را که برای رسیدگی این کار مأمور شده بود تصویب نمود و درباره ایجاد راه آهن سراسری سیبری رضایت خود را اعلام داشت. انتهای این خط در ساحل اقیانوس آرام در ولادی وستک و طول

۱ - میل دارم به این مناسبت در اینجا یادآوری کنم که برای نویسنده‌گان انگلیسی موجبات بسیار هست که نسبت به روسیه در آن گونه اموری که دو ملت بر سبیل اتفاق رقیب سیاسی هستند با رعایت انصاف و جوانمردی رفتار کنند. بعد از انتشار کتاب قبلی خود که در آن نیم این بود که نسبت به روسها در آسیای مرکزی با نظر عدالت و انصاف سخن گفته باشم و گمان هم می‌کنم که به این نیت عمل شده باشد، ولی تنها اظهار اطلاعی که از وجود این کتاب از ناحیه روسها دیدم مقاله‌ای سراسر ملنز و کنایه از قلم بهترین نویسنده روسی در مطبوعات انگلیسی بود که در آن هر عبارتی از کتاب مرا که حاکی از تعریف و ستایش روسها نبود سانسور آن مملکت بد جلوه داد. و در یک روزنامه درجه - اول روسی این اظهار نظر هم شده است که اگر یک نفر انگلیسی نسبت به مزایای روسها در آسیای مرکزی اینطور اظهار عقیده کند روسها چه اندازه بی‌فکر باید باشند که از ساده لوحی ما استفاده بیشتری نمایند.

۲ - سروان بیت که آخرین مسافر انگلیسی خط آهن ماوراء بحر خزر است (اکتبر ۱۸۹۰) برای من تعریف می‌کرد که صحبت از این اقدام در میان است که خط را از سمرقند به خوقند ادامه دهند تا از خرج پل سازی بر جیحون اجتناب شده باشد.

آن ۶۷۸۵ میل خواهد بود و ساختمانش ده سال به طول خواهد انجامید و هزینه آن از ۲۰ تا ۴ میلیون لیره برآورد شده است.^۱

اگر این نقشه عملی شود طولی نخواهد کشید که راه آهن ماوراء بحر خزر که تا تا شکند امتداد یافته است دیر یا زود با خط عمده سیبری اتصال یابد و حلقه دور روسیه اروپائی را کامل خواهد کرد و میگویند محل تلاقی شهر امسک خواهد بود. در آن سوی بحر خزر هم صحبت از یک خط فرعی در میان است از قریبند به تجن و سرخس که با این ترتیب روسیه ۸۰ میل بیشتر به هرات نزدیک میشود. توسعه ضمنی خطوط در بخش اروپائی - اینک نظری هم به قسمت اروپائی میاندازمیم در همانجائی که سیستم راه آهن قفقاز ادامه ضروری و مکمل خط آهن ماوراء بحر خزر بشمار میرود و خواهیم دید که پس از تأخیرهای طولانی گفته اند که خط ولادی قفقاز - پتروفسک مورد تصویب امپراتور قرار گرفته است.^۲ با آنکه نظریات دیگری هم هست مبنی بر اینکه خطوط روسیه مرکزی و ولگا از راه تزارستان به خط آهن پتروفسک ملحق شود مقارن همین احوال هیئتی مأمور شدند که امکان ساختن تونلی را از میان کوههای قفقاز از ولادی کاوکازیا نقطه‌ای در مجاورت آن به خط باطوم - تفلیس بررسی و گزارش تسلیم نمایند.^۳ رسیدگیهای نیز در جریان

۱ - بعد از اختلاف نظر طولانی در باره نقشه‌های متضاد یک سیستم مختلط راه آهن و خطوط آبی و راه آهن سراسری در مارس ۱۸۹۱ نسبت به این طرح اخیر تصمیم اتخاذ شد این فقط از زلاتوست انتهای خط فعلی سامارا - اوفایا به ناحیه معادن میاسک و چلی یابنسک (۸۴ میل) و از آنجا از طریق توکالینسک، کانسک، مارینسک کراسه، سیاسک و کانسک به نیژنی اودینک می‌رسد هزینه ساختمان ۱۱/۸۰۷/۵۰۰ لیره یا ۶/۵۰۰ لیره هر میل برآورد شده است. سپس خط از راه اوختوسکایا، ایرکوتسک، بایکال جنوبی سرتسک خابارووکا به ولادی وستک ۲۹۶۵ میل می‌رسد طول کلی ۶۷۸۵ هزینه کلی ۳۶/۷۶۵/۰۰۰ لیره است. کار از هر دو سمت شروع و با عجله چند میل ریل هم در طرف ولادی وستک گذاشته اند تا تزرویچ در تابستان ۱۸۹۱ مراسم افتتاح را انجام دهد.

۲ - این خط ۱۶۰ میل طول خواهد داشت و گفته اند ۱,۳۰۰,۰۰۰ لیره خرج آن خواهد شد در برآورد های مالی روسیه در سال ۱۸۹۱ مبلغ صد هزار لیره برای مخارج مقدماتی این کار اختصاص یافته است از پتروفسک تا بادکوبه امتداد خط دیگری به طول ۲۲۰ میل نیز مطرح است.

۳ - می‌گویند چنین خطی که از خط اصلی در ایستگاهی در شمال ولادی کاوکاز جدا می‌شود ممکن است در امتداد گردنه کوهستانی قفقاز سیر و از تونلی به طول ۵ میل عبور و در مسافت ۱۱۳ میلی جلو گوری Gori مقابل خط آهن تفلیس ظاهر شود، اما هزینه این کار بسیار هنگفت خواهد بود.

است درباره خطی از آجی - کابول در مسیر باطوم - بادکوبه به آستارا در سرحد ایران. حقیقت امر که تمام این پروژه‌های گوناگون در عین حال مورد توجه‌اند دلیل بر اینست که روسیه عاقلانه اهمیت سرشاری برای اصلاح رشته‌های ارتباطی مستقیم بین روسیه اروپائی و خطه خزر قائل است چون هرگونه عملیات نظامی که در جناح شرقی بحر خزر پیش‌آید از لحاظ تقویت و تأمین لوازم آن باید تقریباً به نحو تمام و کمال به حفاظت ارتباط خود با غرب متکی باشد.

وضع اخلاقی سردم در حوزه ماوراء بحر خزر - هنگامیکه در ماورای دریای خزر سیر بینمودم این شرح مختصر را برای درج در روزنامه تایمز قلمی ساختم:
« گوشه‌ایم بر حسب معمول از داستان تحریکات و افتضاحات پر است. بدستی، قمار بازی و مفاسد دیگری که مقامات ما از آن آسوده‌اند میگویند در جرگه‌های نظامی روس در ماوراء بحر خزر سخت شایع است و این روایات نیز آنقدر در همه‌جا و پیوسته شایع است که نبایستی عاری از حقیقت باشد. جوانانی که در روسیه اروپائی سر تکب کارهای زشت و یا از راه قمار پریشان روزگار شده باشند و یا به اعمال ناروا اعتیاد یافته باشند به تأدیبات خانه‌های موقتی آسیای مرکزی تبعید میشوند و به نظر میرسد که روسها از این حقیقت غافل‌اند که زندگانی نکبت بار یک نواخت آن حدود سبب ترك آن کارهای خلاف نمیشود، بلکه مایه تجدید و تکرار آن خواهد شد. از این رو هر ایستگاه راه‌آهن در آسیای مرکزی کانون فساد و رسوائی است و هر آدم سرشناسی عده‌ای بدخواه دارد که در از بین بردنش از هیچ کاری دریغ نخواهد شد.

صورت ظاهر آراسته‌ای حاجب عدم رضایت و زشتخوئی و حرکات عنیفی است که مقداری از آن را که ناشی از هوای خطرناک آن نواحی و وضع زندگی سخت نفرت‌انگیز است میتوان بخشید، ولی حرف در اینجاست که آیا دولتی که به این صورت در آسیای مرکزی اسم و رسم دارد اعتبار اخلاقی‌اش در تعالی است و یا اگر روزی نیروهای آن بر ضد دشمن خارجی به کار افتد در اثر چنین وضع و حال ناهنجار طولانی دوچار سستی و فتور نخواهد گردید. »

پاره‌ای تغییرات اداری - این اشاراتم که البته از روی بی فکری و یافتن مصلحت اندیشی بر قلم نیامده است از قرار معلوم سبب رنجش حضرات شده اما چند ماه بعد هنگامیکه بواسطهٔ پیش آمد بعضی افتضاحات و دسبسه‌ها که پایهٔ جامعهٔ ماوراء بحر خزر را تکان داد این گفته‌ها خیلی مقرون به حقیقت نمود و آن وضع ناهنجار تا موقعی دوام داشت که سرانجام تغییراتی در هیأت حاکمهٔ آنجا راه یافت.

من در اصل موضوع که حائز اهمیت نیست وارد نمیشوم خلاصهٔ جریان این است که فعلاً به جای ژنرال کماروف^۱، ژنرال کوروپاتکین^۲ فرمانده کل ماوراء بحر خزر است و سرهنگ علیخانف از مقام مهم و پر مسئولیت خود در مرو برکنار شده و در اختیار مقامات نظامی قفقاز قرار گرفته است و آقای چاری کف نمایندهٔ تمام عیار روسیه در دربار بخارا نیز برکنار و دوست من آقای لسار^۳ که نام او جزو هیأت سرزی افغانستان شهرت یافته و تا این اواخر در لیورپول (انگلستان) سرکنسول دولت روس بوده به جای او تعیین شده است.

اندکی بیشتر در سمت شرق ژنرال روزنباخ نیز دیگر حاکم کل تاشکند نیست و ژنرال وروفسکی که سابقاً رئیس پلیس اودسا بود جای او را گرفته است. ژنرال ان کف هم از طوفان تهمت و فساد مصون نمانده است، ولی چنین بینماید که با وجود همهٔ اتهامات هنوز در مقام خود باقی است.^۴

استقلال منطقهٔ ماوراء بحر خزر - این تغییرات که اثراتش خالی از اهمیت نخواهد بود در عین حال با تجدید اساس حکومت ماوراء بحر خزر که از دیرباز مورد توجه بوده است مقارن گردید.

در ۲۹ مارس ۱۸۹۰ در سن پترزبورگ فرمانی صادر و دستگاه اداری جداگانه‌ای برای منطقهٔ ماوراء بحر خزر مقرر شده است که دیگر مگر در موارد استثنائی تابع حکومت قفقاز نخواهد بود و از استقلال نسبی برخوردار می‌باشد و

۱ - Komaroff ۲ - Kuropatkin ۳ - Lessar

۴ - در مارس ۱۸۹۱ اعلام شد که دیگر ژنرال ان کف سمت مدیر کل راه آهن ماوراء بحر خزر را نخواهد داشت و آن کار برعهدهٔ ژنرال کوروپاتکین واگذار شده است.

به همان ترتیبی که در ترکستان هست این امتیاز را هم دارد که با وزارت خارجه در سن پترزبورگ حق مکاتبه خواهد داشت .

این تغییرات که دیر زمانی تحت مطالعه بوده هر چند دور از انتظار مینمود بواسطه ازدیاد اهمیت سیاسی و وضع ممتاز ماورای دریای خزر کاملاً بجا بوده است ضمناً چهارنفرخان مرو که در کتاب سابق خود احوال ایشان را باز نمودم از اختیارات اداری نسبت به افراد ایل و طایفه خود محروم گردیدند، اما مقرری دولتی سالانه به مبلغ ۱۲۰ لیره تمام عمر دریافت خواهند داشت و افسران روس جای ایشان را گرفته اند.

بارزتر از این کار دلیل و شاهی درباره زوال موفقیت آمیز مبانی قدیم قبیله‌ای و عادات و رسوم دیرین که در میان اقوام مغلوب ترکمن وجود داشته است نمیتوان یافت، همان مردمی که تاده سال پیش با فاتحان خویش که اکنون نسبت به آنها رویه اطاعت و بندگی دارند مبارزه مینمودند.

ژنرال کوروپاتکین - صفات شخصی فرماندار جدید از وضع و شکل تازه حکومت آنجا هم بیشتر قابل توجه است. بجای یک پرفسور آرام و فارغ ازعوالم جنگ که از کار طبقه‌بندی مجموعه حشرات خود بیش از بازدید کردن نفراتش رضایت خاطر حاصل میکرد حالا عنصر معتمد و علی‌البدل اسکوبلف^۱ آن سرباز ممتاز و رزم شناس آسیای مرکزی گردیده است.

کوروپاتکین که در سال ۱۸۴۸ تولد یافته از ۱۸ سالگی وارد خدمت نظام ترکستان شده و علاوه بر نبردهای دیگر در محاصره و سرانجام تسخیر سمرقند شرکت داشته است و پس از اتمام دوره تحصیل در دانشکده نظام در ۱۸۷۴ یکسال در الجزایر همراه نیروی اعزامی فرانسه در صحرای کبیر بود و اولین کتاب خود را در باب آن جنگ نوشت . سپس به آسیای مرکزی بازگشت و در نبرد خوقند در لشکر اسکوبلف خدمت کرد و در آن مورد مجروح و به دریافت نشان سن جرج نایل شد . در ۱۸۷۶ برای مذاکره عقد قراردادی با یعقوب بیگ کاشغر (درست ضد

مأموریت هیات انگلیسی فورسایت^۱ مأمور شد و این موضوع را داستان کتاب دوم خود قرار داد.

در جنگ روس و عثمانی وی رئیس ستاد ژنرال اسکوبلف و در مراحل نهائی آن نبرد رئیس ستاد ارتش قسمت آسیای مرکزی شد و در این شغل و مقام کتاب سوم خود را درباره جنگ اخیر نوشت. در ۱۸۷۹ وی باز به آسیای مرکزی مراجعت کرد و فرماندهی گردان پیاده نظام ترکستان و سال بعد هم با عملیاتی درخشان فرماندهی عده‌ای را در صحرای ترکمن برعهده داشت با این هدف که با قوای اسکوبلف در گنوک تپه ملحق شود و درست به موقع به مقصد رسید و فرماندهی یکی از سه ستون یورشی را در دست گرفت و از آن پس در تمام مسائل اداری و نظامی مشاور کل وزارت جنگ در سن پترزبورگ بوده و اینک در بجهت زندگی به عالی‌ترین منصبی نایل شده است که بیشتر از هر سردار دیگر روس راجع به آن اطلاع و بصیرت دارد.

شایستگی‌های نظامی و حسن شهرتش در دلوری انتخاب او را حائز اهمیت مخصوص میسازد و نمیتوان هم فراموش نمود که وی نویسنده طرح محرمانه‌ای درباره حمله نظامی روس به هندوستان است که روی هم‌رفته از ناحیه مقامات نظامی آن کشور نمونه درست‌ترین و نقشه‌ای قابل اجرا شناخته شده است و من در فصل‌های آینده از آن صحبت خواهم کرد.

ژنرال کوروپاتکین هم اکنون (۱۸۹۱) دوره فرمانروائی تازه‌ای را در ماوراء بحر خزر آغاز نموده و تمرین‌های نظامی و جنب و جوش نفرات برنامه‌روانه است. وی سالانه ۱۴۰۰ لیره مقرری و ۸۰۰ لیره هم اضافات دریافت می‌دارد که ۶۰۰ لیره کمتر از مواجب کوماروف است . آقای لسار شاید بیش از هر افسر روسی یا انگلیسی در باره مسائل مرزی آسیای مرکزی اطلاع و بصیرت دارد . ژنرال ورفسکی^۲ هم به عنوان مرد عمل مشهور است. سلف او ژنرال روزنباخ اهل

صلح و آراشی بود. بنابراین به موجب این سه انتصاب، انگلیسی ها دلیل معقولی در اختیار دارند تا بپندارند که قضیه آسیای مرکزی لزوماً دوره جدید و پر حدتی خواهد داشت و از مصالح روس در آن نواحی شاید با مراقبت و هوشیاری کم نظیری دفاع خواهد شد.

درهنگامی که مشغول نوشتن این کلمات بودم شنیده‌ام که ژنرال کورو-پاتکین نمونه‌ای از طرز کار رژیم خود را نشان داده و در آغاز حکومت خود فرمان اخراج تمام خارجی‌ها را از ماوراء بحر خزر صادر کرده است که از جمله ایشان همان مهندس انگلیسی بوده که نامش را ذکر نمودم.

محکم کاری روس در آسیای مرکزی - به راستی که این نکته از نظر با پوشیده نیست که روس با بینش فراوان سعی است که این دوره صلح و آراشی را برای استقرار قدرت خویش در متصرفات جدید صرف کند. تأثیرات این فتوحات بزرگ نیک عیان است اگرچه چندی اختلال در وضع و حال قوای او ایجاد نمود.

بحران ۱۸۸۵ روسیه را حتی بیشتر از ما برای پیشرفت فاقد آمادگی لازم نشان داد، اما طی پنج سال اخیر پیشرفتهای سریع و با ارجی نصیب او شده است. در صورتیکه وضع نیمه و ناتمام بسیاری از اقداماتش چنانکه اشاره کردم نشانه‌ای است که هنوز تا تحقق تمام مقاصد بزرگ روس خیلی وقت باقی مانده است. اینک اگر نظر خودمانرا به عقب در سراسر صحنه از بحر سیاه تا جیحون برگردانیم حفر کانال سورام و فواید جدید خط آهن ماوراء قفقاز و خط دیگری که قرار است از شمال کوههای قفقاز به جنوب تقلیس کشیده شود، یا راه آهن از ماوراء بحر خزر به پتروفسک و ازدیاد پی در پی ناوگان بحر خزر و تغییر انتهای خط سیر راه آهن به کراسنودسک و افزایش تعداد ترن و لوکومتیو و وسایل مربوط و اصلاح خطوط ماوراء بحر خزر و تجدید اساس حکومت آنجا و بر تراز همه سست نمودن رشته‌های هم بستگی عشایری در میان ترکمن‌ها و ساختمان سربازخانه‌های تازه در سرو و آمو دریا و قرقی و سایر جاها و تأسیس پادگانهای نظامی در نقاط متعدد بخصوص

در شیخ جنید نزدیک قوه تپه در مرز افغانستان و گماشتن افسران روسی در قشون امیر بخارا (که خبر آن در شماره ژانویه ۱۸۹۱ مسکوگازت درآمده است) و خط آهن پیشنهادی سرخس به تاشکند با آنکه هر یک از آنها به تنهایی حائز اهمیت می‌باشد اگر بطوریکه هدف دولت روس است همه با هم و کاملاً انجام یابد وضع و موقع روس را بصورت غیرقابل وصفی بالاتراز اوضاع و احوالی که آن دولت در سال ۱۸۸۵ داشته است ترقی خواهد داد.

از طرفی هم دولت روس درصدد است که تعلیمات اجباری برای اتباع آسیائی خود در مدارس روس برقرار و در نواحی ماوراء بحر خزر مطابق وضع روسیه اروپائی ترتیب گذرنامه را معمول سازد و اگر ما فاصله پانصد میلی آنجا را با محلی که در نقشه تحت عنوان افغانستان هست، خیز برداریم و به داخل آن سرزمین فاصل مرموز که حریم نفوذ هندوستان است نظر بیاندازیم و ملاحظه کنیم که چه اقداماتی در آنجا شده است شاید مثل روسها در طرف خود، ما نیز از آنچه کرده‌ایم موجبات خوشنودی فراهم داشته باشیم.

هر دو طرف سرگرم گرد آوردن تدارکات اند، اما این آمادگی برای جنگ سبب دوام صلح میشود و تجربه نیک آموخته است که دو کشور آماده جنگ به ندرت گلاویز میشوند تا دو دولت دیگری که خود را برای جنگ و ستیز درست آماده نکرده باشد یا اینکه طرف مجهز سخت در صدد است که از عقب ماندگی طرف دیگر طرفی بر بندد.

آینده - اگر در حال حاضر بخواهند که بن راجع به آینده نزدیک سیاسی آسیای مرکزی نظری اظهار کنم (چون پیش بینی کامل وقایع کار عاقلانه‌ای نیست) خواهم گفت که علایم و آثار هنوز حاکی از صلح و صفاست^۱ و سرور زمان به

۱ - وقتی که این سطور در زیر چاپ است شایعات اضطراب انگیزی به گوش می‌رسد که روسها درست پامیر و نقاط دیگر باز به راه پیشروی افتاده‌اند که بعید نیست این حرکت ما را در آستانه دوره آشفته‌ای قرار دهد.

هر دو طرف نشان داده است که پیش‌آمد هر گونه تصادمی فقط به نقطه معینی و یا زمان کوتاهی محدود نخواهد ماند، بلکه عواقب وخیم در بر خواهد داشت که پیش‌بینی آن آسان نیست.

تمایلات بارز صلح خواهی تزار زمامدار کنونی روس اینک رکن عمده‌ای بشمار است هر چند که در یک جامعه بی اعتبار اتکای به عامل فردی خود مایه خطر است در هر صورت امید است همین علاقه صلح خواهی در فکر فرزند ارشد او هم که اخیراً از متصرفات هندی ملکه (ویکتوریا) بازدید کرده است وجود داشته باشد و چنانکه طی نیم قرن اخیر شهود بوده افغانستان کلید معضلات زمان است و اگر دولت روس کماکان رعایت احترام و حفظ تعهد و کلام خود و همچنین سرحدات همسایگانش را بنماید سالیان دراز قزاق‌ها و افراد سپاهی (هند) بادوستی و صفا خواهند زیست.

فصل پنجم

از عشق آباد به قوچان

د ترکنازان کوه فیروزه،
تامی مور، در شعر مقنع ۱

ورود به عشق آباد - در ایستگاه راه آهن عشق آباد گماشته ایرانی که سرهنگ استیوارت از سرکنسولی بریتانیا در مشهد لطفاً جلو فرستاده بود به من ملحق شد و خیمه و اسبابی که فرستاده بودند در آن طرف مرز ایران که در سی میلی واقع است در انتظار ورودم ماند. مقامات روسی در مشهد اکراه داشتند که مستخدمین انگلیسی‌ام را که در ایران بودند به خطه ساوراء بحر خزر اجازه ورود بدهند. از اینرو همراهان آینده من نتوانسته بودند در عشق آباد ملاقاتم کنند. چون این سخت‌گیری شامل اتباع ایران نمیگردید، این گماشته فرا آمد که مرا تا مرز راهنما باشد.

بدبختانه هیچ کدام زبان یکدیگر را نمیدانستیم و پیدا کردن شخص رابط هم کار آسانی نبود. از میان گرد و خاک خفه کننده‌ای عازم مسکن فرماندار کل ژنرال کومارف شدم که اطلاع دادند دو روز پیش از شهر بیرون رفته بود. آشنائی سال گذشته من با او هم تأثیری در وضع کار ننمود. سرهنگی که در غیاب وی صاحب اختیار بود و به او مراجعه کرده بودم دستوری راجع به کار من نداشت و اظهار کرد که حاضر است از سن پترزبورگ تلگرافی کسب دستور کند. ضمناً پیشنهاد

کرد که من وقت را مغتنم شمرده چند روزی را صرف دیدن شهر عشق آباد کنم و چون از سفر قبلی میدانستم که عشق آباد چیز عمده‌ای ندارد و فقط دارای یک بازار عمومی و چند مغازه روسی و اقامتگاههای افسران کشوری و لشکری روسیه است که در بیابان بی آب و درختی کنار هم ساخته شده و پیوسته هم پوشیده از گرد و خاک است^۱ از قبول دعوت او امتناع و اظهار علاقه نمودم که بی درنگ عزیمت کنم.

چون این نیتم با هرگونه قصد جاسوسی در آن سرزمین مباحثت داشت با رفتن موافقت شد اگر چه هیچ نوع کمکی هم بواسطه برهم خوردن کارسافرتم که ترتیب دادن دوباره آن چندان آسان نبود نمودند. حقیقت امر این است که مقامات روسی هیچ دوست ندارند افراد انگلیسی را در عشق آباد مشاهده کنند و بارها نیز بی نزاکتی نشان دادند که از چنان ملت با آدابی بسیار بعید است.

عزیمت به طرف مرز سرانجام به وسیله دو رابط باگماشته ایرانی خود ارتباط فکری حاصل کردم و چند ساعتی هم صرف تجدید ترتیبات بارها و انتقال آنها به قاطرها شد یک ساعت پیش از غروب آفتاب در درشکه‌ای به سمت کوهستان حرکت کردم تا از آنجا با آسی که از ایران فرستاده بودند مسافرت را تعقیب کنم. بواسطه سوء تفاهمی که در اثر وجود چند رابط درگفت و شنودها پیش آمد نتیجه این شد که اسباب سفرم هنگام شب مفقود گردید. گماشته ایرانی ناچار پانزده میل پیاده آمد و من ناگزیر شدم بکلی تنها تا دل شب به طرف مرز پیش بتازم و حیرت‌انگیز آنکه از طالع نیک در ساعت یک صبح خیمه گاه را پیدا کردم.

داستان جاده عشق آباد - قوچان - جاده‌ای که من سفر کردم و اکنون به شرح آن می‌پردازم اهمیت بسیار دارد، از این جهت که راه ورود خصوصی از خاک روسیه به ایالت خراسان که مورد غبطه اوست فراهم بیسازد. روسیه بلافاصله بعد

۱ - در سال ۱۸۸۱ که روسها ناحیه ماوراء بحر خزر را مورد تهاجم قرار دادند عشق آباد مقر ترکمانها دارای پانصد خانوار سکنه بود و چون پایتخت ولایت روس شده بود با سرعت ترقی کرد در ۱۸۸۴ چهار هزار و ۱۸۸۶ ده هزار (غیر از افراد نظامی) جمعیت داشته است.

از چیرگی بر ترکمن‌ها در سال ۱۸۸۱ درصد برآمد که وضع خود را در تقاطع مرزی ایران مستحکم کند و از مزیتی که این پیروزی در مقابل همسایه ناتوان و بیمناکه جنوبی به او داده بود نیک استفاده نماید.

دولت روس که بواسطه متصرفات جدید تفوق سوق الجیشی بدست آورده بود با عهدنامه سرحدی که بدون تأخیر با ایران امضاء کرد^۱ قله‌های ارتفاعات و همچنین تسلط بر منابع آب در اختیار او افتاد. خطوط آهن ژنرال ان کف نیز برتری تجارتی را برای او تأمین کرده است البته مشروط بر اینکه کالای روس بدون اشکال از مرز قابل عبور باشد. چون وضع خطوط ارتباطی کنونی بین ترکمنهای اتک (معنی لغوی آن دامنه کوهسار است) و خراسان هیچ تعریفی ندارد، و بواسطه عملیات راهزنی تیره‌های وحشی مرزی تقریباً مسدود بوده است.

جاده شوسه‌ای به تازگی از عشق آباد به مرز ایران کشیده‌اند و دولت ایران تعهد کرده است جاده سمت خودش را به منظور تأمین ارتباط با جاده عشق آباد بسازد که بنابراین عشق آباد بوسیله راه عرابه‌رو با قوچان و مشهد متصل خواهد شد. ساختمان جاده طرف ایران به کاستیگرخان افسر اتریشی که در خدمت شاه است واگذار گردید.

قبل از خاتمه سال ۱۸۸۸ جاده سمت روسیه که سی میل طول آن است به سرحد رسید، ولی لازم به گفتن نیست که قسمت واقع در طرف ایران هنوز درست شروع نشده و علامت پیشرفتی هم در آن دیده نمیشود. روسیه که از این تأخیر و همچنین بواسطه امتیازی که انگلستان در حوزه کارون تحصیل کرده بود خشمگین گردیده بوسیله قرار داد محرمانه‌ای که متن آن فاش نشده است به دربار ایران فشار آورده و تکمیل فوری جاده قوچان به عشق آباد را خواستار شده است.

شاه طالب انجام این کار نیست، ولی قدرت مقاومت هم نداشته است لذا ژنرال کاستیگرخان از آن کار برکنار شد و گفته‌اند که وی با والی خراسان نزاع کرده بود و یا اینکه با روسها مکاتبات مستقیم داشت و مقاطعه انجام این کار بر-

۱ - متن این معاهده در ضمیمه کتاب آسیای مرکزی (تألیف کرزن) چاپ شده است. م

عهدۀ ملک التجار رئیس صنف بازرگانی مشهد واگذار شد که تعهد کرده است این جاده را در ظرف یکسال و با دریافت ۱۳ هزار لیره تمام کند و متقابلاً امتیاز تأسیس مسافرخانه و چاه آب و اخذ باج در سراسر این جاده با او باشد. وقتی که من در اکتبر ۱۸۸۹ از آن حدود میگذشتم وضع این راه به قراری بود که بیان کرده ام.

حوزه روس - از عشق آباد در جهت جنوبی خطسیر جاده از ناحیۀ دشت به طرف کوهستان است با عرض متساوی ۲۵ پا و هر چند که در مجاورت شهرپر از چاله است در قسمت شیب دار حتی پر شیب ترین قسمتهای آن راه طوری است که برای دستگاههای توپخانه قابل عبور میباشد. جاده در مسافت هشت میلی از شهر به تپه ها میرسد سپس جلگه ای را که در کنار واقع است به موازات محور رشته های اصلی کویه داغ سیر میکند و کمی دیرتر قسمت سربالائی پریپیچ و خم شروع و پس از طی یازده میل مسافت به گردنۀ کوهستانی باریکی وارد میشود که در ته آن سیل گاه پر سنگی است که در موقع عبور من خشک و خالی و معلوم بود که هنگام ذوب برف و سیلاب آب آنجا ناگهان به صورت طغیان درمی آید و بایستی که ملاحظات صرفه جویی، ولی نه حسابهای عملی دیگر روسها را وادار کرده باشد که به جای پل از همین مجرا و راه پر سنگی که در میان شیارها درست شده است و در بسیاری از نقاط درهم شکسته و آب آنرا برده است، رفت و آمد کنند. بعد از عبور از مقدار کثیری پیچ ها، جاده در ۲۵ میلی به جلگۀ مرتفع خالی و خلوتی می رسد سپس از راه ملال انگیزی گذشته و به تنگه ای در کوهستان منتهی میشود.

در اینجا دهکده روسی باجگیران است که سابقاً اندان نام داشت یک - میل دورتر قلۀ کوه خط مرزی روسیه و ایران را نشان میدهد. در این راه و یا در مرزهیچ سرباز روسی ندیده ام با آنکه رئیس پادگان در عشق آباد ورقه ای به من داده بود که در صورت برخورد با یکی از آنها بمنزله جواز باشد. حقیقت امر این است که روسیه قادر است با آسودگی خیال این قسمت از سرحدات آسیائی خود را کاملاً خالی بگذارد، زیرا که تصور تهاجمی از جانب ایران کاملاً دور از امکان

است و فقط اتباع روسیه و یا اهالی مرزی در آن حدود رفت و آمد دارند، اما نزدیک انتهای جاده و در فاصلۀ کمی تا مرز متوجه شدم که یک بنای چهار گوش سنگی میساخته اند که حدس میزنم برای نگهبان مرز و محل استراحت او بوده است.

باجگیران سمت ایران گمرکخانه ای دارد که از کاروانهای وارد از عشق آباد باج میستاند و آن آبادی کوچکی است با چند خانه گلی که تا دامنه کوه که در دو میلی مرز است امتداد دارد. در این منطقه بود که با پیاده روی از روی سنگها و موانع و با افسار اسبم در بازو خوشبختانه به خیمه گاه رسیدم در حالی که مهتابی درخشان بر معابر باریک و تاریک میتابید و بر تک سواری من شکوهی میداد و تا موقعی که به مقصد رسیدم حتی یک ذره هم سبزه و علف در آن تپه های خشک و سرد به نظر نمیرسید و در جاده هیچ اثر و خبری از هستی و حیات وجود نداشت مگر آهنگ زنگ کاروان شتر که گاهی سکوت محض بیابان را درهم می شکست.

کوههای مرزی - رشته جبالی که من از میان آنها گذشتم و قبل از اینکه به قوچان برسم دو روز دیگر در شاخه ها و کوره راه های آن صرف وقت کردم و ده روز آینده را هم در رشته های سخت و صعب شرقی آن گذراندم، امتداد شرقی سلسله کوه های عظیم البرز است که مانند صخره های غیر قابل نفوذ در سراسر مرزهای شمالی ایران کشیده شده است. این رشته ها که به کوه های قفقاز در مغرب میپیوندند با مسافتی ده تا سی میل به خطوط ساحلی جنوب دریای خزر نزدیک میشود و در مسیر آن قلۀ اعجاب انگیز دماوند (۱۹۴۰ پا) سر به فلک کشیده است. این کوهها در دشت گرگان قدری بالاتر از شهر استرآباد یک چند متوقف و یاز باشیب بسیار در رشته های درهم پیچیده ای که مانند نقرات پیاده نظام دنبال یکدیگر واقع شده اند با محوری که از شمال غربی به جنوب شرقی در ناحیۀ میانهای بین صحرائی ترکمن و حاشیه شمالی نجد بزرگ ایران واقع گردیده است به رشته کوه های بالای هرات که خود امتداد غربی سلسله جبال مهیب هندوکش است مربوط میشود و در این حدودی که مورد بحث ماست در سمت شمال به کوران داغ و کویت داغ معروف اند

و حال آنکه رشته‌های اصلی داخلی که بلندترند جلگه اترک را در سمت جنوب محصور می‌سازند و به ترتیب آلاداغ و بینالود کوه نامیده میشوند.

جلگه مرتفع که بین این دو حصار متوازی پنهان شده است به طور متوسط ۴۰۰۰ پا ارتفاع دارد و با قله‌های مسلط شده‌اند که ارتفاع آنها از ۸۰۰۰ تا ۱۱۰۰۰ پا است و میگویند فقط در خراسان ۱۶ قله هست که مصداق این تعریف میباشد که هیچ نقطه عالم از سطح خارجی، این کوه بیشتر بی حاصل و بایر نیست عاری از هر گونه علف و سبزی است، ولی در گوشه و کنار آن درختان عرعر هست که از آب چشمه‌ها سیراب میشود و در دامنه شیب‌ها مشت خاک نیست و تخته سنگهای تیره گون آشکارا و صادقانه ماجرای کهن طبقات الارضی این حدود را باز میگویند و به همین مناسبت حالت سخت و وحشیانه این ارتفاعات بوده است که تا ده سال پیش کمینگاه غارتگران و جانی‌ها بشمار میرفته است و ترکمنهای راهزن چون شعله آتش از آن گردنه‌های تیره فام سرازیر و با تفنگ و شمشیر در دست بر دهکده‌ها و گله‌داران که اسکان نجات از نهیب غارتگران آنها نداشتند شبیخون میزدند.

خط آهنی که خیال ساختن داشته‌اند - میگویند هنگامیکه روسها ساختمان جاده عشق آباد به قوچان را شروع کرده بودند در نظر داشتند خط آهنی هم در این جاده قرار دهند - راه آهن یا تراموای بخاری - که وسیله تسهیل ارتباط ایشان با مشهد شده باشد، ولی چنانکه یک مهندس انگلیسی که آن ناحیه را بازدید کرده به اینجانب می‌گفته است این قول نوردند داشته‌است، زیرا که پیچ و خم راه طوری است که در شرایط فعلی هیچ نوع خط آهنی از آنجا قابل گذر نیست و همین وضع در جاهای دیگر این جاده در قسمت بین باجگیران و قوچان دیده میشود.

کشیدن خط آهن بین قوچان و مشهد آسان است چون زمینی هموار دارد، ولی این کاری بی ثمر خواهد بود و چنانکه بعداً بیان خواهیم کرد اگر بخواهند مشهد را با سیستم راه آهن روس مربوط سازند بهتر این است که این کار از طرف دیگر بشود.

از باجگیران دو راه عبور هست یکی راه دوربادام و امامقلی به قوچان که میگویند مسافت آن دوازده فرسخ یا ۴۸ میل است. از عشق آباد منازل راه به شرح زیر بوده است:

عشق آباد به باجگیران	۳۰ میل
باجگیران به مرز ایران	۲ میل
مرز ایران به امامقلی	۲۱ میل
امامقلی به قوچان	۲۳ میل
جمع	۷۶ میل

جاده در قسمت ایران - بین سرحد و قوچان راه فعلی قاطر و شتر رو همه جا از خطوط شوسه نمی‌گذرد و از قرار معلوم این راه شوسه در اوغاز انحرافی پیدا خواهد کرد و دور دست از نقاط پر شیب و دشوار خواهد گذشت با وجود این من در سراسر این راه تا تمام نگران پیشرفت کارها بودم، در بعضی جاها کار تمام شده بود و بعضی دیگر هم علامت گذاری شده و در قسمتهای دیگر عمه‌ها مشغول کار بودند. من با صدها نفر از این کارگران (مزد روزانه آنها در حدود شش پنس و نیم) که یاراه را بند آورده بودند و یا پل‌های بی اعتباری میساختند که شاید با پیش آمد طغیانی از بین میرفت و یک مهندس آلمانی استخدام کرده بودند که قدری چاشنی علمی به کارها بزند، ولی وی یک ماه بعد درگذشت.

اگر فقط مهندسان محلی به تعقیب کار پرداخته باشند اعتمادی به دوام عمل مقاطعه کار نخواهد بود عمه‌هایی را که مشغول دیده بودم خیلی تبیل وار کار میکردند و اگر ملک التجار حتی در ظرف دو برابر مدت معهود از عهده اتمام مقاطعه خود برآید موجب تعجب بسیار من خواهد شد.

دور بادام و امامقلی - از باجگیران وقتی که جلگه را به سمت جنوب شرقی سیر میکنیم جاده فعلی از میان تپه‌های پر سنگ و دره‌های تنگ می‌گذرد که به طرز حیرت‌انگیزی یادآور ناحیه پریشان سرزمین فلسطین است که بین بیت المقدس و

سماریه واقع شده است. قدری دورتر به گردنه باریکی رسیدیم که شیب آن بسه اندازه‌ای تند بود که ناچار شدم پیاده شوم و اسبم را هدایت کنم. برج‌های دیده بانی کوچک بر رأس صخره‌ها به نظر میرسید و دیوارهای بد نمای سنگی که در سراسر ته دره ساخته بودند روزهای تاخت و تاز ترکمن‌ها را به خاطر می‌آورد.

در انتهای گردنه به محوطه گرد محدودی آمدیم که در آنجا دهکده دوربادام جویباری کوهستانی دارد که سرچشمه‌اش در آنجا است و هم در آنجا مصرف حیاتی دارد. محوطه‌های چهارگوش با دیوارهای گلی بلند و برج‌های دیده بانی از هر طرف مناظری بود که بعداً هر روز و گاهی نیز هر ساعت می‌دیدم و نشان میداد که تاخت و تاز ترکمنها وجود این برج‌ها را تا صد میل از حدود آنها در هر دهکده‌ای ضروری بینمود. در دوربادام (۱۴ میل) در بوستانی فرش بر زمین انداختم و آنجا ناهار خوردم.

از گردنه‌ای عبور کردم که رودخانه شارق در آنجا وارد جلگه می‌شود و جاده جدید در چند نقطه از رودخانه عبور میکند که در صورت پیش آمد طغیان و سیلاب خیلی امکان خرابی هست. سپس به زمین بازتری وارد شدیم و یکی از دو دهکده را که امامقلی نام دارد و طرف چپ واقع است سیر کردیم. در اینجا با شنیدن صدای شیون و زاری که از درون آلونکی نکبت‌بار به گوش میرسید و مشاهده حلقه‌ای از زنان و کودکان که در بیرون گریه و سوگواری مینمودند پیش رفتیم و اطلاع حاصل شد که شوهر بچه‌داری در اثر سقوط سنگ از گردنه درجاده‌ای که تازه از آنجا عبور کرده بودم و مشغول ساختن آن بودند هلاک شده بود.

نعش لخت که در پارچه‌ای پوشیده بود بر زمین افتاده و دو پای آن به سمت درگاه خانه بود. من به این بندگان بیچاره که وضع و حال ذلت‌باری داشتند چند قران دادم. در خارج دهکده حفرة کم عمقی در جوار جاده به نظر رسید که در میان چند توده خاکی و سنگی قرار داشت و بنا بود قربانی تیره بخت در آنجا مدفون شود.

ساعت سه بعد از ظهر در محل بازتری در جلگه که با درختان تبریزی سر و وضعی یافته بود به دهکده اصلی امامقلی وارد شدم که به رسم تمام دهات کوهستانی ایران، خانه‌ها در ردیف یکدیگر بر شیب تپه‌ها بنا شده است یک رشته ایوان‌های گلی هم با سوراخی در میان آنها به صورت درگاه دیده میشود. کدخدای ده خانه‌اش را برای اقامت تعارف کرد اما من سوز سرما را درخیمه بر نیش شک - ناپذیرکک در خانه او ترجیح دادم.

در اینجا پیام‌رسانی از جانب ایلخانی یا سرکرده قوچان که بنا بود مقرش را روز بعد زیارت کنم و از آمدنم خبر داشت نزد من آمد. این فرستاده خان پیر - مردی بود که ریش خود را خیلی ناجور با حنا رنگ کرده بود و تحقیق میکرد که در چه ساعتی قصد ورود به قریه امامقلی دارم، زیرا که اربابش در نظر داشت که پیشواز شایسته‌ای از اینجانب بکند. من ساعت ورود را موقع ظهر قرار دادم. وی پیشنهاد نمود که من یک روز تمام در امامقلی بمانم که پیش خود چنین استنباط کردم که منظورش این بود که در بازگشت به امامقلی برای بردن خبر احتیاج بعجله زیاد نداشته باشد. من در جواب گفتم که جذبه‌های غیر قابل مقاومت قوچان ایجاب نمیکرد که در حرکت شتاب نمایم.

زیاران به قوچان - وقتی که در ساعت هفت با مدام روز بعد حرکت میکردم دسته‌ای زوار مشهد را دیدم که از رشت از طریق اوزون آدا و عشق آباد آمده بودند و الاغ سوار در دهکده از جلو من عازم بودند و در مدح علی و حسین و مقدسان دیگر عالم شیعه فریاد میکشیدند.

من از راه اصلی وارد جاده و سپس به سمت جنوب غربی منحرف شدم و از میان تپه‌ها که سرچشمه رودخانه‌هایی است که شمال ناحیه اتک و جنوب قوچان را مشروب میسازد میان پر، راه جلگه را پیش گرفتم و در سمت چپ خود آبادی

۱ - خط آهن ماوراء بحر خزر از طرف زوار مسلمان از هر دو فرقه برای رفت و آمد به اماکن مقدسه خیلی مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای سنی‌های آسیای مرکزی راه کوتاه تری به مقصد مکه است و همچنین راه مناسبی جهت رفتن به نجف و کربلاست. شیعه‌های ایرانی و مسلمانان غربی هم برای سفر زیارتی به بارگاه امام رضا (ع) از آن استفاده می‌نمایند.

کوچک کلات شاه محمد که قتانی دارد و دورتر کلات محمود را می دیدم . تپه ها به رنگ های گوناگون نبود اگر چه رفته رفته کوتاه تر و کم پیچ و تاب تر مینمود و قسمتی از دامنه ها را شخم زده بودند . همه جا به رنگ خاکی به نظر می رسید همان جنس خاکی عالی ولی بی جلا که پوشاک سربازان ما درسزمین های گرم و بد هواست .

زباران (۱۰ میل) با آنکه ناشی دلالت بر فراوانی دارد صورت ظاهرش گواهی نمیدهد که جزسنگ و خاک چیزی به حد وفور داشته باشد . در حال آنجا جویبار باریکی آب حوض را که صاف و زلال است لبریز و درختان معدود بید و تبریزی را سیراب میکنند . دو فرسخ دیگری که تا قوچان مانده بود فرسخهای سنگین بود . از این رو کمی از ظهر گذشته بود که من به مقصد رسیدم . از سه ربع قبل از ورود درختان و باغ ها و تاکستانهای شهر را که در پائین جلگه ای وسیع قرار داشت و مانند اثر پا بر خاک سرخ ریگزاری مینمود مشاهده میکردم .

اراضی مزروع وسیع در حومه شهر به صورت نمایانی جلب نظر و چنین مینمود که گویا از آسمان پهلوانی فرود آمده و قدم سنگین خود را در این نقطه دورافتاده خالی بر سطح زمین نهاده و از برکت سحر آمیز آن همه جا را زود و سریع جوانه و شکوفه فرا گرفته بوده است . در سمت شمال و جنوب جلگه را رشته هایی که از طرف غرب به شیروان و از جانب شرق به مشهد کشیده شده اند محصور ساخته بود .

در حدود دو میلی شهر و در آخرین برآمدگی تپه ها قبل از ورود به دشت باز به جاده اصلی برآمدم و تند و چالاک به طرف دیوارهای شهر تاختم . در یک میلی آنجا پلی بود با طاقی بلند ، بر مسیر رودخانه اترک^۱ که در آن موقع سال خشک بود . رسه بزبان در رودخانه خشک ، ته مانده علف های مرداب را میچریدند

۱ - در اینکه آن مجرای اصلی رودخانه اترک بوده است من تردیدی ندارم که از دره تبارک در پائین ارتفاعات اشاکیر که در ۲۰ میلی جنوب قوچان است سرچشمه میگیرد و گاهی نیز تا همانجا تبارک خوانده میشود . والنین بیکر مدعی شده است که سرچشمه آنرا در محلی به نام قره قازان (دیگکسپاه) در مجاورت شیروان یافته بود ولی او گویا متوجه مجرای علیا که در آن موقع آب نداشته، نشده بوده است .

و چند درخت تبریزی خشک و گردآلود در لب رودخانه بی رمقی دیده میشد . درست دیگر سرسبزی و زراعت همه جا به نظر میرسید و حتی به حد وفور بود . باغات هلو ، شاه توت ، زرد آلو و انار بواسطه فرارسیدن فصل پائیز وضع پژمرده ای داشتند . محوطه پر از درختان انگور بود که درهم و برهم کاشته بودند و در ظاهر درست نقطه مقابل تاکستانهای بسیار مرتب بردو (فرانسه) مینمود . کار اختصاصی اهالی قوچان ظاهراً شراب سازی است که به این مناسبت مصرفش هم در آن جا زیاد است .

پیشواز در هنگام ورود - در این مورد تعجب بسیار داشتم که مرکب یا کسی از جانب خان پیشواز نیامده بود آن هم با وجود رسم استقبال که در مراکز اداری دولت ایران نسبت به خارجی ها مرعی میدارند و مقدماتی که روز قبل فراهم شده بود^۱ . یادم هست موقعی که سرهنگ بیکر در سال ۱۸۷۳ در دوره همین خان به قوچان آمد هنگام ورود با همین وضع خیلی مختصر مواجه گردید و دلیلش هم این بود که خان بعد از بزم سنگین شبانه در خواب ماند ، و چون میگویند که این قبیل می گساری ها غالباً واقع میشود هیچ بعید نیست که در این مورد هم خواب باز جناب خان را در ر بوده باشد .

باری من به اندازه کافی از راه و رسم نزاکت مآبی شرقی با اطلاع بودم و میدانستم که از لحاظ آداب با هر فرد خارجی به میزان قدر و احترامی که وی برای خویش قائل است رفتار میکنند و هرگونه قصوری را در رعایت شأن و مقام ناشی از فروتنی نمی شمارند ، بلکه دلیل حقارت و خردی محسوب میدارند^۲ پس در خارج دیوار شهر توقف و تحت چنان شرایطی از ورود خودداری نمودم و سر پیشخدمت افغانی خود و یکی از سواران ترکمن را به منزل خان فرستادم که به او اطلاع

۱ - استقبال تام اسکورت سواری است که معمولاً برای پیشواز یک میهمان مهم به جلو می فرستند و « میهماندار » شخصی رسمی است که از جانب شهریار یا حاکم مسافر تازه وارد را خوش آمد می گوید .

۲ - خیلی اوقات اتفاق می افتد که یک فرد متشخص ایرانی در صدد بر آید که به این طریق مقام میهمانش را از خودش پایین تر بیاورد و این هیچ به قصد توهین کردن به میهمان نیست ، بلکه بیشتر برای بالا بردن اهمیت خود اوست .

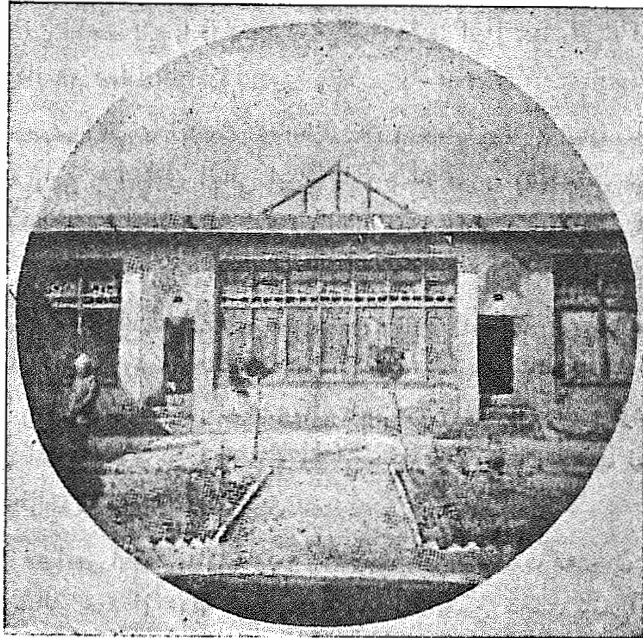
دهند که من سر موقع مقرر وارد شدم و از بی‌احترامی که شده است تعجب دارم و ناگزیر شده‌ام در کاروانسرای بیرون شهر توقف کنم .

پس از ده دقیقه سروصدای سم ستوری برخاست و در حدود هشت تا ده سوار که چهار نعل جلو می‌آمدند در شبکه فرسوده‌ای را که دو یابوی ابرش می‌کشیدند و بر یکی از آنها محلی مشرف به درآماده کرده بودند همراه آوردند . نفر ارشد این عده اظهار داشت که خان از آزرده‌گی موجه من بسیار ناراحت شده و قصد داشته است چنانکه مقرر شده بود به استقبال بیاید ، ولی پیام رسان ده‌کده امانقلی همان‌پیر سرد ریش تنگ خبر داد که ساعت ورودم یک بعد از ظهر خواهد بود و تقاضا کرد که این اشتباه را عفو و منزلی را که او برای اقامتم در نظر گرفته است قبول کنم . چون احساسات جریحه‌دارم بدین نحو تسکین یافته بود بر آن ارباب سوار شدم . من از جلو و همراهانم به دنبال حرکت کردند و سواران خان پیشاپیش چهار نعل میراندند و در کوچه و بازار با سرعتی حیرت‌انگیز راه را برای عبور باز میکردند .

مهمان نوازی جناب خان - از دروازه کم ارتفاعی که برج‌های گلی بر دیوارهای خاکی داشت گذشتیم . از میان چندین کوچه و پس‌کوچه تنگ و کج و معوج عبور کردیم و سرانجام وارد خانه‌ای شدیم که از قرار معلوم خان برای اقامتم آماده کرده بوده است که سه اتاق عالی مفروش و دیوارهای گچی باطاقچه‌های سبک داشت و رو به حیاطی بود که در وسط آن حوض گرد و فواره و در اطرافش چند باغچه بود و این وضع داخلی اکثر خانه‌های ایرانی است .

یک سماور روسی هم روی میز غلغل می‌خورد و چند صندلی با نشیمنگاه حصیری (که نجای ایرانی برای میهمانان اروپائی کم و بیش آماده دارند) در اطراف اتاق چیده بودند . سراسر یک ضلع اتاق که به طرف حیاط بود پنجره یک-پارچه‌ای (ارسی) بود که بنا بر رسم ایرانی پر از شیشه‌های ریز الوان که به طرز پاکیزه‌ای در داخل شبکه‌های ظریف چوبی قرار داشت و طاقچه‌های دیوار پوشیده از باسمه‌های روسی و از آن قبیل عکسها بود که از مجلات مصور و یا

اعلانات ایام عید مسیح بریده باشند و همچنین عکس‌های شفاف اعضای خاندان سلطنتی روسیه و صورت پریان سیاه مو با گردن‌بندهای قیمتی و زیبا و گردن و بازوان لخت و اقلا چهار عکس بزرگ از امپراتور و ملکه روس و یک پرده نقاشی رنگین از سلاطین جهان با چهره تزار دو برابر اندازه سران دیگر و امپراتوران پیر آلمان و اتریش به اندازه کوچکتر در طرفین تزار و ملکه و یکتوریا در جامه ابریشمی سرخ فام



مهمان‌سرای خان

در وسط عکس ردیف سوم و در کنار این تزیینات چند عکس رنگی درخشان از اعظم دینی مانند حضرت سریم و مسیح و مقدسان دیگر فرقه یونانی که تضاد عجیبی با عکس‌های متبسم خاندان‌های سلطنتی داشت بردیوار می‌خکوب شده بود . از این طرز آرایش اتاق نیک نمایان بود که تمایلات جناب خان بیشتر با کدام طرف است و بایستی این آرایش را به منظور جلب توجه میهمانان دیگری

از اتباع سایرکشورها تمهید کرده باشد نه این جانب. در این موقع سینی‌های بزرگ پراز شیرینی‌های ارغوانی و سفید از جانب خان آوردند باتکرار معذرت خواهی و استعلاام اینکه اوچه وقتی میتواند است برای دیدارم حضور یابد و اینکه گناه پیام رسان یعنی آن پیر سرد بدربیش را به این عنوان عفوکنم که چون زبانش کردی بود حرف مترجم مرا درست درک نکرده بود.

من ساعت پنج را وقت ملاقات تعیین و ضمن ابراز خوشوقتی، ازتقصیر آن مرد خطاکار هم صرف نظر کردم.

توصیف کلی - اکنون که به قوچان رسیده‌ام پیش از بیان مطالب دیگر جادارد که راجع به اخلاق اهالی این ولایات عمده مرزی و شخصیت سرکرده آن اشاراتی بکنم یعنی همان کسی که مهمانش بودم و قرار بود بزودی با او گفتگو نمایم.

اسکان و قدرت کردها - سیصد سال پیش مرز شمال شرقی ایران در معرض تاخت و تاز تاتارها بود همچنانکه تا ده سال قبل نیز گرفتار تک‌های آخال ترکمن بود. این راهزنان در صحرای سمت شمال باهم جمع و از طریق کوه و گردنه هجوم آورده برق آسا فتنه و حریق و غارت و کشتار میکردند و باهمان سرعت نیز فارغ از کیفر و مجازات عقب‌نشینی مینمودند.

از خصایص اخلاقی پادشاهی بزرگ، یکی این بوده است که چون میدانست ایرانیان بيمناک خود از عهده یورش راهزنان و مهاجمین درست بر نمی‌آیند شاه - عباس در صدد برآمد مدافعان سرحدی خود را از محل دیگر تأمین کند. چنانکه او عده کلی از ارامنه را هم از شمال غربی ایران به پایتخت جدید خود اصفهان انتقال داد تا در آنجا شیوه کسب و تجارت را به مردم یاد بدهند و هم بر رونق پایتخت تازه بیفزایند.

وی باز از همان ناحیه مملکت تمام نفرات طایفه‌ای کرد را به این ناحیه خراسان کوچ و آنها را در کوهستان و ارتفاعات این ایالت اسکان داد و با این کار

عاقلاً نه دو منظور حاصل کرد هم وضع خود را در مشرق استحکام بخشید و هم از لطمه تقار و کشتار تیره‌های کرد که در خطه غرب مزاحم او بودند جلوگیری نمود^۱ این ایلات تبعیدی شاهدلو، زعفرانلو، کیوانلو و امانلو بودند و گفته‌اند که شاه عباس در اصل کوچ دادن و خانوار را در نظر داشت، اما بواسطه مقاومت بعضی از سران این طایفه عده مهاجران به ۱۵ هزار خانوار تقلیل یافت^۲ این ایلات که به کوهستانها و جلگه‌های بین استرآباد و چناران کوچ داده شده بودند در اثر خدمات نظامی ایلاتی که انجام میدادند و دفاع نقاط مرزی با ایشان بود و بر عهده داشتند که نفرات سوار برای قشون شاه فراهم سازند، از دادن مالیات یا باج معاف بودند.

حاصلخیزی عمده قوچان سرانجام سبب شد که از سرکرده آن هم باجی مطالبه شود. بجنورد که ناحیه فقیرتری است هر ساله فقط اسماً برای شاه پیشکش می‌فرستاد. وضع قرین استقلال و غرایز میراثی این تازه‌آمدگان بزودی برای سرکرده‌های ایشان قدرت و اهمیت بسیار فراهم ساخت و از این لحاظ قوچان از مدت‌ها پیش وضعی ممتاز داشت و عنوان ایلخانی یعنی بزرگ تیره و ایل به رئیس آن اعطاء شد؛ هم به مناسبت وضع برجسته‌ای که او داشت و هم چنانکه گفته‌اند از آن جهت که او نسبت به رفتار زیردستانش در برابر حکومت مرکزی مسؤول باشد. با وصف این مهاجران کرد غالباً چه پنهانی و یا آشکارا در حال طغیان بودند و با اینکه نادر شاه بوسیله گرفتن یکی از دختران ایلخانی سعی نمود آنها را نرم کند همینکه او به فتح هندوستان رفت ایشان فرصت را مغتنم شمرده در غیاب وی باز اظهار وجود و عنوان استقلال کردند و او به این سبب چنان خشمگین شد که به قصد ریشه‌کن کردن آنها راه قوچان پیش گرفت و در بیرون دروازه این شهر بود که به سال ۱۸۴۷ در خیمه گاه خود به قتل رسید.

۱ - راجع به اصل این کار بعضی از نویسندگان نوشته‌اند که شاه اسماعیل مؤسس خاندان صفوی بانی آن بوده به نظر من این قول درست نیست.
۲ - در بعضی جاها خواننده‌ام که عده تبعید شدگان صد هزار خانوار بود که گمان می‌کنم ناشی از اشتباه لفظی باشد یک صد هزار نفر بوده است نه خانوار.

در این قرن هم قوچان بر ضد فتحعلیشاه باز شورش کرد و موقعی که برنزا به سال ۱۸۳۲ در آنجا بود بعد از محاصره‌ای طولانی شهر تازه بدست نیروی عباس میرزا ولیعهد که افسران انگلیسی توپخانه او را اداره میکردند افتاده بود. تجربیات ایلخانی کنونی که در اینجا به شرح آن میپردازم بر او روشن ساخته است که در عهد شاه فعلی شورش کردن کار بس خطرناکی است و در مدت بیست سال اخیر یا بیشتر و بخصوص از موقع پیشرفت روسها در سمت شمال و از بین رفتن علت و افرادی که وضع و قدرت کردها منوط به آن بود نفوذ این افراد و قدرت سر کردهای ایشان نیز بطور محسوس کاهش یافت.

سیرت و اخلاق آنها - از پنج مرکز اصلی اسکان کردها در خراسان فقط سه تا از آنها تا کنون باقی مانده است. قوچان، بجنورد و درگز. کردها طبعی ساده ولی خشن و استقلال طلب دارند و موقعی که ابتدا وارد محل جدید شدند زندگی بی آرام و عادت غارتگری ایشان که به آن علاقه مند بودند تأثیر نامساعدی در اخلاق مردم آن حدود نمود. مسافرانی که ایشان را در روزگار غارتگری ترکمنها در حدود مرزی دیده بودند و هر دو طرف را در حال غارت و راهزنی دیدند نوشته‌اند که بین دو دسته در واقع فرقی نبوده است هر دو گروه تا فرصتی مییافتند اقدام به هجوم و غارت و کشتار می‌نمودند.

ترکمنها همواره حریف رقیبی برای کردها بودند و برعکس. و اگر ما راجع به قتل و فساد ترکمنهای اتک در ایران کمتر شنیده‌ایم و کردها نسبت به اتکها حالت تمکین ابراز داشته‌اند شاید برای این است که هیچ مسافر کنجکاوای جرأت نموده است که قدم به سرزمین ترکمنها بگذارد و حال آنکه صدها نفر ناظر قتل و کشتار صفحات خراسان بودند. از لحاظ چهره، کردها به آسانی از ایرانیها قابل تمیز اند هم از قیافه و هم بواسطه لباس. ایشان نژاد نیرومند و ستبری هستند قیافه باز دارند و گاهی خطوط خوش ترکیب قویاً در صورت آنها دیده میشود و گاهی نیز خوش صورت اند و موهای نا مرتب در سر و رویش دارند. ایشان بیشتر

اقسام لباس‌های ایران را میپوشند، اما کلاه بی لبه پوستی، (به جای کلاه کوتاه یا کلاه کوچکی به شکل پوست تخم مرغ) و کت پوستی دراز یا پوستین در بر میکنند و تا این اواخر از جهت پیوستگی قومی و علاقه نسبت به رئیس خود شهرت بسیار داشتند و حاضر بودند هر موقع با راه انداختن آشوب از آنها بر ضد حکومت مرکزی طرفداری نمایند.

اقتدار ایلخانی - اقتدار ایلخانی همواره در این خانوار ارثی بوده است هر چند که آن ظاهراً منوط به تصویب شاه است. دولت گاهی سعی کرده است افراد رسمی از طرف خود انتخاب کند، ولی این کار بعض اوقات به شورش و انصراف قهری شخص مزاحم منجر شده است. از موقع بر تخت نشستن و یا در واقع ابراز قدرت شاه فعلی در بیست و پنج سال اخیر کردها سلسله قاجار را غاصبان بیگانه می‌شناخته‌اند و ایشان اتباع سر کردهای خود بوده‌اند نه پادشاه.

ایلخانیها بنام خود و بدون مراجعه به تهران بانی قانون و مجری عدل و داد بوده‌اند و حتی حق مرگ و حیات برای خود می‌شناخته‌اند. ولی پیش آمدی که قبل از ورود من به قوچان رخ داد از لحاظ تغییر وضعی که اتفاق افتاده است بهترین شاهد و درخور بیان است.

وزیر یا نایب‌الحکومه قوچان به نام رمضان خان بوسیله شخصی که در پی انتقام خصوصی بود و قصد جنایت داشت تیر خورد و با آنکه مضروب کشته نشده بود ایلخانی بدون هیچگونه مراجعه‌ای به تهران ضارب را به فجیح ترین طرزی کشت و این عمل از جانب شاه به مثابه دخالت در اختیارات سلطنتی وی تلقی گردید و من هیچ تردیدی ندارم که ایلخانی برای اجتناب از عواقب کار ناگزیر شده است مبلغ سرشاری بابت حق بخشودگی تقدیم کند.

خاندان حاکم - نسب نامه خانواده ایلخانی به شرح زیر است: اولین نفر رئیس خانواده که مدرك آن در دست است محمد حسین بود که اواخر قرن گذشته (۱۸ میلادی) در شیروان حکومت میکرد. پسر او امیر گناه خان در اوایل قرن حاضر

به قوچان آمد و بارها با ترکمن‌ها در افتاد، در حدود سال ۱۸۱۰ پسرش رضاقلی خان او را از این مقام برانداخت و می‌بایستی که خود در حدود پنجاه سال امارت کرده باشد.

وقتیکه فریزر در سال ۱۸۲۲ به قوچان آمد (که وی آن را خوبشان یا قوچون مینامید، قوچان نام درازتر است) این شخص سمت ایلخانی داشت و فریزر او را مرد خوش سیرت و نیکنام تعریف نموده است ولی فاقد دلاوری و یا هرگونه هنر، هر چند که توانسته بود دیر زمانی بدون سطوت حکمرانی خود را حفظ کند. در موردی که ایلخانی از مقر خود غایب بود فتحعلیشاه که همواره اندیشه وسعت دادن قلمرو خویش را دسر داشت و برعکس خود ایلخانی مردی صلح‌جو بود برضد قوچان لشکر کشید، ولی نتوانست آنجا را تسخیر کند و ناگزیر شد قرار صلحی بگذارد و عقب نشینی کند. سپس چنانکه بیان کرده‌ام عباس میرزا آنجا را گرفت و رضا قلی خان ناچار تبعیت شاه را گردن نهاد. وی که بعنوان امیر ابتدا به تهران و بعد به تبریز روانه شد از غم و غصه در بین راه در میانه وفات کرد. پسرش سام خان جانشین او گردید و ایلخان فعلی فرزند جوان تر پدر بوده است و به من اظهار داشت که بیست و چهار سال پیش برجای برادر خویش نشست.

ایلخان فعلی - میزبان من امیر حسین خان که عناوین پرآب و تاب امیرالامراء و شجاع الدوله دارد و لقب دوم را شاه به او داده است در دوره زندگانی شخصیت ساله اش رویهمرفته زیر نظر و مراقبت دولت بوده، در ابتدای امر در جنگ هرات ۱۸۵۶-۷ شرکت داشت و همچنین در لشکرکشی ایران به مرو که در سال ۱۸۶۰ به عاقبت شومی منجر گردید. وی مردی عاطل و جاه طلب و بی‌اندازه مغرور است و در بی‌عقلی او همین بس که پس از احراز مقام ایلخانی با والی خراسان درافتاده بود به این نحو که وقتی برای تسویه حساب به مشهد احضار شد از رفتن امتناع ورزید و آنقدر استقامت نمود که شاه برای گوشمالی دادنش لشکر فرستاد و چون این عده به نزدیک شهر رسیدند توافقی حاصل شد که در نتیجه اختیار قوچان در دست ایلخانی

باقی ماند مشروط بر اینکه وی جریمه‌ای به شاه پرداخت کند و من بتفاوت شنیدم که آن مبلغ سه تا هفت هزار لیره بوده است.

بار دیگر وی مظنون واقع شد که در صدد شورش بوده و یا چنین نیتی داشته است. این بار او را به تهران احضار کردند که از مقام خود افتاد و زندانی شد و پسرش جای او را گرفت. پس از چندی شاید با پرداخت جریمه ثانوی و سنگین از زندان آزاد شد و دو باره ایلخانی شد که تاکنون هم بدون اشکال در آن مقام برقرار است و خوب دستگیرش شده است که در زمان شاه فعلی سرکشی و طغیان برای هیچ کس و قهرمانی ثمری ندارد. اگرچه اخلاق کردی طایفه او نیز در اثر دوره طولانی صلح و آرامش رو به تباهی است.

کاهش نفوذ او بواسطه تزاید قدرت شاه کنونی و ایجاد تمرکز بیشتری در همه رشته‌های امور با توسعه خطوط تلگراف جناب خان را از ابهت دیرین محروم ساخته است، ولی او هنوز یکی از قوی‌ترین چاکران دربار پادشاهی ایران بشمار می‌رود و علاوه بر شخصیت خودش از این لحاظ نیز قابل توجه است که شاید آخرین یادگار نظم و بساطی گذران است.

پسر او - وی با پسر ارشد خود ابوالحسن خان که حالا سی و شش ساله است از دیر زمانی پیش رابطه خوبی نداشته است. ابوالحسن خان یک چند حاکم شیروان بود که دومین شهر آن امیر نشین است، ولی پدرش او را معزول و زندانی کرد و حالا در چناران اقامت و به امر شاه مقرر ثابته دارد و اخیراً با دختر وزیر خراسان ازدواج کرده است و مسلم نیست که بتواند جانشین ایلخانی کهنسال شود چون کارهای دیوانه‌واری از او سر می‌زنند از جمله میگویند زن سابقش را که ترکمن بود آنقدر کتک زد تا جان داد و بعلاوه میراث پدری یعنی عادت میگساری را کاملاً داراست.

شهرت او - باید بگویم که بدبختانه شهرت عمده ایلخانی پیر در نزد نویسندگان انگلیسی که غالباً ذکر کرده‌اند می‌خوارگی اوست. طی بیست سال گذشته چندین

نفر انگلیسی با او ملاقات و صحبت کرده‌اند از جمله سرهنگ والتین بیکر در ۱۸۷۳ و سروان ناپیر در سال ۱۸۷۴، سرمک گرگور ۱۸۷۵ و ادسوند او دونوان در سال ۱۸۸۱^۱ و بیشتر این نویسندگان هم او را یامست دیده‌اند یا در حالت میگساری و یا در حال خماری.

شراب سفید قوچان مشهور است و جناب خان به مشروبات دیگر مثل کنیاک و عرق و هرنوشابه دیگری که مایه کافی داشته باشد علاقه‌مند است. ژنرال گروود کف که در سال ۱۸۸۰ از طرف ژنرال اسکولف مذکور با اطلاع شاه در لباس میدل به خراسان رفت تا برای قشون روس که با ترکمنهای اتک در ماوراء بحر خزر نبرد میکردند لوازم خریداری کند از می پرستی خان سرکرده کرد اطلاع قبلی داشت و در گزارش مربوط به مأموریتی که به او واگذار شده بود صمیمانه اعتراف میکند که جهت تحسین میزبان خوش مشرب خویش چه اقدامی کرده بوده است:

« چون شنیده بودیم که به می علاقه دارد چندین بطر شراب و لیکور و ودکا به او تقدیم داشتم. جناب شجاع در کمترین مدت چندین پیاله از این مشروبات مختلف سرکشید سپس نوازندگان و رقاصان را فراخواند. کسانی هم که با او آمده بودند پزشک و ندیماننش، ولی خان و رمضان خان، آنها نیز تاسرحد جنون نوشیدند و بساط میگساری مرتباً دایر بود.

روز بعد من بدیدن امیر رفتم و مدارکم را به او ارائه دادم بطری‌های شراب هنوز در جلو او بود و می گفت که مستی دارد کم کم از سرش بیرون بیرون درمست مذاکرات ما، باز کنیاک خورد و تریاک و حشیش کشید و شراب نوشید بطوریکه تا ظهر بکلی مست شد. عصر همان روز ما را به شام اروپائی دعوت کرد و باز به مستی کامل افتاد. »

۱ - نویسندگانی که راجع به قوچان نوشته‌اند: فرایزر ۱۸۲۲ « مسافرتی به خراسان » سرای برنز ۱۸۳۲ « مسافرتی به بخارا » سرهنگ وال بیکر ۱۸۷۳ « ابرهائی در مشرق زمین ». سروان ناپیر ۱۸۷۴ « یادداشت‌های گردش در خراسان ». سرهنگ مک گرگور ۱۸۷۵ « سفری در خراسان ». اودونوان ۱۸۸۰ « واحه مرو ». ژنرال گروود کف Crodekooff « جنگ در سرزمین ترکمنستان » به زبان روسی.

در مذاکراتی که سپس پیش آمد ژنرال گروود کف گاهی زیرکی خان را تحسین و گاهی نیز از عاداتش احساس نفرت میکرد. در یک مورد منشی اومینویسد: « سه روز اقامت در مجاورت ایلخانی به سرهنگ گروود کف ثابت کرد که امیر هنوز به تمام قوای خود تسلط دارد و امکان نداشت او را فریب داد که ما فقط دلال خرید اجناس هستیم و با آنکه مست بود باز به همه چیز توجه داشت و هوشیار بود. » در مورد دیگر مینویسد: « با او کاری از پیش بردن بسیار دشوار است چون لازم است آدم با اومی گساری کند و به حرفهای مستانه اش گوش بدهد و در مجلس بزمش حاضر باشد و بعلاوه مواظب هم باشد که هیچ علامت انزجاری نشان ندهد که بی درنگ سبب غضب این وجود وحشی می گردید. » براستی که روزگار، جانوری مانند او کمتر به بار آورده است چنانکه همین معنی را سرهنگ گروود کف هم در تلگرافی به ژنرال اسکولف نوشته بود.

اما به نظر میرسد که خان کار و شعار زندگی خود را لایزال نموده است چون در پسر خود که راجع به او اشاره‌ای کرده‌ام اخلاقی به ودیعه گذاشته که خود او از پدرش به ارث برده بوده است. زیرا وقتیکه فریزر در سال ۱۸۲۲ بهمان رضا قلی خان بود تعریف میکند که خان و همه اطرافیاننش را مست یافته بود. از این رو جریانی پایدار در میان افراد خانواده برقرار است.

دو مصاحبه - شاید بتوان تصور کرد که من چون از وضع و حال امیر حسین - خان اطلاعات بسبوط داشتم آشنائی من از سوابق او ممکن بود خان کهنسال را ناراحت و نگران سازد، این بود که از گفتگوی با او قدری احساس نگرانی میکردم. پالتوی خود را که باید اعتراف کنم در زیر کلاه پوستی سخت ناجور مینمود و گالوش‌هایم را پوشیدم و آنچه از نوکرانم را که میتوانستم همراه برم^۱ و از دنبال اسکورت شش نفری که خان برای راهنمایییم تادربارش که چندان هم دور نبود فرستاده بود حرکت کردم.

۱ - از نکته‌های بسیار اساسی آداب ایرانی این است که در موقع ملاقات باید تعداد زیادی نوکر که تا حدی که بتوان جمع کرد پیاده یا سواره همراه برد. تعداد بیشتر چنین همراهانی را نشانه علو مقام ارباب می‌شمارند.

سر درخانه به صورت طاقی سه ضلعی بر از گچ کاری برجسته نظریف مطابق سبک ویلاهای ایتالیائی بود و در عقب آن یک کلاه فرنگی از بام هم بیشتر ارتفاع داشت. از دروازه‌ای که پر از افراد نگهبان بود عبور نموده ما را در سمت چپ به حیاط بزرگی بردند که طولش دو برابر پهنا و انتهای محدودتر آن به چند باغچه تقسیم شده بود.

طرف دیگر در وسط حیاط حوضی بود که هرخانه کم و بیش وسیع در ایران دارد و طوری آنرا زیرکانه ساخته بودند که آب از لبه سنگی لبریز و در حاشیه اطراف حوض سرازیر میشد. در پیاده‌روهای حیاط در حدود سی نفر پشت به حوض و رو به سمت فوقانی حیاط که در آنجا ایوان بلند یا محل پذیرائی است ایستاده بودند. این ایوان با پنجره مشبکی از حیاط جدا شده بود و پنجره وسطی را باز گذاشته بودند. به اطاق کوچکی در گوشه راست داخل شدیم گالوشهایم را آنجا در آوردم و بقسمت مرکزی عمارت که فقط دو میز مثبت کاری در آن بود وارد شدم. بر این میزها لیوان‌های الوان و شمعدان چند شاخه و ظروف و اشیاء و تحفه‌های صنعتی گذاشته بودند. یک تختخواب فلزی با دوشک در کنار اطاق بود. حباب‌های شیشه‌ای ناشی از سلیقه بی پایه، ولی خیلی شایع در نزد ایرانیان طبقه بالاست و تختخواب هم بی‌شک دلیل بارز فرا گرفتن آسان آداب تمدن بود.

در وسط این قسمت عمارت شاه‌نشین دنجی بود که خان در آنجا پشت میز جلوس کرده بود و از جا برخاست تا به من خوش آمد گوید در حالی که به مترجم خود تعارفات مرسوم را تکرار میکرد. در نتیجه طی مصاحبه ما که دو ساعت تمام طول کشید من فرصت کافی و وافعی برای بررسی ترکیب صورت و رفتار وی پیدا کردم.

قیافه امیر حسین خان - چهره شجاع، جالب نظر ولی عاری از زیبایی است عکسی از او بردیوار اطاقی بود که از من پذیرائی می‌کرد که از او خواهش کردم به من لطف کند و نسخه بدل آن زینت بخش صفحه مقابل است و توجه به این نکته هم داشت که توضیح دهد که چون آنرا عکاس ایرانی برداشته بود چنانکه باید و شاید چهره واقعی او را درست نمی‌نمود من این ایراد او را تأیید می‌کنم.

با آنکه قیافه زشتی داشت، اما هوش و اقتدار از وجنانش نمودار بود و هر چند که پیش از شصت سال عمر داشت موی سر وریش او سیاه بود که گمان می‌کنم



ایلخان قوچان

رنگ کرده بود، ریختی برجسته ولی چهره‌ای رنگ پریده داشت. کت و شلوار مشکی با دکمه‌های الماس برتن و خنجری الماس نشان بر کمر داشت و کلاه‌های از پوست

بخارا بر سر که آنرا تا بنا گوش پایین کشیده بود^۱ با دستکش های کتانی و جوراب سفید و کفش های چرمی رویاز. چون نزدیک بین بود عینک آبی درشتی به چشم داشت هنگام صحبت رفتار و حرکاتش مانند کسی بود که به فرمانروائی عادت یافته است.

وقتی که با مترجم حرفی می زد حالت هیجان شدید نشان می داد و موقعی که امر به آوردن قلیان (نارگیله) ویا فرمانی می داد کلام او لحن تحکم داشت. در سمت چپ او سیدی نشسته بود با عمامه سبز و خلعت عجیبی به رنگ آبی سیر که گاهی در صورت اشاره خان محض تأیید کلمه ای می گفت و رفتارش رویهمرفته چنان می نمود که انعکاس وجود ارباب خویش است. یکی از فرزندانش کوچکتر خان که پسری چهارده ساله بود حضور داشت و بعداً میرزائی راهم که چند کلمه فرانسه می دانست فراخواند چند نفر پیشخدمت در فاصله کمی ایستاده و به آوردن و بردن چای و قهوه و بیخ مشغول بودند.

گفت و گو - در دومورد باجناب خان توفیق صحبت داشتم چون صبح روز بعد به بازدید آمد او حرفهای جالب توجه و غریب و چیزهای اختصاصی به خود گفت که من از شرح تفصیل آن در اینجا معذورم ، ولی شاید بیان خلاصه ای از آن درواز صلاح نباشد. من زود توجه یافتم که با کسی روبرو هستم که با وجود کمبودهای کلی که دارد از جریانات زمان بی خبر نیست و مغزی هشیار و کنجکاو دارد. گاهی سادگی و جهالتی نشان می داد که از لحاظ اروپائی بیچگانه است ، اما این آمیختگی رفتار کودکانه و هوش و زیرکی از اختصاصات اخلاقی اهالی مشرق زمین است و آن به دلیل وضع زندگانی آنجا که منع و نهی محیط و فقدان کلی تجربیات عمومی رشد دماغی را زایل می سازد اسری طبیعی است.

۱ - کلامی که ایرانیان به رسم ملی بر سر می گذارند فقط در دوره قاجاریه از یک قرن پیش مرسوم شده است تا آن موقع همه جا عمامه رسم بود. وقتی بعد از رسم شدن کلاه غالباً شالی برگرد آن می پیچیدند و این کار مختص پادشاهان و افراد خانواده شاهی و بعضی از بزرگان دولت بود و اکنون فقط در موقع میلاد رسمی دربار پادشاه دیده می شود. از طرف دیگر هم مشکل کلاه عوض شده است چون اوایل قرن حاضر یک پا و نیم پلندی آن بود و نونک باریکی داشت و حالا فقط شش تا ده اینچ ارتفاع دارد و سر و ته آن تقریباً متساوی است .

سؤال و جواب - در جواب پرسش من او نتوانسته بود بگوید که چند نفر تبعه دارد زیرا که هیچ گاه آنها را نشمرده بودند ، ولی گفت چهل هزار خانوار تابع فرمان او می باشند (که سخت مبالغه بوده است) و هر خانواری یک تومان (شش شلینگ) مالیات (شاید هم بیشتر) می پردازند بایک نفر هم سر باز (شاید حداکثر) و آنها سر بازانی شایسته اند و با هر کس قدرت جنگاوری دارند. این نکته فرصتی را که در انتظارش بودم پیش آورد تا نظر پیر کهنسال راجع به روسیه و تمایلات روسی خود او را سؤال کنم و گفتم خراسان سرزمین بسیار غنی است و می گویند که روسیه قصد تصرف آن را دارد ، وی پرسید چگونه روسها می توانند بر آنجا دست یابند .

- به همان ترتیبی که سرزمین تک اخال (ترکمنستان) را تصرف کردند . او جواب داد ، نه این کار محال است مردم در این راه جان بازی خواهند کرد و همه با هم برای حفظ مشهد خواهند ایستاد و سر بازان خوبی هستند ما دوغ نیستیم که روسها ما را سر بکشند ، ما دیوار انسانی داریم که از دیوار سنگی محکم تر است. درحیثی که این اظهارات جدی او را با رعایت احترامی که سزاوار بود تلقی نمودم با بیرحمی نیز نه فقط نصاویری را به خاطر آوردم که بر دیوارهای خانه ای بود که تازه از آنجا آمده بودم بلکه عباراتی را از نامه همین پیر وطن دوست در نظر داشتم که ده سال پیش به گرو د کف روسی نوشته و فرموده بود : « مگر حضرت مسیح جدیدی ظاهر شود و ملتی به درستی و نیکی مردم روس پرورش دهد » .

به منظور تنوع موضوع از سر کار خان پرسیدم که نظرش نسبت به کشیدن خط آهن در ایران چیست : با آنکه در عمرش راه آهن ندیده بود تعجب کردم که وجود آنرا در سراسر کشور تجویز می کند و ابراز حیرت می کرد که چرا هنوز آن کار را شروع نکرده بودند . وی اطلاع داشت که ملکه ویکتوریا پیش از پنجاه سال - سلطنت نموده و اخیراً به این مناسبت مراسمی برگزار شده بود و نمی توانست دلیل نظر تنگی امیر افغانستان را که از ورود خارجی ها به قلمرو خود جلوگیری می کند

۱ - اشاره است به شیر ترشیده به نام ماست یا آبلدغ که کردها و ایرانیان دوست می دارند .

» مقصودش این بود که ما اقمه آسان و چربی که بعضی ها خیال می کنند نیستیم » .

درک کند و باور کند که وارد شدن به هرات دشوارتر از آمدن به قوچان است ، اما حدود بسیار محدود معلوماتش وقتی آشکار شد که شنید مسافرت از اروپا به امریکا هشت روز وقت لازم دارد که بی درنگ پرسید مگر مسافتش ۸۰ فرسخ است یعنی ۳۲ میل که میزان حداکثر راهی است که روزانه در ایران قابل طی است^۱

نمونه دیگر طرز فکر خاص و عادت خانواده اوسوالاتی راجع به منظور و دلیل مسافرت بود (پدرش رضا قلی خان همین پرسش را از فریزر کرده بود و خود ایلخانی هم این سؤال را هفده سال پیش از سفر من از بیکر کرده بود) چرا به قوچان آمده اید؟ منظورتان چیست؟ آیا دولت انگلیس خرج سفرتان را می دهد؟ چه مبلغی می دهند؟ اگر دولت نمی دهد پس کی پرداخت می کند؟ حظ مسافرت و اشتیاق وافر بی اجر و پاداش در راه دانش و معرفت حسن و خاصیتی است که باسبک فکر شرقی منافات دارد^۲ همچنین برای توضیح دادن شغل و کارم و وضع خانوادگی ام دچار اشکال بسیار شدم و اسم پارلمان هیچ وقت به گوش او نخورده بود وقتی که به او گفتم که من عضو مجلس کبیر هستم جواب داد آیا شما در خدمت نظام هستید.

شان و درجه اشراف انگلیسی به نظر او چیزی نمی آمد و باز از همان سؤالات کرد آیا پدرت خیلی سرباز دارد؟ و کی او را صاحب مال و منال کرده است؟ او قطعاً سخت به حیرت افتاد که ملک و مالی هشتصد سال در خانواده ای (در خانواده خود

۱ - این سؤال که نمونه ای از نادانی راجع به کلیه امور جغرافیائی است که در ایران صومیت دارد قول موریه را به خاطر می آورد (سفرنامه جلد اول) که فتحعلی شاه درباره امریکا همواره کنجکاوی می نمود و از سرهار فرد جوئز پرسیده بود آنجا چگونه محلی است و چطور به آنجا می روند؟ آیا در زیر زمین واقع شده است؟ همچنین یک سفیر ایرانی که نیم قرن بعد عازم لندن بود وقتی که شنید کشتی حامل او پانصد اسب قوه دارد زود با ابراز وجد اظهار داشت «آه اصلطیل را به من نشان بدهید»

۱ - این حضرات نمی توانند باور کنند که محض حفظ خاطر و یا ارضای حس کنجکاوی هم می توان مسافرت نمود و می پرسند چه کسی داوطلبانه پی خستگی و خطرات مسافرت می رود و می بالغ هنگفت را در سفرهای طولانی فقط به خاطر گرد آوردن اطلاعات خرج می کند؟ بنا بر این اگر دلیل بازاری برای کار مسافرت از قبیل کسب و تجارت به نظر نرسد آنها به احتمال قوی زود عتی برای آن می تراشند.

(رجوع شود به کتاب فریزر سفرنامه خراسان)

کرزن - م) مانده است و به مصداق فکر و پندار آقای هارد کاسل در نمایش: « برای پیروزی است که بانو راه تمکین پیش می گیرد »^۱ و با محافظه کاری که تحسین مرا برانگیخت جواب داد: فرنگستان از لحاظ قدمت جای بزرگی است و چنانکه منظورش بود چنین وانمود کرد که قدمت عین توانائی است.

هدیه برای خان - با پیروی بی خیال از کار فریزر که تقریباً هفتاد سال پیش از من ساعت نقره مختص به شکار به پدر میزبانم داده بود من هم سعی نمودم به عنوان علامت امتنان از مهمان نوازی که نسبت به این جانب نموده بود به ایلخانی ساعتی اهداء کنم. ساعتی که ساعات و دقیقه ها را دسته متحرک روی صفحه نشان نمی داد ، بلکه شماره هائی که بر دایره ای دیده می شد.

این چیز بدیع خیلی مورد توجه او واقع شد ، ولی چون نمی توانست اعداد را بخواند که بی شماره های رومی ساعت هائی که او قبلاً دیده بود و به خاطر داشت متفاوت بود ، درصدد برآمدم که برای او تابلویی معمولی با اعداد از ۱ تا ۲۰ با معادل رومی آن ترسیم کنم که منشی ایرانی ترجمه فارسی از آن فراهم کرد. پس از پذیرفتن ساعت ، شجاع مراسخت متحیر ساخت وقتی که پرسید قیمتش چقدر است. این سؤال که در اروپا علامت کنجکاوی بی ادبانه ایست بنا بر طبع شرقی از آن جهت بوده است که او حتی الامکان در ازاء معادل ارزش آن را اشیایی به من باز دهد و اخلاق مشهور ایلخانی از لحاظ خست هم تردیدی باقی نمی گذاشته است که وی پیشیزی بیشتر نمی داد.

در این که جنس و ارزش هدیه متقابل او چه بوده هیچ گاه روشن نشد ، زیرا با آنکه در مورد ملاقات تودیع در روز آینده بسته ای همراه آورده بود که بعداً شنیدم محتوی فرش یا پارچه ای مليله دوزی به قصد اهداء بود وی در هر حال از تسلیم آن به من خودداری نمود و شنیدم که یکی از نوکرانش آن را برداشته بود.

۱ - من هر چه را که گفته و قدیمی باشد دوست دارم ، دوستان قدیم ، دوران قدیم ، آداب

قدیم ، کتابهای کهنه و شراب کهنه .

شامی که از مطبخ خان آوردند - پیش آمدهای عمده ملاقاتم را با صاحب - اختیار کهنه کار قوچان شرح دادم اینک با خوشوقتی بسیار وبدون اینکه سخن متناقض گفته باشم نظر نویسندگان قبل از خود را درباره اخلاق و فضایل او تأیید می کنم و دست کم به تعریف جنبه دیگر و مساعدتر طبع و سرشت او می پردازم . استنباط من این است که خان در ذهن سر س . مک گرگور نیز که در سال ۱۸۷۵ ملاقاتش کرده بود همین تأثیر ناشی از آداب و قار آمیز و هوش سرشار را باقی گذاشت . هنگام شب موردی پیش آمد که هم باطبخ ایرانی آشنائی حاصل کنم و هم به چشیدن طعم غذای آشپزخانه خان توفیق یابم . شامی که برای سیر کردن لشکری کافی می نمود از سرای خان که بانهایت خوش طبعی اظهار می داشت که خانه از آن من است آورده و بر سفره در کف اطاق نهادند که در میان آن سوپ (آش) سرخ که به سه طرز مختلف حاضر کرده بودند ران بره و گوشت گوسفند ورا گو و کباب عالی و امت ایرانی (کوکو) و سه قاب بزرگ برنج دو تا از آنها محتوی چلو یا برنج خالص و سومی پلو یعنی برنج آمیخته با گوشت و کشمش (۱) و خوراکی های دیگر که ناشان را نمی دانم .

طبخ آنچه که من چشیده بودم عالی بود مخصوصاً برنج را طوری پخته بودند که هیچ آشپز دیگر ایرانی از آن بهتر نمی توانست . در میان مشروبات ، شراب قوچان بود که به نظر من چیز چرندی آمد . ماست که نزد اشخاصی که با آن عادت نکرده باشند به همان اندازه بد مزه است و شربت محلی که هر چند در واقع شکر و آب توأم با یخ است نوشابه بسیار گوارا و برای رفع تشنگی نیک مؤثر است . قاشق های

۱ - چلو که هنری از آشپزی است برنج سفید پخته است که در قاب به صورت اهرم در می آورند . در خارج هردانه اش خشک و در میان قاب نیک نرم و چاشنی دار است و با چندین قسم خورش صرف می شود . برای دستور العمل پختن آن رجوع شود به کتاب تیلن Thilman (مسافرتی به قفقاز جلد دوم که مطلب را از کتاب دکتر پولاک اقتباس کرده است) راجع به پلو شاردن می نویسد که : بیش از بیست رقم هست که انواع آنها با گوشت بره و گوسفند و مرغ و غیره پخته می شود ، در نتیجه تجربیات طولانی غذاهای ایرانی عالی گوارا ، و خوش طعم و مغزی است و آدم آن قدر پر خوراکی می کند که حالت سیری دست می دهد ، ولی در ظرف نیم ساعت معلوم نیست که آن همه غذا کجا رفته است و دیگر در معده سنگینی احساس نمی شود « سفرنامه شاردن » .

منبت کاری قشنگ ساخت آباده در قدح شربت شناور است و بالاخره مقدار کثیری خوشه های انگور . بعد از آن مورد ، من بارها غذای ایرانی خورده ام که در مقدار کثیر و از بهترین نوع خوراک مشرق زمین است که من چشیده ام .

شهر قوچان - هنگام توقف در قوچان سواره به بازدید شهر و حومه آن رفتم می گفتند که در حال حاضر دوازده هزار نفر جمعیت دارد . اما این تخمین به نظر من خالی از مبالغه نیست . دیوارهای شهر که من سرکشی کردم و خندق ها که بوسیله پدر وجد ایلخانی کنونی حفر شده از وقتی که عباس میرزا آنجا را بمباران کرد هنوز هیچگونه تعمیری نشده است و تا حال چند بار هم در اثر زلزله خرابی و کاهش یافته است از جمله بخصوص در اثر زلزله سال ۱۸۷۲ .

در واقع سر مک گرگور در ۱۸۷۵ نوشته بود که شهر بقدری مخروبه می نمود که وی از وصفش درمانده بود باروی آن در چند جا به صورت تل خاک بی ریختی درآمده بوده است . در بیرون شهر عده زیادی کوره های آجرپزی و چندین یخچال با دیوارهای بلندگلی به شکل کندو در گودالی بنا شده است که یخ در آنجا انبار می شود .

سرا به یک باغ بزرگ میوه بردند که متعلق به خان بود . داخل آن در حدود ده دوازده جریب زمین را درخت مو و ردیف های سیب ، گلابی ، زردآلو ، انار ، توت ، هلو ، گوجه و به کاشته بودند . در وسط باغ یک سکو با خاک رس درست کرده بودند که چادر شاه را در سفر اخیر به سال ۱۸۸۳ در آنجا برافراشته بودند و هر وقت هم که خطر زلزله در میان باشد خیمه خان را در آنجا نصب می کنند . در خارج شهر سکویی به نام تخت شاه که چادرهای فتحعلی شاه در موقع لشکرکشی به قوچان آنجا نصب شده بود و تپه ای به اسم نادر در حدود یک میل و نیم مسافت که نادر شاه ژوئن ۱۷۴۴ در آنجا به قتل رسید .

بناها - در قوچان علاوه بر قصر ، یگانه بنا که ارتفاعش از بام خانه های گردآلود آنجا بلندتر است و اهمیتی دارد مسجدی است با یک گنبد و دو مناره ناتمام

که یکی از آنها غرفه‌ای چوبی در رأس دارد که مؤذن از آنجا مؤمنان را به نماز فرا می‌خواند. چون شیعه‌های ایران اجازه نمی‌دهند که غیر مسلمان حتی به دروازه مسجدشان وارد شود، یعنی تعصب خاصی را در این مورد با سهل‌گیری افراطی در امور دیگر توأم دارند.

در آنجا یا سایر جاها من فقط توانستم نظر تندی از زیرطاق غربی به محوطه داخلی بیاندازم. در کتاب فریزر شرح سفر او را به قوچان که در سال ۱۸۳۳ اتفاق افتاده بود خواندم و خیلی اشتیاق داشتم که معلوم شود که آیا محل فعلی اوراق قرآن که او تعریف فراوانی از آن کرده و نوشته بود که: «یکی از سربازان قوچانی نادر شاه از قبر تیمور در سمرقند آورده بود و هفتاد سال پیش در حدود شصت صفحه آن که ده تا دوازده پا طول داشت و هفت تا هشت پا عرض و جلدی نسبت کاری بسیار اعلی داشت و فریزر در امسازاده‌ای دیده بود حالا در کجاست».

بازارهای قوچان - هنگام توقف در قوچان بازارهای محلی را هم بازدید کردم که مثل سایر بازارهای مشرق زمین راسته درازی است با سقف چوبی که به شکل کمان به هم می‌پیوندند و از گل و هیزم پوشیده است تا از تابش آفتاب جلوگیری شود. من در بازار بزازها قدری مکث نمودم و چندین دکان راسرکشی کردم که ظاهراً پراز چلوار و پارچه‌های الوان کتان اروپائی بود. پرسیدم پارچه‌ها را از کجا آورده‌اند، جواب دادند: روسیه و هر قطعه هم نام کمپانی روس داشت. پرسیدم جنسی هم از انگلستان برای فروش در بازار هست؟ در جواب مقداری پارچه‌های رنگارنگ و کتان‌ی راه راه نشان دادند، ولی هیچ کدام مارک انگلیس نداشت. و فروشنده نمی‌دانست که از کجا وارد شده است. سرانجام مقداری پارچه نشان دادند که علامت کارخانه‌ای در بمبئی داشت و حتماً بانج هندوستان بافته شده بود. سؤال کردم آیا وارد کردن جنس از چنان راه دور قرین صرفه است جواب دادند که هر چند قیمت این پارچه‌ها گران‌تر است، ولی بواسطه خوبی جنس که در پارچه‌های دیگر نیست خریدار دارد.

تمام شیشه آلات و ظروف و آهن آلات بازار مال روسیه بود و همچنین قند و می‌گفتند که قسمت عمده چای از بندر عباس و مشهد از هندوستان وارد می‌شود و مقداری هم از روسیه. در واقع منافع سیاسی و تجارتنی روس در قوچان نیک محفوظ است چون روسها در آنجا نمایندهٔ مواجب بگیر دارند.

تجارت صادراتی قوچان که پوست و پنبه است در دست ارامنه است که بواسطه مهارت تجارتنی ایشان بیشتر امور تجارتنی در دست آنهاست. مجاورت قوچان به عشق آباد و ارتباط امن و آسان بین این دو محل کافی است که برتری روس را تأمین کند. شهر با یک رشته تلگراف که ایرانی است از یک طرف با مشهد و از طرف دیگر با بجنورد که در جلگه اترک سی میل دورتر واقع است و از آنجا هم با خطوط تلگرافی روسیه در قزل اروات مرتبط است. قوچان یک سرویس هفتگی پست روسی از عشق آباد دارد که سوارکاران ترکمن از راه قوچان به مشهد می‌رسانند.

اسیر نشین قوچان - پیش از آنکه قوچان را ترک کنم جادارد شرحی اجمالی نیز راجع به این ناحیه و حکومتی که قوچان مرکز آن است بیان کنم. قوچان که محدود است از طرف شمال غربی به بجنورد تا رادکان که سر راه مشهد و در حدود شصت میل است امتداد می‌یابد و عرض آن از شمال به جنوب قدری از طولش کمتر است و نیمی از مساحتش کوهستانی و یا ارتفاعاتی است که من از سرز شمالی تا جلگه قوچان سپر کردم و عرض آن بطور متوسط ۱۰ میل است که بدون هیچگونه بریدگی طبیعی تا مشهد ادامه دارد. کوهستان شاه جهان که از طرف جنوب به شهر قوچان می‌رسد و در عقب شهر که ۳۸۰۰ پا از سطح دریاست قله‌ای دارد که ده هزار پا ارتفاع آن است. در سراسر شمال ایران محل حاصلخیزتر و پرآب‌تر از جلگه قوچان نیست و با آبیاری درست هر دانه صد دانه بار می‌دهد، از لحاظ غلات هم می‌توان آن را انبارگندم خراسان نامید.

اسکولف خوب می‌دانست که به چه دلیل گورد کف را برای تهیهٔ علیق اسب و شتر نزد شجاع الدوله می‌فرستد. روسهای امروزی هم از روی بصیرت کامل

در آن ناحیه ممتاز سوق الجیشی که دسترسی به آن برایشان آسان است مستقر می‌شوند. تاخواربار لشکر بزرگی را تأمین و بر سراسر خراسان اعمال نفوذ کنند. جمعیت این امیرنشین بیشتر کرده‌های زعفرانلو هستند و مقداری هم ترکهای گرایلی وعده کمی ایرانی. مجموع جمعیت آن را به تفاوت از ۹۰ تا ۲۰۰ هزار ذکر کرده‌اند و لازم به تذکر نیست که رقم کوچک‌تر به حقیقت نزدیکتر است. درآمد ایلخانی شامل مقداری باج است که از هر خانوار و دکان‌ها در شهر و اراضی مزروع خارج شهر - دریافت می‌دارد و مقداری هم عایدات املاک خصوصی اوست. از این درآمدها وی باید خرج دسته سوار خود را که در سواری ماهر و با تفنگ مسلح‌اند پرداخت کند. این همه سوار که روزگاری تقریباً هزار نفر بودند می‌گویند (شاید به ملاحظه وضع جدید مرزی) به ۵۰۰ نفر کاهش یافته است.

راههای فرعی از قوچان

قوچان به مشهد (از راه جعفرآباد، شورچاه، رادکان، چناران، گناباد، کاظم‌آباد (۹۳ میل) رجوع شود به جی. بی. فریزر (۱۸۲۲) سفری به خراسان. و سرآ. برنز (۱۸۳۲) مسافت بخارا جلد سوم صفحات ۷۴ - ۷۵ و سروان ناپیر (۱۸۷۴) نشریه انجمن سلطنتی جغرافیائی و اودونوان (۱۸۸۰) کتاب واحه مرو جلد اول.

قوچان به سبزوار (۶۹ میل) اودونوان (۱۸۸۰) در کتاب واحه مرو جلد اول صفحه ۳۷. قوچان به استرآباد (از راه شیروان بجنورد و گرگان) جی. بی. فریزر (۱۸۲۳) کتاب سفری به خراسان و (۱۸۳۴) مسافرتی در زمستان و سرآ. ای. برنز (۱۸۳۲) سفری به بخارا جلد سوم.

قوچان به شاهرود (از راه شیروان بجنورد، سمولقان جاجرم و بسطام رجوع شود به کتاب سرهنگ وال بیکر (۱۸۷۳) ابرهائی در مشرق زمین. و سروان ناپیر (۱۸۷۴) نشریه سلطنتی جغرافیائی و سرهنگ مک گرگور (۱۸۷۶) سفری از طریق خراسان جلد دوم.

قوچان به درگز. سروان ناپیر (۱۸۷۴) نشریه انجمن سلطنتی جغرافیائی.

فصل ششم

از قوچان به گلالت نادری

دامن کوه از سنگهای سیاه و رسیهای فلز، برتر از آن ارتفاعاتی چند و از آن بالاتر صخره‌های دهشتناکی که سر در ابرها دارند و از آن فراتر نیز برف است و آتش. تنی سن (قصر هنر)

عزم دیدار گلالت نادری - قصد داشتم در صورت امکان به منظور دیدار استحکامات طبیعی مرزی از قوچان به گلالت نادری یعنی دژ نادرشاه بروم. این قلعه را نویسندگان پیشین یکی از پدیده‌های شگرف جهان طبیعت بشمار آورده‌اند. اهمیت آن بخصوص از این جهت است که در سرزمین کوههای پرشیب و گردنه‌های غیرقابل عبور واقع و از لحاظ عظمت حیرت‌آور طبیعی خود مشهور است. از هنگامی که شایع شد حتی در اروپا انتشار دادند که دولت روس بخصوص خیال تصرف این محل را دارد (در بهار سال ۱۸۸۹ در مجلس سبعوثان این سؤال مطرح شد که آیا تزار آنجا را تصاحب کرده بوده است) ایرانیان ورود هر مزاحم بیگانه را بانظر بخل و بدبینی می‌نگرند. از این رو صلاح ندیدم راجع به قصد و خیال خود مطلبی فاش کنم و به این نکته هم نیک توجه داشتم که امکان نداشت شاه بارفتمم به آنجا موافقت نماید. بعلاوه او هنوز از سفر اروپا مراجعت ننموده بود و وزیر مختار بریتانیا هم در تهران نبود تا مراتب را از اطرافیان شاه استفسار کند. بعلاوه اقدام من برای تحصیل چنین اجازه‌ای دور از مصلحت بود، زیرا که سابقه ایجاد می‌شد و روسها بی-

درنگ درخواست امتیاز مشابهی می‌کردند ، ولی تفاوت بین حضور مأمور آنها در آنجا با مسافرت آدم‌بی‌گناهی چون من برآستی از زمین تا آسمان بود و خیلی اکراه داشتم که از والی خراسان در مشهد چنین اجازه‌ای بخواهم زیرا که تردیدی نداشتم که یا ازین راه مراجعت می‌دادند و یا اینکه جاسوسان از بی من روانه می‌شدند .

ایرانیان به حد اشد نسبت به خارجی‌ها سوءظن دارند بخصوص وقتی که حرفی از نقشه یا پرسشهایی راجع به مقدار یا اندازه و یا تحصیل مطلب و مدرکی پیش آید و هیچ قسم کار و تحقیقاتی هم به سامان نخواهد رسید اگر ایشان از پیش درباره خیال مسافر اخطار شده باشند . پس درصدد برآمدم که نیت خود را بالحدی در میان نگذارم و فقط اظهار کنم که عازم مشهد هستم و بین راه شاید به عزم شکار در کوه و دمن سیر و گردش کنم ، ولی نیت باطنی‌ام این بود که دریابم آیا ممکن است به تنهایی از هر راهی که مقدور باشد بی‌خبر و ناگهان وارد کلات شوم .

ویکتوریای ایلخانی - برای آنکه هشیاری ایلخانی را تحریک نموده باشم سخت دوچار محظورات شدم چون او نه فقط راجع به خط سیر من کنجکاوی بسیار نمود اصرار هم داشت که در کالسکه نوری او به نام ویکتوریا تا مشهد بروم و تهدید کرد که اگر این تعارف را قبول نکنم ساعت‌ها پس خواهد داد و فایده‌ای نداشت که اصرار ورزیدم که بهتر است سوار اسب بروم ، جواب داد بعداً سواری‌های بسیار در پیش دارید و موقعی که گفتم قصد دارم در دهات بین راه توقف کنم باز گفت که ماندن کالسکه هم مانعی ندارد و سرانجام قبول کردم با ویکتوریا بروم به شرط اینکه در پایان منزل اول آنرا برگردانم ، پس باتشریفات تمام از جناب خان تودیع نمودم . خان بامن در کوچی به راه افتاد و دستم را بگرفت و سوار کالسکه‌ای کرد که ساخت مسکو و از نوع عالیترین و مجلل‌ترین بود (حیران بودم که چه کسی این هدیه را برای او فرستاده بود) و چهار اسب کبود خوش رنگ آنرا می‌کشیدند .

۱ - هیچ‌گونه اطلاعی نداشتم که آیا چنین راهی وجود داشته است یا نه . مسافران دیگر انگلیسی که به کلات رفته بودند از مشهد به آنجا وارد شدند .

با غلامانی سوار که از جلو راه می‌گشودند و نوکرانی که از دو طرف در حرکت بودند ویکتوریا که من یگانه سرنشین آن بودم خوش خوشک از شهر بیرون رفت .

قوچان به شامگیر - اولین مرحله جاده شاهراه مشهد بود و برای آنکه سوء ظنی تولید نشده باشد قصد کردم تا رادکان که خارج از حوزه حکومت شجاع و در چهل میلی قوچان واقع بود از همین جاده بروم که سراسر آن از جاهای بی‌آب و علف همواری گذرد و در بیست میلی شهر از آبریز بین اترك و کشف‌رود عبور می‌کند .

این بخش راه احتیاج مبرمی به تعمیر داشت و معلوم بود که مهندس بصیری آن را نساخته بود . بنا بر قاعده ، جلو دارانم ترجیح می‌دادند که از راه صحرا بروند ، زیرا که جاده دست انداز فراوان داشت که گاهی به عمق یک پا یا بیشتر بود و برای فنرهای نازک ویکتوریا خطرناک بود . با وجود این فصل سال (پاییز) که طبیعت شاداب نیست اراضی در همه جا مزروع بود و هروجب این زمین راشخم زده بودند . من که در یک قفس خاک‌آلود مقید شده بودم از دیدن حتی یک متر فاصله جلو خودم محروم شدم .

در راه گاهی آبادی محقری به نظر می‌رسید که خانه‌های گلی داشت که از سایه باریک درختانی نیمه‌جان برخوردار و زندگی خود را مدیون آب جاری مختصری بود که با خشنودی فراوان اهالی از قناتی که هنوز مسدود نشده بود جریان داشت ^۱ از دهات ذیل یکی بعد از دیگری عبور کردیم : فتح‌آباد دو میل

۱ - راجع به قنات‌گفتنی بسیار خواهم داشت و آن عمده‌ترین و تقریباً اختصاص لایزالی از مناظر ایران است . برای اطلاع کسانی که آن را ندیده‌اند شرحی را اینجا بیان می‌کنم . قنات که به زبان بلوچی و افغانی کاریز خوانده می‌شود دالانی است زیرزمینی که از چاه‌های متعدد مربوط به هم از کوه پایه تا آبادی امتداد دارد و آب آن یا برای کشت و کار است و یا در زندگانی روزانه مصرف می‌شود . طرز ایجاد آن از این قرار است که چند حلقه چاه در نقاط مرتفع حفر و این منابع را با تئبی به یکدیگر وصل می‌کنند و فاصله این چاه‌ها در حدود بیست متر یا بیشتر است و آب چشمه‌ها از درون این دالان جریان می‌یابد و خاک هر یک از چاه‌ها و مجاری در کنار حلقه انبار می‌شود و هر چند یک بار منابع و مجاری را لای رومی و تئبی می‌کنند بنابراین هر دهکده‌ای که اراضی قابل کشت کافی دارد مطابق معمول چند حلقه قنات هم خواهد داشت که گاهی چند میل طول آن است و به نزدیک ترین کوهسار منتهی می‌شود و علامت آن هم خاکریزهای متوالی است که مانند رشته تپه‌ها

(از قوچان) سرخان هفت میل . جعفرآباد که محلی دارای گنبد های سه ضلعی بود پانزده میل و دشت آباد . در آنجا چادرهای تیره رنگ از هرسو پراکنده بود و چنین می نمود که همه کردها هم در شهر زیست ندارند وعدهای از آنها غریزه های بومی زندگانی صحرائی خود را از دست نداده اند .

گاهی دهکده های متروک نشان می داد که در آن حدود قناتی خراب و یا چشمه های خشک شده است . در کلاته ۱ که ۲۲ میلی قوچان است ، من در اینجا ویکتوریا را مرخص کردم و دستور دادم که روز بعد برگردند و خودم سوار اسب درجاده مشهد حرکت کردم . تیرهای تلگراف در سمت راست من هشت میل تا شامگیر که دهکده ای نزدیک رادکان است امتداد داشت . هنگامی که در صحرا که دیگر هیچ نوع علف و گیاهی نداشت راه می پیمودم دریاچه پرآب زیبایی که همان سراب مشرق زمین باشد در افق می لرزید و همی درخشید و هرچه ما جلوتر می رفتیم او هم دورتر می نمود . نزدیک غروب تپه های شمال شرقی که خورشید مغرب با قرص تمام بر آن می تابد بواسطه الوان سرخ و ارغوانی شکوه خیره کننده ای

— امتداد یکدیگر در بیابان دیده می شوند ، ولی معمولاً مجرای قنات زود مسدود می شود و احتیاج به تخلیه و گاهی با خرج زیاد نوسازی لازم می آید . از این رو بعضی اوقات دو رشته قنات در چند قدمی یکدیگر به نظر می رسد ضمناً این حفره های سرباز قناتها بسیار خطرناک است چون باران خاکریزها را موقتاً رفته رفته از بین می برد و بارها حیوانات بیچاره در این حفره های متروک جان داده اند و اسکلت آنها در میان این حلقه چاهها دیده می شود و بارها سوارکاران نیز دچار مخاطره شده اند . سرگذشت یکی از سوارکاران تهران نیک انتشار دارد ، از این قرار که در حین سواری ناگهان در بیابان ناپدید و بعد معلوم شد که در یکی از حلقه چاه های متروک قنات فرو افتاده بود ، ولی با اسبش بدون خطر نجات یافت در این حلقه ها گاهی کبوتران صحرائی لانه می سازند به طوری که اگر در دهته یک چاه کف بزئید حیوان بیچاره از دهته دیگر فرار می کند از این رو آنجا شکارگاه مناسبی است که حتی استادان « هورلینگهام » را نیز دستخوش حیرت خواهد ساخت .

یکی از سفرای ونیز در دربار ایران بنام سنپور جوزوفا باربارو هم پیش از چهارصد سال پیش شرح جالب توجهی در سفرنامه خود راجع به قنات نوشته و اشاره کرده است که این کار سابقه ای بس طولانی دارد و پلی بیوس Polybius نیز که از نویسندگان عهد قدیم بوده شرحی در این باب نوشته است .

۱ - کلاته اسم محلی است به معنی عده ای از دهات یا آبادی - این توضیح نویسنده است - ولی کلاته در لغت به معنای ده و خانه و کشتزار کوچک آمده و اسم مفرد است . (مترجم)

یافته بود و کوههای روبرو را که در سایه غرق شده بود قوس و قزح خاصی فرا گرفته بود و لحظه ای آن محیط را زیبایی آسمانی بخشید ، اما در طرفه العین هردو منظره ازین رفت یکی رنگ حنائی یافت و آن دیگری به رنگ خشک خاکستری درآمد در این محل من در بوستانی کنار آبادی چادر زدم .

طرز خرمن کوبی عهد عتیق - از میان یکی از دهاتی که وسط روز می گذشتیم بی چون و چرا شاهد شیوه بسیار بدوی خرمن کوبی غله بودم . با گلی که از لگدمالی تهیه می شود محوطه همواری در بیرون خانه ترتیب می دهند و ساقه های محصول را بر آن می گذارند در این حال یک استوانه چوبی دراز یا غلطک که میخ های چوبی درشتی داشت مانند بشکه یک دستگاه موسیقی که گاوها می کشند آهسته آهسته روی ساقه ها می گردید در نتیجه ساقه ها خورد می شد که همان گاه است که در ایران خوراک عمده اسب و قاطر است .

این طریقه خرمن کوبی و ابزاری که در آن بکار می برند همان اندازه قدیمی و لایتغیر است که بیشتر عادات و افراد مشرق زمین ، و شاردن دو بیست سال پیش شرح آن را به تفصیل بیان و حتی مسافران قدیم تر از او تعریف کرده اند و بدون تردید این وسیله کار تا دو بیست سال دیگر هم در دهات دور افتاده آن سرزمین دوام خواهد کرد .

زندگانی چادر - ممکن نیست انسان از لطف و صفای زندگی چادر خسته شود . ابتدا مسافر وارد مقصد خود می شود و نقطه دلپسندی را در زیر سایه درخت و در صورت امکان در کنار نهر آب انتخاب می کند و بر روی فرش که گسترده اند دراز می کشد و سرانجام نعمت رفع خستگی و استراحت او را نصیب می شود . اهالی ده دورش جمع می شوند و خیره می مانند . با چند شاهی مقداری زغال و علیق بدست می آید . بزودی شعله و جرقه های آتش در هوا بلند می شود و سماور بخار دلپذیر خود را با حدت بیرون می دهد در این وضع و حال است که یک استکان چای عالی ترین نوشابه جهان جلوه می کند .

در همین حین بقیه نفرت سفر هم فرامی‌رسند مهترها زین اسب را برمی‌دارند و اسبها را قشو و تیمار و پس از آن از بناگوش تا پا نمدپوش می‌کنند و با توره به آنها علف و گاه می‌دهند. بایک حرکت و صدا چادر و رختخواب و اسباب طبع و بار از پشت قاطرها به زمین می‌افتد، قاطرها همینکه از زیر بار خلاص می‌شوند بی‌درنگ به طرف نزدیکترین درخت می‌شتابند تا بر و کپل خود را بخاراند. سپس با بی‌شرمی تمام دراز می‌کشند و یا در هوا می‌کنند سعی بی نتیجه بسیار می‌نمایند که شاید در میان گردو خاک معلقی بزنند. در آن ضمن آشپز سخت مشغول کار است از یک طرف بر زمین چاله می‌کند که آتش آماده را به آنجا انتقال و دیگری بر آن قرار دهد ضمناً میخ چادرها نصب می‌شود و چادر تند و سریع بالا می‌رود و پرپایه‌های خود می‌خکوب می‌شود. سپس مسافر بیاد اتفاقات تمام روز می‌اندیشد و در صدد بر می‌آید خاطرات سفرش را بنویسد و ضمناً در انتظار عالی‌ترین دلخوشی یعنی شام صبر می‌کند.

در حدود ساعت ۸/۵ یا ۹ همه جارا سکوت فرا می‌گیرد غیر از صدای دلنواز زنگ قاطر و گاهی نیز عطسه اسبها، چون صبح آینده باز از ساعت پنج راه سفر آغاز می‌شود.

همراهان من - پیش از اینکه موضوع را تعقیب کنم اجازه بدهید که فقط در همین فصل نام و نشان همراهانم را که بارها اسمشان در این کتاب خواهد آمد برای خوانندگانم معرفی کنم، سردسته ایشان رضمانعلی خان یک افغانی ایرانی - نسب (از اعقاب یکی از ایرانیان است که در رکاب نادرشاه و یا احمد شاه دورانی قرن گذشته به افغانستان رفته بود و در آنجا رحل اقامت افکند) است. وی در گروه راهنمایی قشون هند است که در مرز شمال شرقی اند و بیشتر هم از مردم همان نواحی تهیه و تربیت و افراد آن برای مأموریت‌های سرحدی و یا خدمت در سفارتخانه‌ها گرفته می‌شوند، دوحه دار یا گروه‌بان است.

رضمانعلی همراه ژنرال مک‌لین که سرکنسول بریتانیا در مشهد تعیین شده

بود از هندوستان آمد و یکی از نمونه‌های ممتاز افراد آسیائی شجاع و با فکر و سوارکار قابل و با آداب جنتلمن کامل و دارای این عقیده راسخ بود که در دنیا هیچ قوم و ملتی مثل انگلیسی نیست.

سرهنگ استیوارت که در این موقع در غیاب ژنرال مک‌لین کفیل سرکنسولی بریتانیا در مشهد بوده با کمال لطف نوکر مخصوص خود گرگوری را که یکی از



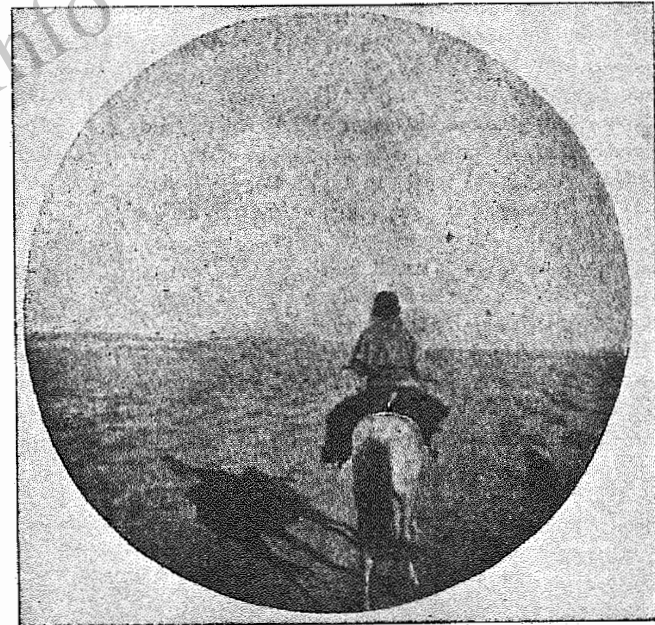
نوباد گلدی

ارامنه جلفاست و زبان انگلیسی را نیک و فارسی را هم بسیار خوب می‌داند به من قرض داد که کار مترجم تمام عیار را انجام داد و همچنین جناب سرهنگ، آشپز خود را هم برای من فرستاد و بعلاوه دوتن از اسکورتهای خود را که سوارکاران ترکمن بودند و چندتن از ایشان را حکومت هند برای خدمت در سفارتخانه نگاه داشته

۱ - این بیچاره چند هفته بعد در سفر پیاده از مشهد به تهران وفات یافت.

است و مأمور نامه رسانی بین آنجا و شهر هرات اند و این خدمتگزاری را بر اطاعت از فاتحان شمالی که سخت بدشان می دارند ترجیح می دهند.

در این دوسه صفحه عکسی از نوباد گلدی که سردسته ترکمن بود ملاحظه می شود که من با دوربین کدک خود در دهکده امامقلی برداشتم. وی سوار اسب ترکمنی سفید است که دمش را با حنا رنگ می کرده و با آنکه حیوان چثه چشم گیری



یک سوار ترکمن

نداشت، ولی تندتر و طولانی تر از همه چارپایان کاروان سواری می داد. سرعت خوش آیند او یورغه خاصی بود که ترکمن ها به اسب خود تعلیم می دهند و به این شکل است که در حال یورغه دو پای عقبی اسب خیلی بازر از معمول است و ایرانیان این علامت را دلیل سرغوب بودن اسب می دانند که به زانو نمی افتد و چنین اسبی را « اسب شلواری گشاد » می نامند.

من که همواره از دنبال او حرکت می کردم به هیچ وجه از سرعت اسب دم خنایی نوباد گلدی ناراحت نمی شدم و گاهی به قصد تفنن و از راه شوخی در حالی که او یورغه می رفت با دوربین عکاسی که بردست می گرفتم از او سبقت می جستیم. درخاتمه نام تنها گماشته دیگری را که باید یاد کنم میراخور ایرانی ام شکرالله است که در عشق آباد به من ملحق شده بود و راجع به او بالاخره نتوانستم حکم کنم که بیشتر روح خوش خدمتی داشت یا اینکه بی حال و عاطل بود.

برج رادکان - برنامه ام را برای هفته ای که در پیش دارم به ترتیب روزانه شرح می دهم باشد که این اطلاعات برای مسافری که در آینده از همین راه سفر کند سودمند واقع شود.

۱۵ اکتبر - هفت صبح حرکت کردم و در ساعت ۸/۵ به رادکان (۷ میل) رسیدم که دهی است نسبتاً بزرگ با . . . ع . . . تا . . . خانوار جمعیت و باغات عالی که مسکن کرده های کیوانلو است در طرف راست در نقطه ای دوردست دم سیدان یا سید - آباد دیده می شود که بر راه مشهود واقع است، برجی دیدنی دارد.

رادکان دارای بنای بلند و گرد است که ظاهراً به دوره فتح اعراب تعلق داشته ولی غرض از ساختن آن هیچ وقت روشن نشده است. در خارج آن ستونهای نازک آجری است که بر نوك هریک از آنها در زیر سقف مخروطی کتیبه ای به خط بسیار درشت کوفی برکاشی های آبی دیده می شود.

داخل این بنا اصلاً سه طبقه داشته که فرو ریخته و از بین رفته است و اودونوان که این بنا را بادقت بررسی کرده بود اظهار می دارد که آنجا نه اقامتگاه بوده و نه مزار، اما دلیلی در این خصوص ذکر نمی کند و چند نویسنده معتبر آن محل را مزار یکی از فرمانروایان تاتار خراسان پنداشته اند.

نظریه دیگری هم هست که آنجا برج دیده بانی بوده و این خود در خور

توجه است. سرهنگ استیوارت معتقد است که آن برج شکارگاه بوده^۱ و این نکته بسیار جالب توجه است که عین این برج در دهکده دیگری که رادکان نام دارد در بین استرآباد و گز هست که حاکی است این نام نه ایرانی است و نه ترکی و با منظوری که از آن ساختمان در نظر بوده بی ارتباط نیست.

عزیمت به پشته - در بیرون آبادی توقف نموده برای اجیر کردن راهنمایی که ما را تا کلات برساند رضبانعلی را فرستادم، زیرا که در قوچان از بازرگانی افغانی شنیده بودم که از آنجا از طریق کوهستان راهی به کلات هست. بر دی پیدا شد که با دریافت سه قران ما را تا پشته که در شش فرسخی واقع بود راهنمایی کند، او جلوتر از آنجا را نمی شناخت، ولی ممکن بود بلد دیگری در آنجا پیدا کرد.

هنگامی که ما در خارج شهر در مزرعه‌ای که از موقوفات امام رضاست توقف کردیم یکی از اسنای رادکان که سیدی با عمامه سبز و سرپرست امور آن حدود بود با چند نفر افراشه‌ری که دنبالش بودند وارد شد تا کشت توتون آن ناحیه را سرکشی کند وی با صدای رسائی خرسندی خود را از وضع محصول اظهار و قصد خود را علناً اعلام داشت که سال آینده به جای توتون، گندم خواهد کاشت.

ساعت ده باز به راه افتادیم، تا آبادی پشته، راه بس طولانی و طاقت فرسا بود چون آفتاب سخت می تابید و باد شدیدی بیابان را از کثرت گرد و خاک مایه -

۱ - سرهنگ استیوارت درباره رادکان باز می نویسد که در این ناحیه شترهایی از نژاد عالی دیده می شود و شتر خراسان به نسبت قد و طاقت زیاد معروف است، پشم دراز دارد و سر و وضع به مراتب بهتر از نژادهای عرب و ایرانی و بهترین آنها دو کوهان است و نژاد عرب یک کوهانه که روی هم رفته بهترین نوع است. شتر ایرانی معمولاً ۳۲۰ گیلروانکه و شتر هندی ۴۰۰ گیلروانکه بار حمل می کند، ولی در خراسان شتر مخصوصی هست که قادر است ۶۰۰ تا ۷۰۰ گیلروانکه بار حمل کند.

در این مورد جا دارد که این اصلاح یا اشتباه را که هیچ وقت هم درست برطرف نشده است تکرار کنم که شتر حیوان یک کوهان را گویند و بختی دو کوهان است. جمازه که ریشه یونانی دارد به معنی دسته شتر است و این نام هم ربطی به کوهان ندارد و گمان می کنم که پال گرایو Palgrave گفته بوده است که نسبت شتر بختی به سایر شترها همان اندازه است که اسب سواری ممتاز و خوش-هیکل گردشگاه هاید پارک لندن و اسبهای حقیر و کوچک و معمولی.

(«جمازه» ریشه یونانی ندارد. منظور نویسنده Dromedary fleet در این جمله به معنای تند و سریع است و منظور دسته شتر نیست. مترجم.)

خفکان ساخته بود. در ده میلی رادکان راه به اولین پیچ دامنه تپه‌هایی افتاد که در سمت شمال فلات واقع بود و از آنجا هم با شیب تند به طرف مسیلی که قدری بالاتر بود.

اینجا شروع زمین‌های هموار و مرتفعی است که بین رشته اصلی کوهستان و جلگه مشهد است. در این بیابان خشک و خالی نه دهی بود نه آب و نه مزرعه. در بیست میلی رادکان به محل گردی مانند دهانه آتش فشان رسیدیم با دیوارهای کهنه و وارفته که در انتهای آن درزیر صخره که سابقاً قلعه‌ای بود آبادی شیری^۱ در کنار جویبار خوش‌آبی قرار داشت. این محل را هم سیر و راه خود را به سمت شمال دنبال کردیم و به زمین تخت و بلند دیگری آمدیم که چند میل امتداد داشت تا در دامنه هزار مسجد^۲ یا کوهستان اصلی.

در امتداد آن از دور نقطه‌هایی یعنی دهات گیری و پوشان واردوخ دیده می شد. ما در آبادی پشته که در طرف جنوبی دشتی که در شش فرسخی رادکان است چادر برافراشتیم. در وسط دشت انبوه چادرها که متعلق به کردهای بیابان - گرد بود جلب توجه می کرد. چادرهایی که هر کدام چند دکل سیاه داشت و مقدار بی شماری هم گوسفند و گله‌های احشام در آن حدود بود.

عزیمت به بلغور - ساعت شش و سه ربع بامداد به راه افتادیم و از میان دشت، راست به سمت ده اردوخ (یا اردواخ) رفتیم که در مسافت دومیلی بردامنه کوه واقع بود. در اینجا به سیل گاهی که در میان تخته سنگها واقع و خشک بود رسیدیم و یکی دو میل جلوتر به دو دره که به هم می پیوستند آمدیم. ما راه دره طرف راست را پیش گرفتیم و به جلگه کوهستانی که آبادی اغراه در انتهای دامنه

۱ - بیشتر این اسامی را در نقشه‌هایی که بستم رسیده است ندیده‌ام، لذا فقط به همان صورتی که به من دادند ذکر می کنم.

۲ - هزار مسجد را که مثل برج‌های دندان‌دار و صخره‌های جبال است مسلمانان خوش‌یاور منار مسجد تصور کردند. در ایران کلمه هزار رقم جور و آسانی است بعضی دیگر گفته‌اند که مسلمین به وجود هزار نبی اعتقاد دارند و برای هر کدام مسجدی تصور می نمایند.

صخره‌ای بسیار با صفا قرار داشت وارد شدیم و از آنجا بلدی انتخاب کردیم و دنبال او از درون دره عمیقی که راست به دیوارهای سنگی بر می‌خورد روانه شدیم.

در اینجا مثل این می‌نمود که تیشه شیطان شکاف شگرفی در سنگ پولادین پدید آورده باشد. دیواره‌های آن مطلقاً عمودی بود که در اثر طوفان‌های قرون به صورت شمع و برج‌های بادگیر درآمده بود. از ته دره نهری جریان داشت و حوضچه‌هایی در لای سنگ دیده می‌شد و از لابلای چاله‌های آنجا با اشکال فراوان توانستیم اسبهارا از فراز آن بلندی‌ها عبور بدهیم. شکل و منظره این گردنه پرابهت با دیوارهای آن به تخته سنگها می‌پیوست با مقیاس کوچک‌تری عیناً مانند صخره‌های عظیم رودخانه کلرادو^۱ در ایالت اریزونا^۲ است که چندان شناخته نشده است.

پس از دو ساعت راه از میان این گردنه‌ها از سمت راست یعنی طرف شرق در جهت بالا از فراز کوه رو به شمال شرقی راه خود را از خلال کوهها ادامه دادیم و به جلگه‌ای رسیدیم که آب فراوان داشت هم نهر وهم چشمه سار، و اهالی ده مارشک در آنجا به کشت و کار مشغول بودند. این جالب‌ترین ده کوهستانی بود که سن در طی سفر دیده بودم و چون در کنار صخره‌های پرشیب واقع شده بود خانه‌ها تماماً از سنگ ساخته شده بود و این سنگ‌ها را بسیار بی‌قواره و به طرز وارفته‌ای روی هم چیده بودند. در آن محل خرابه‌ی قصری سنگی از فراز صخره‌ای که مشرف بر همه آن محیط بود حتی در زیر تابش خورشید سخت غم‌انگیز می‌نمود.

در اینجا باز راه شمالی را پیش گرفتیم و پس از عبور از چند گردنه و ارتفاعاتی که مشرف به جلگه‌ای به سمت ده شاعرانه بلغور سرازیر شدیم و بعد از نه ساعت راه پیمائی شب را در آنجا ماندیم و به علت سنگلاخ بودن راه نتوانستیم بیش از بیست و چهار میل طی کنیم.

کنتک خوردن راهنمای ما - پس از جمع کردن بساط چادرها مرد دهاتی که بعد از ظهر تا اینجا ما را راهنمایی کرده بود و به آبادی خود مراجعت می‌نمود

بوسیله «سوار» ایرانی دستگیر و سخت مضروب شد. از قرار معلوم این بیچاره به چارپا - دار اظهار داشته بود که به دلیل نشان دادن راه انتظار چنین مجازاتی را داشته است، ولی سه قران انعام هم جالب توجه‌تر از آن بود که وی قادر به انصراف از راهنمایی ما باشد. یکی از همراهانم داد و فریاد او را شنیده و دیده بود که سرباز او را کتک می‌زند، ولی بعد از آنجا ما دیگر او را ندیدیم و چیزی هم راجع به او نشنیدیم و ظاهراً یگانه نماینده دولت امپراتوری در آن حدود جرأت نمود در مقابل کاروان انبوهی اظهار وجود کند.

بلغور به ورده - ۱۷ اکتبر با وجود پیش‌آمد بدی که برای راهنمای قبلی رخ داد، قرار شد بلد دیگری امروز صبح برای راهنمایی حاضر شود. مدت یک ساعت وقت ما صرف بالا و پائین رفتن از ارتفاعات شمالی مجاور مرشک گردید. سپس همینکه به سمت شمال رو آوردیم به کوره راه بین مشهد و کلات رسیدیم که از درون دره بواسطه یک رشته سیم تلگراف مشخص شده بود این سیم بقدری افتاده و وارفته بود که غالباً ناگزیر بودیم برای اجتناب از برخورد با آن سر خودمان را تا سینه پایین بیاوریم. در این نقطه ما به محل تلاقی جاده بین مشهد و کلات نادری آمدیم که همان راهی است که بیشتر سیاحان انگلیسی در راه سفر به قلعه نادری پیمودند و در این حدود از پرتگاه باریک و عمیقی می‌گذرد که لبه آن گاهی به اندازه‌ای باریک است که فقط برای یک نفر پیاده یا اسب سوار امکان عبور هست^۱ و آن را دهانه زویپرز^۲ می‌نامند.

بعد از یک ساعت راه پیمائی پر زحمت به جلگه بازتری که راهی طبیعی‌تر داشت رسیدیم در اینجا دوره در پیش بود: یکی به طرف مشرق و دیگری مغرب و به سن گفته بودند که از طرف مغرب هم به کلات راه هست ولی دشوارتر است و بیشتر

۱ - قسمت‌های تحتانی و حتی شیاردارتر این دره بزرگ را وقتی که به موضوع مشهد باز می‌گردم بیان خواهم کرد و عقیده مک‌گرگور را در باب هیئت شگرف آن شاهد خواهم آورد.
۲ - تفاوت بین دهانه و تنگه که هر دو کلمه فارسی است و بر ممبر اطلاق می‌شود به قرار ذیل است: دهانه فاصله بین دو تپه، و تنگه فاصله بین دو دیواره عمودی تخته سنگ است.

طول خواهد کشید. از این رو ما پشت به خورشید به سوی مشرق رو به ارتفاعات حرکت کردیم. در طرف چپ ما رشته اصلی کوه‌های قره‌داغ (کوه سیاه) بود که پرتگاهی پر شکاف آهکی آن در شیب‌های تحتانی نقطه وار نمودار و بالک‌های اتفاقی درختان عرعر مستور شده بود.

در نقطه‌ای از این جلگه که بایستی از زمین برآمده‌ای عبور کرد چشم انداز بی‌اندازه جالب توجهی در سمت مشرق ظاهر شد، ردیف در ردیف رشته‌های کوه به طرف حوزه رودخانه تجن (که از الحاق کشف‌رود تشکیل می‌شود) و دشت گرگان سرازیر شده نوار تیره فام صحرا مانند شال گردن زرد رنگی آسمان را حلقه وار فرا گرفته بود. پس از عبور از این جلگه که یک ساعت و نیم طول کشید انحراف تندی به سمت چپ پیش آمد و از معبری به نام شترگلو که بسیار پر شیب و صعب‌العبور و لیز بود، خودمان پیاده شدیم و اسب‌ها نیز با اشکال فراوان حرکت می‌کردند. از قلّه این محل نظرم آن به جلگه دیگری افتاد که سوازی جلگه‌ای بود که تازه عبور کرده بودیم و جهت آن از شمال غربی به جنوب شرقی بود و در انتهای آن آبادی کوچکی با قلعه‌ای خراب که بر تپه‌ای قرار داشت دیده می‌شد و بعد از آن محل دهکده بزرگ و سرخ فام ورده واقع شده است.

باغ خان - بعد از آن که دهات مزبور را که در طرف چپ ما واقع بود ترک کردیم رو به خاور پیش رفتیم و تیرهای تلگراف را به سوی کلات دنبال کردیم و چنین می‌نمود که باروهای آن را از دور در افاق می‌دیدیم. موقع ظهر که پنج ساعت در راه بودیم برای صرف نهار در کنار جویباری که ته دره جاری بود توقف نمودیم. در اینجا یکی از ترکمن‌ها که برای راهنمایی قاطرها عقب مانده بود پیش آمد و خبر داد که یکی از قاطرها با بار در شترگلو پنجاه پادردره فرو افتاده و یک پایش شکست. از شنیدن این خبر به هیچ وجه تعجبی ننمودم، زیرا که جاهای خطرناکی هست که حتی قاطرهای ایرانی نمی‌توانند سالم عبور کنند و این پلکان مخوف طبیعی براستی یکی از آنجاها بود. ما حیوان بیچاره را همانجا گذاشتیم که تا مراجعت ما

از کلات تحت مراقبت باشد و دو میل دیگر از میان آبرو پیش رفتیم تا در انتهای شرقی آن به آبادی کوچک و قلعه بی‌رونق باغ خان رسیدیم.

گردنه‌های کوهستانی - از آنجا سیم تلگراف انحراف شدیدی در جهت شمال شرقی پیدا کرد و یک ساعت از وقت ما صرف عبور از تپه‌های بی‌دری شد که در انتهای آن دره تنگی نمایان و باز رشته‌های پر شکوهی در جلو ما ظاهر گردید. اینک می‌توانستیم باروهای شیار دار دیواره جنوبی کلات را واضح مشاهده کنیم که دندانۀ آن متوجه یگانه شکافی بود که در محیط آن به نظر می‌رسید.

در پایین به سمت شمال مسیری پرتاب دارای پیچ‌های بی‌دری بود سپس نوار آبی قره‌قوم (شن سیاه) که بیش از یک هفته پیش در عشق‌آباد ترکش کرده بودم مانند دریائی در افاق نمایان شد. جاده باریکی از این نقطه که من بودم به ایستگاه روس در کاخ مشرف بر خط آهن ماوراء بحر خزر می‌رفته که از همانجا یا ایستگاه مجاورش به نام دوشک یک سال قبل من و همراهانم با آسانی و بدون تدارکات کافی در خیال افتاده بودیم که به کلات و مشهد برویم بی‌آنکه آن همه معابر سخت و صعب بین راه را هیچ در نظر گرفته باشیم.

در آن مورد مأموران روس از حرکت ما جلوگیری کردند^۱ و حال بعد از پیمودن هزاران میل من از سمت دیگر به همان مقصد رسیدم. از اینجا به راه پر شیب و خیلی دشوار و طولانی افتادیم بحدی که ناچار شدیم بیشتر مدت اسب‌ها را یدک بکشیم و از گردنه به دره و برعکس راه طی کنیم و سراسر خط سیر مواد آهکی و خاک رس و در بالای گردنه برج و باروی سنگی بود و بطوریکه حدس می‌زدم مناظر بدیع و خرم فراوان بود و چنین می‌نمود که کوهستان را برای مراسم جشنی با فرش زسردین و پارچه‌های سرخ و ارغوانی آراسته بودند^۲. در این گردنه‌ها دسته‌های کبک از چهار تا هشت تا با صدای رعدا آسا از زیر پای ما می‌پریدند و به ندرت دایره

۱ - رجوع شود به کتاب من « روس در آسیای مرکزی » .

۲ - من در هیچ نقطه دنیا مگر در حوالی رودخانه یلواستون Yellow Stone امریکای شمالی چنین رنگ آمیزی درخشان در طبیعت ندیده‌ام .

پروازشان تا صد متر می‌رسید و در واقع مثل این می‌نمود که این کبک‌ها خرامیدن را بیش از پرواز خوش داشتند چون دامنه کوهسار را مانند رمه گنجشک سیاه می‌کردند. در پایین یک شیب ما از سیل خشکی عبور نموده به محوطه پهناوری که پیش از جلگه کلات واقع بود آمدم. در اینجا نیز تلگراف به سمت راست انحراف یافت و چون عصر بود و دیرگاه و چهارپایان ماسخت فرسوده شده بودند راه طرف چپ را اختیار و رودخانه پرآبی را که به سمت جلگه می‌رفت و درختان چنار و تیریزی را سیراب می‌نمود تعقیب کردیم. در جلو این جلگه چنار عظیمی بود که از پای سنگی سر بر فلک کشیده و امامزاده‌ای هم در کنار آن بود.

طاق‌های این بنا پراز شاخ قوچ بود که رسم نذرگذاری با ارجی در نزد مسلمانهای پرهیزکار نسبت به درگذشتگان سرشناس ایشان است و همچنین آثار و علائم دیگری شاهد حرمت و احترام. پس از یک میل و نیم دیگر به آبادی دور افتاده ایسورچا یا آب‌گرم رسیدیم که بواسطه وجود چشمه آب‌گرم در آن حدود به این نام خوانده می‌شود.

آب‌گرم - چون پی برده بودم که قاطرانم که از دنبال می‌آمدند ممکن است تا چند ساعت دیگر هم نرسند و شاید پیش از غروب آفتاب اصلاً نمی‌رسیدند درصد برآدم شبی را در یک خانه رعیتی ایرانی بگذرانم. اهالی قریه ایسورچا از مشاهده یک فرد بیگانه به هیچ وجه خشنودی نمودند بدو اظهار کردند که نه مسکن دارند و نه علیقی و پس از قدری تأخیر سرانجام یک دهاتی پیدا شد و خانه گلی خالی را در اختیارم گذاشت من هم سعی کردم تا حدی که مقدور بود آن محل را برای استراحتم مرتب کنم. خوشبختانه در ساعت ده و نیم شب قاطرها رسیدند و بلندی آنها را صحیح و سالم به مقصد رسانید.

امکان ورود به کلات - طی دو روز آخر من از اهالی محل حرف‌های ضِد و نقیض راجع به امکان ورود به کلات شنیدم بعضی‌ها می‌گفتند هر کسی می‌تواند

آزادانه به آنجا رفت و آمد کند^۱ و بعضی دیگر اظهار می‌داشتند که جلو دروازه سخت نگهبانی می‌شود و هیچ خارجی حق ورود ندارد، لذا این مطلب برای من پیش‌آمد که چگونه و به چه صورتی می‌توانستم درصد آن کار برآیم و بعد از آن همه زحمات میل نداشتم که بی‌نتیجه بازگردم. از طرف دیگر هم از پرداختن به هر کاری که در صورت اکتشاف موجب سوءظن و یا بدنامی یک نفر انگلیسی بشود سخت اکراه داشتم و از آنچه بعداً پیش‌آمد استنباط کردم که می‌توانستم هنگام شب بطور عادی وارد کلات شوم، ولی این کار مورد اطمینان نبود پس چون به هیچ وجه قصد و خیال ناروایی نداشتم که قابل کتمان باشد و بلکه نیتم کاملاً صاف و ساده بود، بهتر آن دانستم که موقع روز به طرف دروازه حرکت کنم که در این صورت یا امکان ورود بود و یا راه توفیق بکلی مسدود و به هر حال لابد بزودی همه اهالی آن حدود از حضور من اطلاع می‌یافتند که در این صورت اگر محرمانه به آن کار می‌پرداختم حتی در صورت توفیق باز مآلاً احتمال کنجکاوی و رازجوئی در میان بود.

ورود به کلات - ۱۸ اکتبر ساعت چهار و نیم صبح بیدارم کردند و ساعت پنج در مهتاب به پیمودن ده میل راه که در جلو بود پرداختم. از جلگه ایسورچا سرازیر شدم تا همان نقطه‌ای که روز قبل رسیده بودیم و در امتداد جریان آب که به سمت شمال جاری بود حرکت کردیم که به گردنه تاریک صخره‌ای موسوم به دربند جاور می‌رسید.

بین دیواره سیاه رودخانه گاهی از یک سمت و زمانی از طرف دیگر راه خود را تعقیب نمودیم. ماه راست در بالای سر بود و دب اکبر هم که بردمش تکیه داشت درست در مقابل آن چشمک می‌زد. در نقطه خروجی گردنه قلعه‌ای خراب و خالی بود. اینجا راه به جلگه هموار پهناوری افتاد که در سمت دیگرش قطعات جالب برآمدگی سنگی بود که چنین می‌نمود که در اثر تکان طبیعی رگه‌های آن پیچ و تاب برداشته بود.

۱ - ژنرال ان کف در اوزون آدا از من پرسیده بود که به جای رفتن به مشهد از طریق قوچان چرا راه جالب تری را که از طریق کاخه و کلات نادری بوده اختیار نمی‌کنم و گفت مأموران روس را دولت ایران از این کار ممنوع داشته است، اما چه کسی می‌تواند مانع عبور مسافری انگلیسی شود.

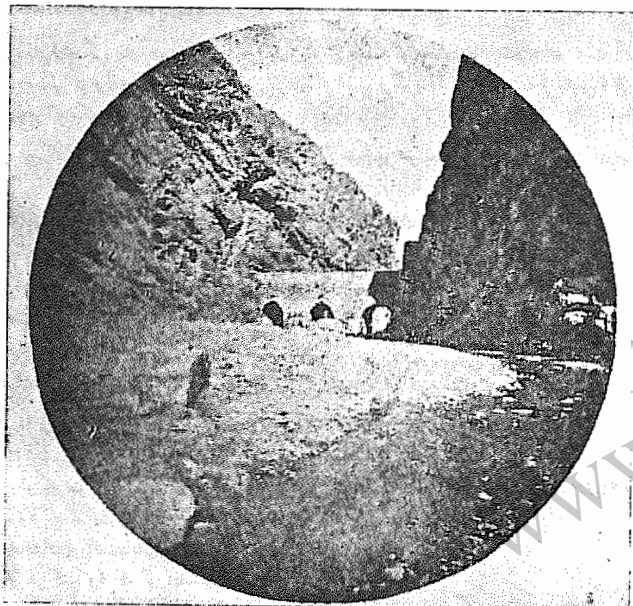
جویبارهای آب آمیخته با نفت از سمت کوهسار جاری بود و به رودخانه ملحق می‌گردید. در اینجا دسته‌ای مرغابی وحشی با صدای قابل توجهی به پرواز درآمدند. وقتی که از وسط جلگه می‌گذشتیم آفتاب هم برآمد و دیواره جنوبی کلات را که در جناح راست ما واقع بود روشن ساخت و آن صخره‌ای بود بسیار عظیم و رفیع که از پایین جلگه ۷۰۰ یا ۸۰۰ پا ارتفاع داشت و مثل این می‌نمود که نوکش هموار، ولی پهلوی سخت عمودی و نفوذ ناپذیرش تراشیده شده بود و بن چهار بار از زیر این حصار عبور و پیوسته اندیشه همی کردم که به راستی عجیب‌ترین پدیده طبیعت بود که دیده بودم.

یک دژ رفیع و پرجبروت از سنگ که از ته دره به ارتفاع ۷۰۰ تا ۸۰۰ پا می‌رسد و رأس و قلعه آن چنان صاف است که گوئی بارنده تراشیده‌اند، جناحین عمودی و غیر قابل عبورش مضرس و شیار دار بود.

دروازه ارغوان شاه - هنگامی که از جلگه به سمت پایین می‌رفتیم احدی را در راه ندیدیم. در جلو خود متوجه محلی شدیم که قسمت فوقانی آن به صورت سنگری ناگهان بریده شده بود و پیش‌آمدگی داشت چون نزدیک‌تر شدیم تقریباً در مسافت هفت میلی‌گردنه‌ای که از آنجا به جلگه وارد شده بودیم دور ویر آن محل رفته رفته به هم نزدیک و توأم گردید، تا اینکه به صورت معبر بسیار تنگی درآمد که ته آن کف رودخانه بود.

از این بریدگی طبیعی با دو حرکت متکسر عبور نموده دروازه‌ای سنگی را که در حدود بیست متر عرض داشت و بوسیله دیواره‌ای بکلی مسدود شده بود از دور دیدیم و این دیواره که سه طاق داشت مسیر رودخانه و همچنین یگانه دروازه کلات بوده است. قسمت فوقانی دیوار که بالاتر از طاق بود چند سوراخ و شکاف داشت ولی کسی در آنجا دیده نمی‌شد و اثری هم از هستی و حیات به نظر نمی‌رسید. این همان دربند معروف شاه یا دروازه ارغوان یا ارغون شاه است که حصار

محکمی در آنجا ساخته بود و او نواده هلاکوخان بود که می‌گویند بعد از آنکه در نبرد از عموی خود احمدخان شکست یافت به کلات عقب نشست^۱.



دروازه ارغوان شاه

کتیبه ظریفی بر روی صاف‌تر تخته سنگ که در سمت راست گردنه در داخل دروازه است حاکی از آن اقدام این پادشاه است^۲. حصار فعلی بنای تازه است که

۱ - این سلطان را ایرانیان ارغوان شاه می‌نامند، ولی غالباً به نام ارغون خان (۱۲۸۴ - ۱۲۸۹ میلادی) شهرت داشته و آدم بسیار جالب توجهی بوده که قویای قآن مارکوپولو را با عروس تاتار از چین نزد او فرستاد و او با سلاطین اروپا روابط سیاسی ایجاد کرده بود از آن جمله با ادوارد اول و مانند پدرش اباقاخان در واقع دین مسیحی اختیار و مسلمانان را از دستگاه دولتی برکنار کرده بود.

۲ - سه سال پیش جناب سردنيس رایت سفیر بریتانیا در دربار شاهنشاهی سفری به کلات نادرى رفتند و از کتیبه مزبور عکس برداشته‌اند سپس ترجمه انگلیسی از آن تهیه شد. این جانب ابتدا از این نسخه انگلیسی متن را ترجمه کردم بعد این ترجمه با همکاری بسیار ممتن استاد مجتبی نینوی با فتوکپی متن اصلی مقابله و تصحیح شده است. مترجم ←

به جای ساختمان نادرشاهی است که من شکمی ندارم بنای عظیم تری بوده.

مراقبت دروازه - با این اعتقاد راسخ که تمام نگرانی های گذشته ام بی مورد

کتیبه سنگی باروی دربند ارغوانشاه شامل بیست و چهار فرد شعر، دو بیت آن به فارسی و بقیه به زبان ترکی و راجع به دوره پادشاهی نادرشاه است و گوینده آن گلبدن (گلبنی) از شاعران عصر نادری و تاریخ کننده کاری تقریباً ۱۱۰۵/۱۱۰۷ هجری است.

این کتیبه پس از عنوان «بسم الله الرحمن الرحیم و هو العلی الاعلی» با بیت فارسی ذیل شروع

میشود:

ابتدا حمد خدای احد و فرد قدیم - قادر لم یزل و عالم و دانای حکیم
خداوندی که کاینات را به قدرت خود آفریده
و بر و بحر را از قدرت خویش پدید آورده است
در هر دو عالم یار و یاور آفریدگان است
تمام اهل جهان را بدرگاه او نیاز است
روشنی و درخشندگی ستارگان از اوست

بعد از حمد و ثنای ذات پروردگار قلم نورانشان ملح و ستایش خاتم انبیا و فخرکونین را
آغاز میکند.

او که سر سلسله بنی هاشم نامش احمد و صفاتش مستوجب تحسین و ستایش است.

محمد که درود خداوندی پیوسته بر او باد
و به او و خاندان و اصحابش رحمت فراوان دهد
و پروردگار هر کس را که از انصار اوست یاری کند
پس از حمد و ثنای خداوند و رسول اکرم بر همه بندگان فرض است که در مدح و ستایش شاهنشاه جهان
بکوشند.

سرور پادشاهانی که مقام و منزلتش تا عرش اعلی بلند و سرور او خود آسمان است.
نادرشاه چنانکه از نامش پیداست همتا ندارد.

روایتیست او را شاه شاهان بنامند بلکه خود از انبیاست و یا از ملائکه که با عنایت الهی به
صورت بشر درآمده است. چون بقدرت پروردگار لطف حق درباره او روزافزون است اگر کسی
چنین گوید بنظر من بیان حقیقت نموده است.

از جهت نسب و تبار او مایه افتخار خاندان تیموری است و از لحاظ حسب علیرغم آنچه
به میراث برده او را بسان سرور پادشاهان درجهان مشهور گردانیده است.

مصطفی خلق و مسیحا دم و یوسف طلعت

بوعلی دانش و حاتم کف و لقمان حکمت

از برکت قدر و لیاقت اوست که خداوند کریم تاج شاهی اش داده و تخت پادشاهی و بلندنامی
و عدل و کرم و خلق شمیم عطا فرموده است. در باب قدر و افتخارش گفتن همین بس که شاهنشاهی

←

بود اسم را در بستر رود انداخته و به اتفاق رضاعلی خان و گرگوری و شکرالله
که هر سه سوار بودند از میان طاق وسطی عبور کردیم هیچ کس پیش نیامد و یا
جلوگیری ننمود. در طرف دیگر دروازه فرصتی یافته کتیبه ارغوان شاه را با دقت
بررسی نمودم و برج گرد را در رأس نقطه برجسته ای که مشرف به دروازه بود ملاحظه
کردم و صد قدم تا نزدیک کلبه های آبادی که در طرفین دروازه بود جلو رفتم که
ناگهان فریادمهیبی از پشت سر دروازه به گوش رسید و سرباز وارفته ای که هنوز خواب-
آلود بود و نیم تنه کتانی خود را بردوش می انداخت سراسیمه به طرف ما دوید
و با حدت تمام فریاد کشید. صداهائی نیز در جوابش شنیدم و فوری از داخل دیوار
که در واقع برج بود و اطراف کله هائی در دو طرف داشت چند نفر جلو دویدند با وضع پریشان
و نیمه پوش که لباسشان هم ژنده بود و بعضی ها چند تا دکمه شیر و خورشید داشت
و شلوار نیلگون و نوار قرمز آن نشان می داد که ما بادسته سرباز یا نفرات پیاده -
نظام ایرانی رویرو هستیم.

گفتگوی با پاسبانها - از آنجائی که من به هیچ وجه طالب تصادم نبودم و آن
نفرات هم فقط وظایف خود را انجام می دادند با آنکه چیزی نمانده بود که متوجه

کامل است چون لطف خداوندی پیوسته شامل حال اوست. این پادشاه سرشتی پاک دارد و از آنجا
یادش در خواطر است که وجود خود را به جان و دل نثار درگاه خدا کرده است.

این شهریار فاتح با قدرتی سرشار و لشکریان و شمشیر آبدار خویش صاحب بخت بلند و
طالع نیکوست که ناشی از نقشه و تدبیر بشر نیست.

« ای خداوند مرا اقتدار و تخت و سپاه داده ای مرا تاج و کمر شاهی و ظفر فرمانروائی و
کلاه خسروائی بخشیده ای تو نگهبان قلمرو من و قدرت من هستی همه امیدهایم بوجود تو بسته است و
همه ایمانم هم، چنانکه به ثبوت خواهد پیوست. تو کسانی را که قدرتم را انکار کرده اند پست و
خوار کرده ای. ای خداوند ظفر نمون یاور من باش تا چشم دشمنانم را کور کنم. »

چون ایمان او بر یقین استوار و اعتقاد به وجود خداوندگار است از این رو عنایت خداوندی
در حق او ثابت و پایدار.

پروردگار جهان با قدرت خویش دست او برگرفت و او را در کار عدل و داد و اقتدار
کامگار فرمود.

احدی از چنین بخت و طالع نیک برخوردار نبوده است مانند خورشید فرمانروائی اش عرصه
جهان را درخشان میسازد. تا روزی که خوشه های گل از برکت نم و رطوبت نمودارند (در اینجا
چند کلمه کتیبه مخدوش است - مترجم) این ابیات را گلبدن (گلبنی) در مدح او سروده است.

عبور ما نشوند باز توقف نمودم و گفتگوها آغاز شد. ابتدا آنها ساخت جسر می نمودند و سعی کرده بودند اسبهای ما را برگردانند، ولی چون شنیدند که من بدون اجازه قصد عبور نداشتم نرم شدند. پرسیدم فرمانده آنها کجاست معلوم شد چنین فردی وجود خارجی ندارد سؤال کردم خان کلات کجاست؟ جواب دادند درخانه اش در آبادی دو کیلومتری اینجاست. از این رو شکرالله را که ایرانی و مصون از سوء ظن بود روانه و سربازی را عقب او بر اسب سوار کردم و نزد جناب خان فرستادم تا هویتم را باز نماید و تقاضا کند که اجازه عبور به کلات بدهند و اگر نتواند این کار را با مسئولیت خود انجام دهد به مشهد تلگراف کند.

رفتار سربازان - وقتی که گماشته ایرانی به راه افتاد من و سربازان سرگرم گفتگو شدیم سرمای هوا طاقت فرسا بود و تا برآمدن آفتاب چند ساعت دیگر مانده بود، پس قدری هیزم خریدیم و آتش برافروختیم و همینکه پی بردند که من انگلیسی هستم رفتار دوستانه ای پیش گرفتند و می گفتند که اگر روسی بودم موقع عبور از دروازه با تیرم کشته بودند. ولی از کجا تابعیت روسی ام را حدس می زدند چون قبلا که سرا ندیده بودند و اصلا چگونه امکان تیراندازی وجود داشت چون در خواب عمیقی بودند من با این قبیل سؤالات سعی نمودم بی جهت حضرات را تحریک نکنم و تعریف می کردند که سال گذشته یک نفر روسی به کلات آمده بود و یکی از ایرانیان را کتک زد و ایرانیها نیز او را زدند سپس آنها با سیصد ترکمن برای انتقام بازگشتند، اما ایشان جلو آنها را گرفته و مزاحمین مراجعت کردند.

می پرسیدند راست است که ظل السلطان پسر ارشد شاه لباس ایرانی را کنار گذاشته و به جامه انگلیسی درآمده و از راه بوشهر روانه لندن شده است. من راجع به زندگی آنها در کلات سؤالاتی کردم پاسخ دادند که آب آنجا خیلی ناسالم است چون ماده نفتی مخلوط دارد و از این بابت دوچار صدمه اند و گله می کردند که

۱ - بدی آب و هوای کلات به طوری که شهرت دارد خواه به مناسبت خرابی آب آن باشد یا نه، معروف است وقتی که سرهنگ بیکر در سال ۱۸۷۳ آنجا بود حصبه در میان اهالی افتاده بود و تعداد ناخوشها در میان دسته پاسبانها کم و بیش زیاد بوده است.

قرار بود فقط سه ماه در آنجا باشند، ولی پنج ماه شده بود و در تمام این مدت هم سواجبی دریافت نمودند. من دلم به حال آن بیچارگان سوخت، تفاوت بین آنها و سربازان واقعی خیلی زیاد بود.

پاسخ خان - بعد از یکساعت و نیم انتظار که بسیار ناگوار گذشت شکرالله برگشت و خبر داد که خان می فرمایند برای وصول اجازه من به مشهد تلگراف کنم و اگر موافقت کردند می توانم از کلات عبور کنم و این همان منظوری بود که داشتم پس به نوشتن تلگراف به سرهنگ استیوارت مشغول شدم که از طرف من جناب والی را ملاقات و اجازه دریافت و تلگراف کند.

اشکال کار این بود که برای نوشتن متن تلگراف به فارسی کسی پیدا نمی کردم چون در ایران افراد طبقه پایین سواد نوشتن ندارند و اگر بخواهند نامه ای بنویسند میرزا برای آنها می نویسد و یگانه منشی کلات هم می گفتند بواسطه خماری ایون در خواب است، ولی من تأکید کردم که بیدارش کنند و سرانجام جلو آمد و درست نیم ساعت طول کشید تلگرافی را که من در ظرف نیم دقیقه انشاء کرده بودم بنویسد. سپس به این خیال افتادم که به چادر مراجعت کنم، اما گوری که از اخلاق ملی بیشتر اطلاع داشت اظهار داشت که هنوز خطر رفع نشده است و بهتر است صبر کنیم پس به طرف دیگر دروازه بازگشته در آفتاب منتظر ایستادم.

تا کتیک ایرانی - شکرالله بعد از یک ساعت برگشت که تلگراف را پس داده اند چون خط بین کلات و مشهد دایر نیست و نماینده سواری هم از جانب خان آمد و با چرب زبانی به ادای توفیحات پرداخت که سبب شد به کنه اخلاق ایرانی آشنا شوم. ابتدا گفتم که سیم قطع شده است گفتم در آن صورت لابد خان پیشنهاد نمی کرد که به مشهد تلگراف کنم او حرف خود را برگرداند و جواب داد هر چند که سیم قطع نیست ولی روی زمین افتاده است و خان تقاضا دارد که به تهران تلگراف شود نه مشهد. چون خط مستقیمی بین کلات و تهران نیست باز دروغ او فاش شد و بایستی اعتراف کنم که من از عهدۀ چنین دروغ سازی نمی توانستم برآیم.

وی گفت که منظور خان این بوده است که پس از ورود به مشهد از آنجا تلگراف کنید. چون گفت و گو با چنین کذاب ماهری نتیجه نداشت از مذاکره بیشتر صرف نظر کردم و پافشاری نمودم که جواب مستقیمی مثبت یا منفی از خان دریافت شود و توافق شد که گرگوری که از شکرالله نماینده مناسب تری بود سواره به آبادی برود و پاسخ پیغام فوری ام را بیاورد.

او روانه شد، او باز آمد، او سکوت نمود، او به تاخت رفت - تمام این جریان در صد متری داخل دروازه ارغوان شاه اتفاق افتاد و موقعی که به گرگوری دستور می دادم سرکار ایرانی سریعاً براسب سوار و برق آسا از درون دروازه ناپدید شد و به پاسبانان تأکید کرد که احدی حق عبور ندارد.

چند ثانیه بعد هم گرگوری باز آمد، زیرا که از رفتنش جلوگیری کرده بودند. پس دیگر اقدامی امکان نداشت و بنابراین تلاش من در ورود به کلات نتیجه ای نداد. در این وقت شکرالله به حرف آمد که تلگرافی قصد دریافت تلگرام را داشته ولی فرزندخان وارد شد و او را از فرستادن هر گونه پیغامی منع کرد. من قبل از مسافرت به ایران از تردستی ایرانی ها چیزهایی شنیده بودم، ولی هیچ گمان نمی کردم که در ظرف همان دو هفته اول ورود خود شاهد چنان صحنه ای باشم و نمیدانم که در اثر رفتاری که نسبت به من شده بود بیشتر خشمگین بودم یا اینکه مشاهده تاکتیک های شرقی بیشتر ناراحت می نمود.

گزارش خان به مشهد - ولی مضحک ترین مرحله آن جریان دیرتر اتفاق افتاد، چون سه روز بعد وقتی که به مشهد رسیدم حضرت والی دستخوش هیجان غربی بود، زیرا که خان خدمتگزار به او گزارش داده بود که کنسولبار انگلیس با همراهان مسلح در جلوکلات ظاهر شد و قصد داشت قهراً وارد قلعه شود و به روی پاسبانها شمشیر کشید، اما آنها وظیفه خود را انجام داده و از ورود افراد مزاحم جلوگیری کردند.

تلاش در بالا رفتن از دیوار - ۱۹ اکتبر - پیش از آنکه از جلوکلات دور شوم با سعی مجدد درصدد برآمدم که نظری به داخل آن بیاندازم. در کتاب مک - گرگور خوانده بودم که علاوه بر دروازه ارغوان شاه و دربند نقت از راههای دیگر هم ورود به کلات امکان دارد. در آب گرم شکارچی ای اظهار داشت که یکی از آن راهها را خوب می شناخته، ولی از راهنمایی کردن ما بیم داشته و گفته بود برادر زاده اش آن کار را خواهد کرد و صبح برای این منظور خواهد آمد.

احتیاجی به ذکر نیست که این برادر زاده نیامد و حضور من در آن حوالی به این دلیل و هم بواسطه اتفاق شب پیش تولید سوء ظن می کرد. هنگامی که در آن خانه رعیتی با رمضانعلی و گرگوری درباره برنامه بعدی سرگرم مذاکره بودم صدای خش و خش از بالای سر دربارم شنیدم معلوم شد کسی از کلات آمده بود و از لای سوراخ بام به حرف های ما گوش می داد. باری چون کسی برای راهنمایی پیدا نشد تصمیم گرفتم بدون راهنما اقدام کنم و در حین سواری در جلگه متوجه شدم که در دیوار جنوبی یک محل تورفتگی به شکل v هست که نشان می داد که از سمت بیرون امکان داشت که بر دیوار بالا رفت و هر مسافری که در آینده از آنجا بگذرد با توضیحی که می دهم آن نقطه را خواهد شناخت که تقریباً در بین راه جلگه و آنجا واقع شده است.

سه و نیم صبح بیدار شدم قاطرها را بار کرده بودند و همه از آبادی ایسورچا ساعت چهار و نیم صبح که هوا سرد و تاریک بود خارج شدیم. بساط چادر را از دربند جاور به آورده فرستادم و برای آخرین بار تنها به سمت جلگه تاختم و اسیم را در پایین تپه ها رها و بالا رفتن از دیوار را شروع کردم با آنکه شیب خیلی تند بود پیش رفتن از دندانهای سنگی دیوار زیاد طول نکشید و با آسانی به قسمت تحتانی آن سنگرگاه ناهموار رسیدم.

در آنجا تخته سنگی را که وضع طبیعی بندهای آن سخت عمودی و موازی با قله است یکی از فاتحان که حتماً نادر شاه بوده طاقچه های سنگی ساخت و در بین

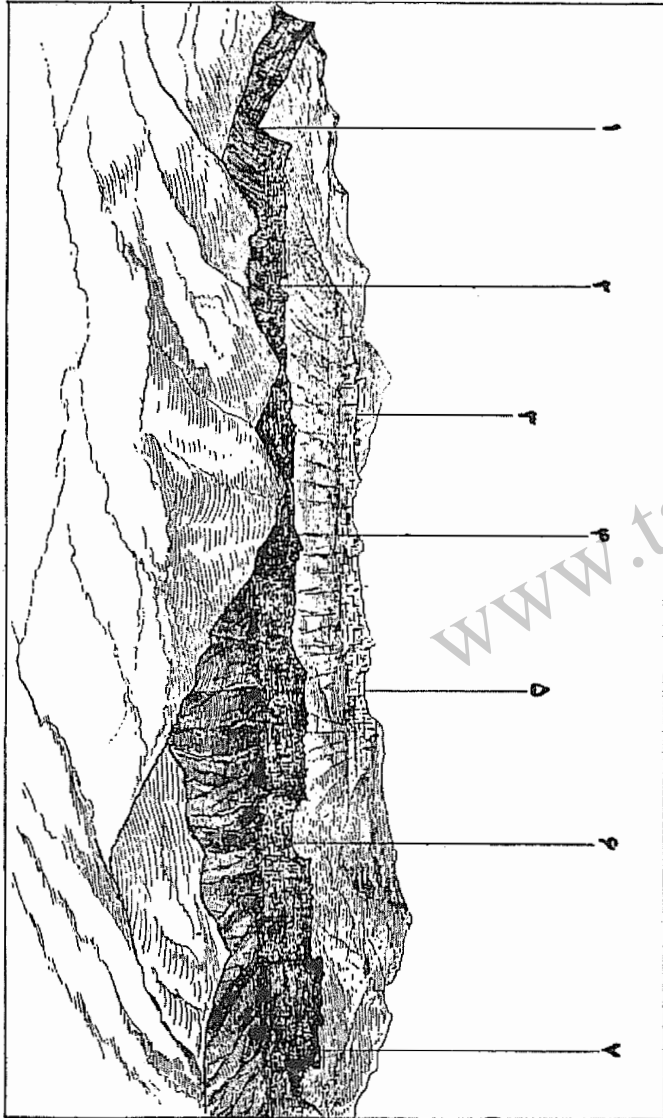
آنها چند جا برج های مدور و خراب دیده می شد فاصله دو تا از این طاقچه ها سی پا بود ، من از اولی که پایین تر بود بالا رفتم و به نزدیک شکاف v رسیدم و تا نوک صخره در بالای سرم فقط سی پا فاصله بود ، اما سطح تخته سنگ صاف و لیز بود و فکر کردم بفرض که از آن بالا می رفتم چون تنها بودم پایین آمدن از چنین جایی مشکل تر است . لذا از خیال خود منصرف شدم با کمک یکی از همراهان و طناب رسیدن به قله آسان بود ، اما با آنچه راجع به داخل کلات می دانستم شک داشتم که مناظر از بالای دیوار به همان اندازه جالب توجه باشد که از خارج می نمود .

چشم انداز هوایی گردا گرد قلعه - به هر حال قبل از بازگشت بر رأس بلندترین کوهی که در آن حدود بود و نامش را نمی دانم بالا رفتم . بلندی این نقطه از ارتفاع زیادتر بود و در آنجا نسبتاً و ناگهان منظورم حاصل شد و اینکه دیدن سطح درونی کلات امکان نداشت ، زیرا که دیدگاه فقط از یک طرف به حد کافی روشن نبود ولی کلیه محیط سراسر دیواره را از مشرق تا مغرب خوب مشاهده کردم . دیوار جنوبی که سعی نموده بودم تا نوک آن بالا روم از این نقطه نسبت به دیواره دیگر کوتاه تر می نمود و رأس دیوار شمالی در دورترین نقطه از همه بالاتر به نظر می رسید . از این محل توانستم تمام سنگرهای جنوبی را که راست در حدود بیست میل بود بدون اشکال تماشا کنم و این قسمت بقدری منظم می نمود که مثل این بود که از روی نقشه ساخته باشند ، و در سرتاسر جناح عمودی تا آنجائی که انتهای مضرس آن به جلگه می پیوست فرو رفتگی و برآمدگی های چند جلب توجه می کرد .

اگر در جنگ زاووس (زیوس) خدوند المپ (یونان) اهریمنان در صدد بر می آمدند که سنگر غیر قابل تسخیری برای خویش فراهم سازند بی شک این پناهگاه کوهستانی را انتخاب می نمودند .

در این نقطه من طرحی از نمای گردا گرد قلعه کشیدم ۱ که در صفحه مقابل

۱ - هر چند کروی من ناقص است باز گمان نمی کنم طرح سر . س . مک گرگور تصویر واقعی یا درستی از وضع کلات باشد .



نمای کلات قوری از بالا

۱ - دریند از پشته شاه ۲ - محلی که از آنجا سعی کرده بودم وارد قلعه شوم ۳ و ۴ - دیوار شمالی کلات

۱ و ۲ - دیوار جنوبی کلات

چاپ شده است. کوههای جلوه‌مان رشته‌هائی است که آبادی ایسورچا را از جلگه‌ای جدا می‌سازد که به دروازه ارغوان شاه منتهی می‌گردد.

تاریخ کلات - حال که مشاهداتم را به تفصیل بیان کرده‌ام قصد دارم تاریخچه کلات را بنا بر منابع مختلفی که در این باب هست و پاره‌ای از آنها در دسترس نیست و همچنین شرح بعض چیزهائی را که خودم هم ندیده‌ام بازگویم، به این منظور که خوانندگانم اطلاعات صحیحی که تا این تاریخ مقدور است راجع به کلات نادری بدست آورند. از آنچه گذشت خوانندگان دریافته‌اند که از روی ترجمه لفظی و نیز بطور کلی آنجا قلعه نادرشاه نام دارد، ولی برستی که قلعه مصداق متداول این کلمه نیست چون کلات جلگه ایست بلند و کوهستانی و حداقل ۲۵۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع و مجاری آب و دره‌هائی دارد و جمعاً دارای بیست میل طول و از پنج تا هفت میل عرض است و فقط از آن جهت مثل قلعه است که این زمین پهناور که شاید روی هم‌رفته صدوپنجاه میل مربع مساحت آن است بوسیله سنگرهای مستحکم طبیعی محصور گردیده و صخره عمودی آن از ته جلگه ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ پا ارتفاع دارد.

از روزگاران قدیم این وضع ممتاز طبیعی آن محل که بایستی بر اثر بعضی تکان‌های بسیار شدید جهان خلقت شده باشد در ذهن مردم آن حدود و همسایه‌ها تأثیر شگرف نمود. در افسانه‌های ایرانی این نقطه یکی از میدان‌های نبرد رستم پهلوان با نیروی ترک‌های بیگانه افراسیاب است که لشکریان ایران دشمن را از کلات رانده و آنها را تا جیحون عقب نشانیده‌اند و در آنجا هم به شکست نهائی و قطعی دوجار گردیدند.

همچنین در شاهنامه فردوسی کلات مقر فرود^۱ برادر کیخسرو بوده که طوس بر او چیره شده بود و او را مقتول نمود. کتیبه‌ای که اشاره کردم حاکی است که اهمیت آن محل غیرقابل نفوذ از نظر جانشین‌های چنگیز مغول نیز محفوظ و مکتوم مانده و معروف است که تیمور با نیرنگ آنجا را به چنگ آورده است.

۱ - پسر سیاوش از دختر پیران . م .

استحکامات نادر شاهی - اما تا زمان نادر شاه از مزایای بی‌نظیر طبیعی کلات استفاده کامل نشده بود. وی که از هندوستان با غنائم سرشار کشوری مقهور باز می‌گشت و جواهرات مغول کبیر را همراه آورده بود، کلات را که شاید از دوران کودکی به خاطر داشته جای مناسبی برای انبار کردن جواهرات و همچنین پناهگاه غیر قابل نفوذ نظامی در نظر گرفت بنا بر این بر مدخل‌های آن استحکامات بزرگی ساخت و بر هر قلعه برج دیده‌بانی گذاشت و موضع‌های مناسب فراهم و بر تخته‌سنگها از درون و بیرون سنگرهای تعبیه کرد تا آن محل را بیشتر غیر قابل نفوذ کرده باشد و برای اقامت خود نیز محلی در جلگه ساخت (گفته‌اند که به ندرت در آنجا اقامت گزید) و برای ذخیره کردن آب سالم با حفر انبارها پیش‌بینی لازم نمود و از بیرون آب تازه به کلات آورد.

بازیل باتاتز^۱ - من فقط در یک جا شرحی درباره کلات به صورتی که در دوره نادرشاه بود دیده‌ام و آن بوسیله سیاحی نوشته شده که از قرار معلوم خود به آنجا رفته بود نه اینکه حرف دیگران را تکرار کرده باشد و این مشاهدات تاجر یونانی به نام باتاتز می‌باشد که در آغاز قرن هیجدهم چندین بار به ایران و آسیای مرکزی مسافرت نموده و به دیدن بخارا و خیوه و ملاقات نادرشاه در مشهد توفیق یافته بود. یادداشت‌های او به زبان عجیب ولی روشن تحریر یافته^۲ ظاهراً از نظر تاریخ نویسان یونانی که در قرن‌های اخیر غالباً به قول این و آن استناد نموده و راجع به کلات شرحی نوشته‌اند مکتوم مانده بوده است^۳ روی هم‌رفته تصور بی اساس راجع به آن

۱ - Bazil Batatzes

۲ - این شرح به وسیله شیفر در نشریه مسائل گوناگون شرقی (یکی از نشریه‌های مدرسه زبان‌های زنده) در پاریس در سال ۱۸۸۹ تألیف یافته. بازیل باتاتز یا یازیل واتاس (Basile vataco) چنانکه ناشر فرانسوی او را می‌نامیده شرح حال نادر شاه را نیز نوشته بود که از بین رفته است.

۳ - سرجان ملکم نیز کسی را منبع اطلاعات خود ذکر و آنجا را به شرح ذیل تعریف میکند: «قلعه کلات در حدود سی میل شمال شرقی تپه بلندی واقع شده و فقط دو مدخل تنگ دارد و آن محل بلند شش تا هفت میل ارتفاع دارد و در دشتی که تقریباً دوازده میل محیط آن است خاتمه می‌یابد و چند شهر تمیز و زراعت و سبزیجات فراوان دارد. مدخل مرتفع دیگر راهی است بطول ده یا یازده میل که جلگه دیگری منتهی میشود که ارتفاعش بیشتر است ولی بهمان اندازه حاصلخیز است (تاریخ ایران جلد اول)

محل باقی گذاشته‌اند تا موقعی که بیکر و جیل^۱ در سال ۱۸۷۳ به کلات رفتند. باتانتز که در سال ۱۷۲۸ از بخارا به مشهد رفته بود از طریق کلات آن مسافرت را انجام و چهل صفحه از سفرنامه خود را به شرح این موضوع اختصاص داد (صفحات ۷۸۰ - ۸۲۲) وی نوشته است که ارتفاع کوه‌ها خیلی زیاد و غیرقابل دسترسی است و آنجا با دیوار رفیعی محصور شده و نه فقط خشک و بی‌درخت است، بلکه مثل اینست که از سنگ مرمر و فلز ساخته شده باشد.

محیط آنجا چهل یا پنجاه استادیاست (استادیا واحد طول معادل ۱۸۵ متر) این یکی از چند اشتباه اوست و نوشته بود فقط دو مدخل دارد و چند راه کج و یاریک و می‌توان گفت که زلزله این راه‌های فرعی را ایجاد نموده و در آنجا برای دو یا سه نفر سوار یا پیاده بیشتر راه عبور نیست. از درون کلات (که در آن موقع زیر نظر عنایت‌آمیز نادرشاه بود و با آنچه امروز هست تفاوت بسیار داشته) و باز می‌گوید آنچه برای حظ خاطر انسان از لحاظ طبیعی ضرور باشد در آنجا هست و از خارج بی‌نیاز و قادر است که بدون وارد کردن جنس از خارج زندگانی سکنه خود را تأمین کند بعلاوه می‌نویسد که قرار بود نادرشاه آنجا را انبار جواهرات خود سازد.

تاریخ اخیر - بعد از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۷۴۷ کلات بدست خانواده خان فعلی افتاد که هنوز اختیار آنجا را در دست دارند، تا حدود اترک یا دامنه‌هایی که به صحرای ترکمن منتهی می‌شود و اسماً تابع حکومت ایران است، ولی هنوز گاهی کلات اظهار وجود و ادعای استقلال می‌کند و چندبار موجب اعزام نفرات نظامی از مشهد شده است و در واقع مرسوم این بوده که رئیس خانواده - گروگان در مشهد بماند و ضامن حسن رفتار افراد محلی کلات باشد.

از وقتی که روسها ناحیه اتک را در سال ۱۸۸۱ تصرف کردند مرزبندی جدید بین دو کشور شده است. قسمت عمده متصرفات خارج از حدود کلات مانند ایورد (اکنون کاخه) نهنا و چارده (حالا دوشک) و خواجه یعنی دهاتی که در سمت

شمالی رشته‌های کوهستانی است بدست روسها افتاد و چنانکه بزودی توضیح خواهیم داد این تازه واردها رفته رفته به طرف جلگه نیز نزدیک می‌شوند تا مالا به خود کلات برسند.

حق حاکمیت ایران - ازدست رفتن متصرفات و فقدان ابهت ناشی از آن که به شرح مزبور پیش آمده بود بعلاوه سیاست تمرکز قدرت که بوسیله ناصرالدین شاه شدیداً تعقیب می‌شود تابعیت کلات را قطعی ساخته است خان فعلی حاجی عبدالفتح - خان دیگر مثل اسلاف خود خیال شورش در سر ندارد. اینک کلات را افراد نظامی دولت ایران که وابسته به لشکر خراسان‌اند نگهداری می‌کنند.

در آنجا اسماً پانصد سرباز در جلگه هستند که دو توپخانه صحرائی دارند و بنابر مشاهداتم در دروازه ارغوان شاه نمی‌توان باور کرد که نیروی مؤثری باشند. شرایط خدمت هم در آنجا طوری است که هر سه ماه باید نفرات تعویض شوند و با آنکه استحکام طبیعی آن محل بسیار عظیم است با افراد وارفته و پراکنده فعلی هر موقع امکان تهاجم ناگهانی است و چنین محل مستحکمی قادر نخواهد بود که بیش از ده دقیقه در مقابل توپخانه جدید مقاومت نماید.

ارزش نظامی کلات - چنین به نظر می‌رسد که بخصوص در وضع و حال حاضر ارزش نظامی کلات برای دولت ایران خیلی محدود باشد و اگر هم آنجا بدست روسها بیفتد معلوم نیست که ارزش نظامی بسیار داشته باشد و هیچ فاتح آینده هم نمی‌تواند از کلات همان خاصیتی را انتظار داشته باشد که نادرشاه در نظر داشت، یعنی آنجا را مخزن جواهرات سازد و به نظر من هیچ کارشناس نظامی هم به خیال مستحکم ساختن محلی که شصت میل محیط آن است نخواهد افتاد.

ارزش واقعی کلات در این است که پایگاه مناسبی برای اقدامات و شروع حمله بر ضد ناحیه ماوراء بحر خزر است. اگر از دروازه‌های آن چنانکه باید و شاید دفاع شود و آنجا در دست نیروی نظامی کافی باشد باز ممکن است خار مزاحمی در جناح دشمنی باشد که در دامنه‌های اتک مستقر است مثلاً نیروی متخاصمی که

در آنجا استقرار یافته باشد می‌تواند با یورش ناگهانی خطوط آهن ماوراء بحر خزر را غافلگیر و ارتباط روسیه را با نواحی خزر قطع کند، اما ایران دولتی نیست که از کلات نادری جرأت کمترین اقدامی برضد راه آهن ژنرال انن کف بنماید.

اگر روسها بر کلات دست یابند که گویا علاقه تام به انجام این منظور دارند از لحاظ ازدیاد ابهت آنها تأثیر فراوان خواهد داشت، زیرا که از روزگار نادرشاه کلات یکی از مراکز عمده نظامی خراسان محسوب گردیده و ممکن است آنجا را به انبار مهمات و لوازم مبدل ساخت، زیرا که بواسطه آب و مواد غذایی استعداد چندانی برای استقرار عده زیادی ندارد. مزیت منفی آن ایجاب می‌کند که مانع شویم چنین موضعی که در دست دشمن منشأ خطر خواهد بود بدست او نیفتد، اما من گمان نمی‌کنم که روسها برای تسلط بر خراسان از این استحکامات استفاده کنند، بلکه راههای ساده تری جهت دسترسی به مشهد دارند، زیرا هیچ لشکر دوره جدید به آن همه ارتفاعاتی که بین آن محل و مشهد هست اعتماد نخواهد نمود به عبارت دیگر خاصیت نظامی کلات از ناحیه جنوبی در جهت شمالی است نه برعکس و چون قدرت نظامی طرف ذی‌علاقه به حدود جنوبی در ترقی است، از این رو بعید است که کلات بار دیگر مورد استفاده جنگی واقع شود.

پنج دروازه کلات - همین چند کلمه راجع به اهمیت نظامی کلات کافی است اکنون اجازه بدهید اشاراتی هم درباره وضع داخلی آن بکنم. در اینکه اطلاعات راجع به کلات پیش از آنکه بیکر و مک گرگور به آنجا بروند چه اندازه ناقص و محدود بود، از توصیف ناقصی که فریزر از قول دیگران درباره آن کرده است روشن می‌شود. وی طول و عرض آنجا را دو برابر میزان واقعی ذکر نموده و ورود به قسمت داخلی از راه یکی از پنج دروازه میسر است که دوتای اصلی آن ارغوان شاه در جنوب و نقتا در شمال و سه تای دیگر، کوشتانی در جنوب شرقی، چوب بست در غرب و ده - شاه در شمال غربی است. وی گویند که تمام این مدخل‌ها در دست سربازان است. این مطلب راجع به دو دروازه اصلی البته صحت دارد بعلاوه چندین راه پیاده رو دارد که گفته‌اند نه تا است، ولی تردیدی ندارم که چوپانها راههای بزرگ

هم یافته‌اند هر چند شاید صعوبت‌العبور باشد، ولی قابل استفاده است در هر حال چگونگی و همچنین فقدان اطلاعات راجع به این مدخل‌ها که هر کدام از میان دره می‌گذرد مؤید اعتقاد عمومی راجع به وضع حیرت‌انگیز این استحکامات کوهستانی است.

جمعیت - سکنه آنجا ترك و بیشتر از طایفه‌های جلاير و بیات و عده‌ای هم از خانواده‌های کرد و عرب هستند و جمع آنها به هزار نفر نمی‌رسد و در دو آبادی که در جلگه واقع است اقامت دارند. نهری که من در امتدادش حرکت کردم به جلگه وارد و از آنجا خارج می‌شود و همچنین در شش آبادی که بر ارتفاعات واقع شده است از دو آبادی اصلی یکی ارغوان شاه است که من دیده‌ام و در طرفین گردنه واقع است و دروازه‌ای هم به همین نام در جوار آن است.

دیگری گیوک گمبذ (به زبان ترکی گنبد آسمان است) یا جا گمبذ که اهل محل ادغاماً گوگوماز می‌نامند که در جلگه در دو میلی دروازه واقع است و همانجاست که شکرالله را دوبار برای ملاقات با خان در مورد ارسال تلگراف فرستادم.

در این نقطه برج مدور عجیبی است از سنگ سرخ با نیمه ستونهای دندانه‌دار در سطح خارجی آن که از یک بنای فرعی هفت ضلعی جدا شده است و مقبره نادری خوانده می‌شود که نادرشاه (معلوم نیست برای چه منظور) ساخته و اکنون اقامتگاه خان است. از گیوک گمبذ رودخانه‌ای تا شش میل که انتهای جلگه است جریان دارد آنجا محل تقاطع کلات شمالی و جنوبی است و به دره عمیقی منتهی می‌شود تا حدود دیوار شمالی که دهنه‌ای مانند دربند ارغوان شاه دارد که به همان ترتیب مسدود و بوسیله سربازان نگهداری می‌شود با دیواری که طاق‌هائی بر رودخانه دارد محصور است و این رود که از گردنه فرو می‌ریزد به طرف سلسله‌های تحتانی جاری است و مالا کشتزار دوشک را مشروب می‌سازد.

آثار قدیم - علاوه بر برج نادر، در گوگوماز آثار دیگری هم از دوره آن شاه هست که چندان قابل توجه نیست در شمال غربی آبادی و بردشت مرتفعی خرابه‌های قصر اوست که عمارت نادر نامیده می‌شود و وسیع‌ترین قسمت آن محوطه‌ایست به

نام دیوانخانه که بیست مترمربع مساحت دارد سپس قلّه کوه خشت است که ۱۰۰ تا ۴۰۰ پا ارتفاع دارد و سیاحت غالباً به آنجا رفته‌اند و مکّه گور اظهار نظر کرده است که از سایر ارتفاعات مناظر زیباتری می‌توان دید انبار آب و مجاری را که نادرشاه ساخته است قبلاً ذکر کرده‌ام.

زراعت و مقدار آب - او دونوان کلات را به جلگه سعید راسلاس^۱ تشبیه کرده ، ولی اگر او چند صباحی در چهار دیواری آن اقامت می‌نمود عقیده خود را بکلی تغییر می‌داد از تمام قسمت داخلی فقط قطعاتی محدود زراعت می‌شود از جوی‌ها یکی همان نهری است که چند بار ذکر کردم بعلاوه پنج چشمه کوچک هم دارد این مقدار محدود آب اقامت عده زیاد ویا استقرار پادگان نیرومند نظامی را در آنجا مستمع می‌سازد ، مگر آنکه اسباب زندگی را از خارج بیاورند .

کشت و زرع فقط در ناحیه داخلی معمول است یکی در اطراف رودخانه و دیگر در قسمت ارتفاعات . در کنار رودخانه و اراضی هموار برنج و پنبه و یونجه و انگور و خربزه و خیار در اثر وجود آب رودخانه کاشته می‌شود در قسمت‌های بلندتر که بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ پا از سطح جلگه ارتفاع دارد جو و گندم می‌کارند . در درون کلات بوته و علف کمیاب است و علف آن از لحاظ مقدار قابل توجه نیست . از این رو اهالی گوسفندان خود را برای چرا کردن به خارج قلعه می‌فرستند بنابراین به آنجا عنوان واحه دادن بی‌سورد است .

بازگشت به وارده - از آنجا راه مسافرت خود را به طرف مشهد تعقیب کردم . منزل اول را که بین کلات و وارده بود قبلاً طی کرده بودم می‌گویند مسافت آن پنج فرسخ است که به نظر من تقریباً بیست میل می‌شود . چادر من در بیرون آبادی کوچکی بر تپه‌ای نصب شده بود در اینجا قاطر پاشکسته را که در شتر گلو در دره سقوط کرده بود باز یافتیم . خوشبختانه پای حیوان نشکسته بود و بواسطه ضرب شدید و ماندن در هوای سرد خرف شده بود بطوری که قدرت حرکت نداشت .

عزیمت به کارده - ۲۰ - اکتبر - ما به سمت کارده عزیمت کردیم که اسماً هفت فرسخ بود ، ولی به نظر من بیشتر از ۲۶ میل نیست . قسمت اول جاده تکرار همان راهی بود که سه روز پیش طی کرده بودم تا نقطه‌ای که دره افقی از بلغور به آنجا متصل می‌شود . در اینجا ما راه خود را از گردنه اصلی به طرف پایین در امتداد تیرهای تلگراف و مسیر رودخانه ای دنبال کردیم که بستر آن غالباً بی‌آب نیست . چند میل از میان این گردنه را که پرتگاه و بسیار خطرناک بود پیاده طی نمودیم و از روی سنگهای صاف به رودخانه که گاهی در معبری تنگ و زمانی از جلگه‌ای تمیز جاری بود چهار دست و پا پیش رفتیم .

مکّه گور که از لحاظ نظامی درباره آن نواحی رأی صائبی داشت وصف این قسمت از راه بین مشهد و کلات را با سبک ممتاز خویش نیک شرح داده چنانکه گفته است :

« بدون شك من هیچ وقت قطعه زمینی سخت‌تر از این بیست و هفت میل بین قرده و وارده ندیده‌ام . گردنه های غیر قابل عبور یکی بعد از دیگری دیده می‌شود که حتی یکی از آنها کافی است که این راه را برجسته سازد ، آنجا بیشتر شبیه راهی است که در خواب آشفته می‌بینید نه آنچه در عالم بیداری » ۱ .

در راه ما از روی تخته سنگهای بزرگ عبور کردیم که بر بالای شیبی با هزار پا ارتفاع واقع و به کوه پنج منی معروف است . این نام ناشی از حکایت پادشاهی شوخ طبع است که به یکی از مدعیان خود گفته بود که آن جسم سبک ناقابل را وزن کند . قدری دورتر در طرف چپ کتیه‌ای به زبان های عربی و فارسی بر سطح نرم و صاف تخته سنگی در ارتفاع بیست پا دیده می‌شود حاکی از پیروزی محمدخان شیپانی اوزبک فاتح بخارا بر معتزلان ایرانی به سال ۹۱۶ هجری . سپس ما به قریه‌ای که نامش را هرک یا وهرک گفته‌اند آمدیم و در زیر درختان باغ بر کنار رودخانه سایه دلپذیری یافتیم و پس از شش میل دیگر که از میان همین گردنه‌ها پیمودیم جلگه بصورت پهنای وسیعی درآمد و در انتهای آن که محصور از درختان

بود آبادی بزرگ قرده واقع شده که هرچند قابل توجه نیست، ولی اقامتگاه یکی از سرکرده‌های آن ناحیه است.

جاده مشهد - ۲۱ اکتبر - بعد از حرکتی دورانی بر شیب تپه‌هایی که در اطراف جلگه قرده واقع است جاده مشهد به گردنه تنگی می‌رسد بنام قرده که آب رودخانه با پیچ و تاب فراوان از میان آن جریان دارد، سراسر مسیلی را فرا می‌گیرد از بالای شیب صخره‌ها تا ارتفاع ۱۰۰۰ یا ۱۵۰۰ پا بالا می‌رود. این گردنه از لحاظ جلوه طبیعی با هر منظره شگفت‌انگیزی که طی هفته اخیر دیده‌ام برابری می‌کند و خواه و ناخواه این خیال را در سرم برانگیخت که ای کاش آنهایی که از کوهستانات پربرف آلپ بالا می‌روند یک دفعه هم به این گوشه دورافتاده آسیا می‌آمدند و عقل و هوش ایشان نیز از این همه آثار طبیعی بهت‌انگیز که هر یک از آنها در سرزمین‌های مأنوس تر قافله سیاحان به راه می‌اندازد دوچار حیرت می‌گردید.

چشم انداز شمال شرقی خراسان - در این جا سرانجام از منطقه کوهستانی خارج شدیم و در استداد شرقی همان دشتی که یک هفته پیش در رادکان انحراف بسته بودیم به راه افتادیم. بنا بر این جا دارد که به این منطقه ایران و حوالی آن که از ابتدای ورود به این کشور در آن به سیر و سیاحت مشغول بوده‌ام و شامل آن قسمت از خراسان است که کمتر محل رفت و آمد بوده ولی همه اختصاصات شمال شرقی خراسان را دارد نظری اجمالی بیفکنیم. من نظریاتی را درباره این حدود و سامان ایران اجمالاً به شرح ذیل به روزنامه تایمز نوشتم:

« بعد از آنکه قوچان را ترک نمودم و از راه‌های کوهستانی به سمت مشرق پیش رفتم و هشت روز در میان جلگه‌های کوهستانی این گوشه سراسر نشیب و فراز و تقریباً غیر قابل عبور خراسان سیر کردم چون بار چادر و قاطران و بال کار سفرم بود ناچار روزانه بیش از بیست و پنج میل پیشروی امکان نداشت و در هر حال تاکنون موفق شدم دو بیست میل از این سرزمین جالب توجه را که ندرتاً زیر پای سیاحان افتاده است طی کنم.

نام بیشتر دهات آن در نقشه‌های انگلیسی نیست فقط اسم بعضی از دهات بزرگ‌تر و محلات عمده مثل کلات نادری به گوش اروپائیان آشناست و بسیار دشوار است که انسان در این نواحی اطلاعات قابل اعتمادی راجع به وضع کارها تحصیل کند، بخصوص در باره چیزهایی که اطلاع صحیح و کافی عین ضرورت را دارد از قبیل مسافت بین دو نقطه. فرسخ که اسماً در اینجا چهار میل است یگانه واحد طول و مسافت است که به تشخیص من دو تا پنج میل می‌شود.

عادی ترین حرفی که در این حدود بر سر زبانهاست این است که می‌گویند تا فلان جا نیم فرسخ است که بنا بر تجربه خودم منظورشان آن است که در حدود یک فرسخ می‌شود که دلالت بر یک تا سه میل و نیم دارد. مناظر در این نقاط که من سفر کرده‌ام و می‌توان گفت که در سراسر شمال شرقی خراسان حال بدین منوال است از لحاظ جنبه‌های اختصاصی خود در همه جا کم و بیش یکسان است و آن رشته‌های بلند کوه‌هاست با محوری که از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده می‌شود و این رشته‌ها با فواصل مختلف در سوازات یکدیگر واقع شده‌اند و شکاف‌هایی بین راه در قسمت شمالی تنگه‌های عمیق پدید آورده‌اند که درته آنها غالباً رودخانه است و حال آنکه در نواحی جنوبی‌تر به صورت جلگه و صحراست که از نهرهای کوهستان مشروب می‌گردد و در گوشه و کنار گاهی نقطه سیاهی که همانا ده یا آبادی است به نظر می‌رسد و گاهی نیز دشتهای پهناوری است مثل قوچان در شمال و نیشابور در جنوب جبال بینالود کوه.

در بندهای متقاطع این رشته‌ها را در سمت راست قطع و راه ارتباطی از یک جلگه به دیگری باز می‌کند. این گردنه‌ها غالباً شبیه عظمت غیر قابل تصویری دارند و هر یک هم موضعی بکلی غیر قابل عبور دارد و من گمان نمی‌کنم که در ارتفاعات بی پرف و یخ در هیچ نقطه عالم مناظر و حتی کوهستانی مانند آنچه در این حدود هست یافت شود.

در پایین این گردنه‌ها مسیل‌ها سرشار از سنگ‌های صاف و شسته است

و دیواره‌ها غالباً عمودی است با ارتفاع ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پا و در ارتفاعات بالاتر کمترین اثری از گیاه و علف نیست و سراسر لم یزرع و سنگزار و تاحدی غیرقابل نفوذ است، اما قله‌های بلند بواسطه بریدگی‌هایی که در اطراف دارند نیک حیرت‌انگیز و عظیم‌اند و گاهی نیز پدیده‌هایی شگرف مانند قلعه کلات در آن حدود هست.

فقط در پایین جلگه‌ها کشتزاری به چشم می‌خورد که آن هم از برکت وجود جویبارهایی است که هر آن در معرض نابودی است و از این نهرها آب زراعت فراهم می‌شود. هر دهکده‌ای چون واحه در بیابانی گندم گون است و کلبه‌های گلی محقر با چند درخت تبریزی باغات میوه همان اندازه نشاط آور است که رهروان را گوشه و کنار دلپذیر و آرام روستاهای انگلستان حظ خاطر می‌دهد.

حیوانات و زندگی انسانی - حیوان عادی بارکش این دهات کوهستانی الاغ خاکستری فام لاغر اندام است. بیشتر فقط همراه کاروان دیده می‌شود و اسب در میان افراد فقیر سخت کمیاب است. در شیب‌های بی‌حاصل و خشک تپه‌ها علف و گیاه مختصری هست که خوراک عمده بزها و گوسفندان تیره رنگی است که در همه جا کم و بیش دیده می‌شوند و سگ‌های درشتی که پیوسته پاسبان آنهاست.

گوشت گوسفند فراوان و ارزان است. گاوآهن‌های چوبی بدقواره را گاوهای تیره رنگ برای شخم زدن زمین برگردن می‌کشند، اما گاو ماده یا شیر آن در همه جا نیست. مرغ فراوان است و دانه‌ای سه پنس می‌توان خرید. جلگه قوچان همه قسم میوه دارد، اما در نواحی شمالی میوه‌ای ندیده‌ام ظاهراً برنج خوراک اصلی روستائیان است و این روستاها به نظر من افرادی خوش قامت و ستبر بودند و یا - ایرانیان مقیم شهرها متفاوت می‌نمودند و بیشترشان از نسل و نژاد دیگر و از اصل ترک و ترکمن بودند و به ازبکها و تاتارها بیشتر شباهت دارند تا به ایرانیان.

کلاه پوستی بر سر می‌گذارند که شبیه کلاه ترکمنی است، ولی نوکش به آن اندازه باریک نیست پارچه کرباسی با تسمه دور پا می‌پیچند (میچ پیچ) با کفش‌های دهانه گشاد از پوست خام گاو. زنها در همه جا بی حجاب‌اند، ولی

بنا بر رسم و عادت صورت خود را نشان نمیدهند، اما با چادر هم آراپنهان نمی‌سازند بلکه با پارچه ظریف کتانی که جلو قسمت تحتانی صورت می‌گیرند آنهایی را که من دیدم زود پیر شده بودند و زشت می‌نمودند و این وضع و حال حزن‌انگیز خاص مشرق زمین است.

عجایب طبیعی - علاوه بر آنچه بیان شد دو نکته دیگر را در باب وضع اختصاصی کوه‌شناسی آن سرزمین باید ذکر کنم اولاً خط فاصل بین آبریزها به ندرت مرتفع‌ترین رشته‌های جبال است و نمونه آنرا در حوزة اترك و قوچان و دیگر رودخانه‌های آن حدود می‌توان ملاحظه نمود یعنی رودهایی که به دریای خزر و هریرود جاری است به جای اینکه مسیرشان خط سیر سوازی یا محور سلسله جبال باشد یا به عبارت دیگر در وادی‌های گودی که میان این سلسله‌هاست جاری شوند و بعد در نقاطی که رشته جبال پیچ می‌خورد منحرف گردند بیشتر اوقات کوه‌ها را تقریباً بطور عمودی در مسیر اصلی خود سوراخ می‌کنند و طبیعت هم با این کار سوراخ و شکاف‌هایی در دل سنگ فراهم ساخته که خود آب نمی‌توانسته است این کار را انجام دهد و این سوراخها و شکاف‌ها آثار اینکه در نتیجه فشار آب حاصل شده باشد ظاهر نمی‌سازد. و بایستی بر اثر فشار فوق‌العاده و در همان بدو پیدایش این ارتفاعات پیدا شده باشد.

ورود به مشهد - در حین عبور از صحرا دهات متعددی را پی در پی طی کردیم از قبیل اندرکو و رزان که هر دو آب فراوان و زمین‌های پهناور برای کشت و کار داشت از مسافت دور کوههایی را می‌دیدم که در آن سوی مشهد واقع و به صورت سلسله‌های منقطع با قطعات تیز و دندانه‌دار نمودار بود. من به چشم‌انم فشاری وارد سعی نمودم از دور برق گنبد طلائی و مناره‌های بارگاه امام را تماشا کنم.

رفته رفته حایل برطرف شد و چنین می‌نمود که پرده‌ای ابریشمین را آهسته به کنار زدند سپس ابتدا برقی گذران و باز نوری بادوام را آشکار ساخت که در نقطه‌ای

دور دست که شاید بین دوازده تا پانزده میل فاصله داشت گنبد طلائی همی درخشید. با آنکه هیجان من به اندازه کسانی نبود که به عزم زیارت آن اماکن مقدس از صدها و بلکه هزاران میل راه آمده بودند و با فریاد یا علی و یا حسین ابراز مسرت می کردند و جامه می دریدند و قطعه ای از آن را چنانکه مرسوم شیعیان است بر - نزدیک ترین درخت دخیل نمی بستم باز با علاقه سرشار در انتظار دیدار آن شهر مقدس بودم که تعریفش را خوانده و بارها شنیده بودم پس مهمیز زنان در صدد برآمدنم که با حد اعلائی سرعت بیابان بین خود و آنجا را زودتر طی کنم.

تصادفی در میان همراهان - نوپاد گلدی و من از جلو می تاختم و اسب دم - حنائی او با سرعت تمام پیش می رفت و چون صدائی از همراهانم که از دنبال می آمدند نشنیدم نگاهی به عقب انداختم تا علت روشن شود. در فاصله دو یست متری اسب گرگوری بر زمین افتاده بود و با حدت سم ها را در هوا به هم می سائید و بارش از هرسو روی زمین فرا ریخته بود. ارسنی بیچاره آهسته خود را از زیر اسب بیرون می کشید و زانوهای خود را می مالید رضاعلی خان هم پیاده با سر و روی گردآلود در صحرا دنبال اسب خود می دوید که در جهت معکوس در حال فرار بود و معلوم شد که اسب گرگوری در اثر خستگی و بار سنگین نتوانسته بود با سرعتی که ما می رفتیم حرکت کند و به لغزشی با کله روی گرگوری افتاده بود.

همسفر افغانی که پیاده شده بود تا همکاریش را از زیر تنه حیوان خلاص کند لگدی به سرش خورده و به زمین افتاده، ولی زود همه چیز مرتب شد و در حالی که همراهان آهسته حرکت می کردند من در رسیدن به مقصد شتاب نمودم. در پنج میلی شهر به پل بزرگ و درازی رسیدیم که یازده طاق داشت و بر کشف رود^۱ ساخته بودند. این پل که به نام شاه نیز شهرت دارد نسبت به آب باریک رودخانه که فقط بیست و پنج پا عرض داشت و آب کمی در آن جاری بود خیلی بی تناسب به نظر می رسید. دست گردهای پل را اصلاً باقلوه سنگ درشت فرش کرده بودند، اما مثل تمام

۱ - این رودخانه (کشف همان کشف قدیم فارسی یعنی لاک پشت) آب مشهد و گاهی نیز قره سو (آب سیاه) خوانده می شود .

کارهای نیک در ایران قسمت عمده آن ازین رفته است و سنگ فرش وارفته فعلی را در واقع برای شکستن پا درست کردند نه جلوگیری از آن.

مزار خواجه ربیع - پس از طی یک میل به محل مزار خواجه ربیع آمدیم او از مقدسان و بعضی ها می گویند از یاران و معلم امام رضا بود و برای آنکه به مصاحب مقدس خود نزدیک باشد نعش او را در آنجا به خاک سپرده اند. اطراف این مزار باغی است که درختان بسیار و دروازه ای رفیع دارد و در رواق های طاقدارش اطاق های فراوانی هست و از ظواهر کار آشکار بود که آنجا تفریحگاه عمده اهالی مشهد است و در واقع یگانه نقطه جالب نظر حومه شهر است. چون پنداشته بودم که مسجدی هم در آنجا هست و جنبه مذهبی دارد سعی نمودم داخل شوم فقط عکسی از خارج برداشتم، بعداً شنیدم چون مقبره بوده است هر کس حق ورود داشته. این بنا اصلی نیست و چنانکه کتیبه آنجا حاکی است بوسیله شاه عباس بر مزار اصلی بنا شده است و مشغول تعمیرات بودند چون در اطراف بنا چوب بست دیده می شد و استادان سرگرم جا گذاشتن کاشی های آبی گنبد بودند که بیشترش ازین رفته بود.

در سال ۱۸۷۵ مک گرگور راجع به کاشی کاری آنجا صحبت داشته و گفته است که از تمام کارهای مشابه در ایران عالی تر است، ولی از این کاشی ها نیز مقدار کلی ازین رفته و آنچه کتیبه های ممتاز در سابق در گرداگرد گنبد بوده اکنون فقط به صورت قطعات مجزا درآمده است. در همان نزدیکی قبر پدر آقا محمد خان (مؤسس سلسله پادشاهی فعلی) فتحعلی خان قاجار واقع است وی چون خصومت نادر شاه را برانگیخته بود سرش بریاد رفت.

ورود به شهر مشهد - بزودی جاده بین دیوارهای خاکی گردآلود و خندق های باریک که ریخت متحدالشکل شهرهای شرقی است به پایان رسید. حال رشته های دراز دیوارهای شهر نمایان شد و برج های برآمده ای که بوسیله پرده به هم مربوط و با چاله کم عمق محصور شده بود. بعد از عبور از دروازه که قراول ژنده پوشی زود برپا خاست و با صدای تق و تق تفنگش اظهار وجودی کرد ما نیم ساعت

از میان معابر خالی و بی لطف آن که چهار پنجم شهر مغرورترین پایتخت شرقی بوده عبور نموده و پس از پیمودن خیابان یا معبر مرکزی شهر که در فصل آینده راجع به آن باز صحبت خواهیم کرد جلو درگاه کوتاهی رسیدیم که علامت دولت بریتانیا بر آن نصب شده بود و آن نشانه اقامتگاه سرکنسول علیاحضرت ملکه (ویکتوریا) و نماینده نایب السلطنه هندوستان بوده و هنوز دقیقه‌ای نگذشته بود که با سرهنگ چارلز استیوارت سلام و درود مبادله می‌کردیم. راه بین کارده و مشهد را هفت فرسخ اظهار داشته‌اند، ولی در واقع بیشتر از بیست و چهار میل نیست. جاده کلات به مشهد از قرار ذیل است:

فرسخ	مسافت تقریبی به میل
۵	۲۰
۷	۲۶
۸	۲۴
۲۰	۷۰

راههای فرعی به کلات و برعکس کلات به درگز از طریق ارچینگان ۷۰ میل است. قول سرهنگ وال ییگر ۱۸۷۳ در کتاب ایرهابرفراز مشرق زمین.

و سرهنگ مک گرگور ۱۸۷۵ مسافرت در خراسان کلات به مشهد از طریق کانگشا و قره‌طغان دوراه اختیاری هست. سرمک گرگور ۱۸۷۵ مسافرتی در خراسان جلد دوم.

فصل هفتم

مشهد

بی شک نسبت به شهرت قهرمانان و دین اقوام رعایت احترام لازم است. میمون (انحطاط و سقوط امپراتوری رم)

تاریخ نویسان سابق مشهد - طی نیم قرن گذشته عده زیادی از اروپائیان به مشهد رفته و راجع به این شهر اجمالا یا به تفصیل شرح‌هایی نوشته‌اند که در میان آنها نویسندگان انگلیسی خواه از لحاظ تعداد و یا کیفیت کار در درجه اول قرار دارند. در این کتاب من فهرستی از نام و تألیفات ایشان را ذکر می‌کنم^۱ تا خواننده آگاه شود که برای تحصیل اطلاعات مورد علاقه در باره ادوار یا اشخاص به چه منابعی رجوع نماید. اگر من نیز در شمار این حضرات قرار گیرم از آن جهت نیست که قصد دارم پا در کفش ایشان بگذارم، بلکه خدمت آنها را تکمیل کنم و حتی الامکان هم از تکرار آنچه دیگران به وجهی نیکو گفته‌اند اجتناب خواهم کرد چون معتقدم مراجعه به منابع اصلی در صورتی که مقدور باشد ترجیح بسیار دارد، ولی این کار نیز از عهده من ساخته است که پاره‌ای از اشتباهات ایشان را اصلاح کنم و با بسط و شرح مطالب تا زمان حاضر در حدود امکان بر قدر وفایده سخنان آنها بیفزایم.

۱ - رجوع شود به فصل پیش‌گفتار . م .

درواقع استقرار نمایندگی انگلستان در مشهد خود مبدأ دوره جدیدی از تاریخ این شهر بشمار می‌رود.

تاریخ - من ذیلا رئوس مطالب را درباره این شهر مقدس اجمالا شرح می‌دهم. نامش مشهد است (یعنی شهادتگاه) ^۱ باید این نکته را خاطر نشان ساخت که در قرن نهم میلادی نعلش حضرت رضا امام هشتم فرزند امام موسی را که از اعظام مقدسان بوده است در اینجا دفن کرده‌اند.

به موجب روایاتی که شاید صحت آن قطعی نباشد امام رضا که در طوس می‌زیست و آن در پانزده میلی شهر فعلی مشهد واقع است در اثر تحریک و حسادت مأمون فرزند هارون الرشید معروف که در مرو اقامت داشت به امر خلیفه با انگور زهرآلود مسموم گردید. قول دیگر حاکی است که حضرت رضا در اثر مرگ طبیعی و یا نظایر آن که در طوس قرن نهم اسکان وقوع داشته وفات یافته است.

در هر حال امام شهید را در برجی در دهکده مجاور آنجا به نام سناباد مدفون کردند. از تصادفهای عجیب که با این موضوع جنایت بی‌تناسب نیست قبر پدر خلیفه یعنی هارون الرشید نیز در همانجا است. سناباد رفته رفته مورد توجه مؤمنان واقع و زیارتگاه شده است. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳ میلادی در آنجا بوده می‌نویسد که حرم امام وجود داشته و خیلی محل احترام بوده است. ^۲

در سال ۱۴۰۴ میلادی دون روی گنزالس دی کلاویخو سفیر اسپانیا که به دربار تیمور در سمرقند میرفته از مشهد عبور نمود و شرحی راجع به آنجا باقی

۱ - مشهد اسم مکان از مصدر شهادت است.

۲ - وی می‌گوید: «مشهد الرضا شهری است بزرگ و پر جمعیت و دارای میوه فراوان. بر مزار امام گنبد بزرگی است با ضریح مزین به پارچه ابریشمین و شمعدانهای زرین. زیر گنبد مقابل مزار امام رضا قبر خلیفه هارون الرشید قرار گرفته که بر آن پیوسته شمع های روشن می‌نهند (این کار را اهل تسنن می‌کردند - مترجم) ولی هنگامی که پیروان امام رضا بقصد زیارت وارد می‌شوند لگدی بر قبر رشید می‌زنند و همه دعا و نیاز خود را به مزار امام رضا نثار می‌کنند» از این شرح استنباط می‌شود که مشهد در قرن چهارم متساویاً زیارتگاه اهل شیعه و سنت بوده است.

گذشت ^۱. شاهرخ جوان‌ترین فرزند تیمور آرامگاه امام را نیک بیاراست و همسرش گوهر شاد در جوار حرم مسجدی بنا نهاد.

با تأسیس پادشاهی خاندان صفوی در آغاز قرن شانزدهم است که مشهد به صورت فعلی شهرت جهانی یافته است از لحاظ صفویه که مذهب شیعه را آئین ملی قرار داده بودند و صاحبان جدید تخت و تاج ایران بودند ضرورت فراوان داشت که راه سفر و خروج سرمایه را از جانب مکه به سوی مشهد برگردانند و آنجا را محل توجه و زیارتگاه کلیه اهل تشیع قرار دهند همچنانکه یربعام ^۲ غارهای زرین را در دان و بیت ایل (خانه خدا) ^۳ برپا ساخته بود که توجه زائران یهود را از بیت المقدس منحرف سازد، به همین نحو شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه عباس بارگاه امام رضا را از شکوه و ثروت سرشار نمودند و خود نیز به زیارت آنجا رفته و گاهی در مشهد اقامت می‌کردند. ^۴ و آن را به صورت کعبه عالم ایرانی درآوردند. هر چند که آنجا به هیچ وجه از جمله بارگاههای درجه اول جهان شیعه نیست، زیرا که حضرت علی داماد پیغمبر که بنا بر طریقت شیعه جانشین بلا فصل او و مولای متقیان است و فرزندش امام حسین شهید از لحاظ حرمت حتی بر امام رضا رجحان دارند.

از این رو مزار آنها در نجف یا مشهد حضرت علی و کربلا نزدیک فرات از بارگاه امام رضا در مشهد شأن والاتری دارند، ولی نجف و کربلا هر دو در قلمرو عثمانی واقع شده‌اند که بیگانه‌اند و دوارز آئین وطن پرستی زایلین است که در ضمن نثار علاقه و ایمان خویش در آن اماکن مقدس از این عشق و علاقه هم بی‌تاب نباشند که دعاها را در سرزمین ایران نثار کانون مذهبی آنجا نمایند و ضریح

۱ - حضرت رضا در حرمی بزرگ و مقبره‌ای وسیع مدفون است که با بافته‌های سیمین پوشیده شده و به مناسبت مزار امام این شهر همواره پراز زایلین است و هر سال عده‌ای از ایشان به آنجا می‌آیند. «در ورود به مشهد زوار پیاده می‌شوند و خالک می‌بوسند و می‌پندارند که به ارض مقدس رسیده‌اند.»

۲ - Bethel, Dan - ۳ Jeroboam

۴ - می‌گویند شاه عباس برای ابراز علاقه شخصی به اتفاق ندیمان یک بار از اصفهان تا مشهد پیاده رفته و منجم باشی درباری آن مسافت را با نخ اندازه‌گیری و جمع آن را ۱۹۹ فرسخ و جزئی قلمداد کرده است.

مطهر امام رضا را نبوسند^۱. ولی در نتیجه وضع جغرافیائی و مجاورت بسیار با مرز توران، مشهد پیوسته در معرض تاخت و تاز و تهاجم بوده و مثل دیگر شهرهای سرحدی خراسان تاریخ آشفته و پر ماجرا داشته است.

در زمان پادشاهی شاه عباس (۱۵۸۷ میلادی) مشهد یک بازار ناحیه از بکها تسخیر گردیده و در موقع حمله محمود افغان صدمه بسیار دیده است، ولی در عهد نادر شاه فاتح با وجود آنکه وی بعد از احراز مقام شاهی سعی نمود مذهب شیعه را مطرود سازد^۲ باز رونق و آبادانی آن تجدید گردید، زیرا که نادر غالباً در مشهد اقامت می نمود و به تعمیر بارگاه امام رضا و آراستگی آن پرداخت و برای خود و پسرش که بعداً بواسطه حسادت او را کور کرد قبری ساخته بود.

پس از مرگ نادر مشهد در دست نواده کور او شاهرخ باقی ماند و در زمان حکومت سست بنیادش بواسطه تاخت و تاز سالانه از بکها جمعیت آنجا از ۴۰ هزار به ۲۰ هزار تقلیل یافت تا در خاتمه قرن مزبور آقا محمدخان قاجار با قساوت بسیار شاهرخ را زجر کش کرد. در قرن حاضر هم مشهد چندین دفعه برضد حکومت مرکزی شورش نمود، بیشتر از آن جهت که این شهر نسبت به خاندان قاجار تنفر و انزجار داشت و بیش از یک بار هم دولت به لشکر کشی در آن حدود ناچار گردید، ولی اینک در ردیف سایر نقاط ایران در ید اقتدار ناصرالدین شاه تابع و تسلیم است.

اندازه و نقشه شهر - مشهد مانند شهرهای دیگر نسبتاً معتبر شرق بادیوار گلی محصور است و در فواصل معینی برج های گلی دارد، دیوارها در قسمت تحتانی نه پا و در بالا چهار پا قطر داشته و بعلاوه سنگری که یک پا ضخامت آن بوده و فعلا

۱ - من از سادات شیعه در کربلا پرسیدم که از لحاظ آنها اهمیت اماکن مقدس مذهبی بر چه پایه است که بشرح ذیل جواب دادند : ۱ - مکه ۲ - مدینه ۳ - نجف ۴ - کربلا ۵ - کاظمین ۶ - مشهد ۷ - سامره در کنار دجله ۸ - قم. هر شیعه ایرانی بعد از کربلا مشهد را قرار می دهد. زائران حج صاحب عنوان حاجی و زائران کربلا و مشهد، کربلایی و مشهدی می شوند.

۲ - نقشه ترویج مذهب تسنن بوسیله نادر شاه از لحاظ سیاسی بود و می خواست بدان وسیله مسلمانهای جهان را از تبریز تا دهللی زیر لوای فرمانروای واحدی جمع کند.

بکلی خراب است. سابقاً در پائین سنگرها گودال بود و با سنگرهای کوتاه تری که در پیش رفتگی دیوار خارجی ساخته بودند و خندق عریضی هم بعد از آن بود، اما عادت اهمال و سهل انگاری، این بناهای مختص آن دیوار را نیز به ویرانه سبدل ساخته و در خیلی از جاها تشخیص آنها دوراز امکان است.

محیط دیوارها را به تفاوت از چهار و چهارونیم تا شش میل گفته اند، اما بواسطه وضع آشفته ای که دارند اندازه گیری بسیار دشوار است. این دیوارها پنج دروازه دارد ۱ - بالا خیابان ۲ - پائین خیابان - این دو خیابان در دو انتهای معبر اصلی واقع شده اند - ۳ - دروازه نوغان ۴ - عید گاه ۵ - سراب.

ارگ شهر که مشاهداتم را راجع به آن در اینجا بیان می کنم نزدیک دیوار جنوب غربی است.

خیابان - چیز عمده دیگری که علاوه بر عمارات مقدس در مشهد هست که در فکر ایرانیها قرب و منزلت بسیار دارد و آنجا را از سایر شهرهای شرقی ممتاز می سازد وجود خیابانی مستقیم است که درازای آن تقریباً یک میل و سه چهارم میل است و شمال غربی شهر را به جنوب شرقی مربوط می کند و فقط در وسط بواسطه چهار بنای مقدس که خیلی قابل ملاحظه اند قطع می شود.

آنجا خیابان (یا بولوار) نام دارد و در نظر اهل شرق عین شانزه لیزه باشکوه و جلال می نماید. در میان آن کانالی هست و یا چنانکه می توان نامید گودال کثیفی است با لبه آجری که عرض آن دوازده پا است و پل های سست برای عبور اهالی ساخته و الواری بر روی آن نهاده اند.

می گویند که لبه کانال و کف خیابان و پل ها در سابق با سنگ ساخته شده بود. آب این کانال، هم برای آشامیدن و هم مصرف شستشو و هم رختشویی است

۱ - نقشه مک گرگور (در جلد اول کتاب او) که سرهنگ دولماژ آن را تهیه کرده تنها نقشه ایست که من اطلاع دارم و آن کاملاً صحیح نیست. ایستوبک که گرداگرد دیوارها را سواره طی نموده و نقشه شهر را شرح داده است گویا با اشتباه حیرت آوری مبدأ محیط را معکوس یعنی شمال را جنوب و مشرق را مغرب قلمداد کرده است.

وگودال بمنزله مخزن لاشه حیوانات وفاضلاب به کار می رود. در دو سمت آن به صورت نامرتبی درخت چنار و توت و نارون و بید کاشته اند. خیابان چاله های بسیار دارد که بیشتر آنها از چندین سال پیش مانده و فراموش شده است^۱ و در دو طرف درختان پیاده رو و سپس دکان های بازار است که بسیار جالب توجه است، عرض سراسر خیابان تقریباً هشتاد پاست.

خیابان در ساعات پر مشغله روز بقدری جمعیت دارد که انسان اگر سوار هم باشد فقط با سرعت پیاده ها می تواند عبور کند، اگر چه یک نفر هم از جلو راه باز کند و چنین به نظر می رسد که همگی با هم جیغ و فریاد می کشند. مردم از هر طبقه و دسته و ملتی مخلوط اند در یک طرف قیافه با وقار ملاکه عمامه سفید بر سر دارد و درویش که از فرقه دیگر است و بازرگان تنومند و زوار با چهره فرسوده از رنج سفر و لباس مندرس و سید مغرور با عمامه سبز و سنی ترسو که جرأت نموده است به کانون دشمن قدم بگذارد، افغانهای سیاه چهره و اوزبکهای خوش قیافه و عرب های ثروتمند و بومی های بی تمدن و تجار هندی و زاهدان قفقازی و ترک و تاتار و مغول و تاجیک و خلاصه کلام مردمی از هر رنگ و نژاد شرق که به زبان های متعدد و مختلف حرف می زنند.

کانونی و فریه و واسبری و اودونوان بقدری راجع به این عده انبوه درهم و برهم خیابان شرح و بسط وافی داده اند که من قصد رقابت با ایشان را ندارم شاید تازه ترین اقدام که در زمان من در خیابان می شده است نصب تیرهای چراغ در فاصله های پنجاه متری از طرف والی خراسان بوده است.

گذری به قبرستان شهر - بعد از خیابان وارد کوچه و پس کوچه های پریچ و خم معمولی می شویم و در میان دیوارهای گلی راه خود را دنبال می کنیم و به گوشه های عجیبی برمی خوریم که بن بست می نماید اما گاهی به ته بازار و زمانی به میدان باز که انبار زباله و آشغال است منتهی می شود.

خانه ثروتمندان با دیوار بلند محصور شده و طبقه فقیر در آتونک های زندگی

۱ - یکی از نویسندگان گفته است که در خیابان اصلاً نخل کاشته بودند، ولی این مطلب به نظر من باور کردنی نیست اودونوان سخت اشتباه کرده بود که نوشت عرض خیابان ۲۰۰ پاست.

می کنند که درب کوتاهی دارد و گاهی ارتفاع آن از سطح خیابان هم پایین تر است سپس ناگهان به محوطه وسیعی وارد می شویم که در کف آن برآمدگی های نامرتبی هست که قطعه سنگی روی آن ها جلب توجه می کند.

این یکی از قبرستانهایی است که اهل دین برای قطعه کوچکی از آن مبلغ سرشاری می پردازند و اجساد را که گاهی از صدها فرسخ آورده اند در آنجا به خاک می سپارند.

در همان نزدیکی سنگ تراشان مشغول تراش سنگ های زبر و خشن هستند که از اطراف وارد می کنند و بر آن آیاتی از قرآن یا یادبودهایی راجع به شخص متوفی و یا مختصری از شرح حال او را منقور می سازند و هیچ قبری هم دائمی نیست و نعشی نیست که قابل انتقال نباشد چون تأمین درآمد بارگاه امام و همچنین وسعت محدود آنجا ایجاب می کند که به محض اینکه قبری کهنه شود و فروریزد نعش تازه ای در همانجا دفن کنند و گاهی نیز روی قبرها سایبان سفید کوچکی دیده می شود که در زیر آن ملاهایی از طرف دوستان و منسوبان برای آرزوش روح اموات دعا و قرآن می خوانند.

بهداری مشهد - با وجود کثرت این قبرستانها که در نگاهداری آنها هیچ گونه قواعد بهداشتی مطلقاً رعایت نمی شود با وجود ازدحام جمعیت که همواره در این شهرند و حوض های متعدد و کثیفی که دارد بازحد متوسط بهداشتی آنجا از بسیاری از شهرهای ایران بالاتر است و با آنکه با تهران عرض جغرافیائی واحدی دارد پست ترین ناحیه آن (۳۱۰۰ پا در مقابل ۳۸۰۰ پا) حد واسط درجه گرما پایین تر و میزان تلفات جانی هم کمتر است.

خانیف این مصونیت آنرا به وضع جغرافیائی این شهر که بر شیب کوهستانی واقع شده است نسبت می دهد که مانع نفوذ بادهای خفکان آور صحراست. آب مشهد آلوده و برای شرب زیان آور است، زیرا که دارای مواد آهکی و رسوبی است.

من شی تیغ صورت تراشی خود را در جام آب گذاشتم صبح روز بعد مثل پوکۀ فشنگک سیاه شده بود .

برج های باد گیر و اطاق نگهبان - بر روی بام ها باد گیرها جالب توجه است

و آن در شهرهای ساحلی خلیج فارس هم زیاد دیده می شود. اصولی که در ساختن آن رعایت می شود این است که برج چهار گوش بلندی روی بام می سازند که سقف آن پوشیده است ، ولی از چهار طرف روزنه دارد که از آنها هوا داخل و به اطاق پایین که اهل خانه در فصل گرما سکونت دارند وارد می شود و بدین وسیله در آنجا هوای خنک دائمی هست در نقاط گرم تر در جنوب به جای اطاق سرداب دارند .

یک اختصاص برجسته دیگر مشهد تعداد زیاد قراولخانه است که در سراسر شهر پراکنده است و در آن دسته های نگهبانی از لشکر پیاده آماده اند . این بناها برحسب معمول شامل یک رواق کوتاه با اطاق قراول در عقب آن است . تفنگک ها که معمولاً سرپر است در جلو قراولخانه ردیف گذاشته شده و همینکه مسافری اروپائی از آنجا عبور کند سربازی وارفته در جامه آبی رنگ با کلاه پوستی جقه دار که ظاهراً در داخل اطاق در حال استراحت بوده زود برمی خیزد و با صدای تنغ مخصوص یکی از این تفنگها را برمی دارد و پیش فنگک می کند سپس آن را به جای خود می گذارد و باز به استراحت می پردازد .

بناهای مقدس - مک گرگور در سال ۱۸۷۵ درست خاطر نشان ساخت

که آثار کمی در این شهر هست که مایه ترغیب سفر به آنجا شود و یا اگر توفیق سفر دست داد اقامتی طولانی را ایجاب نماید . فقط یک بنای بسیار دیدنی هست و آن بارگاه امام رضا است که آن را نیز اروپائیان اجاره تماشا ندارند مگر با احتمال خطر که منافعی احتیاط و دوراندیشی است و به راستی که موجب نهایت برآشفستگی است که انسان از راه خیابان پیش می رود و ناگهان راه را بوسیله طاقی مسدود می یابد که در وسط دیواری است که گرداگرد بناهای مقدس را محصور و آنرا

از نظر عیسویان با همان صلابتی مستور ساخته است که ریسمان آرون بین زندگان و اموات حایل است . ولی از توضیحاتی که بعضی از اروپائیان که آنجا را دیده اند باقی گذاشته و با شرحی که خود مسلمین در باره آن نوشته اند و گفته اند می توانیم نظریه صحیحی راجع به آن اتخاذ کنیم .

۱- بست - وصل به طاق نما که ساعتی هم اروپائی در بالای آن نصب شده است تا صد متر یا بیشتر راهرو از میان بازار پرازدحامی تا دروازه مسجد امتداد دارد . در این فاصله محدود حداکثر جمعیت گردآمده اند و چنین می نماید که حد اعلا خرید و فروش هم اینجا در جریان است . زواری که در داخل این محوطه اقامت دارند می توانند تمام وسایل زندگانی را در همانجا خریداری کنند . بعلاوه سوغات سفر هم از هر سو نظرشان را جلب می کند از قبیل مصنوعات خود مشهد و اسباب دعا و جواهرات کم بها و فیروزه که عباراتی از قرآن بر آن حک شده است ، اما عمده ترین اختصاص که راجع به این محوطه متوازی الاضلاع هست آن است که جزو آستانه است و خاکش مقدس محسوب می شود ، از این رو پناهگاهی غیرقابل تجاوز یا بست برای هر فرد خلاف کاری است که بتواند به آن حریم داخل شود .

بعضی از نویسندگان نقل کرده اند که حتی عیسویان و یهودیان و گبرها نیز می توانند با همین قصد از آن استفاده نمایند ، اما دیگران این مطلب را انکار دارند ولی برای هر مسلمانی که مورد تعقیب باشد نقطه مصونی است و از آن پناهگاه می تواند با تعقیب کنندگان مذاکره و راجع به میزان تنخواه در صورتی که از آنجا قصد خروج داشته باشد توافق حاصل کند .

۱- در ایران بست نشینی با آنکه دلیلش معلوم نیست ظاهراً در سه محل مقدور است . اول در بناهای مقدس یا مساجد (نظیر حلال محراب سایبان یهود) دوم در اصطبل ها و برده اسبهای ارباب یا سلطان یا افراد خانواده سلطنتی . سوم در جوار توپخانه مانند میدان توپخانه تهران بخصوص در برگرفتن توپ بزرگی که در بیرون قصر است . شاردن (چاپ لانگله جلد هفتم) می نویسد که در قرن پیش بست در مزار مقدسان بزرگ و دروازه قصر همایون در اصفهان و در آشپزخانه و اصطبل پادشاه هم مرسوم بوده است . انتخاب اصطبل شاه برای پناهگاه خاص شاید بمناسبت توجه سرشاری بود که در آن سرزمین انواع اسبهای اصیل و سوارکاران ماهر به این قسمت از دستگاه سلطنتی مبذول می داشتند

فکر بست نشستن البته با ساختمان دماغی شرقی بی تناسب نیست و این امر نباید مایه تعجب حقارت آمیز خواننده انگلیسی شود، زیرا که در کشور و پایتخت خود ما هم پناهگاه مشابهی برای وام داران در محله الساشیا^۱ بین پل برادران سیاه پوست^۲ و ساختمان عدلیه هست که سبنای مذهبی داشته و روزگاری حریم افراد دومی نیکن یا برادران سیاه پوست بوده است محوطه بست بی شک و شبهه جزو آستانه امام است و هرگاه حیوانی درون آن پا بگذارد بی درنگ به دست متولیان مصادره می شود.

۴- صحن - در انتهای بازار بست طاق رفیعی است که از دیواره های طرفین بلندتر است و به صحن یا حیاط اصلی ابنیه مقدس منتهی می گردد و آن محوطه شریفی است به شکل مستطیل به ابعاد ۱۰۰ دره ۷ یارد و در آن سنگ قبور در گذشتگان ثروتمند دیده می شود. همان کسانی که قدرت مالی کافی برای خریدن چنین نقطه ممتازی داشته اند. در اطراف این حیاط غرفه های دو طبقه و در مرکز آن ساختمانی هشت گوشه کوچک (سقاخانه) هست که بام طلائی دارد و حفاظ چشمه ایست که از کانال اصلی می آید با مجرائی سنگی که شاه عباس بانی آن بوده است، آب این چشمه برای وضو گرفتن زائرین در هنگام ورود است.

→ در ایران مثلی هست که می گویند هر کس به حرمت پناهگاه اسبی تخطی کند هیچ وقت این اسب سوار خود را در جنگ به پیروزی نمی رساند. ملکم در تاریخ خود جلد دوم به یک نسخه خطی فارسی استناد کرده است که تمام بدبختی های نادر میرزا نواده نادر شاه از آن ناشی شده بوده است که یکی از افراد فراری را که به اصطبل شاهی پناه آورده بود به قتل رسانید.

در آن نسخه خطی این مطالب جالب توجه هم مندرج بوده است: پادشاه یا اربابی که مجرمی به اصطبل او پناهنده می شود باید تا وقتی که متهم آنجاست شام و ناهارش را بدهد می توان او را قبل از ورود یا بعد از خروج از آنجا نابود کرد، ولی غلامی که ارباب خود را کشته باشد تا موقعی که در پناهگاه است نمی توان به او دست زد. محل مصون جوار کله اسب است و اگر سراسب در فضای آزاد به افسار بند شده باشد مرد پناهنده باید کله اسب را در دست بگیرد. بعدها دم اسب با وجود خطر بیشتری که در بردارد به همان اندازه سر وسیله پناهنده گی قرار گرفت.

Alsatia - ۱

Black Friars - ۲

چهار سمت دیوارها بین شاه نشین و فراز آن با کاشی هائی آبی پوشیده شده و در میان هر یک از آنها ایوان عظیم باطاق رفیعی است به شکل مربع مستطیل که مختص ساختمان سبک معماری اسلامی در آسیای مرکزی است. این طاقها با کاشی های بزرگ آرایش یافته و آیات قرآن با خط کوفی بر آن منقوش است. در ایوان جنوبی کتیبه ای هست حاکی از اینکه شاه عباس ثانی در سنه ۱۰۰۹ ه. ق. آن را ساخته و خطوط کوفی ایوانهای دیگر بنا بر منبع خبر مشابه ای در سال ۱۲۶۲ ه. ق. اضافه شده است. در رأس ایوان غربی غرفه ایست که ایستویک بدون مطالعه کافی اظهار داشته است که از جنس عاج است و مؤذن از آنجا اهل نماز را به عبادت فرا می خواند. از ایوان شرقی به زیارتگاه اصلی وارد می شوند و اختصاص عمده آن این است که قسمت فوقانی اش روکش طلا دارد و کتیبه بالای آن حاکی است که در عهد شاه سلطان حسین در سال ۱۰۸۵ ه. ق. به اتمام رسیده است.

اشعار دیگر ناظر بر این است که آن را نادر شاه در سال ۱۱۴۵ ه. ق. با طلا که از هندوستان و مغول کبیر^۱ به غنیمت آورده بود مطلا ساخت. صحن دارای دو مناره است که بنا بر کتیبه ها و مطابق آنچه خودم از بام بازار واقع در درون بست دیدم به نظر نمی رسد که نسبت به دروازه اصلی وضع یکسان و همانند داشته باشند.

مناره قدیمی تر که شاه عباس یا شاه طهماسب ساخته بر بالای خود مزار امام واقع است. وقتی که در سال ۱۸۳۴ فریزر در سفر دوم خود در آنجا بود این مناره بقدری تکان خورده و یا لطمه دیده بود که از بیم خطر سقوط آن را فروریختند و دوباره ساختند. مناره دوم را که بزرگتر است نادر شاه ساخته و از عقب دروازه مقابل بالا رفته است. قسمت فوقانی این مناره ها از صفحات برنجی مطلا پوشیده شده و غرفه ای قفس مانند که سبک متداول ایرانی است بر آن واقع گردیده و هنگامی که خورشید تابان است از دور چون ستونی از آتش می نماید.

۱- منظور محمد شاه گورکانی پادشاه هند است که از نادر شاه شکست یافت. م.

۳ - حرم امام رضا (ع) - اکنون به عالی‌ترین مایه مباهات سراسر آستانه یعنی حرم و مزار امام جاویدان می‌رسیم. من کلمه « جاویدان » را با تأمل به کار می‌برم، از این لحاظ که بارگاه امام و آن دستگاه وسیع حاکی است که حضرت امام رضا (ع) وجودی ابدی است و به استدعای زائرینش پاسخ‌های اعجاز‌آمیز می‌دهد و « حضرت ۱ » به‌طوری که خطاب می‌شود میزبان همه مهمانان خویش است و نه تنها غذای جسمانی ایشان را تا وقتی که در قلمرو او به سر می‌برند اعطاء می‌نماید، بلکه دعا‌های آن‌ها را نیز اجابت می‌فرماید و نیازهای باطنی ایشان را برآورده می‌سازد. هر یک از زوار می‌تواند با حضرت راز و نیاز کند و صدقات خود را به‌خداوند بدهد و انتظار برآورد حاجات و معجزاتی داشته باشد. گاهی همه‌جا را شایعه فرا می‌گیرد که حضرت معجزه‌ای کرده است به این معنی که افلیجی به راه‌افتاده و کوری بینا شده و معجزات دیگری از این قبیل از منبع فیاض امام وقوع یافته است.^۲

در صحن اطراف مزار ویرکف سرری آن قالی گسترده‌اند و در بالای آن در ارتفاع هفتاد و هفت پا گنبد اصلی تعبیه شده است که شکوه بسیار به آن مکان می‌دهد. قسمت بیرونی آن مطلاست^۳ زایر تازه وارد با دیدن آن متوجه می‌شود که به نقطه مقدس قدم نهاده است و چشمان فرسوده‌اش از نور شادی می‌درخشد.

۱ - در این جا نویسنده برای «حضرت» معادل عنوان انگلیسی «His Highness» آورده است. م.

۲ - این کار تازگی ندارد چون دویست سال پیش نیز سیاح فرانسوی باباسن‌سون موضوع را تعریف و بی‌پروا عین داستان را تجزیه و تحلیل نموده و نیز گفته است که شاه عباس با تمهید چند معجزه ساختگی بر شهرت آنجا افزوده است و برای مزار امام رضا (ع) قدرت و منزلت فراوان قائل بوده است. بسیاری از ایرانیان سرشناس وصیت کرده‌اند که در حرم حضرت مدفون شوند و متروکات بسیار گرانها وقف آنجا می‌شود.

نادرشاه معجزه‌های ساختگی را بسیار زشت می‌شمرده (رجوع شود به کتاب تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم).

۳ - شرح جالب توجهی در سفرنامه شاردن دیده می‌شود که خود او در دوره پادشاهی شاه سلیمان در اصفهان بود (۱۶۷۲) و به زرگرخانه شاهی رفت تا شاهد ساختن صفحات مطلا گنبد باشد که در همان اوان بواسطه زلزله خراب شده بود. وی می‌گوید که این صفحات برنجی بود نه مسی به اندازه ده اینچ عرض و ۱۶ اینچ طول و ضخامتش دو برابر سکه دو کورونی انگلیسی است. در زیر آن دو میله ۳ اینچ پهنا که بطور متقاطع با ساروج زیر آن الصاق شده بود و به جای میله‌ها آهنی برای استحکام کاشی‌ها به کار می‌رفته. قسمت رو مطلا و به قدری ضخیم بود که یک پارچه طلا می‌نمود و هر کاشی سه دوکا وزن داشت و یک چهارم آن از طلا بود.

دیوارهای حرم با کاشی‌های مرقع آراسته شده است و روی آن‌ها را نیز با خط درشت نسخ نوشته‌اند. زمزمه صداهای سراسر بنا را فرا می‌گیرد، زیرا که خدام امام با صدای رسا تلاوت قرآن می‌نمایند و سادات دعا می‌خوانند و ملاهای آرمند به تازه واردها خدمت خویش را عرضه می‌دارند. در چنین وضع و حالی وجد و شادمانی زوار حد و حصری ندارد، زیرا که بعد از ماهها رنج و حرمان در محیط و سامانی که پاک خشک و خالی بود اینک سنگ‌های مرمر حرم و کاشی‌کاری عالی و نقره و طلا و جواهرات و هدایای گرانهای آستانه چشمانش را خیره می‌سازد. و اسبری که شخصاً آنجا را دیده است می‌نویسد: بارگاه امام (ع) که از داخل و خارج طلاپوش است و بی‌چون و چورا غنی‌ترین مزار در سراسر جهان اسلامی است هر چند که از اوان ساختمان تا کنون چندین بار غارت شده است^۱ گنبدها و برج‌ها و قسمت‌های مزین داخلی هنوز گنجینه سرشاری دربر دارند. بر دیوارها جواهراتی نایاب نصب گردیده از یک طرف جقه الماس و شمشیر و سپری جواهر نشان هست و همچنین دست‌بندهای قیمتی قدیمی و چهل چراغ‌های بزرگ و گردن‌بندهای بسیار ذی‌قیمت.

زایر زاهد در حین ورود سرخضوع و طاعت تازمین فرود می‌آورد پیش از آنکه به ضریح دسترسی یابد.

ضریح امام (ع)^۲ - در دوره‌های مختلف مقبره امام رضا (ع) ضریح طلا یا نقره و یا فلزی داشته است ضریح طلا مربوط به زمان شاه طهماسب بوده، ولی نواده نادرشاه مقداری از آن را به یغما برده ضریح فلزی را خود نادرشاه اهداء کرده

۱ - چند تن که می‌بایستی خود بیشتر از دیگران حافظ بارگاه امام باشند در ربودن قسمتی از اموال آستانه کوشیده‌اند و بدترین ایشان فرزند شاهرخ نایب‌نوا نادرشاه بود که خود او در بزرگداشت و آرامتن آن کوشش فراوان داشت و از تصاحب اشیاء قیمتی دریغ نمودند. نصرالله میرزا به ضریح مطلا دستبرد زد و نادر میرزا قبه طلائی بزرگ را که ۲۰ پوند (هر پوند مساوی ۵۳/۵۹ گرم است. م.) وزن داشت از سرگنبد غارت کرد و هر دو برادر بی‌پروا چراغ‌ها و فرشها و بسا چیزهای دیگر را از درون حرم ربودند.

۲ - نویسنده اشتهاً پینمبر «Prophet» نوشته است. م.

است. مقبره سه در دارد، یکی تقره‌ای دیگری با روپوش طلا و جواهر نشان که هدیه فتحعلی شاه است.

سوم باقرشی پوشیده شده است که بر آن سروراید دوخته اند. درگرداگرد ضریح لوحه‌های چوبی و تقره‌ای حاوی زیارت نامه و کتیبه است و پیرامون هر یک چند تن یا خود به خواندن دعا مشغول اند یا آنکه سردسته عده‌ای از زواری می‌خواند تکرار می‌کنند. و این کارگاهی توأم با ندبه وزاری است و چنین می‌نماید که زائرین سعی دارند به نحو اتم در آخرت مشمول آموزش شوند و به راستی که منظره‌ای والا و دیدنی است که چگونه این فرزندان خام و خشن آسیا با نهایت اخلاص درهای مثبت کاری و سنگ فرش و بخصوص قفل بزرگ را که بر در آن آویزان است می‌بوسند. ملاها از هر سو در میان زوار با زور و فشار راه می‌جویند و دست از طلب بر نمی‌دارند مگر آنکه مطلوب خود را به چنگ آورند. هنگامی که مرد زایر در حال جذب و شور روبه مزار اندک اندک به عقب گام بر می‌دارد و سرانجام از صحن خارج می‌شود آن گاه صاحب عنوان قرین سباهات «شهدی» شده است که آن را در زیر مهر نام و یا بر سنگ قبر خویش ثبت و در هر حال پیوسته این عنوان را در جلو اسم خود قید می‌کند.

مقبره‌های دیگر - با وجد و حالی که از زیارت مزار حضرت حاصل شده است شاید زوار دیگر التفات وافی برای دیدار گورهارون الرشید معروف ندارند که در همان نزدیکی در مقبره‌ای سنگی است و شاید هم چندان به فکر قبر عباس میرزا فرزند - فتحعلی شاه و جد پادشاه فعلی نخواهند افتاد که در زیر همان سقف مقدس واقع شده است و البته قبرهای دیگر هم بعداً افزوده شده است که اهمیت چندانی ندارند و می‌توان از ذکر آنها در گذشت.

اروپائینی که بارگاه امام رضا (ع) را دیده‌اند - اکنون من به رفع اشتباه رایجی می‌پردازم که از لحاظ حفظ حقیقت بیانش ضرورت دارد. این اشتباه را آقای ایستویک در سال ۱۸۶۲ اساس نهاده همان موقعی که مدعی شد که وی یگانه اروپایی بوده که حرم را در مشهد دیده است و بدون تردید تنها اروپایی است

که به آنجا داخل شده و این موضوع را دایرة المعارف بریتانیا با آب و تاب فراوان تکرار و درج نموده است چنانکه می‌نویسد (رجوع شود به شرح آن درباره مشهد) ایستویک یگانه اروپایی است که قبل از اودونوان که تاصحن هم راه یافته بود به آنجا رفته است.

این هر دو ادعا بی مورد است. پیش از دوره ایستویک در سال ۱۸۲۲ فریزر به صحن و حتی حرم وارد شد و پس از آنکه بیش از یک بار به دیانت اسلام اعتراف و به جناب ملا وانمود کرد که قبول اسلام نموده بود (که از شخصی مثل او خیلی بعید بوده است) اجازه یافت که دو روز هم در یکی از حجره‌های فوقانی صحن اقامت و نقشه‌ای از وضع درونی آن تهیه کند. کاتولی در ۱۸۳۰ تمام حجره‌های حرم را بازدید نموده و فقط از زیارت خود بارگاه بازمانده است و هر روز هم به صحن میرفته و با آنکه او را شناخته بودند صدمه‌ای به وی نرسیده است.

برنز در سال ۱۸۳۴ در بازگشت از سفر بخارا به آستانه وارد شد و صلاح ندید که جلوتر برود و حزم او برحس کنجکاوی اش غلبه نمود. فریزر نیز همین کار را کرد و همچنین در مراجعت به مشهد در سال ۱۸۳۴ بعد از آنکه شهر بوسیله نیروی عباس میرزا که چند نفر افسر انگلیسی در میان آنها بودند اشغال شد و ملاحظه نمود که درون صحن برای ورود همه اروپائیان آزاد بود، ولی احتیاج تام به تعمیر داشت که بعداً انجام دادند. همه این وقایع قبل از مسافرت ایستویک اتفاق افتاد اما با نهایت تعجب ملاحظه می‌شود که خود ایستویک داخل حرم یا صحن نشده است که افراد محتاط تر از او قبلاً رفته بودند. او را متولی باشی آستانه از در عقب به یکی از حجره‌های فوقانی که در اطراف صحن است برد و از آنجا ناظر جریانات پایین شد.

بعد، دوره اودونوان می‌رسد و ملاحظه می‌شود که در سال ۱۸۶۳ و امبری که با اقدام شهامت آمیزی در جامه درویش به بخارا و سمرقند رفته بود به حرم و صحن راه یافت در همان کسوتی که مدتی با موفقیت برتن داشت. در همین موقع

سرهنگ دولماج که افسری انگلیسی در خدمت شاه بود^۱ و کارخانه باروت سازی حومه مشهد را اداره می کرد با التفات حسام السلطنه والی خراسان به قسمت های درونی راه یافت و سرانجام درباره اودونوان به سال ۱۸۸۰ ملاحظه می شود که به صحن وارد نشده بود و مدعی است که از درگاه بیرونی به محوطه چهارگوش نظری انداخته بوده است.

این کاری درخشان بود که گمان می کنم در حال حاضر خطری ندارد. یک فرد اروپائی که بتواند خود را به محوطه بست برساند بخصوص اگر از راهی غیر از دو مدخل اصلی وارد شده باشد می تواند بدون اشکال به دروازه های صحن برسد، هر چند که شاید مردم براو خیره شوند یا او را تعقیب کنند و یا احاطه اش نمایند. اما با احتمال قوی مورد صدمه واقع نخواهد شد. ولی اگر به قسمتهای صحن پا بگذارد قضیه کاملاً فرق خواهد کرد و من در زمره کسانی هستم که تصور می کنند در این مورد ممکن است تعصب شرقی ها مایه فتنه شود. نه تنها از نظر صلاح شخصی بلکه از لحاظ نام و نشان ملی خود که ممکن است بواسطه بازداشت لطمه دار شود برای هر بیگانه کار جنون آمیزی است که چنین اقدامی بکند.

سرا از بالای بام بازار تا حدودی جلو بردند که گمان می کنم درون بست بوده و از آنجا می توانستم اماکن مقدس را درست تماشا کنم و تا صد و بلکه هشتاد متری مسجد گوهرشاد که در جوار حرم حضرت است و موضوع گفتار بعدی ام خواهد بود رسیده بودم. تنها وجه امتیازی که می توانم برای خود بر شمارم تا حدودی که اطلاعات خودم حکم می کند این است که اولین عضو پارلمان انگلستان بودم که در چهار دیواری مشهد وارد شدم.

مسجد گوهرشاد - در این مسجد در کنار حرم امام رضا و نسبت به آن اریب واقع شده است و مثل مسجد دیگر حیاط وسیع و حجره های دوطبقه در اطراف دارد و ایوان هایی که با کاشی های ساده مغروش است و بناه های گرد کاشی کاری دارد

۱ - سرهنگی (سابقاً دکتر) دولماج که در جنگ کریمه یکی از جراحان بود از آنجا به ایران رفت و به خدمت محمدشاه داخل شد ، سپس در تهران وفات یافت .

در بنای اصلی کتیبه ای حاکی است که شاهرخ در سال ۸۲۱ هجری قمری آن را ساخته و کتیبه مشابیهی در ایوان جنوبی ساختمان آن را به شاه سلطان حسین در سال ۱۰۸۷ ه. ق. نسبت می دهد. فریزر که آنجا را دیده بود نوشته است این مسجد زیباترین و عالی ترین مسجدی بود که تا آن وقت در ایران دیده بوده. واسبری راجع به طاق اصلی آن نوشته است :

« مدتی طول کشید تا توانستم اظهار نظر کنم که این مسجد عالی تر است یا دو مسجدی که در سمرقند و هرات است و سبک واحدی دارند چون تردیدی نیست که همه متعلق به دوره شاهرخ اند و شاید هم بوسیله معمار واحدی ساخته شده باشند. شاید مدرسه خاتون در سمرقند و مصلاهی هرات آراسته تر و باشکوه تر باشد. اما خیال نمی کنم زیباتر باشند. »

در حال حاضر مسجد گوهرشاد از بیرون مصداق این آوازه نیست با آنکه کاشی های آن بسیار ممتاز است و گنبدش از حرم امام رضا (ع) رفیع تر و با کاشی های زمینه آبی و سبز و نارنجی مغروش گردیده است.

بناهای دیگر بست - در مدخل و در کنار یکی از طاق های صحن بزرگ مدرسه ای برای طلاب علوم دینی است که بانی آن میرزا جعفر نام یکی از ایرانیانی است که در هندوستان ثروت سرشار اندوخته بود و از لحاظ معماری و تزئینات سویمین بنای ممتاز مشهد و شبیه مساجد است و موقوفه ای نیز از جانب بانی آن هست که خرج تحصیل پنجاه شخصت نفر ملا می شود. در آن محوطه متساوی الاضلاع مدرسه های دیگر و چند حیاط و مسافرخانه و حمام و سفره خانه بزرگی هست که با خرج حضرت ، زوار تازه وارد اطعام می شوند. هر تازه وارد سه روز حق اقامت میجانی دارد (میزان پخت برنج روزانه سی من است و می گویند که در آنجا روزانه ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر از مهمانان خوش اشتهای امام اطعام می شوند.

کتابخانه آستانه - اطلاعات ذیل را درباره کتابخانه امام رضا ما به خانیکف که دانشمند محقق دستکاری بوده است مدیون می باشیم. وی می نویسد که تاریخ بنای آن زودتر از زمان شاهرخ نیست قدیم ترین نسخه ای که در کتابخانه هست

قرآنی خطی است که در دوره شاه رخ امانت داده شده. هدیه بعدی در زمان شاه عباس و شاه سلطان حسین اتفاق افتاده است.

چندی قبل از ورود خانیکف به آنجا در سال ۱۸۵۸ فهرستی ترتیب داده بودند که وی از روی آن اطلاع یافت که ۲۹۹۷ کتاب مختلف در ۳۶۵۴ مجلد در آنجا بوده که ۱۰۴۱ جلد قرآن بوده، ۱۸۹ جلد چاپی و ۸۵۲ جلد خطی که بعضی از آنها در قطع بزرگ و زیبایی نادری بود و ۲۹۹۷ جلد دعانامه و راهنمای زوار و ۲۴۶ جلد راجع به اصول و قواعد اسلامی و ۲۲۱ مجلد فقط در باب مذهب شیعه و از عجایب این است که بیشترین تعداد کتاب را نادرشاه بی سواد اهدا نموده، او چهار صد نسخه خطی تقدیم کرده بوده است.

عایدات حضرت - درآمدهای نقدی و جنسی حضرت بسیار کلان است فریزر می نویسد که در عهد شاه سلطان حسین آخرین پادشاه سلسله صفوی در آغاز قرن هجدهم میلادی پانزده هزار تومان بوده ولی در ۱۸۲۱ آنرا ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ تومان تخمین زده است (شاید اشتباه چاپی است و اصلاً ۲۰۰۰ و ۲۵۰۰ باشد؟) باست ۱ در سال ۱۸۷۸ جمع درآمد را ۴۰۰۰ تومان نوشت که در آن موقع معادل ۱۶۰۰۰ لیبره بود. بنابر اطلاعی که به من داده اند حالا ۶۰۰۰۰ تومان است (که معادل ۱۷۰۰۰ لیبره است) و ۱۰۰۰۰ خروار غله.

املاک حضرت در سراسر ایران و مقدار کلی هم موقوفات به صورت خانه و کاروانسرا و دکان و بازار هست و ۶۰۰ نفر خادم جیره خوار هستند، هر صد نفر آنها برای یک روز هفته و مجموع افراد وابسته به آستانه شامل مجتهدان، ملاها و متولیانها، خدام، گماشتگان را در حدود ۲۰۰۰ نفر تخمین زده اند.

جمعیت مشهد - جمعیت ثابت مشهد اکنون همان رقم ۵۰۰۰ نفر است که در زمان کانولی بوده، ولی این نکته که عمال مذهبی چه تأثیر کلی در وضع این شهر دارند از این مطلب دستگیر می شود که هر ساله صد هزار نفر زوار به مشهد می روند و در هر حال بین ۵۰۰۰ و ۶۰۰۰ نفر زوار همیشه در این شهر حضور دارند.

از این ارقام و شرحی که گذشت می توان استنباط نمود که ارکان مذهبی چه دستگاه قوی را در اختیار دارند و می توانند نقش عمده ای در سیاست مشهد داشته باشند. خود مشهد در واقع مجموعه ای از افراد همه قسم پیشه و کار مختلف و علاقه های متعدد و دسته بندیهای گوناگون است که آستانه را محور کار خود قرار داده اند و به همان نسبتی که حوزه داخلی کانون مقدسی است به همان نحو نیز زندگی شهری از همان مرکز سرموز از راه تیره خرافات پرستی و معجزه دوستی جریان دارد. کانولی چه نیکو گفته بوده است وقتی که او راجع به ملاهای مشهد نوشت که اکثریت ایشان افراد بیسوادی هستند و بزرگترین منظورشان آن است که حداکثر استفاده مادی از زوار به چنگ آورند و از بالاترین فرد ایشان تا افراد نانوا تمام هدف واحدی دارند و آن عده ای که امور دستگاه آستانه را برعهده دارند چون از وجوه مسافران بی نصیب اند پولی را که باید صرف نگاهداری دستگاه حضرت بشود در جیب خود فرو می ریزند.

دستگاه اداری آستانه - از دوره های قدیم حرم امام رضا (ع) در دست شخصی بوده است که لزوماً از طبقه روحانی نیست و معمولاً یکی از افراد عادی است به نام متولی باشی یا نگهبان کل. او بواسطه ماهیت کار خود یکی از افراد عمده شهر به شمار می رود که گاهی نفوذش برابر و حتی بیشتر از نفوذ والی است و این یکی از آثار اقتدار شهریار فعلی است که مانند موارد دیگر به برادر خود رکن - الدوله که در موقع مسافرت والی خراسان بوده مقام متولی باشی هم داده است. این اولین بار بود که هر دو سمت در شخص واحدی جمع شده بود که بدان وسیله هم از نفوذ طبقه روحانی کاست و هم بر قدرت شهریاری بیفزود.

در زیر دست متولی باشی به تناسب میزان اختیار و اشتهاش افراد پایین تر به نام متولی هستند که بعضی ها آن سمت را به ارث برده اند و بعضی دیگر از جانب پادشاه به آن مقام می رسند. سپس مجتهدین که مرجع تقلید و صاحب نفوذ بسیارند و بعضی ها از شاه مقرر می گردند و ثابت دریافت می دارند و ملاها که کارشان دعا و روضه خوانی است و از ناحیه زائرین وسیله معاش بدست می آورند.

مجتهدین عالی مقام قدر و حرمت فراوان دارند. وقتی که ایشان برای اقامه نماز وارد مسجد می‌شوند مردم از بی آنها بی‌شتابند و پشت سر ایشان نماز می‌گذارند و مقداری هم وقت خود را صرف گریه و زاری می‌نمایند. وقتی که من در مشهد بودم آن شهر هیچ‌آنسزترین ایام مذهبی را می‌گذرانید زیرا که سالگرد شهادت امام حسن (ع) و امام رضا (ع) توأم برگزار می‌گردید. تعزیه یا نمایش‌های مذهبی هر روز اجراء می‌شد. در اماکن مقدس ازدحام جمعیت بیش از اندازه می‌نمود و با صدای طبل و دهل و سر و صدای شوم، آن شب و شام را منفور و عتیف جلوه می‌دادند. از صداهائی که در سجاورت محل اقامت در سرکنسولی بریتانیا به گوش می‌رسید استنباط کردم که لابد مرد زاهد خاصی در آن حوالی می‌زیسته و هنگام شب در بستر خوابم زاری طولانی و شیون‌های عجز آمیز آن وجود مزاحم را تجزیه و تحلیل می‌کردم.

مساحت آن محوطه چهارگوش - از یک دروازه بست تا دروازه دیگر از هر دو طرف بایستی که این محوطه متساوی‌الاضلاع دست کم ربع میل مربع وسعت داشته باشد بالای دروازه غربی نقاره‌خانه هست و از آنجا مانند اقامتگاههای دیگرشاهی هنگام غروب آفتاب آهنگ ناهنجاری از طبل و سنج و کرنا به گوش می‌رسد. متعه - شاید جالب‌ترین جنبه زندگی مشهد پیش از آنکه من موضوع بارگاه و زوار را خاتمه دهم وسایلی است که برای تسکین نیاز جسمانی مسافران در مدت اقامت ایشان در این شهر فراهم می‌سازند. به پاس سفر طولانی که زوار از راه دور آمده‌اند ورنج و زحمت بسیار که بر خود هموار ساخته‌اند و بواسطه فاصله زیادی که از خانه و خانواده خویش جدا افتاده‌اند با اغماض مقامات روحانی و بلکه همکاری ایشان بازار عقد و ازدواج موقت در حین توقف آنها نیک رایج است و عده کثیری زن پیوسته برای تأمین منظور فراهم‌اند^۱ ملائی حاضر می‌شود با تضمین او قباله‌ای تنظیم

۱ - کلمه صیغه یا عیال موقت برای هر مدتی که منظور باشد از یک روز تا ۹۹ سال جاری می‌شود بعضی از زنان ترجیح می‌دهند که همیشه صیغه باشند نه زن عقدی، چون زن عقدی را هر لحظه می‌توان رها کرد. اما اعتبار صیغه تا پایان مدت قرارداد برقرار است مگر آنکه عمل خلافی پیش آید. (بطور کلی این نظریات نویسنده خالی از اشتباه نیست. م)

و از طرف زن و مرد رسماً مهر می‌شود و خرج این کار پرداخت می‌گردد، و با این ترتیب ازدواج شرعاً تحقق می‌یابد.

شوهر موقت بعد نزد عیال و اولاد خود که در شهرهای دور دست اقامت دارند باز می‌گردد و زن بعد از چهارده روز مجرد الزامی کار و اشتغال زوجیت خویش را دنبال می‌کند به عبارت دیگر این یک نوع زناشویی است که زیر نظر ملایان در مشهد جاری و ساری است که شاید از این لحاظ ممتازترین بلاد آسیاست. من با تأسف بسیار اظهار می‌کنم که عده‌ای زوار ساده و خرسند که از راه خشکی یا دریا برای زیارت کردن بارگاه امام می‌روند با کیفیتی که بیان شده است ترغیب می‌شوند که آن روزگار عیش و لذت را با سفر تازه‌ای چنانکه در زبان بومی انگلیسی هم به عنوان خوشی جانانه (Good Spree) تعبیر می‌شود تجدید نمایند.

مقبره نادرشاه - در همین جا یعنی شهری را که وی سرپرستی نمود و گرمای می‌داشت جنازه آن فاتح بزرگ یعنی نادر شاه را ابتدا مدفون کردند وی در حیات خودش در آنجا مقبره‌ای برای خود و فرزندش رضاقلی میرزا ساخت که محلی در وسط حرم امام و دروازه بالاخیابان بوده که حالا هیچ اثری از آن باقی نیست.

آقا محمد خان قاجار آن جانور خواجه که از آسیب فاجعه‌ای شخصی از ناحیه او غفلت نداشت همینکه به پادشاهی رسید برای ارضای غریزه انتقام‌جوئی طولانی خود فرمان داد آن بنا را با خاک یکسان کردند و استخوانهای نادر را (مانند آن رقیب دیگر خود کریم خان زند) به تهران بردند و در زیر درگاه قصر به خاک سپردند تا خواجه هر بار بواسطه قدم نهادن بر خاک آن دشمن بزرگ خود و خانواده‌اش خرسندی خاطر حاصل نماید. در عهد فریزر آثار آن بنا به صورت توده‌ی خاکی درآمده بود. ده سال بعد برنز متوجه شد که از خاک فاتح هند شلغم و علف هرزه برآمده است.

کلیمیان مشهد - هنوز خانواده‌های بسیار از قوم یهود در مشهد زیست دارند هر چند که انجام مراسم دینی ایشان جز در خفا ممنوع است. داستان اسلام آوردن

قهری ایشان در سال ۱۸۳۸ میلادی نیک مشهور است و درسفرنامه‌های متعدد یاد شده است. دکتر ولف که دو دفعه به مشهد سفر کرده است یکی پیش از این واقعه و دیگر بعد از آن شرح ماجرا را چنین بیان می‌کند: « شرح واقعه چنین بوده است که زن فقیری جراحی بر دست داشت پزشکی مسلمان تجویز کرد که سگی را بکشند و دستش را درخون آن حیوان بگذارند زن چنین کرد که ناگاه همه خلق برآشفتند که آن عملی خلاف دستور حضرت رسول است در ظرف چند دقیقه سی و پنج تن یهودی به خاک هلاک افتادند و بقیه هم به جان خود بیمناک و ناگزیر مسلمان شدند ، ولی اکنون آنها از یهودیان دیگر هم بیشتر تعصب دارند و خود را عنوسیم می‌خوانند یعنی ناگزیر شدگان .

ولف توضیح نمیدهد که علت آن انفجار روحی ناگهانی چه بوده است . داستان زن کلیمی و کشتن سگ بدبختانه در همان روزی اتفاق افتاد که عید قربان مسلمین بود^۱ خرافات پرستی و غرض بانهایت سهولت کار ساده‌ای را به صورت زنده اهانت نسبت به دیانت قومی درآورد و آن غوغا برپا شد . این روزها تعصب مذهبی به هیچ وجه مانند گذشته نیست ، اما هنوز هر یهودی ناگزیر است که در مشهد مواظب رفتار خود باشد .

بناهای عمومی - خانیکف خاطر نشان ساخته است که در مشهد چهارده مدرسه و شانزده کاروانسرا هست و نام و تاریخ ساختمان آنها را هم ذکر کرده است و هر کسی که به این موضوع علاقه مند باشد می‌تواند به کتاب خود او مراجعه کند^۲ .

مصنوعات - من راجع به فرآورده‌های صنعتی مشهد بسیار خوانده یا شنیده بودم ، ولی آنچه در آنجا دیدم مایه حیرتم شد . برای خریداران مشتاق بازاری خالی تر از آن جا نمی‌توان یافت ساختن شمشیرهای شامی مدت‌ها حرفه و کار این

۱ - عید قربان به منظور قصد حضرت ابراهیم بر گزار می‌شود که بنا بر سنت اسلامی وی می‌خواست اسمعیل را در راه خدا قربان کند (نه اسحق را) و همچنین معتقدند که حیواناتی که در این روز قربانی می‌شوند صدقه‌ای است برای اهل خیر تا در موقع گذر کردن از پل باریک صراط که معبر بهشت است ایشان را یاری نماید .

۲ - کتاب خاطراتی در باب قستیهای مرکزی آسیای وسطی .

شهر بود و می‌گویند این صنعت را عده مهاجرانی که تیمور برای همین منظور از دمشق آورده بود رایج کردند . حالا که تفنگ و هفت تیرجای خنجر و شمشیر را گرفته است دیگر آن تیغه‌های شامی طالب ندارد .

در این شهر پارچه‌های ابریشمی مخملی و کتان بافته می‌شود ، ولی به هیچ وجه مرغوبیت اجناس بخارا را ندارند . در مشهد ۶۵۰ دستگاه ابریشم بافی و ۳۲۰ دستگاه شال بافی هست از طرف دیگر فرش‌های ممتازی بافند بخصوص از نوعی که طرح اصیل شرقی دارد بافت نازک و بارنگ نباتی ثابت که از قاین تا بیرجند فراهم می‌شود . فرشهای کردی آنجا هم برآستی اصیل است ، ولی هنرمندانه نیست در خود مشهد چهل کارخانه فرش بافی هست . فرش‌های ترکمنی و جواهرات و اسلحه سابقاً در بازار به حدوفور بود ، اما اکنون همه را روسهای ساکن ماوراء بحر خزر می‌خرند و یا به اروپا صادر می‌شود .

استرآباد که نزدیک‌ترین محل به اقامتگاه ترکمنهای گوکلان است شاید بعد از تهران (که همه چیز را از همه جا جلب می‌کند) بهترین محل در ایران برای خریداری اجناس ترکمنی است . سکه‌های قدیمی بلخ و تاتار غالباً در مشهد یافت می‌شود و چون این شهر در مجاورت کانون فیروزه یعنی نیشابور واقع است خیال می‌کردم در بازار آنجا از این جواهر فراوان باشد ، اما خیلی کم از آن دیدم و چیز قابلی نبود . همه سنگهای نفیس را در خود معدن می‌خرند و به کشورهای خارجی صادر می‌شود ته مانده جنس به مشهد می‌رسد با قیمت و به صورتی که درخور سلیقه خریدار سیار است و از مشاهده اقلام حجاری و تراشیده مانند فنجان ، کاسه ، سینی و کوزه که با ابزاری بسیار قدیمی تراشیده و سوراخ می‌شود از جنس سنگ نرمی است که در آن حدود استخراج می‌کنند . این سنگ‌ها دونه‌ای است یکی به رنگ قهوه‌ای سرخ قام و دیگری خاکستری نیلگون . با وجود آنکه مسافران سابق درسفرنامه‌های خود شرح مبسوطی راجع به این آثار صنعتی نوشته‌اند از لحاظ ریخت یا جنس یا ظرافت نظرم را هیچ جلب نکرده است .

سزدها و نرخ اجناس - هنگام مسافرت من میزان سزد روزانه پیشه‌وران از قرار ذیل بود: نجار سه قران یا یک شیلینگ و نه پنس، بنا دو قران، آهنگر یک قران و نیم کارگر معمولی یک قران یا هفت پنس. قیمت نان از قرار هر پوند (۴۵۳ گرم) نیم قران، گوشت گوسفند دو قران و سه چهارم، مرغ که در کوهستان دانه‌ای نیم قران است در پایتخت یک قران می‌باشد. قیمت گندم کمتر از شش پنس یک سنگ و جو اندکی کمتر از چهار پنس بوده است.

بانک و صرافی - گفته‌اند که ۱۴۴ صرافی خصوصی یا مرکز باخواری در مشهد هست با جمع سرمایه ۹۳۱۰۰۰ تومان یا ۲۶۶۰۰۰ لیره که فقط دوتا از آنها هر کدام صد هزار تومان (۲۸۵۷۰ لیره) و سه تا از آنها پنجاه هزار تومان (۱۴۲۸۵ لیره) و دو تا با سرمایه سی هزار تومان (۸۵۷۰ لیره) و بقیه صراف جزء بوده‌اند.

بانک جدید شرق نماینده‌ای در مشهد داشت و چون این بانک دستگاه خود را برچیده و به بانک جدید شاهنشاهی ایران مبدل شده است حالا این بانک ثانوی در خراسان نمایندگی دارد و زمینه وسیعی برای فعالیت آن فراهم است (مقدار زیادی منات روسی (گفته‌اند ۲۰۰۰۰۰۰) در مشهد در جریان است و نرخ لیره انگلیسی سه تومان و سه قران و نیم یا با نرخ معمولی تسعیر نوزده شیلینگ و شش پنس است. رویه هندی درست معادل ارزش اصلی خود یک شیلینگ و پنج پنس مبادله می‌شود.

ملاقات با جناب والی - در حین اقامت در مشهد توفیق ملاقاتی با جناب والی داشتم و چنانکه قبلاً هم اشاره نمودم ایشان یکی از دو برادر شاه می‌باشند نامش محمد تقی میرزا و لقبش رکن‌الدوله است که برای سومین بار به ولایت خراسان منصوب و در ظرف پانزده سال اخیر هر چندی یک بار صاحب این مقام گردیده است، یا گاهی از کار برکنار شده و یا کس دیگری که توانسته بود با

حرف‌های خود در وجود همایونی تأثیر نماید و یا رشوه کلان‌تری تقدیم دارد^۱ به جای او بر قرار شده است. معروف است که او مردی معتدل، ولی محبوب است و بنا بر عادت فامیلی اهل صرفه‌جویی و در سیاست میانه‌رو است. شهرت دارد که پیشکار ایشان از طرفداران جدی دولت روس است و از این لحاظ نیک مشهور.

ارگ - ارگ محل اقامت والی است در بخش جنوب غربی مشهد واقع و بوسیله میدان بزرگی از شهر جدا شده است و اطراف آن برج و باروهای کوتاه هست از میان دروازه‌ای که بین دو برج واقع بوده و بر بالای آنها علامت شیروخورشید را که با رنگ وارفته‌ای اندوده بودند عبور نموده از دالان دراز پر چاله به حیاط وسیعی داخل و در اینجا پیاده شدیم از محوطه چهار ضلعی نامرتبی که چند باغچه داشت به حیاط درونی که نسبتاً کوچک بود آمدیم. در آنجا چند پیشخدمت و افراد بیکار ایستاده بودند و مارا به سمت دیوانخانه یا محل پذیرائی که در انتهای آن محوطه بود راهنمایی کردند.

صحبت با رکن‌الدوله - در اینجا جناب والی به استقبال ما آمد. وی قدی کوتاه و جثه‌ای خیلی چاق ولی قیافه‌ای دوستانه داشت و با آنکه به شاه شباهتی نداشت و جناتش مثل افراد دیگر خاندان قاجار بود، موهای مشکی و ریش کوتاه سفید بر چانه داشت کلاه پوست بخارائی بر سر و سرداری معمولی مشکی و شلوار طبقه اشراف ایران را در تن داشت دستکش‌های کتان سفید پوشیده بود و دست‌ها را به قصد ملاحظت بر روی شکم قرار داده بود.

گفت و گوی ما راجع به مسائل عمده نبود و جناب والی با جواب‌های مؤدبانه و متعارف بر گزار کرد. از او پرسیدم به نظر وی در ایران خط آهن خواهند کشید. جواب نسبتاً مبهمی داد که اگر خدا بخواهد این کار خواهد شد و راجع به خط سیر آن معتقد بود که به احتمال قوی اولین خط بین تهران و قم ساخته خواهد شد و گفت که منابع معدنی ایالت او بسیار زیاد است (که شاید واقعاً همین طور باشد) و شامل طلا و نقره و مس و سرب و زغال سنگ است.

۱ - در بهار امسال (۱۸۹۱) باز رکن‌الدوله از کار برکنار شد (می‌گویند به علت تمایلات روسی خود) و به جای او فتح‌الله‌خان صاحب دیوان منصوب گردیده که سابقاً زیر نظر ظل‌السلطان والی فارس بود.

وقتی که پرسیدم آیا مردم راجع به جریان مسافرت و استقبال از شاه درسفر اخیر اروپا و بخصوص انگلستان اطلاعی دارند پاسخ داد، نه از کجا اطلاع حاصل کرده باشند فقط افراد رسمی و طبقات بالا اطلاع دارند، در تهران سه روزنامه انتشار می‌یابد و یکی از آنها را هر هفته درصد شماره به مشهد می‌آورند بعداً وقتی که کتاب خاطرات شاه منتشر شود مردم خواهند خواند و از جریان مسجوق خواهند شد. صحبت با والا حضرت همان تأثیری را در من کرد که بعداً از صحبت با وزیران متعددی که ملاقات نمودم حاصل شد و آن شعر بروجود علاقه کلی برای پیشرفت داخلی کشور ایشان، اما فقدان مطلق حس ابتکار و حالت تسلیم و رضانست به وضع حاضر بوده است.

پادگان - در یکی از فصول آینده من راجع به نیروی نظامی ایالت خراسان مطالبی ذکر خواهم کرد در اینجا توجه خود را فقط به موضوع پادگان مشهد محدود می‌کنم که شامل سه فوج است و هر کدام ۸۰۰ نفر که معمولاً از نفراتی است که در ایالت ترک زبان آذربایجان تربیت شده‌اند و این کارجنیه احتیاطی دارد تا از امکان رفاقت و همدستی بین اهالی محل و نفرات نظامی احتراز شده باشد. می‌گویند در حدود بیست توپخانه سبک در ارگ هست و چون این توپها را هیچ وقت بیرون نمی‌آورند و سربازان مشق نمی‌کنند و اسبها تمرین ندارند گمان نمی‌رود در میدان واقعی نبرد نیروی مهیبه بشمار آیند.

کنسولهای خارجی در مشهد - تنها دو دولت بیگانه که در مشهد نمایندگی دارند و یا موجبی برای تأسیس نمایندگی آنها در آنجا هست انگلستان و روسیه‌اند و در هر دو مورد هم تأسیس نمایندگی در سالهای اخیر اتفاق افتاده و موجباتی فراهم شده بود که چندی قبل از ورود من به آنجا منظور عملی گردید و جا دارد که در اینجا راجع به آن ذکری به میان آید.

در این کار روسیه در اوایل سال ۱۸۸۸ پیشقدم شد. بنا بر ماده ۷ عهدنامه ۱۸۸۱ اخلال - خراسان دولت روس مجاز شده بود که در پست‌های مرزی ایران نمایندگانی

داشته باشد^۱ اما در آن قرارداد راجع به کنسول یا سرکنسول ذکری نشده بود و به مشهد هم عنوان پست سرحدی اطلاق نمی‌گردید و آنجا ارتباطی هم با مسئله ترکمن‌ها نمی‌توانست داشته باشد.

از قرار معلوم شاه نسبت به ورود و مداخله روسها در کرسی مذهبی خراسان هیچ نظر مساعدی نداشت. روس و انگلیس از دیرباز نمایندگان از اهل محل در مشهد داشتند و اما سأموران انگلیسی که به منظور خدمات سیاسی در این نواحی تعیین شده بودند از قبیل ژنرال مک‌لین و سرهنگ استیوارت مراقبت تام داشتند که یادر محل دیگری اقامت اختیار کنند و یا پیوسته در حرکت باشند و هیچ وقت اقامتگاه ثابتی در مشهد انتخاب ننمایند چون به آنها با قید تأکید خاطر نشان کرده بودند که حفاظت منزل ایشان با خودشان خواهد بود

انتصاب مسیو ولاسف^۲ - در هر حال دولت روس از چندی به این طرف عزم خود را قطعی کرده بود که منافع او در خراسان ایجاب می‌کرده است که در مشهد نمایندگی مستقیم داشته باشد. بنابراین آقای ولاسف کنسول روسیه در رشت که از لحاظ احاطه بر امور ایران دیپلمات نامداری بود سرکنسول تزار در مشهد تعیین شد و به شاه اطلاع دادند که جز موافقت با این انتصاب چاره دیگری ندارد. این طرز تقاضا و تأکید برای تسکین احساسات جریحه‌دار همایونی تدبیر نشده بود، از این رو صدور روانه چندی به تأخیر افتاد، اما وضع دولت روس هم طوری بود که در صورت تأخیر بیشتر و یا مقاومت جدی ایران قادر بود که در شمال این کشور اسباب خطر شدید پیش آورد. لذا پس از مدتی تأخیر در بهار سال ۱۸۸۹ اکزکواتور صادر شد و مسیو ولاسف در مشهد مستقر گردید.

با اعطای چنین امتیازی به روس البته امکان نداشت که عین آن از انگلیسیها

۱ - این ماده حاکی است «به منظور رعایت و اجرای شرایط این قرارداد و برای رسیدگی به امور ترکمنهایی که در حدود مرزی ایران اقامت دارند اعلیحضرت امپراتور کل روسیه اختیار دارند که در پست‌های مرزی ایران نمایندگانی بگمارند و در تمام امور مربوط به حفظ نظم و آرامش در حدود مجاور به تصرفات دو دولت متعاهد، نمایندگان مزبور بین مقامات طرفین رابط خواهند بود.»

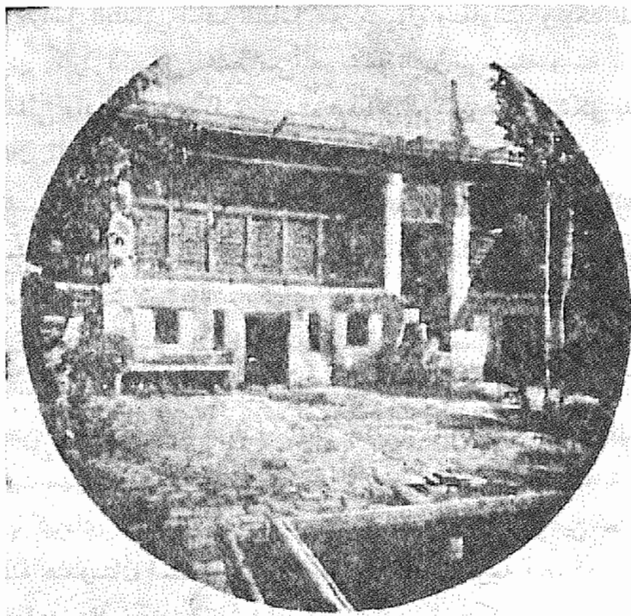
دریغ شود پس ژنرال مک‌لین که از جانب حکومت هند با کمال شایستگی در بخش مرزی ایران و افغانستان خدمت کرده بود در همان اوان سرکنسول بریتانیا در مشهد تعیین شد و قدری هم زودتر از همکار روسی خود به محل مأموریت وارد و رئیس هیأت محدود سیاسی در کرسی ایالت خراسان گردید.

کنسولخانه روس - دولت روسیه قبلا برای چنین پیش‌آمدی مقدمات فراهم ساخته بود. نماینده محلی آنها عمارت بزرگی پیدا کرد که در وسط محوطه وسیعی در محل مرغوب شهر واقع بود همینکه این خانه را مفروش و آماده کردند آقای ولاسف بی‌درنگ به آنجا انتقال یافت و پرچم روس بر فراز آن عمارت به اهتزاز درآمد و یک هیئت محدود نگرهبانی مشتمل بر چهار تن قزاق روسی و پاسبانانی از طرف دولت ایران برای هر دو کنسول تعیین شد و هر وقت سرکار کنسول از اقامتگاه خارج می‌شد نگرهبانها از جلو او حرکت می‌کردند. اهالی مشهد که معلوم شد تعصب و غیرتشان چندان هم جدی نیست زود با حضور آن نماینده بیگانه که چنین نمایش دلبرانه‌ای راه انداخته بود مأنوس شدند، و تردیدی نیست که حضور نماینده رسمی با مأموران قابل از جانب دولت روس و مشاهده دستگاهی وسیع و اقامتگاهی جالب نظر در پیشرفت نفوذ روس در کرسی ایالت خراسان تأثیر فراوان نمود و اگرچه این قدرت و نفوذ گاهی با حدت و سرسختی ابراز می‌شود و در ذهن کسانی که دوچار آن هستند نامساعد می‌نماید باز از تأثیر و فشار آن چیزی نمی‌کاهد.

یک نماینده مقتدر روس در مشهد علامت نمایان آن دولت با اقتداری است که حرکات و مقاصد او مضمون صحبت بازاریان مشرق زمین است و سایه همواره متعالی دولت همسایه که با رفتار درمانده رضا و تسلیم مردم بومی قرین است چون ابر خطرناکی آسمان این کشور را تیره و تار ساخته است.

کنسولخانه انگلیس - در یکی از نامه‌های خود به روزنامه تایمز نوشته بودم: «مایه تأسف است که هنوز دولت بریتانیا نتوانسته است نماینده خود را در منزل برازنده مشابهی جا بدهد برای تأمین این منظور پیش‌بینی‌های لازم نشده بود و

حال آنکه رقیب از مدتها پیش ترتیب کار را داده است و عمارتی که اکنون علامت کنسولگری انگلستان بر آن نصب شده و پرچم بریتانیا بر فراز آن در اهتزاز است وضعی دارد که نشانه آبرومندی از مقام و اهمیت ساکن آن نمی‌باشد و به راستی مایه شرمندگی است که سرکنسول بریتانیا ناگزیر باشد که در چنین جا و محله سبک و محقری اقامت کند.



کنسولخانه انگلیس در مشهد

تکلیف فوری دولت ما آن است که مکان مناسبی از لحاظ سبک و وضع بنا که برای نشان دادن ابهت یک دولت مقتدر و توانگر در نظر مردم محل کاملاً شایسته باشد فراهم سازد و بسیار خوشوقت شدم که خبر دادند دولت هم با نظریه من موافقت دارد و اعتبار کافی اختصاص داده است که زمین متناسبی برای ساختن عمارت برازنده‌ای خریداری شود.

ژنرال مک‌لین^۱ نماینده شایسته انگلستان در خراسان بدو در نظر داشت که باغ خوش آب و مشجری که سی هکتار وسعت داشته در خارج شهر خریداری کند، ولی آخرین اخبار حاکی است که از آن خیال انصراف حاصل و نقشه کار به تهیه محلی در داخل شهر تبدیل شده است.

اعضاء و انتصابات - اعضای کنسولخانه بریتانیا بعد از تکمیل سازمان (هنوز در مراحل ابتدائی است) شامل سر کنسول و معاونش و یک نفر کنسولیار خواهد بود. گارد نگهبانی اختصاصی هم شامل دو سر دسته و سه نفر مأمور از گروه راهنمایی وابسته به دستگاه حکومت هند اند که لباس متحدالشکل عالی و قیافه جالب ایشان تأثیر مطلوب می نماید.

پاسبانهای محلی نیز مشتمل بر یک نفر استوار و شش تن دیگر از طرف دولت ایران گماشته شده اند. وابسته به دستگاه کنسولخانه عده ای هم شامل بیست و دو نفر سوار ترکمن که بیشتر از قیافه سربکهای پنجه اند که از همان اوان اختلاف مرزی با افغانستان جانب انگلیس را گرفته اند و اکنون برای حمل و نقل پست بین مشهد و هرات خدمت و در هرات با مأموران امیر افغانستان ارتباط حاصل می کنند و اگر امیر در بخش شمالی قلمرو خود باشد گاهی اتفاق می افتد که پیغام نایب السلطنه هند با نهایت سهولت و سرعت بدین وسیله به او می رسد. هنگامی که خانه براننده در محل پاکیزه ای ساخته شود سر کنسول انگلستان که در عین حال نماینده نایب السلطنه هندوستان است و به شرح فوق در کار او توجه و همراهی بشود وضع و صورتی خواهد داشت که براننده شان دودستگاهی است که وی نماینده آنهاست و در آن سرزمین و میان ملتی که آداب و ظواهر کار تقریباً معادل با توفیق و کامیابی است قدر و اهمیت بسیار خواهد داشت.

شغل و کار کنسولی - این بود شرح مختصری درباره وضع ظاهری سیاسی که دو دولت در مشهد دارند. مقدار انبوهی کارهای کنسولی به عهده هریک

۱ - ژنرال مک لین اخیراً (۱۸۹۱) متقاعد و به جای او مستر الیس که از زبده ترین مأموران دستگاه حکومت هند است مأمور مشهد شده است.

از نمایندگی های دو طرف می باشد، زیرا که صدها نفر اتباع روس و انگلیس برای مقاصد تجارتي در مشهد اقامت دارند و یا به آنجا رفت و آمد می نمایند. در مورد انگلستان این عده اکثراً هندی و گاهی تجار کشمیری هستند که از بمبئی از راه بندر عباس می آیند و یا اتفاقاً افرادی با نسب افغانی و ایرانی اند که در اوایل این قرن به تابعیت انگلیس درآمده اند.

افغانهایی که به مشهد رفت و آمد دارند به منظور تأمین حمایت انگلستان برای تحصیل تابعیت آن دولت اظهار علاقه می کنند و این بارفتار بی نیازی و غرور آمیزی که امیر آنها در قلمرو خود نشان می دهد بکلی منافات دارد. اتباع روس در خراسان شامل ارامنه و قفقازی ها و مسلمانها و ترکمن های ساکن ماورای دریای خزراند، عده ای هم سارتها و اهل بخارا در آنجا هستند.

در باره احوال شخصیه این قبیل افراد دولت روس بواسطه سیستم گذرنامه مزیت عمده ای احراز کرده است که برطبق آن هویت و ملیت و مراجعات افراد را بدون تأخیر می توان رسیدگی کرد. انگلیس ها هیچوقت از چنین ترتیب بسیار مفید استفاده نکرده اند و وقت و کار طولانی صرف بررسی مراجعات متقاضیان تابعیت انگلیس می شود که غالباً هم مورد اختلاف و ایراد از ناحیه مقامات ایرانی است که تحقیقات راجع به آنها مستوجب اشکالات و تعویق است. شایسته است که بررسی شود آیا لااقل در مورد ایران سیستم گذرنامه با اثراتی نیکو قابل اجراء است یا نه؟ گمان می کنم که دولت ایران نیز از این ترتیب استقبال کند.

طوس - در حوالی مشهد چیز قابل ملاحظه ای نیست. شرح مسجد خواجه - ربیع را سابقاً ذکر کردم که در اصل به سال ۱۶۹۹ میلادی برای مراسم عید قربان ساخته شد. مک گرگور نوشته است که تنها محل ویران قابل توجه اطراف مشهد بوده که چون بکلی خراب شده است دیگر مورد اعتنا نیست. مسافران شاید درصدد برآیند که سواره به عزم دیدار خرابه های طوس بروند. داستان های قدیمی ایران

۱ - اخیراً شنیده ام که دولت انگلیس به افغانها اجازه داده است که به وسیله کارگزاران ایرانی گذرنامه روسی تحصیل کنند این امتیازی است که تأیید یا توضیح آن از عهده من ساخته نیست.

سرشار از قدمت و تاریخ و اتفاقات گوناگون این شهر است که روزگاری سخت مشهور بود. آثار باقی‌مانده حاکمی است که آنجا شهری اسلامی دارای برج و بارو و چهارمیل محیط آن و ارگی هم در طرف شمال شرقی است. در مرکز بنای ویران بزرگی در زیر گنبد واقع شده است که بدون شک سابقاً مسجد بوده و حالا تقاره خانه نامیده می‌شود. اودونوان که مدتی را صرف مطالعه این بناهای ویران کرده بود آنجا را با قبر شاعر ملی فردوسی^۱ اشتباه نموده و حتی نوشت که جنازه او را هم تشخیص داده بود. اما قبر شاعر بزرگ در زیر بنای کوچکی است که تا هفده سال پیش نیک معلوم بود. ولی خیلی قبل از تاریخ مسافرت اودونوان به آنجا از بین رفته و به جای بنای یادبود مزرعه گندمی آنرا فراموش کرده است.

سیم‌های تلگراف - چنانکه قبلاً هم گفتم شاهد به وسیله تلگراف به کلات نادری در شمال وقوچان و بجنورد در شمال غربی مربوط است. از کلات خط تلگراف فرعی به درگز هست و باز خط واحدی از مشهد تا نقطه مرزی سرخس است و معمولاً با پایتخت ارتباط دایر نیست. در سال جاری (۱۸۹۱) این سیم با سرخس روسیه که درست دیگر تعجب واقع است و در آنجا نفرات نظامی روس هستند مربوط گردیده و محل تلاقی دو سیم هم بستر رودخانه تجن است.

از این طریق شاهد با عشق‌آباد و مرو ارتباط دارد که نشانه دیگری دال بر تفوق نفوذ دولت روس می‌باشد. در سال جاری بین مشهد و جنوب ارتباط تلگرافی نیست، ولی می‌گویند شاید سیمی بین بیرجند و پایتخت کشیده شود. خط اصلی تلگراف بین مشهد و تهران ۷۰ میل طول دارد و فقط یک رشته سیم از راه نیشابور به سبزوار و شاهرود هست که با آنکه متعلق به دولت ایران است قسمتی از مخارج آنرا اداره تلگراف هند و اروپا می‌پردازد و بازرسی در شاهرود و دو علامتچی در تهران و مشهد دارند.

۱ - فردوسی به سال ۹۴۰ میلادی تولد و در ۱۰۲۱ وفات و به امر سلطان محمود غزنوی به تنظیم تاریخ منظوم ایران پرداخت و شاهنامه حاصل آن کار است و شاعر کار خود را در ۶۰ هزار بیت به فارسی پهلوی تمام کرد که فقط دوسه کلمه عربی دارد و حال آنکه در آن موقع از هر سه لغت فارسی دوتا عربی بوده است.

این عده قلیل برای خدمت و نگاهداری این خط کافی نیست و هرماه چند روز تعطیل است. ایرانی‌ها آمادگی عجیبی نمودند که تلگرافخانه را هم محل مصون بست قرار دهند و چند بار در مشهد و نقاط دیگر خطا کاران تحت این عنوان به آنجا متوسل شدند و بهانه اصلی هم این بوده است که یک سر خط تلگراف قصر شاه در تهران است و بنابراین می‌توانند بی‌تأخیر با مرکز کل ارتباط حاصل نمایند.

طرز رفتار با خارجی‌ها - در خاتمه جا دارد اشاره کنم که خصومت بی‌گیر نسبت به اروپائیان و مسیحیان که گویا شاهد پیوسته از آن لحاظ مشهور بوده ظاهراً دیگر بکلی از بین رفته است. بنا بر توصیه مقامات مسئول هنوز هم رعایت احتیاط ضروری است و از ناراحتی‌های عمده این شهر یکی آن است که در موقع رفت و آمد سواره در آنجا وجود همراهان سواره از پس و پیش نیز لازم است و این مانع از پیاده روی خوش‌خوشانه و سردرآوردن از کار و زندگی هر گوشه و کنار است که مورد علاقه تمام مسافران فرنگی است، ولی با طرز فکر و شخصیت و عزت نفس افراد شرقی منافات دارد.

در مدت هشت روز اقامت در مشهد من همیشه سواره حرکت کردم و گمان می‌کنم که هیچ مانعی برای پیاده روی من در میان نبوده است و بعد از چند سالی هیکل مرد اروپائی بدون شک در آنجا کاملاً عادی خواهد نمود و موجب تحریک و توجه دیگران نخواهد شد به همان وضع و حالی که اکنون در کوچه‌های بخارا و بازارهای اصفهان دیده می‌شود.

راههای فرعی از مشهد

مشهد به سرخس - (از راه آق دریند و پل خاتون ۹۶ میل) رجوع شود به کتاب سر. ای برنز سال ۱۸۳۲ مسافرت به بخارا جلد سوم و سروان. جی. ناپیر (۱۸۷۴) نشریه انجمن سلطنتی جغرافیائی و سر مک گرگور (۱۸۷۵) مسافرتی در خراسان جلد دوم صفحات ۱ - ۳۰.

مشهد به هرات - (دوجاده است معمولترین از راه تربت شیخ جام و غوریان ۲۲ میل) جی. بی. فریزر (۱۸۲۲) مسافرتی در خراسان و سروان کانولی (۱۸۳۰) سفری به هند از راه خشکی، فریه (۱۸۴۵) سفری با کاروان و سروان کلود کلارک (۱۸۵۷) نشریه انجمن سلطنتی جغرافیائی. اچ. س. مارش (۱۸۷۲) سیری در عالم اسلام. سر مک گرگور (۱۸۷۵) مسافرتی در خراسان.

مشهد به سیستان - (از راه تربت حیدری، باجستان، بیرجند، لش جوین) دکتر ف. فوربز (۱۸۴۱) نشریه انجمن سلطنتی جغرافیائی سلطنتی شماره ۱۴ (۱۸۴۴) سرهنگ اون اسمیت (۱۸۷۲) مشرق ایران و ضمیه آن. دکتر اچ. دبلیو بلو (Bellew) (۱۸۷۲) از رودخانه سند تا دجله. سر. اف گلد اسمید (۱۸۷۲) نشریات انجمن جغرافیائی سلطنتی.

مشهد به کاخه - (خط آهن ماوراء بحر خزر از راه سنگی بان، چاک سری چارکوی و کارده. ماکس ون پروسکووتز ۱۸۸۸.

مشهد به دوشکک - (خط آهن ماوراء بحر خزر از راه کان گشا، خانی بیست نامی سر، هنطل آباد، گردنه تاموره چن قره طغان (اطلاعاتی خصوصی) برای راه‌های دیگر رجوع شود به کتاب مک گرگور جلد دوم.

فصل هشتم

سیاست و تجارت خراسان

بین چگونه این رودخانه مرا دور می‌زند و از
بقیه سرزمینم مرا جدا می‌کند، مانند هلالی
عظیم یا قطعه‌ای که با دندان بریده باشند.
شکسیر (هانری چهارم)

بی‌ریزی این فصل - در این جا قصدم بحثی در باب وضع سیاسی و تجارتي خراسان است که از لحاظ موضوع ثانوی در واقع ادامه فصل سابق و آن هم در سرزمینی است که کار تجارت از غرض سیاسی جدا نیست و نمایندگان بازرگانی غالباً مأموران سیاسی‌اند که به جامه‌ی مبدل درآمده‌اند. در کشوری که تسلط بر راه‌های تجارتي و بازارها پیش‌درآمد دست‌اندازی‌های ارضی است. در نظر دارم موجباتی را که با این دوجنبه‌کاربی ارتباط نیست و خراسان را در حیطه سیاسی اروپا وارد نموده و سبب پیدایش مسئله خراسان شده است برای خوانندگان روشن سازم و می‌خواهم نقش‌هایی را که انگلیس و روس قادرند در بسط این مقصود و پیشرفت منافع متقابل خویش از لحاظ سازش‌های سیاسی آینده ایفا کنند نشان بدهم و سعی خواهم کرد با مطالب و اطلاعاتی که تحصیل آنها خالی از زحمت و اشکال نبوده و در هیچ اثر دیگر به وجه جامعی عرضه نشده است باز نمایم که این آینده احتمالاً چه وضع و صورتی خواهد داشت. ابتدا درباره‌ی عواملی که با استعانت از آن می‌خواهم موضوع را بررسی کنم توضیحاتی می‌دهم.

ایالت خراسان - خراسان یا سرزمین خورشید ایالت شمال شرقی ایران است طول جغرافیائی آن ۶۰ درجه غربی تا ۶۱ درجه شرقی یا از رودخانه کل مورا تا هری - رود که پهنای متوسط آن از صد میل کمتر است در شمال با رشته جبالی محدود می شود که امتداد شرقی کوههای البرز است و شرح آنرا سابقاً به تفصیل بیان کردم و بدین ترتیب از اراضی ترکمنستان که اکنون جزو منطقه ماوراء بحر خزر روس است جدا می شود. از سمت جنوب هم بوسیله صحرای خشک و سوزان که مثل دریا تا کرمان کشیده شده است محدود و از دیگر نقاط جدا می شود.

وضع طبیعی - در این نجد عظیم که می گویند بین ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ میل مربع مساحت دارد انواع و اقسام ترکیب ارضی و مناظر و اقلیم یافت می شود. در سمت شمال کوههایی هست که قله آنها تقریباً همیشه از برف پوشیده است و ۱۲۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع دارد. در این نواحی کوهستانی رشته هایی در دنبال سلسله های دیگر واقع شده است و جلگه های بین آنها یا ارتفاعی در حدود ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ پا که از آب و رطوبت کوههای مجاور بهره مند می شود مراکز فلاحی و دهات و شهرها قرار دارند.

برخلاف وضع کوهستانی مزبور که شبیه آلپ است دشت کویر یا صحرای عظیم نمکزار ایران واقع شده است که یکی از عجیب ترین و مهیب ترین مناظر روی زمین است که دیدگان انسانی را خیره می سازد. سپس قسمت های متعادل میانه واقع شده است. در امتداد جنوب شرقی رشته های ثانوی فلات های مرتفعی هست که تا ۶۰۰۰ پا ارتفاع و در ارتفاعات کم تر جلگه های حاصلخیز قرار دارد. سرانجام از لحاظ حفظ تناسب دشت لوت هست که هر چند مشخصات متفاوتی دارد می توان آن را با دشت کویر قیاس کرد^۲.

۱ - کل مورا که از کوه آلا داغ سرچشمه می گیرد آبهای جنتای یا جوین که به طرف شرق جاری است داخل آن می شود سپس قره سو هم به آن ملحق می گردد و بعداً به سمت جنوب انحراف می یابد و جاده بین مشهد و تهران را در پل ابریشم قطع می کند و بعد از پنجاه میل جریان در نمکزار فرو می رود.
۲ - توضیحات راجع به این دو کویر از جهت تناسب موضوع در فصل مربوط به ایالات شرقی بیان خواهد شد. رجوع شود به جلد دوم این کتاب فصل بیست و سوم.

رودخانه ها و زراعت - در این ایالت نیز مانند دیگر نقاط ایران کشت و کار منوط به وجود آب است. از مواد رسوبی که نهر یا سیلاب همراه می آورد ورقه خاکی روی شن باقی می ماند که بعداً بوسیله همان سیل و طغیانی که مایه اصلی آن بوده است قابل کشت و زرع می شود. سیلاب کوچکی به نام کوسف مایه کشت و کار حوالی بیرجند است چند نهر ناچیز دیگر هم از هریرود انشعاب می یابد و غیر از آنچه گفته شد رودخانه های خراسان غالباً در نواحی شمالی این ایالت واقع شده است که به همین دلیل وفور آب، به عنوان انبار غله ایران شهرت یافته است.

کشف رود که قبلاً هم نامش مذکور افتاد جلگه مشهد را سیراب می کند و تنمه آن به هریرود می ریزد. از طرف دیگر مصب اترک و گرگان رود که در قسمت غربی واقع اند بحر خزر است. در حدود میانه هم قره سو و کل مورا در کویر فرو می ریزند. این چند نهر مجموع رودخانه های این ایالت است که وسعت آن بیش از نصف ایتالیا و در حدود سراسر اسپانیا است.

جمعیت - جمعیت خراسان هم مثل طبیعت این ایالت بسیار گوناگون است. مهاجم های پی در پی افرادی را از هر قوم و نژاد آسیا به این سرزمین آورده است و هنگام عقب نشینی کم و بیش نفراتی از ایشان در آنجا مانده اند. در این ایالت علاوه بر نژاد اصلی آریائی بازماندگان مغول که با لشگریان چنگیز و تیمور آمده بودند و عربها که با فتوحات اسلامی وارد شدند و تاتارها و ترکها و ترکمن ها که سه عنوان متفاوت ولی ریشه خانوادگی واحد دارند پس از یورش مغول ابتدا به صورت سلجوقیان سپس آل عثمان مایه جلب توجه جهان غرب شده اند. دایرة المعارف بریتانیا در آخرین چاپ خود میزان نسبی نژادهای متعدد را در خراسان به شرح ذیل نوشته است:

۱ - ایرانی ها شامل: تاجیکها ۴۰۰ هزار نفر - کردها ۲۵۰ هزار نفر - بلوچها ۱۰ هزار نفر.

۲ - مغولها: تیموریها ۲۵۰ هزار نفر - هزاره ها ۵۰ هزار نفر.

۳ - تاتارها: افشارها و قاجاریه ۱۰۰ هزار نفر.

۴ - عربها: ۱۰۰ هزار نفر

جمع کل ۱۰۱۶۰۰۰۰ نفر

ولی استنباط من این است که عده مزبور دست کم دو برابر جمعیتی است که قابل سرشماری است و می توان گفت که جمعاً بین ۵۰۰ و ۶۰۰ هزار نفر است. قحطی مهیب سال ۱۸۷۲ چنان لطمه بزرگی به جمعیت این ایالت وارد کرده است که هیچ وقت جبران پذیر نخواهد بود.

تاریخ - خراسان تاریخی سرشار از وقایع مهم و فتنه آمیز داشته است و چون در منطقه سرحدی ایران واقع بوده میدان زدوخوردهای دائمی و صحنه آماده جنگ و جدال اقوام و نژادها شده است. شهرهای عمده آن از جهت وسعت خاک و عظمت مایه حیرت تاریخ نویسان متوالی عرب بوده، ولی آن بلاد آباد در اثر حرص و آز جهانگیران و پادشاهان مثل اینکه دچار طوفان شده باشند ناگهان از روی زمین محو شده اند. این ایالت کانون فرمانروایان بزرگ و مرکز اسپراتوری های بااقتدار و روزگاری شامل قلمروهای خوارزم (خیوه) و مرو در شمال بوده که تا رود جیحون امتداد و بلخ را هم که ام‌البلاد بوده در برداشته و هرات محور آن بشمار می رفته و وسعت آن شرقاً تا قندهار می رسیده است بعداً که قطعاتی از آن سرزمین جدا گردید و حکومت های مستقلی تأسیس یافت مرزهای خراسان رفته رفته محدودتر شده است تا زمانی فرا رسید که سلاطین ایران به آسانی نمی توانستند حدود خراسان قلمرو خود را با اطمینان کافی مشخص سازند.

در ابتدای قرن حاضر بواسطه فرسودگی ناشی از جنگهای مرزی شمالی که مسکن سران طوایف ستیزه جو و قبایل رقیب بوده که غالباً هم به سیاست و سرنویشت تغییر پذیر هرات ارتباط داشته نقطه قابل تعرضی در قلمرو خاندان قاجار شده و آن در یک سرزمین پادشاهی کم و بیش متحد، ایرلند ثانی بشمار می رفته است. مدت‌ها

۱ - راجع به ملک شاه پسر الب ارسلان حتی گفته اند که روزانه برای سلامت او در بیت المقدس، مکه، مدینه، بغداد، اصفهان، ری، بخارا، سمرقند و کاشغر دعا می کردند (تاریخ ملکم جلد اول).

بعد از تصرف قهری و فرمانبرداری آن نسبت به شاه، باز در زیر پرده آرامش سطحی طوفان خطیری وجود داشته است بطوری که هر روز امکان انفجاری تازه در میان بوده و به این مناسبت آقای ایستویک در سال ۱۸۶۹ نوشته است:

« وضع عادی در خراسان جنگ و ستیز است. قتل و غارت جزئی و راهزنی و آشوب پیوسته در آنجا جاری و ساری است و کار اعدام پنج یا ده یا بیست نفر دزد و راهزن همواره جریان دارد و جنگهای سواره و محاصره دژها یا شهرها هر ساله و زدوخوردهای بزرگ هر پنج تا ده سال پیش می آید. در واقع تا ده پانزده سال قبل هنوز امکان نداشت که خراسان را از لحاظ احساسات و یا عنوان کاملاً در ریف دیگر نقاط قلمرو شاه محسوب نمود. پادشاه فعلی هرگونه عیبی که داشته باشد باز بی چون و چرا وضع وارفته، ولی همواره مرتباً سرزمین خود را استحکام بخشیده است و امکان این لاف زدن برای او هست که بیشتر از افراد دیگر خاندان خود در این ایالت قدرت و نفوذ دارد و به همان اندازه تهران در شهید نیز صاحب قدرت و اختیار است. »

عایدات - در دوره پادشاهی فتحعلی شاه در حدود پنجاه سال پیش درآمد سالانه خراسان ۲۰۰۰۰۰ تومان نقد و ۵۰ هزار خروار غله بود و در سال ۱۸۷۵ ۳۴۰۰۰۰ تومان نقد و ۴۵۰۰۰ هزار خروار غله داشت (دوسوم گندم و یک سوم جو) و ۱۳۶۰۰ خروار کاه ارقامی که با وجود کاهش ارزش تومان نشان می دهد که ظرفیت تولیدی این ایالت روبه افزایش است و قدرت باجستانی دولت هم بیشتر شده و هم با مراقبت بیشتری انجام می شود.

تقسیم بندی غنائم - از این جمع کل بر طبق تقسیمات جزء که خیلی هم قابل توجه است و بعداً شرح آن خواهد آمد ۷۸,۲۰۰ تومان نقد سهم شاه است (۲۴۹۱۴ لیره) و همچنین معادل ۹۲۰۰ تومان (۲۶۲۹ لیره) از کل محصول غله که بالغ بر ۳۷۵۴ لیره از مجموع عایدات ایالت می شود، بقیه برای پرداخت جیره افراد قشون و مأموران کشوری و مستمری ها و غیره به مصرف می رسد.

۱ - این ارقام کم و بیش مادل جدولی است که از یک منبع مستقل بدست آمده است که در همین فصل درج خواهد شد. مطابق این جدول عایدات سالانه خراسان به شرح ذیل است: ۵۰۸۲۶۸ تومان نقد و ۶۰۱۲۲ تن گندم و جو و ۱۲۴۲۴ خروار کاه و برنج.

حکومت (والی) - مانند هر شغل یا مقام دیگر در ایران منصب حکومت یا والی قاعدتاً به شخصی فروخته میشود که مبلغ بیشتری پرداخت کند و مقیاسی که در این کار معمول است میزان قدرت تولید یا علت نقصان عایدات و بنابراین ارزش مالی محل مأموریت است. جناب والی که در مشهد اقامت دارد معمولاً یکی از بستگان خانواده شاهی یا یکی از افراد سرشناس و از طبقه بالاست در زیر نظر او عده‌ای فرماندار و بخشدار هستند که با اختیار و نفوذ متفاوت بر منطقه‌ای حکومت دارند که از لحاظ تفاوت وسعت شامل بلوک، شهرستان و ایالت می‌شود بنا بر قاعده حق انتخاب کردن این فرمانداران با خود پادشاه است و حتی اگر احراز مقامی در خانواده‌ای موروثی باشد باز صاحب مقام در مقابل خود والی که مرکزش مشهد است مسئول خواهد بود. پائین‌تر از والی فرمانداران و بخشداران و کدخدایان اند که بوسیله مقامات بالاتر منصوب می‌شوند و در برابر آنها نیز مسئول اند.

ریشه مسئله خراسان - دعاوی متفاوت و منافع مختلفی که میان سران طوایف و تیره‌های متعددی است که در زیر فرمان ایشان اند و بالاتر از همه ارتباط حدود هر یک از آنها با قلمرو دو دولت بیگانه که هر دو به هیچ وجه سرسازش ندارند یعنی روسیه و افغانستان ریشه داستان خراسان میباشد و بنا بر همین عوامل گوناگون است که باید برای درک اصل مسئله و پی بردن به راه حل آن اقدام اساسی بعمل آید.

ولایت استراباد - قسمت عمده حدود غربی و جنوبی خراسان که از مناطق سرزی بشمار نمی‌رود و در مجاورت ولایات دیگر ایران واقع شده است و سکنه ایرانی دارند و یا پاک خالی از جمعیت اند، در کار سیاست سرزی نقشی ندارند این اهمیت سیاسی از ولایت استراباد آغاز می‌شود که اراضی بین خلیج استراباد در گوشه جنوب شرقی بحر خزر و ناحیه شاهرود و بعلاوه قطعه خاک حاصلخیزی را شامل است که میان رودخانه اترک تا موازی ۴۶ درجه طول جغرافیائی واقع شده است^۱ کرسی آن

۱ - مطالب بیشتری در باب ولایت استراباد و وضع و منابع آن و آب و هوا و کرسی آن در فصل رابع به ولایت شمال شرقی ایران بیان خواهد شد خوانندگان به آنجا مراجعه خواهند کرد. در اینجا موضوع فقط از جهت ارتباطی که با امور سیاسی و سرحلی دارد مطرح می‌شود.

که بیگانه شهرش نیز محسوب می‌گردد استراباد است که هشت هزار نفر جمعیت دارد و مقر حاکم است.

بندرگز که در فاصله سی میلی برکنار خلیج استراباد واقع شده است بندر این ولایت می‌باشد که تا این اواخر اسپرخان سردار سیف‌الملک مرد جوانی برادر یکی از همسران شاه حاکم آنجا بود و می‌گویند سیرت و صفاتی که او را شایسته این مقام والا کرده باشد نداشته است و بیشتر بدان سبب او را آنجا فرستاده بودند که از شرش در تهران آسوده باشند.

وی در حال حاضر برکنار شده و یا خود کناره‌گیری کرده است. عده نظامی ولایت استراباد از قرار معلوم اسماً ۳۸۰۰ نفر است که از آن پادگانی ۳۰۰ نفری در آن قلعه که در هشت میلی شهر استراباد در ساحل گرگانرود است مستقر می‌باشند و ۲۹۰۰ نفر هم اخیراً در آن حدود اردوگاه داشتند و بقیه در اطراف پراکنده‌اند و یا اصلاً اسلحه‌ای ندارند و یک چهارم عده نیز کم و بیش از خدمت غایب‌اند. ولایت استراباد با آنکه از ایالت خراسان جداست و زیر نفوذ والی آنجا نیست باز از حیث هرگونه بحث و بررسی سیاسی این منطقه وسیع برکنار نتواند بود، زیرا که نزدیکی آن به سرحدات غربی، این ایالت را از این جهت که راه ارتباطی به آن فقط از خاک بیگانه است از دیگر نقاط ایران و تهران جدا می‌سازد و مستقیماً با سه مسئله کاملاً مربوط می‌شود که با قضیه خراسان ارتباط دارد یکی موضوع پایگاه دریائی روس در آشوراده است، دیگر نظارت بر جاده میان دریا و شاهرود، سوم مسئله تابعیت ترکمنهای یموت است که در منطقه بین رودهای گرگان و اترک اقامت دارند.

روسها در آشوراده - ترکیب طبیعی خاص خلیج آشوراده با نظری اجمالی به نقشه از آن نوع اعجاز طبیعت بشمار می‌رود که در مورد انزلی نیز ذکرش

به میان آمده به این معنی که بادهای شدید غربی در کرانه‌های دریای خزر رشته‌های دراز از تپه‌های سنی در کنار مرداب کم عمق ایجاد کرده است. خلیج استرپاد صحنه پهنای از آب است با چهل میل طول و هشت میل عرض که از دریا در سمت شمال بوسیله قطعه خاکی با همین وسعت که از ساحل غربی سی میل فاصله دارد و باسه جزیره کوچک که آخرین آن بوسیله رشته باریکی از کرانه شرقی یا ساحل ترکمن صحرا فاصله دارد از دریای مازندران جدا می‌شود. از این - رو خلیج مزبور مانند دریاچه ایست که واجد این مزیت اضافی است که به دریای آزاد مربوط است و با آنکه عمق آب در هیچ نقطه بیشتر از بیست پا نیست و در خیلی قسمت‌ها از این مقدار هم کمتر است باز در کرانه دریای خزر که لنگرگاههای محدود دارد به مناسبت احراز این وضع اختصاصی قابل ملاحظه است.

این محل اگر در دست دولت ایران باشد در مقایسه با موارد مشابه جای تردید است که از لحاظ تجارتي یا مقاصد دیگر به هیچ وجه مورد استفاده جدی قرار گیرد، اما دولت روس توجه کافی نموده است که کمترین امکان عمل و اقدام نصیب همسایه بی عزم و توانش نشود. در معاهده گلستان منعقد سال ۱۸۱۳ میلادی که بوسیله عهد نامه ترکمن‌چای در سال ۱۸۲۸ تأیید گردید دولت روس منظور خویش را تأمین نمود به این معنی که هیچ کشتی با پرچم ایران در بحر خزر حق عبور ندارد و برای اینکه در این خصوص اقدام احتیاطی بیشتری شده باشد، آن دولت با نیروی بحری کافی در سال ۱۸۴۰ در پهنای دریای مزبور عرض اندام نمود و جزیره آشوراده را که در مقابل دماغه شبه جزیره دراز میان کاله واقع است و در همین فصل شرحش خواهد آمد اشغال کرد.

۱ - سر هنری رالینسن در کتاب انگلیس و روس در شرق تاریخ تفصیل رخنه کردن روس را به شرح ذیل ذکر نموده :

در سال ۱۸۳۷-۱۸۳۸ روسها برای نخستین بار به آشوراده وارد شدند ، در ۱۸۴۲ سرجان مک نیل حضور آنها را در این جزیره به وزارت خارجه انگلیس اطلاع داد، در ۱۸۴۶ روسها در جزیره تأسیساتی بنا و باب مذاکره را با ترکمن‌ها باز می‌کنند. دولت ایران برای اخراج روسها از آنجا از انگلستان استمداد می‌نماید .

دلیلی که دولت روس برای دخالت خود عنوان کرده ضرورت سرکوب کردن راهزنان ترکمن است که سواحل شرقی و جنوبی دریای خزر را میدان تاخت و تازهای پی در پی خود ساخته بودند و بنا بر شیوه خویش چپاول و غارت می‌کردند و اسیران را برای بردگی می‌بردند. ظاهراً روسها در آن موقع و بعد از آن هیچ وقت حق حاکمیت ایران را که قابل تردید نیست در آن جزیره رسماً انکار نکرده‌اند و دلیل اقدامات خود را عجز دولت ایران در جلوگیری از تجاوزات ترکمن‌ها وانمود می‌کردند که بعداً نیز مورد تصدیق دولت ایران واقع شد.

برای این منظور یک واحد کوچک نیروی دریائی شامل چهار پنج کشتی و یک ناو حامل توپ به فرماندهی یک افسر روس هنوز در آن پایگاه دریائی مستقر است^۱. احتیاجی به ذکر ندارد که تاخت و تاز ترکمن‌ها از دیرباز بکلی از میان رفته است با وجود این روسها به هیچ وجه در صدد پس دادن آن حق موقت خود بر نیامده‌اند و حالا از عنوان این مطلب که آشوراده مال آنها نیست سخت آزرده خاطر می‌شوند.

۱ - در سال ۱۸۹۰ سفاری که از آن حدود آمده بود اطلاع داد که آن نیرو به دو کشتی کوچک و دو یا سه کشتی از کار افتاده تقلیل یافته است.

> در ۱۸۴۹ انگلستان به این کار اقدام می‌کند ، اما نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

در ۱۸۵۴ دولت ایران از روسیه خروج نفرات روس را از جزیره رسماً درخواست می‌نماید، ولی جواب می‌شود که این کار امکان ندارد هر چند که اعتراف می‌شود که آن جزیره متعلق ایران است.

در ۱۸۵۶ وضع نیروی روس در این جزیره تقویت و نفرات اضافی اعزام می‌شوند.

در ۱۸۶۶ شاه به آشوراده می‌رود و اقدامات تأمینی روسیه را بر ضد تراکمه تأیید می‌نماید.

در ۱۸۶۶ روسیه سعی می‌کند پادگانی در گزر مستقر سازد ولی دولت ایران مانع می‌شود.

در ۱۸۶۹ روسها کراسنودسک را اشغال می‌کنند.

در ۱۸۷۰ روسیه تصرف قسمت‌های ساحلی تا اترک را خواستار می‌شود.

در ۱۸۷۱ روسها چکیش‌لر را تصرف می‌کنند.

برای ملاحظه ، پیش‌آمد جالب توجهی که در آنجا شده بود و رالینسن ذکر نکرده است مراجعه شود به کتاب بانو شیل :

«نظری به وضع زندگانی در ایران» : شهبی ترکمن‌ها در این جزیره پیاده شدند و روسها را در حال مستی و خماری یافتند و عده‌ای از ایشان را کشتند. دولت روس احضار حاکم مازندران را که برادر شاه بود خواستار شد هر چند که او هیچ‌گونه مسئولیتی در آن کار نداشت و روس اخطار کرده بود که اگر آن تقاضا انجام نشود سفارتش را در تهران خواهد بست.

وضع طبیعی این جزیره - این جزیره کم ارتفاع و باتلاقی بسیار بد آب و هواست و می گویند در پنجاه سال اخیر رفته رفته دریا خاک آنرا بلع کرده است و به قدری وضع آن تغییر یافته که حتی تعریف های بیست و پنج سال پیش هم راجع به آن صادق نیست .

ایستویک که در سال ۱۸۶۲ به آنجا رفته بود شرح وافی و کافی درباره آن محل چنانکه خود دیده بود باقی گذاشت . در آن موقع دو جزیره وجود داشت یکی آشوراده بزرگ و دیگری کوچک . جزیره بزرگ بوسیله ترعه ای در حدود نیم میل عرض از انتهای دماغه میان کاله (که روسها پوتمکین می نامند) فاصله و تقریباً یک میل و یک سوم میل طول و سه چهارم میل پهنا دارد . در اینجا ایستگاه دریائی و نظامی دولت روس واقع است . سپس در حدود نیم میل آب کم عمق (پایاب) و دنباله آن پیش آمدگی شن زاری پست یا آشوراده است که دو میل طول دارد و سپس مجدداً آب بسیار کم عمق با معبری تنگ که در بین آنها واقع شده و تا ساحل صحرای ترکمن امتداد یافته است .

جزیره جدید - بعداً جزیره سومی که روسها آشوراده می نامند بین دو جزیره دیگر ایجاد شده است ضمناً من باب حفظ توازن ، جریان تحلیل رفتن آشوراده کماکان دوام دارد تا جدی که می گویند این جزیره در حال حاضر کمتر از یک میل طول و یک سوم میل عرض دارد . در همین محوطه محدود اقامتگاه فرمانده پادگان دریائی و سربازخانه و کلیسا و باشگاه و ضمامت مربوط به یک پایگاه نظامی ساخته شده است .

تغییر منطقه اشغالی به نقاط دلخواه

با در نظر داشتن حقایقی که در این جا بیان شده است عجب نیست که روسها بعد از انقیاد کامل ترکمنان دیگر در آشوراده واقعاً کاری ندارند و از لحاظ دفاع موجبی برای ماندن آنها در آنجا نبوده است . پس چشم طمع به نقاط آرام تر و شایسته تری در خلیج دوختند و ظاهراً بیش از بیست سال است که در صدد

اشغال بندرگز که یک لنگرگاه ایرانی و در داخل خاک این کشور است می باشند به این خیال که پادگانی در آنجا مستقر سازند . اما دولت ایران از این کار آنها جلوگیری کرد و چون از دست اندازی برگز محروم شدند هر چند که این محل وضع فلاکت باری دارد ^۱ ، باز شاه به هیچ وجه مایل نیست که آنجا را از دست بدهد و مبادرت به چنین کاری سرانجامی ناهنجار خواهد داشت . اخیراً شایع کرده اند که روسها می خواهند پادگانی در حدود قره سو که رودخانه کوچکی است که از سی میلی مشرق استرآباد سرچشمه می گیرد و در شش میلی جنوب مصب گرگان - رود در دریای خزر می ریزد بدست آورند . چنین جریانی همان اثراتی را خواهد داشت که ممکن بود از اشغال بندرگز پیش آید و در واقع استرآباد را در چنگ اقتدار روسها قرار خواهد داد .

تاریخ تکرار می شود - پیش از آنکه دلایلی را بر شمارم که موجب علاقه دولت روس نسبت به این نقطه بی لطف و ناسانوس است اجازه بدهید توجه را به این حقیقت معطوف سازم که حضور روسها در آن محل فقط تکرار یک واقعه تاریخی است و این تصادف عجیب و جالب توجهی است من در هیچ اثری ندیدم که راجع به این موضوع اشاره ای شده باشد - که بیش از دو بیست سال پیش جزیره آشوراده باز بدون اجازه بوسیله دسته ای قزاق اشغال گردید و مدتی با اعمال زور آنجا را در تصرف داشتند و از گفته های دانای بزرگ یعنی شاردن^۲ اطلاع می یابیم که قزاق های جنوب روسیه در اثر ترغیب گران دوک مسکو به منظور انتقام اندک اهانتی که شاه عباس کبیر نسبت به سفیر او روا داشته بود به مازندران حمله بردند و مقر شاه یعنی فرح آباد را مورد تاخت و تاز قرار دادند و زمستان را در شبه جزیره میان کاله (شاخ میانه قد) که دماغه خاکی به طول تقریباً ده

۱ - بندرگز که گاهی کناره هم خوانده می شود مجموعه حزن آوری از آلونک های گلی و سبیلانها در ساحل دریاست و کاروانسرای بزرگی در آنجاست و یک گورکخانه ایرانی و چند تا دکان که در دست ارمنه روس است و اقامتگاه نماینده کنسولی روس و نمایندگی شرکت های کشتی رانی قفقاز و مرکوری و از دهکده گزر که قصبه ای جنگلی با هزار نفر سکنه است سه میل فاصله دارد .

۲ - موضوع تاج گذاری شاه سلیمان سوم (ضمیمه ای به سفرنامه او) صفحات ۱۰۲-۱۰۴ .

یا یازده فرسنگ در دریای مازندران پیش رفته است و گوزن و خرس و بز وحشی و انواع دیگر جانور دارد سنگر گزیدند، ولی ایرانیان بدون درنگ بر ایشان تاخته خواه به علت دلاوری بیشتر و یا بخت و اقبال مساعدتر از آنچه در قرن حاضر اعقاب ایشان دارند توانستند این مهاجمان بیگانه را بیرون کنند و آن عده به آشوراده عقب نشینی کردند و مدتی در آنجا ماندند.

پطر کبیر - این تنها موردی نبود که پیش تازان روس وارد میدان کارزار شدند و مسافت کافی برای تصرف استرآباد پیش آمدند. پنجاه سال بعد در ۱۷۲۲-۳ پطر کبیر که هوش سرشاری در انتخاب و تصرف مواضع متناسب سوق-الجیشی و عزمی راسخ به ایجاد یک قلمرو روس در آسیای مرکزی در سرداشت وضع آشفته ایران را که به علت هجوم افغانها در سال ۱۷۲۲ میلادی پدید آمده بود و شرارت و راهزنی عده‌ای از اتباع خود را در شهرهای سرزی ایران بهانه قرار داد و سعی کرد که از راه شمال خاک ایران را اشغال کند. لیکن این نقشه او هیچ گاه کامل و تمام مجری نشد هرچند که قشون روس به فرماندهی خود او در سال ۱۷۲۲ تا در بند پیشروی کردند، ولی سال بعد تصرف گیلان و تسخیر بادکوبه یک سال پس از آن باعث شد که پادشاه جوان شاه طهماسب دوم که تلاش می نمود جلوی مهاجمان افغانی را سد کند بر طبق عهدنامه‌ای بادکوبه و در بند را با حوالی آنها و همچنین تمام ایالات استرآباد و مازندران و گیلان را به روسها تسلیم کرد و در مقابل این تقدیمی گرانها که شاه جوان برآستی در وضع و مقامی نبود که قادر به چنان کاری باشد - قرار شد لشکر روس افغانها را از ایران بیرون کنند^۱ روسها گیلان را چندی اشغال کردند، ولی بقدری در جاهای دیگر سرگرم و گرفتار شدند که درباره استرآباد اقدامی نمودند و آنجا یکبار دیگر از دستشان خارج شد.

آغا محمدخان - شصت سال بعد روسها تلاش خود را تجدید کردند.

۱ - تاریخ امضای این معاهده ۳ سپتامبر ۱۷۲۳ و مواد آن در کتاب هانوای بنام شرح تجارت انگلستان در دریای خزر جلد سوم درج گردیده و برای شرح تفصیلی اشغال روسها رجوع شود به مفصل دیگر همان کتاب.

فرسترا که اولین سیاح انگلیسی است که از طریق خشکی سفری در سال ۱۷۸۴ از هندوستان به اروپا نموده از این راه عبور کرده بود شرح جالب توجهی راجع بیکمی از دسته‌های نظامی روس تعریف میکند که فرمانده آنها در سال ۱۷۸۱ سعی نموده بود استحکاماتی در کنار شهر اشرف که محل قصر معروف شاه عباس و حدود ۲۵ میلی مغرب گز واقع است بر پا سازد. اما آنها چنانکه باید و شاید میزبان خود را نشناخته بودند، زیرا که آقا محمدخان قاجار که بعد پادشاه ایران شد و در آن موقع سرگرم استقرار قدرت خود در مازندران بود بی درنگ وارد میدان کار شد و با ابراز خوشوقتی بسیار به مناسبت کاری که روسها شروع کرده بودند آنها را به مجلس شام دعوت کرد و ایشان را اسیر ساخت و فقط به این شرط حکم آزادی داد که تویهای خود را پیاده و استحکامات را با خاک یکسان کنند و حتی بدولت روس برای جبران خسارت مراجعه نمود^۲. با این ترتیب سومین اقدام روس برای استقرار در ناحیه شمال شرقی ایران بی نتیجه ماند و اقدام آنها که بیان کرده‌ام با حدت کمتر و شکیبائی بیشتری آغاز شده است و شاید سرانجام این کار را بسا از کسانی که فعلا حیات دارند در عمر خود خواهند دید.

دلایل تلاش روسها چیست - اینک من به ذکر دلایلی می پردازم که موجب تجدید تلاش طولانی روسهاست تا جای آزاد در این گوشه سرزمین ایران بدست آورند و این هم از آن جهت نیست که استرآباد بهترین و آسانترین راه تهاجم را فراهم می‌سازد. در نیمه اول قرن حاضر عقاید گوناگون و گاهی مبالغه آمیز راجع به ارزش نظامی استرآباد وجود داشت. اگر از بادکوبه به هند خطی کشیده شود خواهیم دید استرآباد در مسیر این خط واقع می‌شود و به همین دلیل هنگامی که پل امپراتور روسیه و ناپلئون در سال ۱۸۰۰ در باب نقشه لشکرکشی از طریق خشکی به هندوستان مذاکره می‌نمودند این خط برای تهاجم تعیین شده بود و یا

Forster - ۱

۲ - کامل‌ترین شرح این پیش آمد در کتاب سرجان مک نیل «بنام پیشرفت و وضع فعلی دولت روس در شرق» هست که می‌گوید افسران روسی را برنجیر کشیده بودند و با ضربات شلاق به کشتی آنها بردند. مقایسه شود با شرح بی. دورن در کتاب بحر خزر (به زبان روسی).

ژنرال خرولف^۱ در جریان جنگ کریمه برنامه مشابهی به امپراتور پیشنهاد نمود و اولین هدف‌های آن قشون کشی به مشهد و هرات بود و در آن روزگار بهترین خط پیشرفت یک لشکر اروپائی به مشهد و هرات بی‌شک استرآباد به شمار می‌رفته ولی از وقتی که راه‌آهن ماوراء بحر خزر تأسیس یافته انقلابی در این زمینه پیدا شده است. حال روسیه با کمال آسودگی خاطر در نقاطی مستقر است که سابقاً میدان تاخت و تاز ترکمن‌ها بود.

فاصله عشق‌آباد تا مشهد و از مرو و پنجاب به هرات را با نهایت سهولت می‌توان پیمود بدون اینکه هیچ گونه احتیاجی به راه طولانی دریای خزر باشد. از این رو دیگر استرآباد برای قشون کشی روس ارزش سابق را ندارد بعلاوه منابعش کافی نیست که نیازهای لشکر عمده‌ای را در میدان جنگ تأمین کند هر چند که می‌گویند در سال ۱۸۶۳ سی‌هزار سپاهی ایران هشت ماه در آن حدود اردوگاه داشتند. اکنون ارزش آنجا بیشتر از لحاظ دفاعی است نه تهاجمی و چشم‌اندازش بیشتر به جانب غرب است نه شرق و اهمیت سوق‌الجیشی آن به طوری که در فوق ذکر کردم جنبه دفاعی آن نظارت بر جاده شاهرود است و هر دولتی که این وضع مساعد را داشته باشد می‌تواند برضد دیگر نقاط ایران و پایتخت از آن استفاده کند.

وضع استرآباد و شاهرود - استرآباد بوسیله شاه‌کوه که رشته اصلی جبال البرز است از شاهرود جدا می‌شود این رشته پیش از آنکه به صورت سلسله‌های گوناگون شمال خراسان درآید در این حدود وضع طبیعی خاص دارد. بلندترین جلگه در این قسمت که در پانزده میلی استرآباد واقع است . . . ۱۳ پا ارتفاع دارد از فراز کوه‌ها دوراه به شاهرود موجود است مسافت این راه قاطررو ۶۵ میل است یکی از آن دو راه را با وجود سلسله‌های جبال ممکن است به یک جاده عالی نظامی تبدیل کرد^۲.

۱ - Khruieff ۲ - دوجاده بین شاهرود و استرآباد (یکی از طریق گردنه قزلق و دیگری زیارت) را ستوان کانولی (۱۸۳۰) در کتاب سفری به هند از راه خشکی جلد اول و سروان کلود کلارک (۱۸۷۲) در صورت جلسات انجمن سلطنتی جغرافیائی و سرهنگ لوت Lovett (۱۸۸۱) در صورت جلسات مزبور شرح داده‌اند و جاده از استرآباد به گز که ۲۷ میل است به وسیله ایستویک (۱۸۶۲) یادداشت‌های یک مأمور سیاسی جلد دوم و سروان ناپیر (۱۸۷۴) در نشریه انجمن جغرافیائی سلطنتی و سر مک‌گرگور (۱۸۷۵) در کتاب مسافرت به خراسان جلد دوم بیان کرده است.

هر لشکری که به وسیله یکی از این دو راه پیشروی کند و به شاهرود که مطلقاً بی‌دفاع است دست یابد خود را در وضع ممتازی خواهد یافت به این صورت که اولاً در میان ناحیه‌ای بسیار حاصلخیز و پرآب مستقر خواهد شد که حتی در تابستان قادر است احتیاج لشکر عظیمی را تأمین کند^۱. ثانیاً خط ارتباط بین مازندران و ساحل دریا با پایتخت را در موقع جنگ خواهد داشت. ثالثاً یگانه مدخل خراسان را از سمت مغرب دارا خواهد بود.

از اینجا با دو جاده آسان به قلب خراسان می‌توان راه یافت یکی از طریق جاجرم و بجنورد و قوچان و جلوتر در سمت شمال. دیگر سبزوار و نیشابور و بالاتر به سوی مشرق مشهد به عبارت دیگر وضع استرآباد و شاهرود کلید سرنوشت شمال ایران است هر لشکری که در اینجا مستقر شود می‌تواند رابطه خراسان را با دنیا قطع کند و با موفقیت مانع رسیدن نیروی تقویتی مرکزی بشود. سراسر قسمت شمالی ایران را از لحاظ ترکیب می‌توان به زنبوری تشبیه نمود که سرش تهران و دمش مشهد است.

رشته باریک بین گز و شاهرود را که کمربند است اگر قطع کنند سرب‌های خواهد شد و حداکثر کاری که از دم ساخته است این است که نیش جان کاهی فرو کند و بنا بر شکل طبیعی این قسمت از قلمرو شاه است که حضور و خیالات روسها در آشوراده همواره با اهمیت بسیار تلقی شده است منافع روسیه را در این حدود سرکار کنسول که در استرآباد ساکن است و نمایندگان کنسولی آن دولت در بندر گز و شاهرود خوب سرپرستی می‌کنند.

ترکمن‌های ایرانی و روس - اکنون نوبت بررسی مسئله سوم یا ترکمن‌های یموت است که روسیه نقش عمده‌ای در این زمینه ایفا می‌کند. بر طبق قرار داد مرزی ۱۸۸۱ منعقد بین ایران و روسیه خط سرحدی در این قسمت رودخانه اترک

۱ - سرهنگ وال بیکر (ابرهائی بر فراز آسیا) می‌گوید: جلگه بستان (ناحیه اطراف شاهرود و بستان که سه میل مسافت بین آنهاست اقامتگاه حاکم است) قادر است از ۶۰ هزار نفر نظامی نگاهداری کند.

تعیین شده است. از دهانه این رودخانه تا محل تلاقی با نهر سومار درچات، اگرچه یکی از ستون های مرزی به دلیل نامعلومی هنوز در جنوب دهانه اترک نصب می باشد. بعلاوه می گویند که با وجود قرارداد مزبور افسران روسی با سرباز از رودخانه اترک عبور و از افراد یموت ایرانی در گرگان باج مطالبه می کنند.

این کار از نظر حقوق بین المللی پاک مردود است و رودخانه اترک چه از جهت عملی و یا از لحاظ سیاسی خط سرحدی محسوب می شود. در شمال این رودخانه ترکمن های یموت مسکن دارند که تابع دولت روس اند یموت های جنوب رودخانه جزو دولت ایران اند هر چند که نفرات بومی منطقه ایران عادت دارند که در پاره ای فصول سال به آن طرف مرز بروند و بر طبق قرارداد اجازه چرادادن گله های خود را دارند.

یموت های روس بکلی تابع دولت روس شده اند خواه از حکومت تزاری راضی باشند یا نباشند امکان شورش از آنها سلب شده است، اما یموت های ایرانی که به دو تیره آتابای و جعفریای تقسیم می شوند به هیچ وجه رفتار آرامی نسبت به مقامات ایرانی ندارند و در سال های ۹ - ۱۸۸۸ طغیان کردند. قدری دورتر در سمت مشرق ترکمن های گوناگون هستند که افرادی آرام ترند و برای آنکه از دشمنی موروثی یموتها احتراز نموده باشند قید حکومت ایران را برگردن نهادند و به خزانه شاه خراج می دهند و برای قشون او سیصد سرباز سوار فراهم می سازند.^۱

شورش یموت های ایرانی - شورش یموتها در فوریه ۱۸۸۸ شروع گردید و تا مارس ۱۸۸۹ دوام یافت و چنین می نماید که اگر عنت اصلی آن بی لیاقتی و بد رفتاری مقامات ایرانی نبوده، دست کم ناشی از وضع پریشان اداری ایشان بوده است و این شورش موقعی سخت خطرناک شده بود که سیزده هزار تن قشون ایران به فرماندهی والی خراسان و خانهای بجنورد و قوچان و شاهزاده حاکم استرآباد همه بر ضد آنها به میدان نبرد آمدند و داستانهای غیر قابل تصویری از بزدلی نفرات

۱ - عجز حکومت استرآباد از اینجایک ظاهر می شود که با آنکه ترکمن های گوکلان در داخل مرز ایالت استرآباد مسکن دارند مالیات آنها را ایلخانی بجنورد وصول می کند.

ایرانی تعریف کرده اند که چگونه در روز روشن هزار و بلکه دو هزار تن از ایشان را چندین نفر و یا چند صد نفر سوار ترکمن اسیر و تار و مار کردند. باید انصافاً افزود که سربازان ایرانی در آن ماجرا علاوه بر ترس و جبن گرفتار عدم رضایت از مقامات دولتی خود بودند و لاقلاً یک سوم مواجب آنها را که از تهران می فرستادند سیف الملک (حاکم استرآباد) به جیب خود می ریخت و از این نفرات نیمه سیر و نیمه برهنه که نصف مقرری آنها را هم نمیداده اند، انتظار جنگ و فداکاری شاید دور از امکان بوده است.

عملیات وحشیانه ای در آن مورد به هر دو طرف نسبت داده اند بخصوص از ناحیه ایرانی ها که نه برجان اسیران ابقا می کردند و نه به حفظ حرمت آنها توجهی نمودند سرانجام جنگ و جدال با سبک عادی ایرانی خاتمه یافت و ایلات تحریک شدند که با هم در بیفتند و ایل آتابای تابع حاجی نظرخان که روح و جان شورش مزبور بشمار می رفته به خاک ایران جلب و در آنجا نابود شدند و آتش شورش هم خاموش گردید.^۱

ضعف حکومت مرکزی - وقایعی نظیر آنچه در اینجا اشاره شده است نه فقط عجز اسفناک حکومت مرکزی را نشان می دهد، بلکه یک نتیجه غائی نیز خواهد داشت که روسها را در دعاوی خود نسبت به شمال ایران دلیرتر می کند و به خوبی هم آشکار است که آن دولت مدعی است و انتظار احراز حق حاکمیت بر تمام طوایف ترکمن را دارد. حال چنین استنباط می شود که ترکمن های یموت به شرط آنکه با ایشان بد رفتاری نشود همه حاضرند که از اوامر معقول حضرت شهرداری تبعیت نمایند تا بدین وسیله از پرداخت باج سنگینی که برادران آنها در ساحل دیگر اترک می پردازند^۲ احتراز کرده باشند. هر نوع اغتشاش و بدتر از آن هر قسم عجز

۱ - برای اطلاعات بیشتری راجع به ترکمن های یموت رجوع شود به کتاب اوشالوی Aucher Eloy (۱۸۳۶) در باره مسافرتها و یادداشت های قاضی سید احمد در نشریه انجمن جغرافیائی پادشاهی سال ۱۸۷۶.

۲ - این مطلب با آخرین اخباری که رسیده است تأیید می شود (۱۸۹۱) که چند صد نفر از یموت های اتباع روس به خاک ایران وارد شده و داوطلبانه تابعیت شاه را پذیرفته اند.

دولت ایران در سرکوبی هرج و مرج ها بهانه‌ای دلخواه برای پیشرفت منظور رقیب که ولع و آزکشورگشائی دارد فراهم می‌سازد و دولت ایران باید کاملاً هشیار باشد که در آن ناحیه آفت خیز آلت دست طرف نشود اگر در مورد آشوبهای اخیر روسها به جای بردباری و انتظار در صدد اقدام و ابتکار نهاجمی بودند برای آنها امکان موفقیت آسانی در میان بود و از اینکه علاقه باطنی آن دولت شامل حال ایران نبوده است از این حقیقت بارز نیک آشکار می‌شود که یاغی‌های یموت غالباً با تفنگ و فشنگ ساخت روسیه مجهز بودند .

بجنورد - از ولایت استرآباد بنا بر ملازمه مسائل حاد سیاسی آن ما اکنون به خراسان واقعی وارد می‌شویم و نگاه خود را به جانب شرقی این ایالت بمعطوف ساخته مشکلات مرزی آن را مورد امعان نظر قرار می‌دهیم . از ترکمن ها به ناحیه کردها می‌رسیم و در منطقه بجنورد به اولین گروه کردنژاد بر می‌خوریم که شاه عباس در سال ۱۶۰۰ میلادی اجداد ایشان را به این حدود کوهستانی خراسان کوچ داده بود . در فصل راجع به قوچان شرح وافی در کیفیت آمدن آنها به این ایالت و شرایط استقرار ایشان در آنجا و روابط کنونی آنها با حکومت مرکزی ذکر کردم آنچه درباره قوچان بیان شد کم و بیش در مورد بجنورد صادق است و در حالی که قوچان بیشتر مسکن کردهای زعفرانلوس در بجنورد طایفه شادلو سکونت دارند . و هنوز هم قسمت عمده سکنه آنجا را تشکیل می‌دهند مانند قوچان مردم بجنورد هم خانی دارند که عنوان ایلخانی دارد که هر چند اسماً از طرف شاه است ، ولی معمولاً ارثی است و به یکی از افراد خانواده‌ای که صاحب این مقام است تعلق می‌گیرد .

وی عایدات خود را از اهالی باج می‌ستاند و متقابلاً عده‌ای برای قشون دولتی می‌فرستد و بطور کلی شأن او از حاکم معمولی ولایت بالاتر است . دسته سوار که بوسیله ایلخانی بجنورد فراهم می‌شود در حال حاضر شامل ۲۰۰ نفر است و

ناحیه‌اش مشتمل بر ارتفاعات جلگه بجنورد است که هم‌مرز شیروان و قوچان می‌باشد و همچنین آبهای قسمت علیای اترک مال اوست و در طرف جنوب هم حاجرم واقع در دشت اسفراین است .

درگز - راجع به قوچان قبلاً اشاره کردم که سهمیه فعلی نظامی آن ۶۰ نفر سرباز است . در شمال شرقی قوچان و شمال رشته‌های اصلی کوهستان تنها محل متعلق به ایران که وسعت قابل ملاحظه‌ای دارد و در شمال سلسله البرز واقع شده است ناحیه محدود مرزی درگز است (جلگه تمشک) در این نقطه متمایز که جلگه ایست دارای تقریباً چهل میل طول و سی میل عرض قسمتی را کردها مسکن دارند ، ولی بیشتر سکنه آنجا ترکها و تاتارها از بازماندگان مهاجمان تورانی قدیم اند .

کرسی آن محمد آباد است که ۱۲۰۰ پا ارتفاع دارد و در آنجا به سال ۱۸۸۰ اودونوان^۲ سرهنگ استیوارت را که به لباس دلال ارمنی اسب درآمده بود ملاقات نمود وی سه هفته در میان آنها زیست بدون اینکه ایشان به هویت انگلیسی او پی برده باشند .

درگز بوسیله یک رشته تپه‌های کوتاه از اترک جدا شده تاکنون آنجا را از چنگ روسها نجات داده است هر چند که دهکده واقع در دامنه تپه‌ها را روسها اشغال کرده‌اند ، ولی درگز مدعی مالکیت اصلی آنجاست . قبل از سال ۱۸۳۲ شاید آنجا امیرنشین جداگانه‌ای بود و مانند امیرنشین‌های مرزی دیگر خراسان عباس میرزا آن را ضمیمه قلمرو ایران کرد و اکنون مثل قوچان و بجنورد از متصرفات همایونی است ، اما از یک طرف بواسطه وقوع آن در دورترین نقطه مرزی و از طرف دیگر روابطی که پیوسته سرانش با طوایف ترکمن داشته‌اند اقتدار دولت ایران به نحو متزلزل و سست از طریق مشاهد اعمال می‌گردید . خان درگز وارث مقامی

۱ - برای شرح و تعریف بجنورد و توابع آن رجوع شود به کتاب سرهنگ وال بیکر (۱۸۷۳) به نام ابرها بر فراز مشرق زمین . و کتاب سر مک گرگور (۱۸۷۵) مسافرتی در خراسان جلد دوم و ژنرال گروکوف Grodekoff (۱۸۸۰) جنگ در صحرای ترکمن .

۲ - O'Donovan

است که از زمان نادر شاه در خانواده آنها مانده است، ولی دیگر نه خودخان و نه درگزهیچ کدام اهمیتی ندارند و سهمیه نظامی او به یک صد نفر تقلیل یافته است. نسبت به دولت روس چه رفتاری دارند - در هیچ یک از این سه منطقه سرزی در صورت وقوع تهاجم از جانب شمال هیچگونه وسایل لازم برای ابراز مقاومت فراهم نیست. دو ایلهخانی که وضع و حال یکی از ایشان را در فصل سابق شرح دادم و هر دو از سران عمده به شمار میروند شاید راجع به مقاومت و دفاع در مقابل یورشهای احتمالی روس حرفهای گزاف بزنند، ولی از تصمیم قلب فقط احساس خاصی بر ضد آن دولت دارند که بواسطه مجاورت، هم اکنون قسمت عمدهای از قدرت و ابهت سابق خود را از دست داده اند و جای نهایت شک و تردید است که هر یک از آنها در صورت حمله روسیه کمترین اقدامی بنمایند. از طرف دیگر هم جریان بی انقطاع هدایای روسی که از چندین سال پیش دوام داشته از رنج و عذاب تسلیم شدن اگر اتفاقاً واقع شود خواهد کاست.

می توان گفت که روسها هم اکنون محل اتکائی در هردو خانات دارند. من شرح جاده جدید نظامی را از عشق آباد به قوچان و اهمیت عمده سوق الجیشی آن و نیز جاده دیگر روسها را که از گئوک تپه و از فراز گردنه ها و کوهستان غربی گرماب و فیروزه تا شیروان و از آن راه به قوچان می پیوندد شرح دادم. جاده سومی هم از اترک به بجنورد از طریق چاپ از پایگاه نظامی روس به چکیش لر در ساحل بحر خزر می رسد.

روسها از میان مسلمانهای تبعه روس نمایندگان کنسولی در بجنورد، قوچان و محمدآباد دارند تحت این عنوان که آن افراد در مراکز مزبور مأمور کارهای تجارتی اند، اما در خلال انجام امور بازرگانی با پیروی از راهنمایی دستگاههای ذی صلاحیت خود از تأمین مصالح سیاسی کشور خویش غافل نیستند.

کلات نادری - در ادامه پیشروی خود بطرف مشرق با پدیده طبیعی عجیبی برخورد می کنیم که از زمان نادر شاه شهرت یافته و او آنجا را مقرر مستحکم

خویش قرار داده بود. این محل کلات نادری است. مختصات طبیعی و نظامی این مکان حیرت انگیز سابقاً ذکر شد و همچنین اشاره کردم که دولت ایران عدهای سرباز (اسماً) پانصد نفر در آنجا دارد که در نقاط متعدد قابل رسوخ آن پراکنده اند و همچنین دوتوپ در آنجا هست و بیشتر سکنه آن از طوایف ترک اند و حاکم که از مشهد اعزام شده است به نام حاجی ابوالفتح خان در آبادی درون کلات اقامت دارد و ۱۰۰ سوار برای فوج مرزی فراهم می سازد.

قصد و خیال دولت روسیه - از سالهای پیش دولت روس توجه خاصی نسبت به کلات ابراز داشته و شایعات انتزاع آن از دست دولت ایران عمداً همه جا انتشار یافته است تا در صورت انتقال مالکیت آنجا اذهان عمومی با این موضوع مأنوس شده باشد. به اشخاصی که چنین قصد و خیالی را از جانب روسیه انکار دارند کافی است جواب داد که آن دولت سابقاً به ایران پیشنهاد کرده بود که در ازای تسلیم کلات حصه خود را از اراضی حاصلخیز مغان در ساحل غربی دریای خزر به این دولت بدهد، ولی این پیشنهاد مورد اجابت واقع نگردید. ارزش کلات برای روسیه چنانکه قبلاً هم دلیل آن را ذکر کردم بواسطه تسلطی است که از آنجا بر منابع آب که وارد اترک می شود و بیشتر از آن جهت که محور نظارتی است بر تمام طوایف مرزی و بعلاوه از لحاظ ابهت سرشاری است که نصیب آن دولت خواهد نمود.

ایران به هیچ وجه قصد تسلیم این موضع ممتاز جالب توجه را ندارد و آنجا را با چنان تعصبی نگاهداری می کند که با روش اهمال و ناتوانی او تضاد عجیبی دارد. هیچ بیگانه حق ورود به آنجا را ندارد مگر با اجازه مخصوص شاه و چندین نفر روسی و خود من نیز از تلاش دخول به آنجا نتیجه ای حاصل نکردم.

در حال حاضر سیاست روس در این ناحیه عنوان کردن دعوی روزافزونی است نسبت به آنها و نهرهایی که موجب آبیاری و حاصلخیزی متصرفات او در دشت و همچنین گسترش نفوذش در میان طوایف این منطقه است. روسها به تدریج

اراضی دامنۀ کوه را تا اترك تصرف نموده و مرتباً اختلاف و دعوی درباره آبهائی دارند که این اراضی را مشروب می‌کند. اما سرچشمۀ آبها در خاک ایران است و هر روز ممکن است این جریان موجب بروز بحران در روابط دو کشور بشود که در آن صورت کلات مرکز گرانبھائی برای دولت روسیه خواهد شد و تا آنجا را به چنگ نیاورد راضی و خشنود نخواهد شد.

سرزهای ایران و روس - در متن قرارداد جدید روس و ایران که در دسامبر ۱۸۸۱ انعقاد یافت خط مرزی تازه بین ماوراء بحر خزر و خراسان با توجه به فتوحات روس در آن سال مشخص شده است. خط مرزی در نقشه‌ای که از دهانۀ اترك شروع میشود، پیش از آنکه به آبادی لطف‌آباد که در پایین اترك در ناحیۀ ایرانی درگز واقع است برسد ناگهان متوقف می‌شود.

در این قرارداد لطف‌آباد به ایران رسیده، اما از آنجا در جنوب شرقی تا سرخس که در کنار تجن واقع است خط مرزی به هیچ وجه روشن نیست بعضی‌ها معتقدند که این مسئله در یک قرارداد محرمانه به سال ۱۸۸۱ یا ۱۸۸۳ بین روسیه و ایران حل شده است و در فصول آینده باز راجع به این قضیه صحبت خواهم داشت. بعلاوه شایع است که کمیسرهائی این خط جدید سرحدی را پیاده کرده و علامت گذاری نموده‌اند. اما شک و تردید ویا در واقع بی‌اطلاعی عامه درباره این نکته بطوری که در فصل سابق بیان کردم درآینده موجب بهانه جوئی از ناحیۀ دولت متعاهد قوی خواهد گردید.

تجن - در سرخس بار دیگر ما به یک خط مرزی مشخصی می‌رسیم که همان رودخانه تجن باشد و آن در مجرای علیای خود هری رود نامیده می‌شود و بعد از الحاق کشف‌رود به آن در پل خاتون تجن نام دارد که پس از مجزا ساختن قرارگاههای نظامی ایران و روس در سرخس هنگامی که آب باشد از میان صحرا به سمت شمال جاری است و پل راه آهن دریای خزر برتجن یا قوه‌بند برآن ساخته شده است.

دوسرخس - دوسرخس هست یکی قدیمی و دیگری سرخس نو. اشتباه

بزرگی درمیان مسافران و سیاستمداران بواسطۀ ابهام وضع واقعی آنها و اختلاف نظر درباره محل حقیقی و خصوصیات هر یک وجود دارد. سرخس قدیم درست راست یا شرق رودخانه واقع شده و از عهد قدیم اقامتگاه ایل سالور ترکمن بوده که نخستین تیره از نژاد ترکمن‌اند و تاریخ نویسان عرب حتی از قرن هفتم میلادی راجع به آنها مطلب نوشته‌اند.^۱ اولین فرد اروپائی که در قرن حاضر به سرخس مسافرت کرد ولف بود که از طبقۀ روحانی بود و در راه مسافرت اولش به بخارا چند هفته در سال ۱۸۳۱ آنجا ماند و برای کلیمی‌ها که عدۀ محدودی در آن محل بودند و ترکمن‌ها موعظه می‌کرد و باز در سال ۱۸۴۴ هنگام سفر تحقیقاتی خود راجع به سرنوشت اشتودارت^۲ و کانولی در بخارا از آنجا دیدن کرده است. ضمناً برنزه هم در سال ۱۸۳۲ ده روز با لباس مبدل در موقع مراجعت خود از سفر مهم خویش در سرخس مانده و چیزی نمانده بود که هویتش مکشوف شود وی آنجا را قلعه حقیر و بدون استحکامات که بکلی هم ویران شده بود تعریف نمود و آن قلعه بر شیب تپه‌ای واقع شده بود با چند خانۀ گلی که کلیمی‌های مشهد در آنجا ساخته بودند و نوشت که اهالی ترکمن آنجا در این موقع نسبت به خان خیوه اطاعت مشکوکی می‌نمودند.

تسخیر سرخس به دست عباس میرزا - چندی بعد از مسافرت برنزه عباس میرزا

۱ - اصطخری (که اوزلی اشتباهاً این حوقل نوشته است) سیاح عرب در قرن دهم به سرخس رفته و می‌نویسد که از نیشابور تا آنجا شش منزل است و می‌افزاید که سرخس شهری است بین مرو و نیشابور و در دشتی هموار واقع گردیده آب جاری ندارد فقط نهری که از پوشنگ جاری است این نهر از هری رود سرخس جاری می‌شود ولی در فصول گرم سال جریان آب تا آنجا نمی‌رسد و تخمین زده‌اند که سرخس به اندازه مرو رود وسعت دارد. شهری است پر جمعیت و آباد، هوای آنجا سالم است، اهالی آب آشامیدنی گوارا دارند و در کارگاه‌های خود اسب و قاطر به کار می‌برند.

کتاب این حوقل در باب جغرافیای مشرق زمین ترجمۀ سر. دلبیو. اوزلی. این وصف تجن با شرح نویسندگان اخیر کاملاً منطبق است. هنگامی که آقای لسا Lessar در سال ۱۸۸۲ برای اولین بار به سرخس سفر کرد اطلاع داد که رودخانه معمولاً خشک و خالی است و از ۳۰۰ یارد تا نیم میل عرض دارد. این بطولۀ سیاح مغربی هم از مشهد به سرخس رفت (سال ۱۳۳۰ میلادی) رجوع شود به سفرنامه ناصر خسرو و مقدسی «کشورهای اسلامی» و یاقوت در قاموس فارسی.

ولیعهد که در آن موقع سرگرم فتح و تسخیر کامل خراسان بود بالشگریان خود وارد میدان شد و سرخس را تصرف و ویران کرد و بیشتر سکنه آنجا را از بین برد و بقیه را هم اسیر کرد و به مشهد آورد^۱. در آنجا نفری چهار لیره آنها را به تیره یولتان که از منسوبان طایفه سالور بودند فروخت و بعضی از ایشان هنوز درسرخس اقامت دارند و جمعی از آنها در زهره آباد که در ساحل ایرانی رودخانه در قسمت علیا واقع است زندگی می کنند، ولی این تیره در روزگار جدید بدون اهمیت افتاده اند.

سرخس جدید - بعداً گویا در سال ۱۸۵۰ ایرانی ها برای این که آن پست سرحدی را در مقابل تاخت و تازهای بی دریغ ترکمنهای مقیم حدود مرو محافظت کرده باشند قلعه بزرگی به شکل چند پهلو در آنجا ساخته و بیست و چهار برج در اطراف آن برپا داشته و براس آنها توپ‌هایی کهنه و فرسوده نصب کرده بودند و آن در سمت چپ ساحل غربی تجن و در نیم میلی این رودخانه واقع بوده. آقای دوبلوک ویل^۲ عکاس تیره بخت فرانسوی که همراه لشکر ایران در سال ۱۸۶۰ به مرو رفته بود و در خورشیدخان کاله قطعه قطعه اش کردند در دست ترکمن ها اسیر افتاد و او را یک سال ونیم زندانی کرده بودند از سرخس عبور نموده و تعریف قلعه جدید را قلمی ساخته بود.

۱ - بعد از سقوط قوچان عباس میرزا رو به سرخس آورد و آنجا را به کلی از مدافعان خالی یافت و بی درنگ تسخیر نمود. وی که از پیشهاد ابتدا ۱۵۰۰۰۰ و سپس ۲۰۰۰۰۰ تومان تنخواه از جانب اهالی آزرده شد و آن را رد کرد در صدد برآمد که این لانه آدم دزدی را بکلی از میان بردارد. پس آنجا را محاصره و برق آسا تسخیر نمود به طوری که در ظرف تقریباً یک روز به تصرف او درآمد. دستور داد شهر را غارت کردند و سپس به آتش کشیدند. بسیاری از سکنه آن مقتول و سه هزار نفر نیز اسیر شدند. غنائم آن محل بسیار گرانها و غیر قابل حساب بود شاید میزانش بیش از هر محل تسخیر شده دیگر در دوران اخیر بوده است.

در واقع چندین کیسه طلا و انبوه اجناس قیمتی از هر نوع، برآستی که آنجا دخمه غارتگران به نحو اعلی بود و فقط مبالغ پولی که بدست آمد بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار لیره بوده و بیشتر آن هم به چنگک سربازان افتاد. نقل از جی. بی. فریزر در کتاب سفری زمستانی جلد دوم. شرح فوق هرچند که بدون شك اغراق آمیز می نماید بسیار جالب توجه است چون در زمان خود نویسنده اتفاق افتاده بوده است (۱۸۳۴).

M. de Blocqueville - ۲

مک گرگور مسافر بعدی به آنجا بود در سال ۱۸۷۵ او، هم راجع به قلعه و هم عده نگهبان آنجا که ۷۰۰ نفر سرباز و چندتن سوار و در حدود یازده عدد توپ بود شرحی باقی گذاشت و در کتاب خود تصاویر و نقشه‌هایی نیز منتشر ساخت. سپس در سال ۱۸۸۲ آقای لسار مهندس روسی که در آن موقع در گروه راهنمایی نیروی متقدم روسی خدمت می کرد و بعداً عضو هیئت مرزی افغانستان شد و اکنون مأمور سیاسی در دربار بخارا است، برای کار نظارت به سرخس آمد و برای اولین بار شرح سرزمین بین سرخس و هرات را در معرض اطلاع اروپائیان قرارداد.

وی وضع پادگان فلاکت‌بار آنجا را تعریف کرده و گفته است که به جای اینکه بلای جان دشمن باشند در واقع خود به صورت دشمن درآمده بودند. بطوری که هیچ گاه جرأت خروج نموده و شبها در برج‌ها آتش خطر برمی افروختند.

روسها باز سرخس کهنه را تسخیر می کنند - دو سال بعد در آوریل ۱۸۸۴ در واقع بنا بر اطلاعاتی که آقای لسار در مورد آن یورش مؤثر، ولی غیر قابل دفاع که به نزاع در ملاعام کوشک و تصرف پنجه در سال ۱۸۸۵ منجر شد گرد آورده بود، روسها با نیروی کافی پیش آمدند و سرخس قدیم را که در مشرق رودخانه واقع و خالی بود اشغال کردند و به زودی در اینجا استحکامات و سربازخانه‌هایی بر پا ساختند بدین ترتیب سرخس کهنه تجدید حیات نمود که به نظر من می توان گفت که سرخس جدیدتر و از آن پس این محل یکی از پایگاههای نظامی مرزی آنها شده است. تنها شرحی که من راجع به آنجا از وقتی که بدست روسها افتاده است دیده‌ام همان است که کنت دوشوله^۱ یک افسر جوان فرانسوی نوشته، وی در سال ۱۸۸۸ با لباس مبدل از مرو به اتفاق سرهنگ علی خانف از این راه عبور نموده شرح او از این قرار است:

« در واقع به سرخس نام شهرنهادن مبالغه محض است فقط یک پست نظامی است که در اطرافش خانه‌های افسران و چند نفر دیگری که به کسب و کار اشتغال دارند. چون ایرانی‌ها از الحاق طوایف ترکمن که در این حدود اقامت دارند سخت اکراه داشته‌اند روسها با ایجاد این پست نظامی به آنها پاسخ دادند. در آنجا دو فوج دارند یکی برای نبرد در جبهه جنگ و دیگر پادگان که جمعاً ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ نفرند و این پیش آمد برای ایرانیان درس عبرتی شد که دیگر خیال پس گرفتن آنجا را هم در سر نپروراندند. بعلاوه بایک بهانه توخالی پست سرحدی مهمی در جلگه تجن تأسیس کردند که بریکی از دو راه هرات تسلط است. علاوه بر قلعه و سربازخانه شهر صدخانه دارد که مسکن نظامی‌ها و مأموران کشوری و تجار است و دو خیابان و نیز دو میدان دارد که یکی از آنها محل بازار پسر و صدائی می‌شود اگر شهر را دو نیمه کنیم دو قسمت متوازی الاضلاع است که نیم میل طول و دو بیست یارد عرض دارد اینجا اقامتگاه یک پرستار یعنی رئیس بخش است. »

ارزش نظامی - در تألیف قبلی خود عقیده مهم مک‌گور را درباره ارزش سوق الجیشی سرخس از لحاظ موقع تسلط آمیزی که بر جلگه هری رود تا هرات دارد نقل کردم. این وضع ممتاز فعلاً از دست ایرانیان بکلی خارج و در اختیار روسها واقع شده است. پادگان ایرانی در سرخس که یک رسد پیاده نظام است فقط ۳۰۰ نفر دارد و همچنین یک دسته سبک توپخانه که در واقع واحدی مجزاست هرگز نمی‌توانست از قلعه‌ای که به صورت اخیر بسط و تغییر یافته است دفاع نماید. سیم‌های تلگراف بین مشهد و سرخس غالباً یا مقطوع و یا از کار افتاده است و شاید اگر روسها فقط در آن سمت رودخانه ظاهر شوند و شلیک مختصری بکنند می‌توانند ناظر وحشت زدگی ناگهانی طرف دیگر باشند.

مرز شرقی - سرخس شمالی ترین نقطه مرزی ایران است و در واقع گوشه تیزی هم به جانب صحرا دارد. از اینجا ما به سوی جنوب روی آوریم و در جلگه‌ای راه خود را تعقیب می‌کنیم که هری رود از میان آن جاری است. این رودخانه هم خط مرزی تا گردنه ذوالفقار بین ایران و روس است و هم بین ایران و افغانستان. در اینجا ما حاشیه شمالی کمربند سرزمینی را که در نزدیکی و یا بر خود خط مرزی واقع است و مسکن طوایف مختلف از نژادها و مذاهب متعدد است سیر می‌کنیم.

این افراد هر چند که اتباع ایران‌اند، ولی علاقه چندانی به اطاعت از آن دولت نمی‌نمایند از این رو عامل خطرناکی در سیاست مرزی بشمار می‌روند.

حوزه مشهد - ناحیه مشهد که تا هری رود ادامه دارد ما با عوامل بیگانه مزبور برخورد می‌کنیم. در حوالی مشهد عوامل ایرانی اکثریت دارند، اما هرچه بیشتر به طرف مرز پیش برویم با دسته‌ها و تیره‌هایی مصادف می‌شویم که از لحاظ نژاد و مذهب متفاوت و جزو چهار ایماق (یعنی چهار جماعت) طوایف خانه بدوش حدود مرزی افغانستان^۱، این‌ها طوایف جمشیدی و هزاره‌اند. دسته اول از ریشه و تبار ایرانی‌اند، ولی عده کثیری از آنها سابقاً خاك ایران را ترك نموده در افغانستان مقیم شده‌اند.

باقیمانده ایشان را هنگام محاصره هرات در سال ۱۸۵۷ به ایران عودت و در خانه گشا نزدیک مشهد اسکان دادند. ایشان باید عده‌ای بیگار برای دولت ایران جمع کنند و از میان نفرات آنها گارد سرحدی تربیت می‌شود و بآنکه از نژاد ایرانی‌اند و تا حدی فارسی حرف می‌زنند اطاعت و وفاداری ایشان سخت مورد تردید است از طرف دیگر هزاره‌ها هیچ وقت از قوم ایرانی نبودند و چنانکه چهره مغولی و چشم‌های بی قواره و ریش بزنی ایشان نشان می‌دهد به خانواده تورانی تعلق دارند عده‌ای از آنها در حوالی مشهد ساکن‌اند و عده بیشتری در جنوب در محسن‌آباد در ناحیه باخرز هستند و روی هم رفته عجیب‌ترین وضع اختصاصی ایشان این است که با آنکه خون و مذهب و شباهت ایرانی ندارند به زبان فارسی تکلم می‌نمایند و سنی مذهب‌اند و هر چند که در حدود ۵۰ نفر سرباز فراهم می‌سازند احساسات و وفاداری ایشان نسبت به دولت کاملاً مشکوک می‌نماید.

۱ - چنانکه از نام ایشان مستفاد می‌شود چهارایماق، اصلاً چهار طایفه شامل: جمشیدی، فیروزکوهی، تیموری و تیمونی بود بعداً دو طایفه دیگر هزاره و قپچاق‌ها نیز به این دسته‌ها بسته شدند فیروزکوهی‌ها و تیمونی‌ها و قپچاقی‌ها که دوتای اول اصلاً ایرانی بودند دیگر در ایران دیده نمی‌شوند ولی اعضای چهار دسته دیگر هنوز در ایران هستند.

دکتر بلو Bellow این دسته‌ها را طور دیگری طبقه بندی کرده است وی چهارایماق را شامل تیموری، یموتی، داهی و سوری می‌نامد و جمشیدی و فیروزکوهی را شعب فرعی تیموری می‌شمارد و هزاره را با داهی یکی محسوب می‌دارد.

نواحی جام ، باخرز و خواف - در سمت جنوب بعد از مشهد نواحی سرزی جام یا تربت شیخ جام (بنام یکی از مقدسان ارجمند محلی که در آنجا مدفون است) باخرز و خواف است که در حال حاضر زیر نظر یک حاکم ایرانی از نژاد عرب است و نقیش نصرت‌الملک می‌باشد که از این سه ناحیه افراد قشون ۱۰۲۰ نفر سوار برای دولت فراهم می‌سازد .

جمعیت زیر فرمان او هم به یکی از طایفه‌های چهار ایماق تعلق دارند نه به طوایف دیگری که نامشان قبلا یاد شده است . ایشان از نژاد عرب‌اند و تیموری نام دارند و می‌گویند این اسم را از تیمور بزرگ گرفته‌اند که ایشان را به مناسبت اینکه مادرش را در حین سفر مکه غارت کرده بودند از مقر اصلی به این ناحیه کوچ داد و به تابعیت سید والامقاسی گماشت که دختر خود را هم به عقد ازدواج او در آورده بود .

طایفه تیموری در سایر نقاط خراسان هم سکونت دارند بخصوص در حدود نیشابور و سبزوار ، اما قسمت عمده ایشان در سه ناحیه سرزی که اینک مورد بررسی ما است زندگی می‌کنند . قضاوت ناروا و سیاست جا برانه دولت ایران حس علاقه افراد این قبایل و مردم بومی دیگر را زایل کرده است و به راستی که ایران حق دارد به همان اندازه نسبت به سربازان مزدور این طوایف بی اعتماد و مشکوک باشد که امپراتوری رم به لژیونهای گل (فرانسه) و گوتها (آلمانی) اعتماد نداشت . این نکته را نیز باید اضافه کنم که تیموری‌ها مثل هزاره‌ها و جمشیدی‌ها مذهب تسنن دارند .

قاین - باز قدری پایین‌تر در طرف جنوب منطقه بسیار وسیع و مهم قاین واقع شده است ، شامل چند بلوک که تا منطقه کویر که خراسان را از کرمان جدا می‌سازد امتداد دارد . حکومت قاین با امیری از تبار عرب است و ریاست طایفه ، در خانواده امیر موروثی است و در میان سران جنوب همان پایه و مقام و بلکه قدر و منزلتی بالاتر از ایلخانی‌های بجنورد و نواحی شمال دارد .

امیر علم خان حاکم کنونی شاید نیرومندترین فرد دستگاه پادشاهی ایران

باشد او اینک بیش از شصت سال دارد و دارای شخصیتی بسیار قوی و بعلاوه شهرت سرشاری از لحاظ هیبت و سخت‌گیری است و خطه خود را از وجود دسته‌های دزد و غارتگر بخصوص از افغانها و بلوچ‌ها که بی ترس و نگرانی از هرگونه تعقیب ، سرگرم راهزنی و غارت بودند پاک کرده است و بقدری مقتدر است که حکومت مرکزی به آسانی جرأت دخالتی در کار او ندارد .

هنگام تشکیل کمیسیون مرزی سیستان در سال ۱۸۷۲ جناب امیرحاکم قایانات بود و نسبت به سر . اف . گلد اسمید چنانکه باید و شاید مهربانی نمود و چون سر نوشت قلمرو خود او در میان بود از آن جهت که سیستان از توابع ولایت او به شمار می‌رفته شاید موجباتی برای ابراز اهانت پیش آمده باشد ، ولی از آن پس وی همواره نسبت به این قبیل افراد انگلیسی که از سامانش عبور کرده‌اند مراقبت کافی مبذول داشته است .

امیر از جانب شاه لقب و در قشون ایران درجه امیر تومانی (ماجر جنرال) دارد . استقرار دسته توپخانه در ارگ بیرجند علامت حاکمیت پادشاهی ایران است* .

جمعیت و حاکم نشین قایانات - جمعیت قایانات از اصل ایرانی و عرب و تخمیناً در حدود هشتاد هزار نفر است . مرکز حکومت سابقاً در قاین بود ، ولی بعداً به بیرجند که شهری وسیع‌تر و بدون حصار و دیوار است انتقال یافت و چهارده هزار تن جمعیت دارد . بنابر گزارش سرهنگ استیوارت کشت و مصرف تریاک در آن حدود سخت رایج است و هر سال صدها نفر بر اثر افراط در استعمال آن هلاک می‌شوند* . امیر . . ۷۰ تن سوار و دو فوج پیاده دارد که به نوبت احضار می‌شوند

* (امیر اخیراً یعنی در نوامبر ۱۸۹۱ وفات یافت) . منظور مؤلف امیر علم خان حشمت‌الملک متوفی در سال ۱۳۰۹ هـ . ق پدر امیر ابراهیم خان شوکت‌الملک و جد امیر اسدالله خان علم است . م ۱ - رجوع شود به مقاله بسیار جالب توجه سرهنگ سی . ای . استیوارت زیر عنوان « چلگه هرات و مرز ایران از هری رود تا سیستان مندرج در صورت جلسات انجمن سلطنتی جغرافیائی (دوره جدید) جلد هشتم (۱۸۸۶) و راجع به قاین گزارش هیئت مرزی سیستان (۱۸۷۲) و کتاب سرهنگ یوهن سمیت به نام ایران خاوری جلد اول و اج دبیور « از رودخانه سند تا دجله » و کتاب سرمک گرگور سفری به خراسان و اریاب بیرجند نوشته همین نویسنده .

که یکی برای خدمت در سیستان است و دیگری در بیرجند به حال استراحت واز هر دو قسمت قاین و سیستان سرپازانی برای قشون دولتی فراهم می‌سازد .

سیستان - چنانکه ذکر کرده‌ام سیستان ولایتی تابع قاین است و نایب‌الحکومه‌ای از جانب امیر در آنجا حکومت و در نصرت آباد سکونت دارد . در سال ۱۸۸۹ از جمع عایدات خراسان ۳۶۰۰۰ تومان نقد (۷۴۲۹ لیره) و ۲۴۰۰۰ خروار (۶۹۵۷ تن) غله فرستاد . اما سیستان مسائل جداگانه فراوان دارد خواه سیاسی یا تجارتي و یا نظامی که من در فصل علیحده‌ای که حق مطلب را در باب تاریخ و آینده آن بهتر بتوانم ادا کنم مطرح خواهم کرد . با سیستان که در گوشه جنوب شرقی است داستان خراسان هم پایان می‌یابد و شرح غم‌انگیز دشت لوت به میان می‌آید و سپس نوبت ایالت بلوچستان ایران خواهد رسید که شایسته است در جلد دوم این کتاب در آن باب بحث شود .

تبلیغات روس - من شرح فقط خط‌کمر بندی اراضی مرزی از گردنه ذوالفقار تا سیستان را بیان کردم و اینکه به ایالت بلوچستان ایران می‌رسم . در این ناحیه بطوری که اشاره نمودم طوایفی نسبتاً غیر ایرانی با مذهبی غیر ایرانی و احساسات بیگانه سکونت دارند و بنابراین دولت روس به فکر ترویج نفوذ خود در آن حدود افتاده است و با این ادعا که قهرمان مسلمانان سنی‌مذهب است در برابر مذهب شیعه ایرانی به احساسات تعصب‌آمیز مذهبی توجه دارد^۱ . دولت روس در سهمیه‌های نظامی این طوایف همدستان احتمالی که ارزش نظامی خواهند داشت تصور می‌نماید و با وضع تسلط آمیزی که در جناح هرات و جلوتر بر هیرمند پیدا کنند در صدد تهدید افغانستان و علاقه‌مند نزدیک شدن بیشتری به سرحد بلوچی هندوستان می‌باشند . حکومت تزاری به سیستان که بین راه مشهد و دریاست نظر آزمیندانه مخصوص دارد و نیک واقف است که تسلط بر آنجا قدمی اساسی

۱ - در سال ۱۸۸۲ بعد از تشکیلات جدید حاکم ایالت ماوراء بحر خزر اعلامیه‌ای در عشق آباد انتشار داد مشرع بر این که تمام دعات سنی نشین در ناحیه آتک متعلق به روس است و دیگر نیایستی به دولت ایران باج بدهند از این رو بواسطه سبک شدن بار مالیاتی خود خیلی از افراد از آن پیشنهاد استقبال کردند و همین سیاست را هم فعلاً در حدود جنوبی تعقیب می‌نمایند .

در راه تأمین برتری قطعی در ایالت خراسان خواهد بود . روزنامه‌نگاران محلی اجیر روس در تربت شیخ جام و خواف وقاین مشغول کارند و معروف است که نمایندگی روس در بهره برداری از نفوذ خود در این حدود سعی است و روسها توجه مخصوص حتی به کمترین اطلاعاتی دارند که مربوط به وضع مرزی قلمرو بریتانیاست .

به عبارت دیگر در گرداگرد خراسان از شمال غربی تا جنوب شرقی نقاط فراوانی هست که صحنه فعالیت و نفوذ و تحریکات دائمی روس است و بدین ترتیب تارهای مسکوی رفته رفته و با اطمینان خاطر بر قامت قربانی مورد نظر ایشان تنیده می‌شود .

استراباد ، بجنورد ، قوچان ، کلات ، سرخس ، خواف و سیستان زمینه‌های متعدد اقدامات آنهاست و ممکن است روزی دروازه احتمالی ورود و نفوذ آنها بشود . نظری اجمالی به نقشه و وضع منطقه قدرت روسیه در ماوراء دریای خزر که جمعیاً سیصد میل با خراسان هم مرز است نشان خواهد داد که چگونه و تا چه اندازه وضعی ناشی از همسایگی دولتی نیرومند که نقاط کوهستانی را هم در دست دارد ممکن است در مقابل همسایه‌ای که ضعیف و ناتوان است برای دولت روس وضع ممتاز قاطع ایجاد کند .

تأثیر خط آهن ماوراء بحر خزر - راجع به تأثیرات راه آهن ماوراء دریای خزر و راه آهن‌های دیگری که در صحاری مجاور مرز ایران ساخته شده است در وضع سیاسی آن حدود و در باره سرنوشت سیاسی همسایگان روس به ندرت می‌توان مبالغه نمود . این موضوع دامنه وسیع‌تر و اهمیت بیشتر از آن دارد که در فصلی که فقط به یکی از ایالات قلمرو ایران راجع است مورد بررسی کامل واقع شود بنا بر این آنرا به فصل دیگری ارجاع می‌دهیم که در باب اصل مسئله نفوذ روس در سیاست ایران است و خواهیم دید که خطوط آهن ژنرال انن کف چه وسیله مؤثر قطعی خواهد بود^۱ .

۱ - رجوع شود به جلد دوم فصل سی‌ام این کتاب .

نواحی داخلی - قبل از آنکه موضوع سیاسی خراسان را رها کنیم اجازه بدهید بار دیگر تقسیمات جزء اداری آن را مورد امان نظر قرار دهم و اطلاعاتی را که راجع به ولایت های مرزی داده‌ام با توضیحاتی اجمالی درباره قسمت‌های داخلی تکمیل نمایم و آن را به دویخش می‌توان تقسیم کرد: یکی ردیف داخلی یا خط ثانوی که با نواحی مرزی ارتباط دارند دیگر نواحی که با نقاط سرحدی به هیچ وجه مربوط نمی‌باشند .

طبرس - هرگاه از سمت جنوب شروع کنیم که سیستان راهم در همانجا ترک کرده بودیم و در مدار قاین به درون کشور پیش برویم به ولایت طبرس خواهیم رسید که به حد جنوبی یزد مربوط می‌شود و با آنجا ۲۰۰ میل فاصله دارد . سکنه طبرس عده‌ای عرب و قسمتی هم ایرانی‌اند و بوسیله رئیس موروثی حکومت می‌شوند که با خانها و ایلخانی‌ها و امیران موصوف قبلی شأن مساوی ، ولی وضع پائین‌تری دارد . نام او میرزا محمد باقر خان و لقبش عماد الملک است . اگر چه خواه از لحاظ نفراتی که برای قشون دولتی می‌دهد و یا نفوذ شخصی پایه و مقام معتابیهی ندارد سرزمین او پهناور ، اما فقیر است و مردمش بی‌آزار و آرام‌اند و از وضع و حالی که ملکم در پایان قرن گذشته راجع به آنجا نوشته و تعریف کرده است که سران آنجا کاملاً مستقل‌اند و افراد آنها به مناسبت دلاوری ممتاز ، هیچ اثری فعلاً دیده نمی‌شود . خان ۱۰ هزار نفر سوار برای قشون دولتی فراهم می‌سازد .

توشیز - در شمال طبرس ناحیه محدود ترشیز است که آنجا هم بیشتر سکنه تبار عرب و حکومتی دارد که در نزد والی خراسان در مشهد مسئول است . میوه‌جات ترشیز مشهور است و با جاهای دیگر قابل مقایسه نیست و آفتی که کرم ابریشم را در گیلان از بین برده خوشبختانه به آنجا سرایت نموده است و می‌گویند که معدن فیروزه دارد که از جنس نیشابور خیلی پائین‌تر است .

۱ - تاریخ ایران ملکم جلد دوم و در آن موقع میر حسین خان رئیس مقتدر طایفه عرب آنجا بود با جمعیتی در حدود سی هزار نفر که دوهزار نفر سوار و شش هزار نفر سرباز پیاده داشت .

تربت حیدری - ترشیز از لحاظ اهمیت در واقع در درجه سوم است نه پایه دوم ، زیرا که بین آنجا و تربت شیخ جام ناحیه تربت حیدری است (مقبره حیدر) که اهمیتی نظامی از لحاظ لشکریان مهاجمی دارد که از هرات از طریق خواف مشهد را هدف داشته باشند چون خط ارتباط بین کرسی ایالت و سیستان را قطع می‌کند . اهالی آنجا غالباً ترک‌های قرا و همچنین عده‌ای بلوچ هستند و یک قرن پیش از برکت قدرت خارق‌العاده حاکمی به نام اسحق خان به حد اعلای رفاه رسیده بود و می‌گویند این شخص در تجارت همان اندازه مهارت داشت که در سربازی دلاور بود ، و به همان درجه فرد طالب فضل تمام عیاری بود که در امور اداری کاردانی داشت و از ولایت نیمه مستقل خود عایداتی در حدود صد هزار لیره^۱ وصول می‌کرد .

مردم تربت حیدری بیشتر از ولایت همسایه آن با روزهای جنگ و ستیز و آزادی عمل وداع نمودند و اکنون بکلی مطیع دولت ایران‌اند . سرزمین آنها مانند ترشیز از لحاظ قوت و باغ میوه خیلی معروف است ، اما از تاخت و تاز ترکمنها و پیش آمد قحطی صدمه بسیار کشید . ترشیز و تربت حیدری با هم دو فوج پیاده برای لشکر خراسان فراهم می‌سازند که این روزها نیک مشهور است .

نیشابور و سبزوار - دو بلوک داخلی ایران که حتی به صورت درجه دوم ارتباطی با مسائل مرزی ندارند نیشابور و سبزوارند . مقر حکومت‌های آنجا امن و آسوده است که غالباً نصیب شاهزادگان می‌شود مثلاً نیشابور در حال حاضر تحت حکومت یکی از عموزاده‌های رکن‌الدوله است و پسر ارشد او هم حاکم سبزوار می‌باشد . من در حین مسافرت از مشهد به تهران به مقر حکومت هردو خواهم رسید و شرحی راجع به آنها بیان خواهم کرد . هیچ کدام از این دوناحیه افرادی برای قشون دولتی نمی‌فرستند و از موقعی که شاه در سال ۱۸۶۸ به آنجا رفته اهالی را از خدمت سربازی پاک معاف فرموده است .

۱ - ملکم (تاریخ ایران جلد دوم صفحه ۱۴۸) می‌گوید ۱۰۰،۰۰۰ تومان یا ۲۰۰/۰۰۰ لیره . اما چون در موارد دیگر غالباً تومان را برابر یک لیره ذکر می‌کنند گمان می‌کنم رقم آخری را باید نصف پنداشت و حتی این مقدار هم شاید مبالغه باشد .

شاهرود و بسطام - سرانجام به منطقه وسیع و غنی شاهرود و بسطام می رسیم که در مبحث استراباد به صورت حاشیه مطالبی راجع به آنها بیان کردم و تنها فرزند زنده فتحعلی شاه حاکم آنجاست . اینجا بارشته البرز از استراباد جدا شده است از این روسفر و کار من نیز به پایان می رسد چون که سراسر خراسان را مورد امعان نظر قرار داده و از بلوک و توابع این مهم ترین ایالت ایران شرحی اجمالی بیان کرده ام .

قدرت کلی نظامی خراسان - اکنون که موقع رها کردن این قسمت از موضوع کتابم فرا رسیده است قصد دارم که جمع نیروی نظامی خراسان را که ارقام جدا گانه آن را ذکر کرده بودم به طور خلاصه یک جا قید کنم . این محاسبه البته شامل نفرات مزدور محلی و شمخالی ها نمی شود که در زمان جنگ احضار و به میدان نبرد اعزام می شوند .

پیاده نظام (سرباز یا نفرات تعلیم یافته)

۱ - فوج های ناحیه ای

دو فوج قرا ترک که در ترشیز و تربت حیدری گرفته می شوند هر کدام ۸۰۰ نفر = ۱۶۰۰
 دو فوج که در بیرجند گرفته می شوند هر کدام ۸۰۰ نفر = ۱۶۰۰
 (از این چهار فوج یک گردان از هر کدام مجهز و در ضمن نصف تمام عده در حال مرخصی اند)

۲ - فوج های غیر ناحیه ای

چهار فوج که معمولاً در آذربایجان تعلیمات می یابند که سه فوج همیشه در پادگان مشهد آماده خدمت اند و هر کدام ۸۰۰ نفرند = ۳۲۰۰
 جمع ۶۴۰۰

۱ - شمال = تنگک بلند که روی سه پایه قرار می دهند .

سوار نظام (که بیشتر مزدورند) افراد نامنظم (مفید ولی غیر مجهز)

۱۰۲۵ نفر	قبیله تیموری و تربت شیخ جام
۳۰۰ نفر	جمشیدیها
۴۵۰ نفر	هزاره ها
۶۰۰ نفر	کردهای زعفرانلو (تابع ایلیخانی قوچان)
۵۰۰ نفر	{ کردهای شادلو ترکمنهای گوکلان
۳۰۰ نفر	
۱۰۰ نفر	ترکهای درگزی
۱۵۰ نفر	کلات نادری
۷۰۰ نفر	قاین و سیستان
۱۵۰ نفر	طبرس
۴۰۰ نفر	شهرهای مختلف (سبزوار و غیره)
۴۶۷۵ نفر	جمع
	توپخانه : (بیست توپ صحرائی سبک درارگ مشهد ، دو توپ صحرائی در کلات ، شش توپ ثابت در سرخس)
۲۰۰	

۶۴۰۰	پیاده نظام
۴۶۷۵	سواره نظام
۲۰۰	توپخانه
۱۱۲۷۵	جمع کل

این بود تعداد نیروی مؤثر لشکر خراسان چنانکه تعریف کرده اند که اگر درست تربیت یابند و افسران برازنده داشته باشند شاید نیروی قابل ملاحظه ای

خواهد بود. درحال حاضر و تحت شرایط موجود نمی‌توان بدون طعن در این مقوله سخن گفت.

تجارت خراسان - حال تأثیر و دخالتی را که انگلستان و روسیه در کار تجارت خراسان داشته‌اند بررسی می‌کنیم: طی سالیان متمادی روسیه که مردم تجارت پیشه خاص ندارد در صدد بود که بازارهای آسیای مرکزی را در دست گیرد این فکر که از زمان پطر کبیر باقی مانده است با چنان حدتی در این مورد از طرف ایشان تعقیب گردیده که با شیوه کاهلانۀ ایشان در سایر موارد سخت تفاوت دارد.

فعلاً یکی از اصول اساسی سیاست روس در مشرق این است که ابتدا قوۀ تجارتی اوستقر و سپس قدرت سیاسی اش تأمین شود. تأسیس نمایندگی‌های بازرگانی و ایجاد عمال و راههای ارتباطی و اعمال مزایا و معافیت جهت اجناسی که از راه روسیه به بازارهای مشرق وارد و صادر می‌شود از مبانی تغییرناپذیر دیپلماسی آسیائی آنهاست مجاورت خراسان با بحر خزر که اختیار کشتی‌رانی آن را هم در دست دارند و همچنین نزدیک بودن راه آهن ماوراء دریای خزر که در سال ۱۸۸۱ آن منطقه را فتح کرده‌اند، زمینه مساعدی برای پیشرفت تجارت روس فراهم می‌سازد.

تجارت سابق انگلستان با مشهد - قبل از آن که وضع فعلی امور را بررسی کنم باید این موضوع را که از قرار معلوم در هیچ جای دیگر ثبت و ذکر نشده است خاطر نشان سازم که اساس تجارت را در خراسان انگلیسی‌ها گذاشته‌اند نه روسها. صدوپنجاه سال پیش بازرگانهای انگلیسی به افتتاح راه تجارتی بین خزر و مشهد که این ایام رقیب، با مزایای سرشار از آن بهره‌مند می‌شود اقدام کردند.

به نظر من تاریخ روابط تجارتی ایران و انگلیس درخشان‌ترین فصل نسبتاً مجهول و فراموش شده این کشور است. در فصول آینده درباره دلاوریهای آن دوره و زمانه‌ای سخن خواهم گفت که تجار برای پیشرفت کار خود ناچار بودند که علاوه بر اثر قلم از شمشیر نیز استمداد نمایند.

نمایندگان شرکتهای تجارتی انگلستان که پرچم ما و کالاهای انگلیسی را که نام بلند بریتانیا را تا اقطار جهان برده و در این راه عده‌ای از ایشان دوچار خطر شده و بسیاری دیگر هم جان داده‌اند، هنگامی که از آن سفرهای خطرناک باز آمدند نه در تالارهای پرازدحامی استقبال دیده و نه از انجمن‌های پادشاهی به دریافت نشان افتخار نایل شده‌اند. از جمله افکاری که ذهن امثال جان‌التن را برانگیخته بود یعنی همان انگلیسی خوش فکر، ولی بی‌ثبات را که در نیمه قرن هجدهم هم بانی تجارت انگلیس از طریق دریای خزر بود و هم باعث نابودی آن شد و داستان کار او را یکی از همکاران ممتازش یعنی یوناس هانوای دقیقاً و مشروحاً باقی گذاشته است این بود که دستگاهی در مشهد تأسیس کنند و پارچه‌های پشمی از لندن از راه استراباد بیاورند و در حاکم‌نشین خراسان با ثروت افسانه‌ای شرف معاوضه نمایند. با چه دلسوزی در این زمانه، ما کلمات دردآمیز او را می‌خوانیم که به وزیر مختار انگلیس در سن پترزبورگ نقشه خود را به شرح ذیل پیشنهاد نموده بود:

«بازرگانهای انگلیسی در کار تجارت بین مشهد و بخارا رقیب‌های قوی ندارند که مایه بیم و نگرانی باشد و کسی هم قادر نیست جای ایشان را بگیرد، هرگاه بتوانند راه مصنوعی از میان سرزمین روسیه برای حمل کالا و همچنین اجازه کشتی‌رانی در بحر خزر تحصیل کنند. صلاح امپراتوری روس در آنست که با این هردو درخواست اتباع انگلیس موافقت نماید.»

چگونه این تصویر موهوم از وجود روسیه‌ای مساعد و انگلستان سوداگر به نتیجه‌ای نرسید بعداً بیان خواهد شد. در اینجا من اجمالاً آن قسمتی را که فقط به مشهد مربوط است ذکر می‌کنم. هانوای در دسامبر ۱۷۴۳ تا استراباد هم پیش رفت و قصد داشت اجناسی را که همراه آورده بود با کاروان از آنجا به مشهد حمل کند اما نتوانست جلوتر برود، زیرا که در حین اقامت او در آنجا شورش بر ضد نادرشاه اتفاق افتاد، کالای او را غصب و غارت کردند و چیزی نمانده بود

که خود او را هم به ترکمنها بفروشد. ولی دو نفر دیگر از جانب شرکت روسی یا مسکوی (که مرکز تجارتي آن در لندن بود) توانستند تا مشهد بروند یکی از آنها مونگو گراهام^۱ که موقع بازگشت در سمنان به قتل رسید (۱۸۴۳) و دیگری ون میوروپ^۲ دو سال و سه ماه در مشهد ماند (از ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۵ میلادی) اما توفیق حاصل نکرد، زیرا که فقط ۲۲۰۰۰ کورون یا ۵۵۰۰ لیره جنس فروخت و بی خطر باز آمد و دیگر هم کسی جرأت آن مسافرت خطرناک را ننمود و در ظرف سه سال تمام پیشه‌وران انگلیسی آنجا را ترک کردند و بسیار هم خشنود می نمودند که جان خود را نجات داده بودند.

وضع بعدی - این بود اولین سرگذشت اقدامات تجارتي انگلیسی‌ها در مشهد. در قرن حاضر بواسطه انتقال پایتخت به تهران که خطوط ارتباطی مصون تری دارد و افتتاح مجدد بندر عباس از طریق خلیج فارس بار دیگر مشهد عرصه فعالیت تجارتي انگلستان یا شرکت‌های بازرگانی هند و انگلیس شده است، اما رخنه کردن پی‌درپی روسها در نواحی شمالی وضع ممتازی برای آنها فراهم ساخت.

نویسندگان سابق راجع به پیشرفت روز افزون تجارت روس در آن حدود اشاراتی کرده بودند^۳ و بنا بر شواهدی که چندان بی‌اساس نیست در سال‌های اخیر خراسان به صورت جبران ناپذیری از قلمرو تجارتي انگلیس خارج شده است.

تفوق ظاهری روس - در نظر اول این اخطار چندان بی‌اساس نمی‌نماید. هر مسافری که به بازار هریک از شهرهای خراسان از حدود استرآباد تا مشهد

۱ - Graeme یا Munge Graham

۲ - Mietop

۳ - مقایسه شود با شرحی که سرهنگ وال بیکر در کتاب ابرهانی پرفراز مشرق ذکر نموده است «تمام تجارت آسیای مرکزی رفته رفته بدست روسها می‌افتد. اودونوان در کتاب واحه مرو» روسیه تجارت مشهد را برای تمام اجناس اروپائی شاید به استثنای قند در دست دارد که مقداری از آن از ماری وارد می‌شود. پارچه‌ها و منسوجات و اجناس شیشه‌ای، چراغ‌ها و اقلام دیگر مصنوعات اروپائی همه روسی است.»

مراجعه کند (از قبیل شاهرود، سبزوار، نیشابور، بجنورد، شیروان و قوچان) با چشم ظاهرین آثار نفوذ روس را در همه جا خواهد دید و مثل این است که دکانهای پر از قماش و قند و شکر و چینی‌آلات و فلزآلات روس و در واقع تمام چیزهای ارزان زندگی شهری است. هر گاه از راه بندر گز و استرآباد و شاهرود و یا از طریق عشق‌آباد و قوچان به خراسان وارد شویم، این قبیل اجناس از یک سر خراسان تا طرف دیگر همه جا دیده می‌شود و امکان همه رقابت خارجی را منتفی می‌سازد. سابقاً مقداری قند فرانسوی از ماری از راه بمبئی می‌آوردند حالا این تجارت هم از بین رفته و قند یا شکر فقط مال روس است نفت روسی هم از بلاد کویه سراسر بازارها را فرا گرفته است. در سال ۱۸۸۸-۹ مقدار ۳۶۰۰۰ پوت به مشهد وارد کرده بودند. لامپا، چهل چراغ، لاله‌جار، سینی، لیوان، استکان، سماور، قوری نعلبکی، قفل، قاشق و چنگال ارزان همه ساخت روس است و در نظر ناظر معمولی چنین می‌نماید که کلیه حوایج زندگی در انحصار دستگاههای روسی است.

ارقام ایرانی - وقتی که در مشهد توقف داشتم به هر اقدامی که میسر بود مبادرت ورزیدم و با مهمترین منابع و از جمله به نمایندگی شرکت زیگلر که تنها نماینده تجارتخانه اروپائی در مشهد است مراجعه و راجع به صحت و سقم اطلاعات و ارقام و بخصوص مقدار و ارزش تجارت روس و انگلیس و هند تحقیقات کردم و این موضوع مثل روز روشن است که در ایران دسترسی به ارقام و آمار تقریباً دور از امکان است و آنچه هم که بدست می‌آید نادرست و مغلوط می‌باشد و میزان کل تجارت ارزی درآمد گمرکی برآورد می‌شود که لزوماً معیار مناسبی برای حدس و قیاس نیست.

تجار اروپائی یا نمایندگی‌های آنها به طیب خاطر ارقامی ارائه می‌دهند ولی تاجران محلی یا از فاش کردن آن ابا دارند و یا اصلاً ارقام و آماری در کارشان نیست. از این رو نه ارقامی که در اینجا ذکر می‌شود و نه آماری که مأموران رسمی انگلیس انتشار می‌دهند هیچ کدام دلالت بر صحت کامل در خطه خراسان مانند جاهای دیگر ایران ندارد و می‌توان آنها را تقریبی محسوب داشت.

اطلاعاتی که در مشهد بدست آوردم - بوسیله منبع اطلاعاتم در مشهد به من اطمینان دادند که درحالی که مقدار کل تجارت خراسان بدون تردید در دست روسهاست از لحاظ ارزش تجارت انگلیس بالاتر است. اجناس ارزان که در همه جا هست تماماً از روسیه وارد می شود و در این مورد رقابتی مقدور نیست، ولی واردات گرانهای خراسان مقداری از راه مغرب یعنی تبریز و تهران و شاهرود و اما مقدار عمده اش که از طریق دریا و بندر عباس و کرمان می رسد ساخت انگلستان و یا جنس هند و انگلیسی است و با لیره و شیلینگ و پانس ارزیابی می شود و ممکن بود اظهار نمود که در آن موقع مشهد از راه بمبئی بیشتر تجارت می کرد تا با تمام روسیه. مثلاً عایدات گمرکی مشهد را در سال ۱۸۸۸ میلادی (عوارضی که از اجناس وارد دریافت می نمودند) به مبلغ پنجاه هزار تومان خریداری کرده بودند (هر سه تومان و سه چهارم تومان معادل یک لیره است) که گفته بودند سی هزار تومان بابت حقوق گمرکی اجناس وارد از بندر عباس و بیست هزار تومان از سایر نقاط ایران و از روسیه بود و رقم مربوط به روس حتی نصف مبلغ آخری هم نبود.

گزارش کنسولخانه انگلیس - این اطمینان شگفت انگیز توضیحی در آن مورد لازم داشت که توانستم بعداً از روی گزارش تجارتی کامل و قابل تحسین ژنرال مک لین سرکنسول بریتانیا در سال اخیر (۱۸۸۹) که در نوع خود اولین گزارش درباره مشهد و خراسان و خود دلیل بارز حضور هیئت کنسولی انگلستان در آن مرکز تجارتی مهم که مشهد باشد مقایسه و تطبیق نمودم. این راپرت در مجموعه گزارش های سیاسی و کنسولی درباره تجارت و دارائی که بوسیله وزارت امور خارجه انگلستان انتشار می یابد بدون تردید شماره نخستین از دوره ای سالانه است.^۲

ارزش واردات روس و انگلیس - از این گزارش من چنین استنباط

۱ - کاتولی خاطر نشان می سازد که در سال ۱۸۳۰ عایدات گمرکی مشهد پانزده هزار تومان بود. (کتاب سفری به هند از راه خشکی).

۲ - دوره سالانه (۱۸۹۰) شماره ۷۵۳.

می کنم که کل ارزش اجناس انگلیسی و هندی که در سال ۱۸۸۹-۹۰ به خراسان وارد شده (سال ایرانی از آغاز فصول سال شمسی یعنی از ۲۱ مارس ۱۸۸۹ تا ۲۱ مارس ۱۸۹۰ محاسبه می شود) ۸۴۳۰۰ لیره بود و جمع کل اجناس روسی ۱۱۰۴۰۰ لیره، اما به رقم اولی بایستی مبلغ معتنا به قسمت چای سبز و سیاه چینی را که با کشتی از بمبئی وارد می شود و تردیدی نیست که قسمت عمده آن را تجار انگلیسی خریداری و وارد می کنند افزود. جمع کل قیمت این چای چینی مبلغ ۴۳۳۰۰۰ تومان یا ۱۲۳۷۱۴ لیره است و تمام آن هم از راه مشهد به بخارا و خیوه فرستاده شد.

خراسانی ها چای سیاه هندوستان را بیشتر دوست دارند که هر سال ۱۲۰۰۰ لیره از این بابت منظور می شود که در ارقام تجارت هند و انگلیس قید شده است. اضافه شدن رقم درشت ارزش چای چنین اظهارات مبهم منبع اطلاعاتم را نیز نمودار می سازد.

جاده های تجارتی انگلیس و هند - در اینجا قصدم این است که تسهیلاتی را که دولتهای رقیب اروپائی در کار تجارت با خراسان دارند بررسی و مقایسه کنم. اسماً سه راه تجارتی برای واردات انگلیس و هند و انگلیس هست و در عمل دوتا، یکی جاده طولانی تهران و تبریز تا بندر طرابوزان در ترکیه است که در گوشه دریای سیاه واقع است با کاروان مسافتی بالغ بر ۱۰۰۰ میل است و با شتر هرسفری چهار ماه طول می کشد.^۱

جاده دوم از بندر عباس در ساحل خلیج فارس تا مشهد که به دو صورت درمی آید، راه کوتاه ترش از طریق کرمان، راهور، نهی بند و تون مسافتی است در حدود ۹۴۰ میل یا ۴۰ روز قاطر و ۷۰ روز با شتر، راه طولانی دیگر از طریق یزد که گاهی تجار ترجیح می دهند از این جهت که وسایل حمل و نقل وافر و اسکان

۱ - کرایه هر شتر از طرابوزان تا مشهد ۲۷/۵ تومان معادل ۷/۱۷ لیره، از جاده بندر عباس از راه کرمان به مشهد ۹ تومان معادل ۲/۱۱/۶ لیره است.

فروش جنس در بازار پرنجب و جوش یزد در میان است.

سومی که مستقیم‌ترین و کوتاه‌ترین است برای اجناس هندی از طریق تنگه بولان و با خط آهن تا چمن در سرحد بلوچستان و از آنجا از طریق قندهار و هرات به مشهد که از سرحد هندوستان فقط سی منزل یا ۷۰ میل است، اما این جاده که روزگاری رفت و آمد تجارتنی فراوان داشت در اثر تحمیلات سنگین ترانزیتی امیر افغانستان^۱ که سیاست مالی بنا بر اصل حمایت شدید دارد و به کار تجارت همسایگان خود اهمیتی نمی‌دهد در واقع از بین رفته است. از دو جاده سابق که عملی است جاده طرابوزان را تجار انگلیسی در سال ۱۸۸۹ اجناسی تا ۲۳۴۰ لیره حمل و نقل کرده‌اند و از بندر عباس با اجناس هند و انگلیسی غیر از چای چین معادل ۶۰۸۷۰ لیره استفاده نمودند.

عوارض وارداتی - بر طبق عهدنامه ایران و انگلستان باید فقط پنج درصد ارزش کالا در بندر یا شهر مقصد حقوق گمرکی از اجناس انگلیسی دریافت شود. از این روکالاهای انگلیسی در تبریز ارزیابی و مشمول حقوق گمرکی می‌شود (که از طرابوزان به رسم ترانزیت بی‌عوارض آمده‌است) و اجناس هند و انگلیسی در بندر عباس.

در مورد خراسان چون تاجر انگلیسی در آنجا یا در شهرهای محل عبور نیست باسوران گمرکی ایران بیش از آنچه مقرر است دریافت می‌دارند و اجناس خارجی را هم تابع محصولات داخلی می‌نمایند به این معنی که در هر شهر بزرگ از اجناس عوارضی وصول می‌کنند.

پس جنس انگلیسی که از راه طرابوزان رسیده و در تبریز پنج درصد را پرداخته است، در مقصد خراسان وقتی که بدست تجار ایرانی می‌رسد دو و نیم درصد دیگر هم پرداخت می‌شود که روی هم‌رفته هفت و نیم درصد خواهد شد.

۱ - حق ترانزیتی که امیر مقرر داشته ۲/۲ لیره بر هر بار و کرایه شتر هم ۲/۷ لیره است. می‌گویند در جاده کابل ۸۰ روپیه (۵/۱۳/۴ لیره) از هر بار شتر بر اجناس هندی که ترانزیت به مقصد بخارا می‌برند دریافت می‌کند این در واقع رسم حمایت نیست، جلوگیری است.

به همین ترتیب عوارض گمرکی اجناسی که از طریق بندر عباس به کرمان می‌رسد هفت و نیم درصد می‌شود و از راه دورانی یزد نه درصد و اگر تجار انگلیسی در مقصد باشند مبلغ اضافی بر پنج درصد پرداخت نمی‌شود.

طرز عمل دیگر باسوران گمرکی ایران این است که در بندر از پنج درصد کمتر عوارض گمرکی بگیرند بدون آنکه ورقه رسید وجه تسلیم نمایند و بنا بر این عاطفه برادری خود را نسبت به شهرهای دیگر ایرانی دارند چون به آنها امکان می‌دهند که نه تنها بقیه پنج درصد را دریافت دارند بلکه گاهی دو برابر آن را وصول کنند.

جاده‌های تجارت روس - بازرگانهای انگلیسی یا هندوانگلیسی در شرایط سخت ناساعدی تلاش می‌کنند. روس چهار جاده تجارتنی در اختیار دارد

۱. خط تفلیس - تبریز - تهران ۲. خط رشت - تهران ۳. خط گز - استراباد - شاهرود
۴. خط عشق‌آباد - قوچان که با خطوط آهن ماوراء بحر خزر مربوط است.

خط چهارمی در واقع جانشین سه خط دیگر شده است و فقط ۱۰۰ میل طول دارد و در سراسر خط سیر خود به صورت شاهراه حمل و نقل در آمده است که در موقع مسافرت از آن حدود شرحی راجع به آن ذکر شد^۱ راجع به مزایای عالی که روس دارد احتیاج به هیچ گونه وصف و بیان نیست و فقط از آن جهت ما قدرت رقابت با او را داریم که قادر نیست اقلام عمده وارداتی را مانند چای و نیل فراهم سازد و چون برای اینکه جنس انگلیسی هنوز مرغوب‌تر است باز جای تعجب نیست که کنسول بریتانیا نظر خود را به شرح ذیل بیان می‌کند:

« واضح است که با وجود خط آهن ماوراء بحر خزر که از عشق‌آباد تا مشهد فقط ۱۰۰ میل است و ارتباط آسان این دوشهر که به زودی سنگ فرش عالی هم خواهد شد^۲، اجناس انگلیسی که بایستی از دریاها عبور و راه‌های خشکی

۱ - بعداً شنیدم (مه ۱۸۹۱) که چهار چرخه‌های بی‌فتر سنگین که دو یا سه یا چهار اسب می‌کشند به جای قاطر و اسب در جاده قوچان و مشهد به کار پرداخته‌اند.

۲ - گمان می‌کنم این را درست نبرده باشند و اطمینان دارم اگر مقدم (Mac Adam) از گور برخیزد و او را به عشق‌آباد مشهد بیاورند از این همه تفاوت و فساد که به نام او بسته‌اند متحیر خواهد گردید.

طولانی را طی کند امکان رقابت با اجناس روس را حتی در این ایالت ایران ندارند مگر آنکه راه آهن ما هم تا این صفحات امتداد یابد.»

حقوق گمرکی - دولت روس به وضع ممتاز خود نیک توجه دارد سعی می‌نماید که با تدابیر مالی بر آن بیفزاید همان تدبیراتی که در انگلستان مورد تأیید حضراتی نیست که خود را در فن اقتصاد هوشمند می‌شمارند و در سیاست تجارتی کشورهای خارجی بخصوص روس افرادی مایوس محسوب می‌شوند.

بر اجناس روسی هم پنج درصد عوارض گمرکی در موقع ورود به خاک ایران تعلق می‌گیرد، ولی برای آنکه صادرات پنبه ایران مورد تشویق واقع شده باشد در صورتی که از راه بالتیک یا دریای سیاه وارد شود، ده درصد وجه رجحان نسبت به آن قائل شده‌اند. با فرمانی که در فوریه ۱۸۸۹ صادر گردید بر کالای ایرانی که بوسیله راه آهن ماوراء بحر خزر وارد شود بنابر قیمت جنس دو و نیم درصد عوارض تعلق می‌گرفت ولی بنابر فرمان دیگر که در فوریه ۱۸۹۰ صادر شد هرگاه این قبیل اجناس بوسیله خطوط آهن ماوراء دریای خزر به صورت ترانزیت به اروپا صادر گردد اگر از طریق عشق‌آباد یا هر ایستگاه دیگر ماوراء بحر خزر حمل شده باشد از هرگونه عوارضی معاف خواهد بود.

اقلام عمده

۱ - جنس انگلیسی و هندی - واردات هند و انگلیس که از طریق بندر عباس وارد می‌شود اقلام عمده علاوه بر چای چینی بازم چای است چای سبز هندی به ارزش ۷۱۴ لیره که بیشتر به مقصد بخارا صادر می‌شود و چای سیاه هندی که در خراسان مطلوب است با ارزش ۱۲۰۰ لیره سپس نیل با ارزش کلی ۱۰۱۷۰ لیره که نیش از نصف آن را به رسم ترانزیت به آسیای مرکزی می‌برند عوارض وارداتی نیل تصویری از سیستم مکرر مالیات‌بندی

۱ - در آسیای مرکزی نیل را همه جا برای رنگ‌کردن پارچه‌های ابریشمی و نخی و رنگ‌آمیزی ظروف و رنگین نمودن کاشی‌ها بکار می‌برند و آن در بناهای عادی و همچنین منهبی نیز دیده می‌شود.

است که قبلاً بیان شد چون سه درصد در بندر عباس و یک درصد در کرمان و دو و سه چهارم درصد در موقع ورود به مشهد دریافت می‌شود که این مبالغ با دو و نیم درصد که دولت روس هنگام حمل با خط آهن ماوراء بحر خزر دریافت می‌کند و بعلاوه دو و نیم درصد دیگر که در سرحد امیر نشین بخارا وصول می‌شود وقتی که کالا به پایتخت تاتار می‌رسد جنس گران قیمتی می‌شود و در مورد چلوار به صورت پارچه یا پیراهن، خواه به رنگ خاکستری یا سفید پارچه انگلیسی ترجیح نمایانی نسبت به جنس روسی دارد و از آن در حدود ۱۲۰۰ لیره از بندر عباس وارد می‌شود و مقدار معتنا بهی شال کشمیری و ورقه‌های مس و قلع و همچنین دارو و ادویه اقلام عمده به‌شمار می‌روند.

۲ - جنس انگلیسی - از خط تبریز - تهران پارچه‌های نخی و چلوار از هر قبیل که در مقابل پارچه ارزان‌تر روسی قابل رقابت است وارد می‌شود کاردهای انگلیسی و پیچی و ظروف و بلورجات که ظاهراً در بازارها کمیاب است و از این خط وارد می‌شود همینکه برای فروش عرضه می‌شود خریدار فراوان دارد با آنکه از جنس مشابه روسی گران‌تر است. ضمناً عقیده مشترک خیلی‌ها این است که بازار از پارچه‌های ارزان روسی انباشته شده است و امکان فروش به قیمتی که باعث ضرر صاحبان آنها شود در میان است. عامل عمده رقابت بین این دو کشور بی‌شک از قرار ذیل است:

سردم انواع جنس انگلیسی را از لحاظ دوام و نوع جنس عالی‌تر محسوب می‌دارند، ولی چون این اجناس بایستی از راه‌های دور و با هزینه گزاف برسد امکان رقابت با کالای کشورهای رقیب آسان نیست. به نظر من این وضع فوق‌العاده است هنگامی که اوضاع و احوال دو کشور را مقایسه می‌کنیم و اگر روی هم رفته اقلامی را که روسیه قادر نیست تهیه کند از قبیل نیل و اشیاء معدنی و چای را هم کنار بگذاریم باز انگلستان قادر است که سهم سرشاری را در تجارت این حدود تأمین نماید. در این که آیا این وضع قابل دوام است مسئله دیگری است که به نظر من اظهار پاسخ مثبت دور از امکان است.

۳ - کالای روسی - از مجموع کالای روسی ۱۱۰۴۰۰ لیره بوسیله خط آهن ماوراء بحر خزر وارد می‌شود که پارچه‌های نخی ساده و الوان یکسوم واردات بوده و قلم عمده ثانوی قند و شکر که محصولات فرانسوی یا هندی را از بازار خارج کرده‌است و هرپوند به چهارونیم پنس در بازار فروخته می‌شود و این ارزانی قیمت ناشی از مساعدتهائی است که دولت روس به صادرکنندگان روسی از این بابت پرداخت می‌کند و بدین مناسبت رقابت برای محصولات قند و شکر هند با اینکه از نیشکر ساخته می‌شود غیر ممکن است. ظروف و چینی - آلات روسی که تقریباً در همه جا هست به مبلغ ۱۱۵۰۰ لیره بوده و میزان قیمت فلز آلات فقط هزار لیره کمتر.

صادرات به روسیه - اکنون صادرات خراسان را در نظر می‌گیریم که از جهات وضع طبیعی علامت این حقیقت است که تجارت صادراتی با روس به مراتب بیشتر از هندوستان است غیر از آن قسمت از اجناس هندی که از طریق خراسان به سرزمین روس می‌برند.

ارقام صادرات به روسیه (که البته مقداری بوسیله ترانزیت برای مقصد اروپاست) به جمع مبلغ ۱۱۱۵۰۰ لیره می‌رسد که پنبه بواسطه تسهیلاتی که مجری است و قبلاً اشاره کردم موجب این رقم درشت تقریباً ۴۳۰۰۰ لیره است و نصف جمع مبلغ مزبور هم بابت پشم است و معادل ۵۷۰۰ لیره فرش‌های ترکمنی و ایرانی به اروپا فروخته می‌شود. البته این مقدار بخود روسیه صادر نمی‌شود و همچنین از مجموع محصول فیروزه از معدن معروف آن در نیشابور که جمعاً سالانه ۲۳۰۰۰ لیره است در سال ۱۸۸۹ بالغ بر ۱۷۰۰۰ لیره بوسیله خط آهن ماوراء بحر خزر به اروپا صادر گردید.

افزایش تجارت ایران و روس - برای نشان دادن افزایش سرشار در مقدار

۱ - یک منات روسی (۲ شلینگ) هر پوند حقوق انحصار قند و شکر در صورت صدور به خارج مسترد می‌شود ولی در آسیای مرکزی و ایران این مزیت بواسطه اینکه رقبای خارجی از بازارهای ایران رانده شده‌اند از اول مه ۱۸۹۱ ملغی گردید.

تجارت ایران و روس در اثر فعالیت راه آهن ماوراء بحر خزر بهتر است ارقام فوق را با آنچه در نه ماه اول سال ۱۸۸۶ بود مقایسه کنیم. این خط آهن ماوراء دریای خزر در دسامبر ۱۸۸۵ به عشق‌آباد رسید. از ژانویه تا اکتبر ۱۸۸۶ صادرات از ایران به عشق‌آباد ۳۷۰۰۰ لیره بود و جمع کل برای سال ۱۸۸۹ چنانکه فوقاً ذکر نمودم مترادفاً ۱۱۱۵۰۰ لیره و ۱۱۰۴۰۰ لیره بود به عبارت دیگر صادرات در ظرف سه سال تقریباً دوبرابر شد و حال آنکه واردات هم درست سه برابر ترقی کرده است.

۴ - صادرات به هندوستان - در مقابل ارقام چشم گیر مزبور مقدار صادرات به هند انگلیس را می‌توان جمعاً ۳۹۰۰۰ لیره وانمود کرد که تقریباً همه آن هم از مبدأ خراسان است و تریاک بطور کلی برای بازار چین می‌باشد. ده سال پیش جمع محصول تریاک در خراسان فقط ۱۷۹۲۰ پوند بود.

ارزش صادرات غیر از آنچه در خود این ایالت مصرف می‌شود در حدود ۳۷۱۰۰ لیره به هندوستان و معادل ۱۴۳۰۰ لیره به اسلامبول است که جمعاً ۵۱۴۰۰ لیره می‌شود.

تجارت ایران و افغانستان - برای آنکه بررسی خود را درباره تجارت خراسان تکمیل کنیم باید ارتام تجارت ایران و افغانستان را هم بیفزاییم. اختلاف مختصری در تجارت وارداتی و صادراتی دو طرف دیده می‌شود و هر یک متساویاً حوایج طرف دیگر را رفع نمی‌کنند درحالی که افغانستان پالتوی پوستی (پوستین) محصول اختصاصی خود را به ایران می‌فرستد و قسمت عمده صادرات ایران اجناس روسی و قند و فلز آلات است ارزش صادرات خراسان را به افغانستان بالغ بر ۱۸۳۰۰ لیره تخمین زده‌اند و واردات از افغانستان به خراسان ۱۷۳۰۰ لیره.

جمع کل - اگر کل ارقام را جمع کنیم به رقم فرضی میزان تجارت خراسان پی خواهیم برد :

صادرات به روسیه و اروپا	۱۱۱۴۰۰ لیره	واردات از روسیه	۱۱۰۴۰۰ لیره
صادرات به هند	۳۹۰۰۰ لیره	واردات از هند	۶۰۸۰۰ لیره
صادرات به افغانستان	۱۸۳۰۰ لیره	واردات از انگلستان	۲۳۴۰۰ لیره
		واردات از اروپا	۱۵۷۰۰ لیره
		واردات از افغانستان	۱۷۳۰۰ لیره
جمع کل صادرات	۱۶۸۷۰۰ لیره	جمع واردات	۲۲۷۶۰۰ لیره
	۳۹۶۳۰۰ لیره	و جمع کل =	

از این جمع کل باید یک تفریق کلی بشود از این جهت که اجناسی هم جزو واردات به خراسان است و همچنین جزو صادرات از آنجا. از طرف دیگر ارقام صادرات از راه تهران - تبریز و طرابوزان در این فهرست نیامده است. فقدان هرگونه ارقام تجارتی بین ایران و بخارا تفاوت زیادی بطوری که تصور می‌رود ایجاد می‌نماید. صادرات ایران به بخارا تقریباً روی هم رفته از اجناس هند و انگلیس از قبیل چای و نیل حریر و غیره است که جزو واردات بندرعباس محسوب شده بود.

اقداماتی که از ناحیه دولت انگلیس ضروری است - چون وضع و حال فعلی را تجزیه و تحلیل و ضمناً سعی کرده‌ام آینده تجارت خارجی خراسان را پیش‌بینی کنم جا دارد اقداماتی که باید دولت انگلیس به منظور حفظ میزان تجارت خویش و افزایش آن انجام دهد اشاره نمایم تا از کاهش سهم تجارت خود حتی الامکان جلوگیری کرده باشد. در این زمینه پنج اقدام احتیاطی مقدور خواهد بود هر چند که اهمیت همه آنها یکسان نیست.

باید نمایندگان کنسولی بریتانیا تعیین شوند تا بر جاده‌های عمده تجارتی جنوب نظارت و از آن مراقبت نمایند. وقتی که من در بندرعباس بودم حتی یک نفر اروپائی در آنجا اقامت نداشت فقط نماینده‌ای غیررسمی برای امور کشتی‌رانی انگلیسی در آنجا بود.

لازم است اولاً کنسولیاری برای شهر کرمان انتخاب شود و نماینده‌ای کنسولی در یزد و یا برعکس، ثانیاً جاده‌ای که از کرمان به سمت شمال می‌رود از طریق راهور، نهی‌بند و تون که راه اصلی کاروان از خلیج فارس به مشهد است با آسانی و هزینه کم بوسیله تمیز و احیاء کردن چاه‌هایی که پر شده است و مرتب کردن نهرهایی که در آن خطه وجود داشته و سابقاً اسباب کشت و کار بوده است تعمیر و اصلاح نمود. ثالثاً نه فقط در لزوم اصلاح راه جدید تردیدی ندارم، بلکه باید جاده تازه‌ای از بلوچستان انگلیس تا مرز ایران ایجاد و از خاک افغانستان بکلی صرف نظر شود مثلاً از کوئته راهی از طریق سیستان تا بیرجند کشیده شود. اینها اقدامات کاملاً شدنی است و دلیلی در بین نیست که در انجام این کارها برای پیشرفت نفوذ هند و انگلستان قصور ورزید.

چاره چهارمی که بدون تردید مورد توجه حکومت هند هم واقع شده است این است که باید موجبات تنبه برای امیر افغانستان فراهم ساخت نه از جهت اقتصادی که شک ندارم عبدالرحمن خان رفتار تمسخر آمیز موجهی خواهد نمود، بلکه مطابق خواسته صریح افراد و استی که در زیر دست او افتاده‌اند، و مطلوب هم این است که سیاست مالی را که درباره او داشته‌ایم و به زیان زیردستان و مایه رنجش همدستان عمده اوست تغییر دهیم.

چاره پنجم و آخرین که راجع به آن در فصل سیستان شرح وافیه و کافی خواهم داد این است که خط آهن نیکو اثر و متقابلی، دولت بریتانیا در جنوب بسازد تا در مقابل راه آهن ماوراء بحرخر در شمال وسیله تعادلی ایجاد گردد و ما را قادر سازد که در زمینه پهناوری با سلاح خود روسیه با او رقابت کنیم.

طمع روس درباره خراسان - اینک دلایلی را بازخواهم نمود که علاوه بر منافع تجارتی که هردو دولت روس و انگلیس را وادار می‌سازد که نسبت به خطه خراسان کاملاً علاقه‌مند باشند، هدف سیاسی دولت روس از نقشه‌های دور و درازی که در این فصل ذکر کرده‌ام چیست و در مقابل، انگلستان چه منافع متقابل و مسئولیت‌هایی دارد.

علاقه کشورگشائی دولت تزاری با آنکه نویسندگان روسی آنرا انکار دارند به حدی است که هر کس که دیده باز دارد ممکن نیست متوجه حرص و آرزوی طلبی که ذهن دولت تزاری را تسخیر کرده است نشود. در ضمن کشورگشائی و پیشرفت نفوذ هر دولتی دوره‌ای هست که شهوت دست‌یابی بر اراضی جدید از هر حس دیگر قوی تر است.

روسیه در حال حاضر این مرحله توسعه امپراتوری را طی میکند، انگلستان آن دوره را پیموده و سابقاً حظ و خوشی‌مستی بخش آن را با حدت تمام چشیده است اینک دوره محافظه‌کاری را سیر میکند. به عبارت دیگر منافع روس در خراسان جنبه دست‌یازی احتمالی دارد و انگلستان برعکس به هیچ وجه خیالی در سر ندارد که وجبی از آن سرزمین را تصرف کند و هرگز چنین کاری نخواهد کرد.

خط آهن ماوراء بحر خزر شاهد بارزی است - هرگاه بخواهیم دربارهٔ موجبات نهائی غور کنیم که چرا دولت تزاری طالب تصرف خراسان است در خواهیم یافت که این دلایل چندان هم از نظر ما دور نیست. فتوحات روسیه در ماوراء بحر خزر او را بر خطه‌ای مسلط گردانید که قسمت اعظم آن بیابان و تنها نقاط مزروع آن واحه‌های مجزائی است که در کوهپایه‌هاست.

در سمت دیگر این جبال تا امتداد سیصد میل سرزمینی است که در جلگه‌ها و تنگه‌های آن و در کوهستانات آن نعمت‌های سرشاری شامل انواع میوه و مواد معدنی از هر قسم و بخصوص غله به حد وفور هست و او چون فرد دور- افتاده‌ای است که در میان سنگلاخی چادر زده است و این محل بوسیله کوهستان از مراتع خرم و کشتزارها که برای او خوراک و برای چهار پایانش علیق و برای هر دو وسیله آسایش در بر دارد جدا گردیده است، در این صورت چه شوق و التهابی که روس در واقع نسبت به عبور از موانع مزبور و دست‌یابی بر آن منابع وجود ندارد.

روسها نسبت به خراسان این احساسات را دارند، ایشان می‌توانند از

اراضی اخال تکک به قوچان و از عشق آباد به مشهد رهسپار شوند و در این سرزمین مواد و وسایلی خواهند یافت که قادر است لشکر عظیمی را سیر کند و کوهستانات آن سنگرهای متناسب جهت حمله و هجوم است و مردمی آرام دارد و زمین آسوده- ایست که می‌توان در آنجا نقشه‌های جدید کشید و پایگاهی است که در آینده بکار آید.

پایگاه بر ضد هند - به این مناسبت یعنی امکانات سیاسی آینده است که خراسان در نظر دولت روس این همه ارزش و اهمیت کسب کرده است. در حال حاضر روسیه بوسیله خط سرحدی سروسر ریجوی از خاک افغانستان جدا شده است و این خطی ساختگی است با مسافت ۳۵۰ میل از هری رود تا جیحون. نسبت به این خط بدون تردید هرآن امکان تجاوز متصور است، ولی از این راه متصرفات قابلی نصیب روس نخواهد گردید و چنین اقدامی احتمال و بلکه امکان قطعی خطر جنگی را با بریتانیا در بر دارد.

پس آیا به جای آن بهتر نیست که با حرکتی دورانی جناح دشمن را طی کنند. ایران از گردنه ذوالفقار تا انتهای جنوبی سیستان دارای مرز مشترکی با افغانستان است و هر دولتی که در این طرف مرز ایران مستقر شود هرات را در اختیار خواهد داشت (جاده‌ای عرابه‌رو بین مشهد و هرات به طول ۲۳۰ میل هست) و از آنجا جاده را از فراه و گرشک تا قندهار می‌تواند تهدید کند و تا سواحل هیرمند را تحت نفوذ قرار دهد.

هرگاه روس در خراسان استقرار یابد بخصوص چنانکه سعی کرده‌ام نشان بدهم اگر در امتداد سرحدات آن مستقر شود به هیچ وجه احتیاجی به تجاوز نسبت به خط مرزی انگلیس و افغانستان نخواهد داشت و سراسر سرحدات غربی افغانستان در معرض حمله و نفوذ او واقع خواهد گردید. بعلاوه او در سیستان با قسمتی از خاک بلوچستان که هنوز سرنوشت مالکیت آن روشن نیست و مورد

اختلاف است و فقط با خط مقدم کوتاهی از نقطه سرحدی انگلیس در پیشین جدا شده است نزدیک خواهد شد. سرانجام بعد از رسیدن به این مقصد، نیمی از راه را تا دریا پیموده و اگر خط آهنش تا نصرت آباد امتداد یابد با خشنودی تمام در صدد تصرف بندری در کنار اقیانوس هند خواهد افتاد و با این ترتیب آرزوی دیرین او که دسترسی بر مخرجی به دریاهای جنوبی است تحقق خواهد یافت.^۱

مصالح بریتانیا در خراسان - اوضاع طبیعی راکه وصف کرده‌ام و خیالات

روس که شواهد انکار ناپذیری راجع به آن می‌توان عنوان نمود و اهمیت هرگونه حرکت و اقدامی که بر ضد افغانستان بشود اینها اقداماتی را از جانب انگلستان برای تأمین منافع خویش در قلمرو همایونی ایجاب می‌نماید. آنها که عقیده دارند خراسان تا هند فاصله طولانی دارد و از این بابت مایه نگرانی موجود نیست فقط استدلال غلطی را با کمال حماقت تکرار می‌کنند که تجربه‌های گذشته بی‌پایگی آن را نشان داده است و نتیجه همین وضع ناهنجاری است که در افغانستان و ایران داریم.

بعضی‌ها گفته‌اند که افغانستان سد پولادین سرحد شمال غربی هندوستان عزیز ماست و هرگونه موافقت با این عمل ناهنجار که یک دولت بیگانه حتی در حریم این سرحد سنگین جا پا پیدا کند از خط‌های درجه اول نظامی محسوب می‌شود. سیاست بریتانیا در خطه خراسان این است که مصالح انگلستان و افغانستان را در آنجا مصون سازد و به هیچ وجه تغییری را در وضع کنونی ایران نپذیرد و بخصوص ناظر و نگران آزادی راه‌هایی باشد که برای پیشرفت تجارت انگلستان ضرورت کامل دارد و اگر آن راهها به جای دوست در دست قدرتی بیگانه باشد خطر نمایانی از لحاظ هندوستان خواهد بود.

۱ - در این که این نقشه‌ها خیالی نیست و بلکه جداً در روسیه مورد علاقه است در فصل نهمی که در باب سیاست انگلیس و روس در ایران خواهد بود برای اثبات موضوع دلایل کافی بیان خواهد نمود.

این موضوع مایه تسکین خاطر است که ژنرال مک‌کلین که اخیراً سرکنسول بریتانیا در مشهد تعیین گردیده کنسول ما در سیستان نیز هست، هرچند که نماینده جداگانه‌ای باید برای سیستان در نظر گرفت، همان سیستانی که با مرزهای بلوچستان این همه نزدیک و از لحاظ تأمین منافع بریتانیا حائز اهمیت بسیار است، و اگر منابع آن با وسایل علمی آبیاری و بوسیله خط آهن حمایت شود شاید آنجا بهترین کانون قدرت اقتصادی ما در سراسر ایران مرکزی و جنوبی خواهد شد و حتی کلید، وراز تفوق روس را در خراسان شمالی نیز می‌توان درهم شکست.

تمایل ایران - در خاتمه جا دارد آنچه را که به عقیده من رویه مردم خراسان نسبت به روسیه و انگلستان است و همراهی یا خلاف آن را که این دو دولت در اجرای خیالات خویش می‌توانند از ناحیه اهالی آنجا انتظار داشته باشند بیان کنم. سیاحان قبلی از قبیل فریزر^۱، مک‌گرگور^۲ و ناپیر^۳ به تفصیل آنجا را در مورد خراسان شمالی را نسبت به خاندان قاجار و بی‌علاقگی آنها را نسبت به حکومت مرکزی تهران نوشته‌اند.

سرور زمان و حکومت استوار و اقتدارآمیز پادشاه فعلی در زدودن این احساسات منفی تأثیر فراوان داشته است. در خراسان نیز در حال حاضر به همان اندازه دیگر نقاط ایران وفاداری منفی هست و منظورم از وفاداری منفی آن است که فرمانروائی ناصرالدین شاه در نزد اکثریت اهالی با حالت رضا و تسلیم مورد تمکین است، زیرا که خود مردم همت و جرأت نهضتی برای امکان تغییر ندارند. اما این احساسات در هیچ جا هم دال بر علاقه و تأیید نیست و به هیچ وجه هم کمترین تأثیری در تأمین یگانگی واقعی ملی ندارد. بنابراین در حالی که تقریباً محال می‌نماید که مردم قدیمی بر ضد سلطان بردارند به همان اندازه نیز خیلی دور

۱ - کتاب سفری به خراسان فصل ۲۲ « طی مسافرتم به مشهد هیچ چیز بیشتر از این موضوع در من تأثیر ننمود که نفرت شدیدی که همه طبقات نسبت به خانواده سلطنتی قاجار داشتند، هیچ وقت نام آنها بدون ابراز انزجار ذکر نمی‌شده و نام ایشان ظاهراً با آنچه دال بر خونخواری و ظلم و بی‌دادگری است توأم می‌باشد » (این به سال ۱۸۲۲ مربوط بود).

۲ - مسافرتی به خراسان جلد اول صفحه ۲۵۳ « در خراسان حرف دیگری علاوه بر تمایل ضد رژیم تزاری هست و آن تحقیری است که مردم نسبت به خاندان قاجار دارند و بارها این موضوع را شنیدم که به هیچ وجه هم جنبه تعریف و ستایش نداشته است. » (و این در سال ۱۸۷۵ بود).

از احتمال است که به خاطر نجات وی جان نثاری کنند، از این رو می‌توان گفت که اطاعت و وفاداری ایشان خالی از خطر نیست.

بر ضد افغانها که مذهب تسنن دارند و غرضی دیرین، این احساسات را تا حد اتحاد ملی می‌توان تهییج نمود، ولی من در اینجا توجهی به امکان وقوع جنگ و جدالی بین ایران و یک دشمن آسیائی ندارم، بلکه منظورم نقشه‌ها و خیالات دولت نزاری است. بنابراین اگر همین فردا روسیه اقدام خصومت‌آمیزی بر ضد خراسان بکند از سکنه این ایالت چه انتظاری می‌توان داشت؟

ابهت روس - پاسخ من این خواهد بود که اگر در مقابل چنین نهضتی کمترین قدرت نظامی پیش آید هیچ حرکتی نخواهند کرد و بلکه ساکت و آرام خواهند نشست و تغییر فرمانروا را با رضا و تسلیم تحمل خواهند کرد و خواهند گفت که تقدیر چنان بوده‌است و آن نیز خواهد گذشت و هرچه باشد کارها بدتر نخواهد شد. تباهی بی‌حد و حساب دستگاه فعلی اداری ایران که در نتیجه آن مردم بیچاره دیرزمانی بدون آنکه امید داد و نجاتی داشته باشند جور و اجحاف دیده‌اند به آنها این درس را آموخته‌است که از جزئی‌ترین اثر و حرکتی که نوید تغییر در بر داشته باشد استقبال بسیار نمایند و من قادر به این اظهار نیستم که آیا شمالی‌ها در ایران محبوبیت دارند یا نه و با آنکه به منابع بسیار و به صورتی دامنه - دار مراجعه نمودم و جواب‌های مختلف و متضاد از افراد شنیدم. ولی شهرتی که ایشان در خراسان به مناسبت آزادی افراد ایرانی که در بخارا و خیه اسیر و بیشترشان هم ایرانی و از همین ایالت خراسان بودند^۱ و نجات یافتن آنها در

۱ - خلاف این قول را هیچ‌گاه نشنیده بودم تا وقتی که در کتابی روسی راجع به ایران نوشته‌ام و گوردوینی کف که به سال ۱۸۷۸ در سن پترزبورگ انتشار یافت بدستم رسید. نویسنده روسی از جانب انجمن امپراتوری جغرافیائی مأمور شد با کاروان تجارتی که زیر نظر ژنرال گلوکوفسکی در سال ۱۸۷۴ به مشهد برود و اظهارات او یعنی گفته‌های یک تاجر روسی بنام بوم‌گارتن بود که سالیان دراز در شاهرود اقامت داشت و مسافران انگلیسی مانند بیکر، ناپیر و مک‌گرگور او را ملاقات کرده بودند. بوم‌گارتن که از قرار معلوم می‌دانست چه می‌گوید و حسن ضد روسی نداشت می‌گفت آزادی ایرانیان هیچ‌گونه محبوبیتی برای روس تولید نموده‌است و اظهار میداشت که ایرانی‌ها با آنکه نسبت به روسها تعلق می‌گویند با ابراز تحقیر هم عقیده دارند که ایشان اخبار رفتار و طبع کاری آنها را به عرض شاه می‌رسانند.

مناطق مرزی از تاخت و تاز ترکمنها که با ابهت کثرت جمعیت ایشان و پیشرفت پیوسته آنها، به این مردم که در اصل راه و رسم کاروانی داشته‌اند آموخته‌است که تعالی آنها را با حس توأم تسلیم و احترام بنگرند.

بعضی‌ها می‌پندارند که پیش‌آمد تغییر، خوش‌تأثیر خواهد بود و اکثریت هم آن را اجتناب ناپذیر می‌شمارند. همدردی نفراتی محدود با کمک بی‌حالی افرادی کثیر گروه مخالفان را بی‌سلاح خواهد کرد و راه را برای پیروزی سهل و آسان هموار خواهد ساخت. اگر از روی کنجکاوی استفسار شود که آیا قضیه دین تأثیری ندارد و امکان جهاد با اجانب در میان نیست جواب این خواهد بود که دولت روس تا تمام احتمالات را در نظر نگیرد اقدامی نخواهد کرد.

عمال مذهبی در مشهد نفوذ بسیار دارند و تردیدی نیست که در فکر و کار مردم تأثیر می‌نمایند. بیم از هرگونه تجاوز نسبت به آستانه مقدس و یا موقوفات حضرت و یانست به مزایا و ناروائی‌هایی که آن محیط را فرا گرفته‌است حتماً انگیزه سخت‌ترین حس خصومت خواهد شد. اما دولت روس همواره شکیبائی سرشار نسبت به رفتار مذهبی و خرافات دوستی اتباع مسلمین خویش نشان داده‌است و این‌گونه سوء ظن‌ها با آسانی بر طرف شدنی است.

بدبختانه ملاها و مجتهدین مانند اکثریت هموطنان خود به پول و مال تعلق خاطر بسیار دارند و به همین دلیل هم بود که هنگامی که خان کهنسال قوچان به من اظهار داشت که تمام افراد خراسانی برای حفظ مشهد جنگ و جان نثاری خواهند کرد حرفش را باور نداشتم. نظرم این است که اگر مشهد سرنوشت سقوط داشته باشد بدون ضرب شستی خواهد افتاد و تعویض زمامدار خراسان بدون خونریزی پیش خواهد آمد.

احساسات نسبت به انگلستان - وقتی که من چنین نفوذ سرشاری را به روسها نسبت می‌دهم به اندازه سرسوزنی این مزیت را مختص ایشان نمی‌شمارم. اگر انگلیس‌ها در وضع و حالی بودند که می‌توانستند فشاری وارد سازند و یا

اقدامات مشابهی نمایند به نظر من با استقبال وافی و کافی روبرو می‌گردیدند حتی بیشتر از اندازه‌ای که رقیب‌های وی می‌پندارند. عادت ایشان این است که در ایران رفتار تا حدی خشونت‌آمیز دارند هرچند این رویه شاید وحشت‌انگیز باشد و یا حتی جلب احترام نماید، اما تولید علاقه نمی‌کند از طرف دیگر رویه صمیمانه تر و برازنده انگلیسی ما برای دولت بریتانیا قدر و منزلتی تأمین ساخته است که با وجود فقدان وسایل نمایان اقتدار، از قبیل نیروی نظامی و همجواری با قلمرو همایونی باز در خور تمجید فراوان است.

قبیله تیموری که شرح دادم در سراسر مرز شرقی خراسان در علاقه دوستی نسبت به انگلستان شهرت دارند و هرچه بیشتر به حدود و سرحدات هند نزدیک تر شویم این محبوبیت به همان نسبتی که آثار حکومت عادلانه و قرین بردباری دیده می‌شود افزایش می‌یابد. ایرانیان رفته رفته با وضوح کامل پی می‌برند که بریتانیا طالب یک وجب از خاک ایشان نیست ولی شمالی‌ها که در همسایگی‌اند و صاحب قدرتی سرشار، از استعمال زور در انجام دادن منظورهای خود مضایقه ندارند و حال آنکه انگلستان در نقطه‌ای دور دست واقع شده است و از این رو اسباب قدرت‌نمایی آشکار فراهم ندارد و در حینی که از پیشرفت نفوذ انگلستان استقبال می‌شود و مورد حمایت است روح توانا و عده‌ای که مقاومت مؤثر در مقابل خیالات حکومت تزاری بنمایند در میان نیست. خراسانی‌ها نیز مانند هموعان خویش در سراسر جهان دوستی زور فروشان را دوست ندارند.

جاده‌های فرعی در خراسان شرقی

مشهد تا تربت حیدریه. رجوع شود به کتاب. اچ. دبلیو. بلو (۱۸۷۲)
از دره سند تا دجله و کتاب سرهنگ اسمیت (۱۸۷۲) ایران خاوری.
تربت حیدری. به باجستان باز رجوع شود به دو کتاب مزبور.
باجستان به قاین. رجوع شود « « «
قاین به بیرجند. « « « «

فراه (افغانستان) به نیشابور از راه بیرجند و تون و باجستان. رجوع شود به کتاب قریه (۱۸۴۵) سفری با کاروان.
فراه به سمنان از راه خور و طبس.
طبس به بیرجند از راه تون و قاین. رجوع شود به کتاب سر. مک گرگور. مسافرتی در خراسان.
بیرجند به پهری (هرات) از طریق قورق و یزدون.
شاهرود به هرات از راه ترشیز و خواف.
لاش جوین به کرمان از راه نه. کتاب خانیکف.
سمنان به باجستان و جوین. مقاله واگهام Waugham (۱۸۸۸) در نشریه انجمن پادشاهی آسیائی.

فشاری که ناگزیر در سرحدات شمال غربی و شمال شرقی تحمل می‌نماید با پیش-کشیدن دعاوی ارضی در این حدود مایه تسکین خاطر برای خویش فراهم سازد.

۱ - ذوالفقار به سیستان - خط مرزی که در اینجا مورد نظر است از لحاظ طبیعی به چهار ناحیه تقسیم می‌شود که به درجات مختلف هر کدام ثبات کافی و یا وضع سیاسی متغیر داشته است. قسمت اول این نقشه مربوط به ناحیه ایست از ذوالفقار، تا حدود شمالی سیستان که بالغ بر سیصد میل است. از موقعی که هرات و توابع آن از خراسان انتزاع یافته است در این قسمت مزر مشترکی بین دو کشور وجود داشته که کم و بیش مورد قبول هر دو طرف بوده است بدون آنکه هیچ موقع خط مرزی تعیین شده باشد و همین امر سبب تجدید اختلافات گردیده که بر حسب معمول یا در اثر نزاع سرکرده‌های محلی و یا راجع به حق تصرف آبهایی است که گرانبهارترین و گاهی نیز یگانه سرمایه ایست که طبیعت در این حدود به ودیعه نهاده است. یکی از موارد اختلاف بین ایران و افغانستان که دیر زمانی قبل از مسافرتم به آن حدود وجود داشته راجع به ناحیه مرزی هشتادان در موازات خط بین کوهستان و غوریان بوده است. انگلیسی‌ها که در این قبیل امور به منظور میانجیگری مورد مراجعه قرار می‌گیرند و چند بار هم به این کار پرداخته‌اند که غیر از درد سر ثمری نداشته است باز برای حکمیت دعوت شدند و رأی هم در این باره داده شده است که باید اظهار کنم چنانکه مک‌گرگور معتقد بود یک نتیجه برجسته داشته که هر دو طرف را ناراضی ساخته است. من فقط از آن جهت به این موضوع اشاره می‌کنم که در این نواحی، مرزی هنوز درست معین نیست و در کمتر نقطه‌ای مشخصات طبیعی وجود دارد که غالباً از پیش-آمدهای عادی است. بعلاوه افرادی در آن حدود هستند که توجه چندانی به پست‌ها و علامات مرزی ندارند.

۲ - سیستان - ناحیه دوم سرحد سیستان است که هیأت مرزی انگلیس و ایران و افغانستان به ریاست سر. اف. گلد اسمید در سال ۱۸۷۲ تشکیل و حدود

فصل نهم

مسئله سیستان

و نو بر شن زار سیستان گذر کرده‌ای
و رود هیرمند و رود زره را دیده‌ای
ماتیو آرتولد (داستان رستم و سهراب)

مرز شرقی ایران - از ذوالفقار که بر ساحل هریرود واقع شده و ابتدای خط سرحدی جدید سال ۱۸۸۷ روس و افغانستان است و در آنجا خاک روسیه و افغانستان و ایران به هم میرسند مرز ایران در موازات طول جغرافیائی ۶۱ درجه راست به سمت جنوب امتداد می‌یابد و تا چند صد میل خط مرزی در بعض جاها تعیین گردیده است و در سایر قسمت‌ها اصلاً خط و علامتی وجود ندارد.

از گردنه ذوالفقار تا کرانه اقیانوس هند از گواتر جمع مسافت ۷۰۰ میل و نسبتاً مستقیم است و در سراسر آن ایران از سمت شرق با دو کشور مجاور، مرز مشترک دارد بدون اینکه با هیچ کدام از آنها یعنی افغانستان و بلوچستان مناسبات نیکو داشته باشد و ایران پیوسته با این دو دولت راجع به خط مرزی اختلاف نظر داشته و تصادماتی گاهی بی‌دوام و در مواردی نیز پایدار با دو دولت دیگر نسبت به اراضی محل اختلاف پیش آمده است و اینها حیرت‌آستنباط می‌شود که از این سه کشور، دولتی که بیشتر از دیگران خیال گسترش خاک خود را دارد ظاهراً ایران است و شاید هم این دولت بدین وسیله می‌خواهد در مقابل وضع زور و

هم تعیین گردید که این موضوع قسمت عمده مطالب این فصل خواهد بود. طول این قسمت از شمال تا جنوب در حدود ۱۲۰ میل است ولی چون خط جدید سرحدی که به وسیله حکمت مشخص گردیده در امتداد جنوب شرقی تا محل التقای رودخانه هیرمند انحرافات متعددی دارد و سپس به طرف جنوب غربی منحرف می‌شود طول دو ضلع دیگر مثلث که در فوق ذکر شده خیلی بیشتر از ضلعی است که وتر محسوب می‌گردد.

۳ - سرحد ایران و بلوچستان - بنا بر ترتیب، قسمت سوم امتداد خط مرزی است که از جنوب سیستان که در سال ۱۸۷۲ تعیین حدود شده تا انتهای شمالی سرزمین مکران می‌رسد که یک سال قبل از آن خط مرزی مشخص شده بود یا به عبارت دیگر از کوه ملک سیاه تا جالق که در حدود دوست میل است هیچ وقت تحدید حدود نشده و احدی از چگونگی آن اطلاعی ندارد و در هیچ نقشه‌ای هم به رنگ واحد علامت‌گذاری نکرده‌اند و غالباً از روی جهالت و به دلیل واضح ترکیب آنرا از کوههایی که در نزدیکی جالق است با خط مستقیمی به سمت جنوب شرقی می‌کشند. در این منطقه بلوچستان همسایه شرقی ایران است. ولی ایلات خانه بدوش بلوچ که در منطقه مرزی چادر دارند نسبت به خان کلات انقیاد چندانی نشان نمی‌دهند و در واقع مستقل به شمار می‌روند.

۴ - سرحد مکران - درخاتمه باز بنا بر ترتیب، ناحیه جالق تا بندر گواتر در کنار دریاست که صدو سی میل طول دارد و من آن را سرزمین مکران نام می‌دهم، زیرا که قسمتی از بلوچستان که بین ایران و کلات می‌باشد تحت این عنوان معروف است و آن در شرایط خاص دشواری از جانب سر. اف. گلد اسمید در سال ۱۸۷۱ تعیین حدود گردیده، ولی نتیجه کار او مورد پسند همه نیست.

قسمت مرزی اخیر واقع در سرحدات علیا و سفلی ایران و بلوچستان در فصل جداگانه راجع به ایالات خاوری ایران مورد بحث قرار خواهد گرفت. در اینجا فقط به این مناسبت که وضع بخصوص سیستان از جهت اوضاع و احوال نقاط مجاور آن مشخص شده باشد مذکور افتاد.

حوزه سیستان - در فصل گذشته اشاره کردم که سیستان از توابع ولایت قاین است و امیر علم خان از بیرجند بر آن حکومت می‌کند و از طرف خود در آنجا نایب‌الحکومه‌ای دارد که فرماندهی پادگان نصرت آباد هم با اوست. در اینجا قصدم این است که معلوم شود چگونه سیستان اساساً تحت فرمانروایی ایران درآمده و انگیزه اعزام هیئت مرزی سال ۱۸۷۲ چه بوده است و برای آنکه این قسمت از داستان را بهتر باز نمایم باید شرحی نیز راجع به این ولایت و تاریخ قدیم آن بیان کنم.

اصل نام سیستان - اسم سیستان یا سجستان از ریشه سگستان یا سرزمین سگان یا سکه‌ها مشتق گردیده و به طوری که سر. اف. رالینسن نظر داده است این موضوع هیچ وقت از ناحیه نویسندگان معتبر عرب یا ایرانی مورد تردید واقع نشده است اگر چه جای تعجب است که گروهی از یوبیان سرگردان یعنی سیزیان‌ها که در قرن سوم میلادی از حدود شمالی به این نواحی فرود آمده‌اند در آن سرزمین اثری جاویدان باقی گذاشته‌اند و حال آنکه فقط دوره صد ساله‌ای آنجا را در تصرف داشتند. این عده که به وسیله بهرام دوم پادشاه ساسانی (۲۷۵ - ۲۹۲ میلادی) تار و مار و از صفحه روزگار ناپدید شده‌اند، ولی با نام سیستان اسم و یادگار جاودانی یافته‌اند.^۱

مورد استعمال آن - در دوره‌های متعدد تاریخ، سرزمین‌هایی با مساحت مختلف با عنوان سیستان معروف بودند و آن با گسترش یا کاهش مساحت قلمرو و فرمانروای آن منطقه بستگی داشته، ولی استعمال محدود این نام در این ناحیه همواره مانده است که خود زمینه‌ای و دریاچه‌ای و آب هیرمند (هلمند) و رودخانه‌های دیگر دارد که جریان آن‌ها در فرو رفتگی‌های سطح زمین که حدی بسیار مشخص و از شمال به جنوب بالغ بر ۲۰۰ میل طول دارد با هم ارتباط می‌یابد و تردیدی نیست که در روزگار باستان این گودها (فروبارها) پر از آبی بوده

۱ - چند تن از نویسندگان انگلیسی نام این محل را از سق (طق) که درختی محلی است پنداشته‌اند. ایرانیان چوب این درخت را برای سوخت بکار می‌برند.

که از دریاچه بزرگ فرو می‌ریخته و بعداً در اثر کانال‌های مصنوعی و مجاری دیگر مقدار آب رودخانه بسیار تقلیل یافته و یا در واقع از بین رفته است و من تصور می‌کنم به زودی به صورت اصلی در خواهد آمد.

وضع کنونی - سیستان جدید شامل سه ناحیه فرو رفته اصلی است که به اقتضای فصل و میزان طغیان آب در موسم بهار متناوباً به صورت دریاچه، باتلاق و یا اراضی بکلی خشک تبدیل می‌شود. اولین گودی‌ها مشتمل بر دو قسمت آب کم عمقی است که از رودخانه‌های هاروت و فراه که از شمال جاری است و هیرمند و رودخاش یا خشک‌رود که به ترتیب از سمت جنوب و مشرق جریان دارد این دو دریاچه یا آبدان (به هرسو یکی آبدان چون کلاب «کلیله و دمنه» م) به وسیله نزار آبوهی که به همین نام نیز از معروف می‌باشد بسته به مقدار آبی که دارد به شکل نزار یا نرداب در می‌آید.

در هنگام طغیان این دو دریاچه که معمولاً وضع جداگانه دارند یکی می‌شوند و ریزش آب از نزار به گودی بزرگ ثانوی که با عنوان پرطمطراق هامون یا محل پهناور مشهور است و آن آب کم عمق وسیعی است که تا چندین میل به طرف جنوب امتداد می‌یابد. موقعی که هیئت انگلیسی در سال ۱۸۷۲ آنجا بودند هامون بکلی خشک بود، و از درون آن رفت و آمد می‌کردند. اما در سال ۶ - ۱۸۸۵ وقتی که اعضای هیئت دوم سرحدی روس و افغان از کویته از این طریق عازم حدود هرات شدند هامون شکل دریاچه عظیمی داشت که چندین میل مساحت آن بود، و کوه خواجه که از جبال مشهور و علامت طبیعی برجسته- ایست و معمولاً حد غربی آن شناخته می‌شود جزیره‌ای در میان دریاچه به نظر می‌رسید^۱ در مواقع طغیان فوق‌العاده آب از خود هامون نیز لبریز می‌شود. در چنین

۱- کوه خواجه که بکوه رستم معروف است برآمدگی ننگ‌از سنگ سیاه صیقلی با ارتفاع ۴۰۰ پا از سطح هامون تا مساحت چند میل علامت مشهوری را تشکیل می‌دهد و آن از تلاع خاندان کرانی بوده که در سیستان فرمانروائی داشته‌اند و می‌گویند که یکی از افراد آن خاندان هفت سال در آنجا در مقابل لشکر نادرشاه مقاومت نمود و همچنین یکی از گردشگاههای اهالی سیستان است و در نوروز (۲۱ مارس) در آنجا بازاری ترتیب می‌دهند و قسمت هموار قله برای اسب‌دوانی بکار می‌رود. جهت اطلاعات بیشتر رجوع شود به مقاله «دیداری از کوه خواجه» نوشته سرگرد لووت در نشریه انجمن سلطنتی جغرافیائی ۱۸۷۴.

موقعی که آب از سیل «سرشیله» به سمت جنوب جریان می‌یابد در فرو رفتگی سومی که شرحش ذکر گردید و گود زره خوانده می‌شود می‌ریزد. هنگام تشکیل هیئت مرزی می‌گفتند یک عمر است که چنان اتفاقی نیفتاده و جریان عادی وساری این است که رودخانه غالباً خشک است نه آنکه دریاچه‌ها لبریز باشند و زره معمولاً قیافه‌آشنای نم‌زار را داراست^۱، ولی در سال ۱۸۸۵ یکی از مأموران انگلیسی که در بلوچستان سرگرم تحقیقات بود عمق آب دوپا بوده که به سرشیله می‌ریخته و هامون بزرگی در قسمت شمالی زیره (زره) تشکیل داده بود و می‌گفتند محیط آن یکصد میل بوده است.

تغییر شکل بی‌درپی - از شرح فوق به آسانی استنباط می‌شود که شکل سیستان چه اندازه تغییر نموده است و از لحاظ جغرافیای تطبیقی برای نویسندگان چه صورت معما آمیزی دارد، زیرا که نه فقط دریاچه‌ها طغیان می‌کند و ته‌میکشد و ناپدید می‌شود - بلکه رودخانه‌ها نیز پیوسته تغییر مسیر می‌دهند و گاهی با انحرافی ناگهانی در مجرائی که مصنوعی بوده جاری می‌شوند و آن را به یک کانال طبیعی تبدیل می‌سازند تا انگیزه حیرتی در نظر نویسندگان آینده شود. از این رو تعجب آور نیست که از یک سو سواد رسوبی سرشار به صورت درهم برهمی ثروت حاصلخیزی آن سرزمین را دوچندان می‌سازد و به همان نسبت نیز بیشتر از هر زمین مشابه دیگر در جهان شهرها و مساکن مخروب دارد.

۱ - وقتی که در سال ۱۸۷۷ سرمک‌گزگور مشغول کشف اراضی مجهول بلوچستان بود سراسر زره را در ضلع جنوبی در عرض دو روز و نیم پیمود بدون اینکه حوضچه‌ای که آب شور- مزه‌ای داشته باشد یافته باشد. در هیچ طرفی اثری از رطوبت و نم مشاهده نمود و در همه جا حال بدین منوال بود و چیزی جز شن وریگ جلب نظر نمی‌کرد و همه نهال و گیاهان مثل استخوان خشک بود که با جزئی تماس، ریز و خاک می‌شده و سرانجام وی با مشقت فراوان توانست اندک رطوبت و آبی از زیر خاک در آورد و از این جهت بود که با سبک بی‌پیرایه غیرقابل تقلید خویش به شرح آن پرداخته است: «هرگاه کسی بخواهد به زیره دسترسی یابد بی آنکه به آنجا رفته باشد شاید من بتوانم نسخه‌ای راجع به ترکیب آب آنجا بنویسم به این ترتیب که اولین آب بد نما را که بیابید مقداری بردارید و بقدری نمک با آن مخلوط کنید که طعمش همان اندازه نفرت انگیز شود که شکل آن است سپس از گاز چراغ خیابان‌های لندن قدری به آن بیفزایید و قدری هم گنداب کشتی بر آن اضافه کنید و بعد آن را با شدت هرچه تمام تر بتکانید آب زره بپست می‌آید» از کتاب «سرگردانی در بلوچستان».

تاریخ افسانه‌های آن - این بود شرح اجمالی راجع به وضع و ترکیب طبیعی سیستان اینکه شمه‌ای از تاریخ آن را نیز بیان می‌کنم . از عهد باستان تأثیر و خاصیتی در خطه سیستان وجود داشته که نیروی تصور و خیال ایرانیان را تسخیر کرده است . این سرزمین نیمروز نام دارد که ظاهراً با نیمروز شکارچی توانا بی‌ارتباط نیست و اقامتگاه جمشید و زادگاه داستانی رستم دستان فرزند زال پنجمین نفر از اعقاب جمشید است .

پادشاه آرثور^۱ در داستان‌های انگلیسی همان وضع و مقام را دارد که رستم پهلوان داراست . چون روی هم‌رفته آرثور فردی فانی بوده (و اگر گفتار تنی‌سن را قبول کنیم ، کم و بیش یک جنتلمن ، منتهی جنتلمنی که در قرن نوزدهم تخیل شده باشد به شمار می‌رفته) در صورتی که رستم با دیوها و شیاطین در افتاده و همچنین بر ضد لشکریان نابکار توران و افراسیاب نبرد کرده است .

شاید سن جرج ازدها افکن در تاریخ ما نزدیک‌ترین معادلی با رستم باشد و به همان ترتیبی که ما شرح دلآوری بی‌همتای او را نقش سکه‌های خویش می‌سازیم ایرانیان هم با صحنه‌های مربوط به داستان‌های شگفت انگیز رستم سردرها و دروازه‌ها و ستون‌ها را آرایش می‌دهند .

تاریخ باستانی - سیستان از دوره اسکندر به وجه روشن‌تری در تاریخ معلوم جهان نمودار می‌شود از همان زمانی که « زرنج یا زرنک »^۲ نام داشته (که همان سرزمین سرنگیان^۳ هرودوت است) از قرار معلوم اسکندر در لشکر کشی خود به خاور از راه سیستان به هندوستان رفته ، اما در بازگشت با آنکه خود او راه جنوبی‌تر مکران^۴ و کرمان را برگزید عده محدودی را هم به فرماندهی کراتروس^۵ از طریق آراخوزیا^۶ و زرنج فرستاده بود . در دوره پادشاهی ساسانیان سیستان از سراسر با شکوه دین زردشتی بوده و آخرین پادشاه این خاندان یزدگرد که از جلوشکر پیروز عرب می‌گریخت پیش از ورود به سمرقند در آنجا به سرنوشت شومی گرفتار آمد از سیستان عبور کرده است .

در دوره بعد سیستان به عالی‌ترین درجه رفاه مادی رسید . خرابی‌های عظیمی را که خاطر نشان کردم به زمان تسلط اعراب باید نسبت داد^۱ . در قرن نهم میلادی خاندان محلی صفاری یا روی‌گر^۲ ، پیشه روی‌گری و عیاری و مهارت سربازی و تدبیر سیاسی را توأم داشت^۳ و با نیروی اسلحه قلمرو کم دوامی از شیراز تا کابل تأسیس کرد ، ولی در مقابل هجوم نیرومندان محمود غزنوی که در قرن بعد اتفاق افتاد مقاومت نمود . اصطخری که این موقع در سیستان بود ، می‌نویسد آنجا شهرهای پر جمعیت و نه‌های فراوان و ثروت سرشار داشته از جمله منافع طبیعی آن یکی معدن بسیار غنی طلا بوده است که در اثر زلزله از بین رفته است .

در قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی سیستان مانند بیشتر همسایگان خود گرفتار دو تهاجم متوالی که مایه شرو عذاب بشریت بود یعنی حمله چنگیز و تیمورلنگ شد . در نتیجه واحه‌های آبادی به ویرانه‌های کاملاً خراب بدل گردید ، و چنان ضربت مهلکی به آنجا وارد آمد که جبران آن امکان نیافت .

سلسله صفاری آنجا را که تابع خاندان محلی قدیمی کیانی مدعی نسب به کیقباد اولین پادشاه کیانیان (هخامنشی) بودند باز آباد کردند اما مرور زمان بار دیگر نکبت و آفت را نصیب سیستان گردانید و سپس بدست مهاجمان افغانی

۱ - از جمله آثار عمده راجع به تاریخ باستانی و مردم سیستان تصنیف سرهنری رالینسن است در زیر عنوان : « یادداشت‌هایی راجع به سیستان » مندرج در نشریه انجمن پادشاهی جغرافیائی (سال ۱۸۷۳) . همچنین مراجعه شود به شرح حال اجمالی و صحیح دکتر بلو در کتاب : « از رودخانه سند تا دجله » و نیز کتاب تحقیقاتی در باب نژاد شناسی در افغانستان (۱۸۹۱) . جمعیت عده کثونی سیستان ایران سیستانیها می‌باشند که نسبت به دیگر طوایف مقتدر آنجا تابع بشمار می‌روند از جمله این طوایف یکی خانواده کیانی‌اند که مدعی نسب به سلسله کیانیان کوروش هستند و کردهای کالی که تیره‌ای از سرزمین کردستان‌اند که از سال ۱۲۴۵ به آنجا مهاجرت و تا سال ۱۳۸۳ میلادی ، خانواده ملوک کرد غور را تأسیس نمودند و عناصر ایرانی که تاجیک معروفند و بلوچ‌ها که مهمترین طایفه آن در سیستان سربندی‌ها می‌باشند و تیمور آنها را به همدان کوچ داد ، ولی نادر شاه و شاهرخ ایشان را بازگردانیدند .

۲ - برای شرحی در باره آنها بخصوص پیشاوران رجوع شود به کتاب دکتر بیلو .

۳ - رجوع شود به مقاله‌ای تحت عنوان پادشاهان نیمروز صفاری یا سجستان نوشته سرگرد تراورتن در نشریه انجمن آسیائی بنگال ۱۸۸۵ .

در ۱۷۲۲ و بعد نادرشاه افتاد که افراد خانواده مزبور را تار و مار و سرگذشت قرین رنج و گرفتاری دائمی آنجا را کامل کرد.

سیستان بخشی از امپراتوری مقتدر قهرمان افشار شد و تا مرگ او در سال ۱۷۴۷ این وضع دوام یافت. بعد در چنگ فرمانروائی احمد شاه ابدالی سرکرده‌ای ماجراجو افتاد که به تقلید از عملیات سرور خود رو به افغانستان نهاد و در آنجا سلسله درانی را تأسیس کرد. از این موقع است که سیستان در صحنه سیاست جدید وارد و طی سی سال اخیر هم یکی از بهره‌های شطرنج دیپلماسی انگلیس و هند شده است.^۱

تاریخ اخیر - بعد از وفات احمد شاه سیستان به جانشین او تیمور شاه تا تاریخ وفاتش در سال ۱۷۹۳ باج می پرداخت و بواسطه شکستی که از بی آن در کار خاندان درانی اتفاق افتاد گاهی ضمیمه هرات و زمانی هم قندهار شد و دولت ایران که در نقاط دیگر سخت گرفتار بود نتوانست در استرداد آن اقدامی نماید، ولی در حدود سال ۱۸۵۱ پس از مرگ یارمحمد حاکم هرات ایران از هرج و مرج و نفاقی که افغانستان را فرا گرفته بود به تجدید ادعا و پافشاری در این کار پرداخت و این نکته را هم در نظر داشت که سیستان به نادرشاه هم باجی تقدیم می کرد که به پادشاهان ایران قبل از او پرداخته بود. پس علی خان حاکم محل را ترغیب کردند که پرچم ایران بر افرازد و شاهدختی را هم از ایران زن او کردند.

این واقعه در همان اوانی بود که ایران در سال ۱۸۵۷ بر ضد هرات لشکر کشید که به جنگ با انگلستان و امضای عهدنامه پاریس منجر گردید که بر طبق آن ایران از تمام دعاوی خود بر هرات و هرگونه حق دخالتی در کار افغانستان دست کشید. با وجود این و علی رغم اعتراضات بی انقطاع دولت انگلیس، علی خان

۱ - رجوع شود به تاریخ سرجان ملکم جلد اول.

مؤلف «تاریخ سیستان» چنانکه کرزن می نویسد معلوم نیست، ولی مسلم است که تاریخ نگارش آن قریب هزار سال پیش بوده است. م.

با عده‌ای نظامی باز به سیستان آمد. هم او و هم جانشین وی تاج محمد که به قصد تصرف هرات وارد میدان نبرد شده بود از دولت ایران استمداد و تابعیت پادشاه ایران را تعهد نمودند با آنکه در این میانه وزیر مختار انگلیس از تجاوزی که نسبت به یکی از مواد معاهده پاریس شده بود پی در پی اعتراض می نمود، دولت ایران هم تمام مدت توجه وزیر مختار را به ماده دیگری معطوف می کرد که در صورت بروز اختلاف با افغانستان^۱ دولت انگلیس ناگزیر بود مساعی دوستانه بین دو طرف معمول دارد.

شیر علی هم که در سال ۱۸۶۳ جانشین پدر خود دوست محمد و امیر شد، علاقه داشت که برای رفع اختلاف اقدامی بشود. اما در همین موقع سیاست چرند عطات و سستی استادانه که لرد لارنس^۲ قهرمان معروف آن به شمار می رفت بخور امور بود و حکومت هند از شناسائی مقام امیری امتناع ورزید که بعداً ناگزیر شد وجهی هم به او پرداخت کند از این کار اعتراض و درخواست و عذر و بهانه دوام یافت تا سرانجام در نوامبر ۱۸۶۳ لرد راسل^۳ که از این اختلاف و تقار طولانی سخت بیزار شده بود اعلامیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه: «دولت علیاحضرت ملکه (ویکتوریا) از هرگونه دخالتی در این منازعه امتناع خواهد نمود و طرفین می توانند با نیروی نظامی ادعای خود را پیش ببرند».

این مدرک با آنکه دلیرانه نبود، اما شاهد صادقانه‌ای در باره این اصل بود که حق با قوی است و دولت ایران با اغتنام از این اجازه و قرار در سالهای ۱۸۶۵ - ۱۸۶۶ به آنجا لشکر کشید و سیستان را اشغال کرد و رفته رفته تمام

۱ - هر دو موضوع در ماده ۶ معاهده مندرج است. مورد اول به شرح ذیل است: اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد می نماید که از هرگونه دخالتی در امور داخلی افغانستان خودداری کند و قول می دهد که استقلال هرات و سراسر افغانستان را بشناسد و به هیچ وجه بر ضد استقلال آن کشور اقدامی ننماید. شرط دوم: در صورت بروز اختلاف بین دولت ایران و قلمرو هرات و افغانستان دولت ایران تعهد می کند که جهت تسویه اختلاف از مساعی دوستانه دولت انگلیس استفاده و تا خاتمه اقدامات از استعمال اسلحه خودداری نماید.

سکنه ایرانی آن ولایت را نیز تابع فرمان خویش ساخت و ضمناً برای انصراف بلوچها از تابعیت افغانستان به تکاپو پرداخت.

افغانها چندی رفتار ملایمت آمیز نمودند، اما بعد از آنکه شیر علی برکسی فرمانروائی نیک مستقر شد و توقع ابراز احترام نسبت به خود داشت در صدد تجدید ادعای خویش بر آمد و در این موقع بود که بواسطه پیدایش نگرانی جنگ که لرد راسل هم آن را تجویز کرده بود لرد کلارندن^۱ پیشنهاد حکمیت نمود.

این دعوت را دو طرف با ابراز اکراه قبول نمودند و در سال ۱۸۷۰ س.راف گلد اسمید که به ریاست هیئت انگلیسی منتخب شده بود برای انجام دادن این منظور از انگلستان حرکت کرد اشکالات و تأخیرات همه بر طرف شد و سال بعد هم صرف بازرسی و نصب علامت مرزی بین ایران و بلوچستان از دریا تا جالق گردید و این هیئت در سال ۱۸۷۲ برای رسیدگی محلی به دعاوی متخالف راه سیستان پیش گرفت.

کمیسیون مرزی سراف . گلد اسمید در سال ۱۸۷۲ - داستان این کمیسیون و اقداماتش را شمه‌ای خود گلد اسمید و همکار اختصاصی او سرگرد (اکنون سرهنگ) یان اسمیت^۲ و قسمتی هم دکتر بلو مستشرق و نویسنده نامی^۳ که همراه ژنرال (بعد س.راف) پولوک بود^۴ بیان شده است. ژنرال پولوک را به دلیلی که درست روشن نشد به عنوان نماینده نایب السلطنه لرد مایو از هندوستان فرستادند.

این کار به دلیل نهایت سادگی که داشت سخت دشوار نمود . دعوی افغانستان نسبت به سیستان کاملاً روشن و قابل درک و مبتنی بر دعوی فرمانروائی دوران احمد شاه (دورانی) بانی امپراتوری افغانستان بود . ادعای ایران نیز متساویاً واضح و معقول و آن مبتنی بر حق فرمانروائی قدیمی‌تر بود که با دلیل

۱ - Clarendon

۲ - کتاب « ایران خاوری » در شرح مقدمه Euan Smith

۳ - گزارش هیئت مرزی سیستان ۱۸۷۲ (نشریه رسمی) و همچنین رجوع شود به کتاب

از دره سند تا دجله .

۴ - Pollock - Mayo

قوی فتح و تسخیر اخیر و تصرف عملی محل تقویت یافته بود . در این ماجرا تمام اسباب استدلال محکم و دلیل تراشی هر دو فراهم بود و مشکلات امر در اثر طرز رفتار رؤسای دو هیئت نمایندگی شرقی مضاعف گردید .

میرزا معصوم خان نماینده ایران از ابتدای کار بدون هیچگونه کتمان رفتار خصومت آمیزی در پیش گرفت و همه قسم مانع و رادع ایجاد کرد ، نماینده افغانستان هم دست کمی از او نداشت و سرانجام بعد از رسیدگی‌های محلی و تحقیقاتی که مقدور بود سر . اف گلد اسمید پی برد که دیگر در محل کاری پیش نخواهد رفت پس به تهران عزیمت نمود و در آنجا بعد از شک و خرده گیری‌های بسیار، اعلیحضرت رأی حکمیت او را تصویب کرد .

تجزیه سیستان - روی هم‌رفته ژنرال گلد اسمید ترجیح داد که از دو سیستان جدا گانه‌ای صحبت بدارد که خود او یکی را سیستان خاص و دیگری را سیستان خارجی نام نهاد . سیستان اخص را وی منطقه‌ای واقع بین نيزار در شمال و نهر اصلی جتاهای آن محدود ساخت که از هیرمند برای آبیاری سه کوه و دهات مجاور در جنوب منشعب می‌شود و از بستر قدیمی و واقعی هیرمند در مشرق تا کنار هامون و کوه خواجه در غرب امتداد می‌یابد .

وی این منطقه را ۹۵۰ میل مربع و جمعیتش را ۴۰۰۰ نفر بر آورد کرده است که بیست هزار نفرشان سیستانی اند^۱، پانزده هزار سکنه فارسی زبان و ده هزار بومیان بلوچ . سیستان خارجی اراضی واقع در مشرق هیرمند از دهانه آن بر دریاچه در شمال تا رودبار و آب برهای علیای آن در جنوب .

رأی او را میتوان چنین خلاصه نمود : وی وضع سیستان خارجی را به

۱ - رجوع شود به گزارش خود او در مقاله‌ای تحت عنوان : « مسافرتی از بندرعباس تا مشهد از طریق سیستان » مندرج در نشریه انجمن پادشاهی جغرافیائی سال ۱۸۷۳ .

۲ - سر هنری رالینسن می‌گوید : سیستانی‌های واقعی اصیل ترین افراد ایرانی از نژاد آریائی‌اند و در حقیقت یگانه نمونه‌های آریائی باستانی که در ایران یافته می‌شوند سیستانی‌ها و جمشیدی‌های هرات می‌باشند . زبان و قیافه و خصوصیات کلی اخلاقی ایرانیان دوره هخامنشی در این حدود خارجی امپراتوری ایران بیشتر از سایر نقاط آن محفوظ مانده است .

افغانستان و سرحد بین آن دو را هم چنین مشخص کرد: از سیاه کوه که حد شرقی ناحیه ایران به هندوستان است در امتداد جنوبی نیزار تا کناره چپ رودخانه هیرمند و از آنجا تا حدود یک میل بالاتر از بند اصلی یا بند کوهک^۱ که بعد از آن شامل خطی است که ایران فقط از جهت جنوب غربی به رشته کوه ملک سیاه می پیوندد که امتداد شمالی سلسله های کوهستانی است که صحرای زره را در غرب محدود می سازد، در اینجا ناحیه سیستان پایان یافته و رأی حکمیت راجع به آن امضاء شده است.

در جنوب این منطقه خط نامعلومی است تا جالی که هنوز مورد رسیدگی قرار نگرفته است و من قبلاً ذکر نمودم.

رأی مستقل - ژنرال گلد اسمید که بواسطه دریافت دستوراتی غیر قابل اجرا دچار اشکال بود و باموانعی که در راه او قرار داده بودند کارش فلج می نمود باز چون هرگونه اطمینانی را در این زمینه مطلقاً به رأی وی احاله کرده بودند مایه تشویق او فراهم آمد که پیش از ورود نفرات هندی هیئت مرزی خود رسیدگی های محلی را انجام دهد از این رو بایستی به او تهنیت گفت که اصلاً قادر به صدور رأی حکمیت شده است.

هر ناظر مستقلاً بدون شک چنین می پندارد که رأی حکمیت او به نفع ایران تمام شده است، زیرا که ایرانیان تنها قسمت سودبخش واقعاً با ارزش آن سرزمین را که نسبت به آن هم ادعای مالکیت تاریخی و هم تصرف عملی داشته اند بدست آوردند. اگر این کار تعیین حدود ده سال زودتر یعنی همان موقعی که برای نخستین بار ایرانیان در کار حکمیت پافشاری می نمودند انجام یافته بود تردیدی نیست که در اثر فقدان دلیل ثانوی رأی به این صورتی که بعداً ابراز شد به نفع ایشان صادر نمی گردید. با وجود این ایرانیان نیز از نتیجه کار اظهار ناخروستندی

۱ - این سد که به تفاوت بند امیر و بند سیستان و بند کوهک خوانده می شود سد عظیمی است که در رودخانه باشاخانه های درخت گز و تیر از خاک رس سفت ساخته اند. تا مقدار اصلی آب را به کانال سه کوهه برگردانند.

نمودند و تجزیه سیستان را چنین تعبیر کردند که منظور به نوارساندن افغانستان یعنی آن دولت دست نشانده انگلیس و علی رغم مصالح ایران بوده است.

رأی حکمیت به صورت وضوح قطعی در محل مورد اجابت واقع نگردید و اگر تا اندازه ای هم آن را قرین نتیجه و توفیق تلقی کنیم باز جای تردید نیست که سیاست عاقلانه این باشد که حکومت هندوستان اقدامات دلیرانه ولی کم قدر و سپاس کمیسیون ها را بر عهده نگیرد چون که امکان آن در میان است که هر دو طرف این کار را سوء تفسیر نمایند و بر حسب معمول یادگار نفرت انگیزی باقی بماند.

وضع اداری فعلی - شهر عمده سیستان ایران سه کوهه است وجه تسمیه اش این است که سه تپه آن را احاطه نموده و قسمتی از شهر بر این تپه ها بنا شده است. در موقع تشکیل کمیسیون مرزی در سال ۱۸۷۲ در حدود ۱۲۰۰ خانه گلی داشته که در آن موقع و هنوز فقط نیمی از آن مسکون است و تمام سکنه به کار فلاحت اشتغال دارند. شهردار حاصلخیزترین نقطه آن سرزمین واقع شده است، ولی چنانکه قبلاً هم اشاره کردم دستگاههای اداری و نظامی در نصرت آباد (گلد اسمید نصیر آباد ذکر نموده است) که نایب الحکومه امیر قاین در آنجا اقامت دارد و یکی از دو هنگ پیاده ظاهراً هزار نفری و در واقع کمتر از ۸۰۰ نفر سربازی که از سراسر ولایت فراهم می شود در آنجا مستقر است و همچنین عده ای سوار و چند توپ در آنجاست. خدمت سربازی حرفه دائمی است و در خانواده هائی که سرباز می دهند موروثی است. اسلحه ایشان تفنگی است که در ایران ساخته می شود و یک سال در میان به آنها اونیفورم می دهند و می گویند سالانه ۲۰ قران (۱۲ شلینگ) و هفت من و نیم گندم دریافت می دارند و هنگامی که در سیستان مشغول خدمت می باشند جیره ای نیز دریافت می دارند^۱. کرسی سیستان افغانستان چرخان سورا یا چغانسور

۱ - این ارقام که راجع به سال ۱۸۸۶ است با مقرری عمومی پیاده نظام ایران انطباق ندارد رجوع شود به فصل دیگر درباره قشون ایران، ولی بدون تردید این پرداختی مثل خود سیستم آنها اتفاقی بوده است.

(کانولی چوخناسور و فریه شیخ ناسور نوشته) است که برکناره خاش یا خشک رود که شعبه شرقی هیرمند است واقع گردیده .

جهانگردان اروپائی - پیش از اعزام هیئت مرزی انگلستان عده مسافران اروپائی که به سیستان وارد شده و آثاری از مطالعات خود باقی گذاشته‌اند نیک محدود است در سال ۱۸۰۹ سروان گرت^۱ (که بعداً در بین راه بغداد و کرمانشاه بدست دزدان کشته شد) و کریستی (که در لشکر ایران در جنگ با روس به سال ۱۸۱۲ با نهایت دلاوری نبرد کرده بود و بعداً در اصلاندوز به قتل رسید) و ستوان (بعد سر هنری) پوتینگر^۲ همراه سرجان ملکم که در این موقع برای سومین بار عازم دربار ایران بود در مکران و بلوچستان و سیستان تحقیقاتی انجام داده‌اند . یادداشتهای سروان گرت بیست سال بعد انتشار یافت و سفرنامه‌های کریستی و پوتینگر در باب بلوچستان طبقه کتابدوست را ارمغان گرانبهائی از ناحیه نویسندگان متقدم به شمار می رود^۳ . کریستی که در نوشکی از پوتینگر جدا شده بود راه شمال پیش گرفت و از طریق سیستان به هرات رفت .

خلاصه‌ای از یادداشت‌های او (که هیچ وقت جداگانه به طبع نرسید) پیوسته به ضمیمه کتاب پوتینگر چاپ شده است . در سال ۱۸۳۹ یک افسر جوان انگلیسی سروان ادوارد کانولی^۴ به قصد انجام بررسی در آن سرزمین سیر و سفر نمود و گروهان کاسرون هم از دنبال او حرکت کرد . کانولی مبلغ کلی بر اطلاعات موجود راجع به آن ولایت بیافزود^۵ . از پی او چند سال بعد ستوان لیچ^۶ به سیستان رفت که اثر کم مایه‌تر ولی از لحاظ اطلاعات مکمل او در نشریه انجمن مزبور منتشر شد .

۱ - Grant

۲ - Pottinger

۳ - کتاب مسافرت‌هایی در بلوچستان و جلگه سند تألیف سر . اچ . پوتینگر (۱۸۱۶) .

۴ - Conolly

۵ - وی دو مقاله در نشریه انجمن آسیائی بنگال انتشار داد که عنوان مقاله اول « تصویر

جغرافیائی طبیعی سیستان » است با نقشه‌ای در شماره نهم (۱۸۴۰) و دیگری با عنوان « یادداشت‌های

حین مسافرت در سیستان » شماره ۱۰ سال ۱۸۴۱ . Leech - ۶

در سال ۱۸۴۱ اولین تلفات در سیستان اتفاق افتاد . دکتر اف . فوربز^۱ که تحقیقات موفقیت آمیزی در سرحدات شمال غربی ایران نموده و مشهور شده بود رهسپار مشهد گردید و از طریق تربت حیدری و بیرجند و طبس به سیستان آمد و در آنجا بدست ابراهیم خان رئیس قبیله لاش جوین به قتل رسید . شرحی تاحدی نامربوط درباره این پیش آمد از قول گماشته او در نشریه انجمن پادشاهی جغرافیائی در سال ۱۸۴۴ نقل گردیده است .

سی سال بعد وقتی که اعضای هیئت مرزی در سیستان بودند با جانی مزبور برخورد نمودند که در آن موقع سرکرده منطقه چخاناسور بود و شرح واقعی ماجرا را از او شنیدند . این ابراهیم خان جانوری نیمه دیوانه و از زمره وحشیان و سخت معتاد به چرس و بنگ بود او دکتر فوربز را که بر سبیل علاقه و عشق ورزشی مشغول شکار مرغابی وحشی بود با تیر هدف ساخت^۲ . در همین زمان یعنی یکی دو سال بعد افسر جوان دیگری به نام پاتین سن که از طریق افغانستان عازم حدود هیرمند بود و مسیر آن را از محل زمین داور تا دریاچه سیستان بررسی می نمود او نیز در آشوب قندهار که در تعقیب وقایع شوم کابل پیش آمد به قتل رسید . چند سال بعد (۱۸۴۵) فریه افسر فرانسوی به سیستان آمد و شرحی راجع به آن در کتاب جالب توجه خود نوشت^۳ . خانیکف^۴ روسی که بواسطه شرح حسادت - آمیزی که به منظور ناچیز انگاشتن کار و زحمات نویسندگان انگلیسی که قبل از او در همان زمینه بجا گذاشته بودند بر قدر و مقام علمی او چندان افزوده نمی شود به سال ۱۸۵۹^۵ در سیستان بود و از راه بیابان به کرمان رفت . این بود شرح سفر همه مسافران اروپائی که به نحوی از انتحاء قبل از مسافرت کمیسیون مرزی ژنرال گلد اسمید و همکارانش^۶ در باره سیستان داستانی باقی گذاشته‌اند .

۱ - Forbes

۲ - از کنار سند تاساحل دجله صفحات ۲۱۷ - ۲۱۹ مقایسه شود با کتاب ایران خاوری صفحه ۳۱۷ .

۳ - سفری با کاروان فصل‌های ۲۷ و ۲۸ . Khanikoff - ۴

۴ - یادداشت‌هایی راجع به قسمت وسطی آسیای مرکزی صفحات ۱۵۲ - ۱۶۴ .

۵ - در باب شرح تازه‌ای راجع به سیستان علاوه بر گزارش ژنرال گلد اسمید رجوع شود

به مجموعه Globus جلد ۳۲ سال ۱۸۷۷ .

اهمیت سیاسی سیستان - حال به موضوعی می‌رسیم که تاکنون در مد نظر داشته و وجودش را با عنوانی که به این فصل داده‌ام خاطر نشان ساختم . اما مسئله سیستان به موضوع کهنه مرزی یا دعاوی متضاد ایران و افغانستان ربطی ندارد. فقط از لحاظ نقشی است که احتمالاً یا امکاناً سیستان در آینده در سیاست آسیای مرکزی و در استراتژی سیاسی یا نظامی روس و انگلستان خواهد داشت^۱ بررسی نقشه با کمک یک جفت حلقه، روشن خواهد ساخت که ولایت سیستان در وسط راه مشهد و دریا واقع شده است و این وضع جغرافیائی این ولایت را یک پایگاه متقدم نظامی خراسان و همچنین وسیله و رابطی می‌سازد که هر دولتی که بخواهد بر خراسان و مشهد دست یابد باید طی نماید. شق اول ارزش آن را از لحاظ دولت روس و شق دوم اهمیت آن را از نظر بریتانیا نشان می‌دهد.

اهمیت آن از لحاظ روس - سیستان برای روسیه هم ارزش مثبت و نافع دارد و هم منفی و مضروآسان هم نیست که اظهار کرد که کدام جنبه آن مهم تر است. هرگاه آن دولت این کار را تدبیر و سیاست و یا ضرورت تشخیص دهد که خراسان را بلع کند با دست یابی بر سیستان نه تنها قسمت شمالی، بلکه سراسر این ایالت را در چنگ خواهد داشت. بعلاوه این عمل او را در مجاورت کامل حریم مرزی هند و بلوچستان قرار خواهد داد. در حال حاضر بین روسیه و مرز هندوستان پانصد میل سرزمین افغانستان واسطه است که هر چند مانع قاطعی در راه پیشروی نیست، ولی سراسر این اراضی در دست عشایری بی تمدن است که به استقلال خویش بیش از هر چیزی پایند می‌باشند، اگر چه این کار رشته وفاداری ایشان را نسبت به سلطان آنهاست کند. به عبارت دیگر پیشروی نظامی در این منطقه مستلزم نبرد دشواری با افغانهاست. حال طرف مهاجم هر که خواهد باشد. ضمناً در صورت اقدام به تهاجم، چند تعهد رسمی را هم باید در هم شکست و نیروی عظیم باید فراهم کرد و با مخاطرات پیوسته روبرو گردید. از سوی دیگر اگر یک لشکر روس به عزم - نمی‌گویم هند را تسخیر کند چون در حال حاضر

۱ - من قبلاً شرحی اجمالی ولی خیلی وافى و كافی در این خصوص منتشر ساختم :

کتاب «روسیه در آسیای مرکزی».

بحث کردن درباره چنین موضوعی که وقوعش احتمال بعید دارد مورد ندارد، ولی به هر حال وضعی ایجاد نماید که هندوستان در معرض تهدید بیفتد و امنیت آن مختل گردد - استقرار پایگاهی در سیستان دست یازد هر یک از مخاطرات مذکور و نیز همه آنها احتراز ناپذیر خواهد بود.

هیچ عهدنامه انگلیس و روس نقض نخواهد گردید و جنگی با افغانهای سر سخت پیش نخواهد آمد و سرحد روسیه سیصد میل به حریم مرزی هند نزدیک و در اثر این تفاوت و تغییر متناسباً میزان نگرانی و مخارج و احتمال خطر برای هند بیشتر خواهد شد. این موضوع بعید می‌نماید که روسیه بتواند از سیستان کویته‌را هدف قرار دهد، ولی از چنین پایگاهی فرصت‌های بیشمار برای تحریک و فتنه‌انگیزی در میان طوایف مرزی و اسکان و رفتن با بلوچستان خواهد داشت. در اینکه وضع آن دولت نسبت به افغانستان تا چه اندازه بهتر خواهد شد بسیار واضح است. حضور روس در خراسان یعنی نفوذ روسیه در هرات و سیستان همچنین نفوذ آن دولت در سبزوار و فراه که دو پایگاه بسیار مهم سوق‌الجیشی در صورت پیش آمد تهاجمی از هرات به مقصد قندهار خواهد بود.

من در اینجا راجع به جنبه‌های دیگر ارزش بهشت سیستان برای روسیه که از آن جمله است تسهیل دسترسی او به دریای جنوبی بسط مقال نمی‌دهم، زیرا که به نظر من یک بندر روس در خلیج فارس یا اقیانوس هند از لحاظ یک وزیر کابینه یا دولت انگلیس به همان اندازه تحمل‌ناپذیر است که وجود بندری انگلیسی در کرانه بحر خزر در نظر هر تزار. تردیدی نیست که دولت روس با دیدگان مشتاق آرزومند یافتن راه دریائی جنوب است و یکی از دو راهی که می‌تواند به آن هدف برسد یکی رخنه کردن به طرف جنوب از راه مشهد و سیستان است. این حقیقت بدون شک و شبهه دلیل دیگری بر ارزش سیستان در نظر دولت روس است و فرض مسلم این است که این موضوع در شرایط فعلی به قدری بعید می‌نماید و امیدوارم که آنقدر هم دور از تصور باشد که مرا از شرح و بررسی بیشتری در این خصوص بی‌نیاز سازد.

ارزش آن از لحاظ انگلستان - ارزش منفی سیستان برای روس، برای انگلستان بر عکس جنبه مثبت دارد. به عبارت دیگر روس علاقه مند است که بر سیستان دست یابد تا از افتادن آن در دست انگلیس جلوگیری نماید زیرا که در این صورت نه فقط نقشه‌های دور و دراز و متضمن اثرات بسیاری که شرح داده‌ام نقش بر آب خواهد شد، بلکه انگلستان در وضع و حال مناسبی قرار خواهد گرفت که خواهد توانست به آسانی موقع آسیائی رقیب خود را تهدید کند. اینک من به شرح این موضوع می پردازم:

در فصل پیش مبارزه‌های شدید تجارتهای را که اکنون بین محصولات تجارتهای روسیه از یک طرف و انگلیس و هندوستان از سوی دیگر در خراسان جاری و ساری است خاطر نشان ساختم و نشان دادم مزیتی که آن دولت با داشتن خط آهن ماوراء بحر خزر دارد و از این مزیت بهره‌های بیشتری نیز خواهد برد روسیه را قادر می سازد که بازارهای شمال شرقی ایران را از کالای روسی لبریز کند و در بازار مشهد اجناس خود را ارزان تر از کالای تنها رقیب خویش یعنی انگلستان و هند بفروشد و باز نموده‌ام که مرحله خطرناکی فرارسیده است که بدون کمک سرشار در زمینه تسهیلات بیشتر در حمل جنس و یا فراهم ساختن راههای کوتاهتر و ارزان تر مآلاً تجارت انگلیس و هندوستان از بین خواهد رفت.

با تنها وسیله‌ای که بریتانیا قادر است تقریباً تحت شرایط مساوی باحریف رقابت کند این است که تا کنیک خود او را تعقیب نماید و آن ساختن راه آهن در جنوب است تا اثرات خط آهن ماوراء بحر خزر را در شمال خشی کند و اجناس بمبئی با همان سهولت و سرعت به مقصد برسد که کالای ساخت مسکو به خراسان می رسد نه اینکه محصولات خود را با شتر و قاطر از راههای دور با مخارج هنگفت به بازار بیاورد و بر عکس حریف از نیروی نیکو اثر بخار برای پیشرفت کار تجارت بهره مند شود. چنین خط آهنی که مبدأ آن هندوستان است باید اولین مقصد آن سیستان باشد.

اهمیت سوق الجیشی - ارزش چنین خط آهنی از لحاظ نزدیک ساختن هند به بازارهای خراسان به نظر من قابل انکار نیست، ولی به همان اندازه مزیت سوق الجیشی آن هم آشکار است چون که انگلستان را قادر خواهد ساخت که وضع مساعد جناحی جهت دفاع از سرزمین افغانستان که حفاظت آن را برعهده گرفته است برای خویش تأمین و از پیشرفت بیشتر آزمندان شمالی که شرحش را باز نموده‌ام جلوگیری کند و گرنه بعید نیست که روابط متعادل بین دو امپراتوری مختل شود.

در اینجا من اندکی تأمل می‌نمایم و پیشنهاد نخواهم کرد که اگر روزی ضرورت حتمی پیش آید نیروی نظامی هند خواهد توانست که از چنین وضع مساعدی به منظور تهاجمی نیک استفاده نماید، زیرا که من از این فکر و خیال سخت بیزارم که باز موردی پیش آید که سربازان انگلیسی یا هندی به عزم جنگ و ستیز در سرزمین ایران به جست و خیز در آیند و یا ضرورت ایجاب نماید که سیاست روابط تعرض آمیزی اختیار شود، ولی نگاهی به نقشه خواننده را در اتخاذ نظر صائب یاری خواهد نمود.

اقدامات فنی - اما دو مسئله‌ای که حائز اهمیت عملی است در پیش است یکی اسکان اقدامات فنی و مهندسی برای ساختن چنین خطی و دیگر عایدات احتمالی که بعد از گشایش این منطقه مورد انتظار تواند بود. هرگاه نقشه را بررسی کنیم وضع طبیعی آن منطقه نشان می‌دهد که آسان‌ترین راه دسترسی به سیستان که به هیچ وجه کوتاه‌ترین نیست از طریق جلگه هیرمند از گرشک یا قندهار است. قسمت اعظم این راه یعنی از هزار جفت در پایین رودخانه فرعی ارغنداب به رودبار مسافتی در حدود ۱۶۰ میل در نزد اهل محل به گرمسار یعنی ناحیه گرم معروف و آن مترادف با گرمسیر جنوب ایران است.

هیچ قسمت از این حوالی تیره بخت بیشتر از گرمسار، از هوس و آزه‌های ابنای بشر صدمه و آزار ندیده است. آنجا در روزگار قدیم پهنای کشت و کار

پر فعالیتی بود و شهرهای پر جمعیت و فعال داشت. آفت راهزنی و یاغی‌گری و تاخت و تاز لشکریان آنجا را به بیابان‌شن‌زار غیر قابل زیست مبدل ساخته است، ولی گواهی افرادی که در آن نواحی به تحقیقات پرداخته‌اند بخصوص بررسی‌های دکتر بلوکه به اتفاق ژنرال پولوک از هندوستان از این راه سفرکرد امکان تجدید عمران آن را نوید می‌دهد. چنانکه وی نوشته است: این جلگه از هر جهت حاوی آثار و علامات روزگار آبادانی و جمعیت فراوان سابق است. خاکش بی نهایت حاصلخیز و منابع آبش به حد وفور است. فقط حکومتی قوی و عادل لازم است که شکوه و عمران از بین رفته آن را سریعاً تجدید کند و آن را به صورت باغ و بوستان با ثمری مبدل سازد. به صورتی که از سیستان تا قندهار در همه جا شهر و ده باشد و اگر دولت با تمدنی در آنجا به وجود آید تردیدی نیست که گرسار آبادانی دیرین خود را باز خواهد یافت و سپس این قسمت از جلگه هیرمند بواسطه سازگاری هوا با حوزه دجله در بغداد برابری خواهد نمود.

هنگامی که بلاهای هرج و مرج و بی‌قانونی در این ناحیه به برکات نظم و آرامش تبدیل شود گرسار باز کانون وفور نعمت خواهد گردید. تمدن پیشرو غرب باید روزی به این گوشه دورافتاده نفوذ کند و نوادگان سکنه فعلی شاید سوت و صدای خط آهن را در این صحاری بی‌سکنه فعلی خواهند شنید. از طرف دیگر نواده‌هایی که شاید اکنون در شرف زادن‌اند ممکن است عمری سرکنند و از بین هم بروند بدون اینکه باز به همین دلیل شاهد چنین سر و صدائی شده باشند. مقصودم راه آهن در حوزه هیرمند یعنی خط آهن در افغانستان است و چون که امیر آن کشور حتی با کشیدن یک متر خط در قلمرو خود موافقت ننموده است و اگر چنین اجازه‌ای قابل حصول نباشد شاید لازم خواهد شد که بدو نقشه‌های دیگر و مهم‌تر مجری شود تا فرزندان آینده گرسار سرانجام صدای خط آهن را در عمر خود بشنوند.

خط‌نوشکی به سیستان - اما خط دیگری نیز برای تأمین منظور هست که کوتاهتر است چون مستقیم است و موانع مذکور را هم ندارد، زیرا که عبور از خاک

افغانستان ضروری نیست. باید در نظر داشت که سیستم راه آهن انگلیس ازیشین، تا نقطه‌ای در شمال کوه‌های خواجه عمران امتداد دارد و این رشته جبال رابا تونلی هم شکافته‌اند و انتهای خط فعلی در شمال دشت همواری واقع شده‌است که تا قندهار بیش از هفتاد میل فاصله ندارد. هرگاه از این نقطه مرزی راه‌آهنی از انتهای خط فعلی و یا از محلی نزدیک چمن به سیستان کشیده شود از میان خاک بلوچستان که مال خود ماست خواهد گذشت و بنابراینکه در کجا به حوزه هیرمند برسد می‌توان مسیر آن را دور یا نزدیک ساخت و معمولاً نوشکی را محل انحراف پیشهاد می‌کنند که از آنجا تا راه آهن سند و پیشین چمن کمتر از صد میل است و تا کویته بیش از نود میل و تا دروازه زیادتر از هشتاد میل نیست. از نوشکی به هیرمند در صحرا هیچ قسم مانع طبیعی دیده نمی‌شود. از لحاظ مهندسی هم موانع آن اندازه نیست که ژنرال انن کف با کمال آسانی از میان برده است.

آینده افغانستان - این موضوع در خور ملاحظه‌است که بدون لزوم رقابتی بین راه‌های افغان و بلوچ می‌توان بهترین خط سیر را انتخاب کرد و آن در صورتی است که افغانستان آزادانه تحت‌الحماگی بریتانیا را بپذیرد. بعضی‌ها این ترتیب را تنها راه منطقی و نتیجه قهری مراحل قبلی روابط انگلیس و افغانستان محسوب می‌دارند. در صورت امکان این تحت‌الحماگی، انگلستان نه فقط قادر خواهد بود که راه آهن خود را از هر طریقی که دلخواه اوست عبور دهد - خطی هم به مرز ایران از جمله خطوطی است که در صورت انتخاب این خط مشی باید مورد توجه واقع شود، اما اگر افغانها با انگلستان و همچنین با انگلیس و روس (برفرض اینکه چنین باشد) هم آهنگی نمایند مخالفت‌هایی را که من در مورد دیگر به قید تأکید ذکر نمودم و هنوز هم عقیده‌ام تغییر نیافته است، اگر بکلی منتفی نشود خیلی کاهش خواهد یافت، زیرا که در چنین صورتی وضع برزخی که در میان بوده است از بین می‌رود و دو امپراتوری در آسیا رو در رو و شاخ به شاخ قرار خواهند گرفت همان‌طوری که روس و آلمان در اروپا مقابل هم ایستاده‌اند.

انگلستان به همان اندازه تعهد دارد که از بلخ یا هرات دفاع کند که ملزم است از پرتسموث (بندر انگلستان) یا بمبئی دفاع نماید و خط آهن های متقابل دو امپراتوری متمایل به این خواهد شد که دیر یا زود با هم پیوند یابد ، ولی چنین فرض و خیالی اگر قابل تحقق باشد از احتمالات بسیار بعید و فقط موقعی امکان پذیر است که افغانستان مستقل باشد که همان مصداق و نتیجه سیاست فعلی ماست و اگر این کار غیر مقدور نماید و در این مورد بس خطرناک قادر به پیش بینی های لازم نباشیم در آن صورت باید نقشه های خود را با مقتضیات آینده نزدیک منطبق سازیم .

انتقادی نظامی - وقتی که ما مسئله وضع سرزمینی را در نظر بیاوریم که بوسیله خط آهن ایران و بلوچستان به خارج راه یافته است و فرض هم این باشد که آن خط در شرایط سیاسی فعلی ساخته شده باشد به زمینه ای نزدیک می شویم که راجع به آن مقامات رسمی ما متضادترین مدرک و دلیل ها را ارائه می دهند . بعضی ها معتقدند که چنین خطی از لحاظ سوق الجیشی از جهات شمال و مغرب در معرض خطر خواهد بود و بعضی دیگر اظهار می دارند که بواسطه بیابانهای اطراف هیرمند و حوزه خود هیرمند موجبات دفاع کامل فراهم است .

قصدم در اینجا آن نیست که در مشاجره لفظی این کار از نظر نظامی وارد شوم چه شاید از موقع اختراع وسیله نقلیه بخاری که گمان نمی رود پروفیسورها هرگز در باره آن نظریات متضاد و مخالف ابراز کرده باشند شاید هیچ وقت خط آهنی نظامی وجود نداشته است . در مورد راه آهن ماوراء بحر خزر حال بدین منوال بود و راجع به خط آهن نوشکی سیستان نیز وضع جز این نخواهد بود و من حتی درباره جنبه نظامی چنین راه آهنی هم هیچ گونه علاقه جری و بحث ندارم ، زیرا که در حرفه نظامی نیستم و شاید به من خواهند گفت که درباره مطلبی صحبت می دارم که از اصل آن بی اطلاع هستم هر چند که در ضمن با وجود نظریات ناشیانه خود باید اعتراف کنم که مزایای نظامی چنین خط آهنی شاید بسیار قابل توجه است ،

ولی ترجیح می دهم که موضوع را فقط از جهت تجارتي مورد بررسی قرار دهم و فرض کنم که جامعه ای پابند به آن است و همچنین سرداران و سرهنگان نیز ترجیح می دهند عقیده شخصی خود را محفوظ بدارند .

مخالفان - بنابراین خیال کنیم که خط آهن فرضی ما تا سیستان رسیده باشد . در این صورت فایده اش چیست و بعد از رسیدن به آنجا چه کاری انجام خواهد داد . عده ای اعتراض دارند که خصوصیات آن سرزمین برای تجارت یا استعمار به حد یأس آوری ناساعد است . این عده تصاویر رقت آوری از جنبه های ناخوش آیند طبیعی سیستان را عرضه می دارند .

در آنجا باد معروفی هست به نام باد صد و بیست روزه که بین ماه های مارس و اوت (فروردین - مرداد) که بی انقطاع از سمت شمال غربی می وزد به این نحو که از طلوع آفتاب آغاز می شود و نیمروز تسکین می یابد و بعد از غروب به حداعلائی شدت می رسد . بعلاوه یک نوع حشره وحشتناکی در آنجاست که اسبها را می گزد و حتی می کشد و گاهی در ظرف سال هوا به تناسب میزان آب مردابها در زیر تابش آفتاب حالتی کشنده ایجاد و تب نوبه تولید می کند .

سطح زمین همواره در معرض خطر طغیان است و رفت و آمدها فقط با وسیله ای خطر آمیز به نام « توتین » صورت می گیرد و آن نوعی کلک است که از لیاف نی که بهم می بندند و بوسیله رشته های گز مستحکم می کنند ساخته می شود این معتدین حتی از این حد هم پا فراتر نهاده سراسر آن ولایت را مشمول حکم نفی و انکار خویش قرار می دهند و استفسار می کنند که زیبایی یا ارزش مادی تخت های نی و تپه های شن و باتلاقها در کجاست ؟

سر . اچ . والینسن - نظریه ای را که نسبتاً جامع است از آن جهت که صاحبش بیش از دیگران بصیرت دارد و قولش در خور توجه کامل است (بواسطه وضع شامخ گوینده آن) هر چند که فطرتاً مساعد نیست عقیده ایست که سر . اچ . والینسن ابراز داشته وی چنین نوشته است :

«با آنکه ولایت سیستان مزایای طبیعی عمده دارد در وضع و حال حاضر از جمله ناسالم‌ترین نقاط و فقط چند ماه در سال قابل سکونت است و چندان لایق صرف هزینه دولتی نیست. از لحاظ ارزش نظامی که بیشتر از این جهت در هندوستان مورد توجه است سوء تفاهم کلی در این خصوص به نظر می‌رسد و با آنکه غالباً هم گفته‌اند بسیار بعید است که سیستان پایگاه مناسبی از جانب غربی در اقدام تهاجمی بر ضد هند باشد و از این بابت هیچ ارزش هرات را ندارد. از سمت جنوب و جنوب شرقی نیز محدود به صحرائی است که غیر قابل عبور است و از جانب شرقی هم فقط دارای یک خط ارتباط در امتداد رودخانه هیرمند می‌باشد که مسدود و فاقد وسایل کافی است و در سمت شمال هم سراسر آن از سیستان تا قندهار هدف مناسبی برای حمله‌ای جناحی است. در واقع جای این فرض است که اگر افغانها در هرات و فراه یا زمین داور نیرومند باشند برای قشون ایران هیچ مقدور نخواهد بود که از سیستان در امتداد هیرمند برگرشک حمله ور شود. تنها ارزش نظامی سیستان این است که شتر فراوان برای کار حمل و نقل دارد و این چهار پایان هم بیشتر به بلوچها تعلق دارند که وابسته به افغانها محسوب می‌شوند نه ایرانیان و بنابراین ممکن است برای پیشرفت منظور ما قابل استفاده باشند، ولی دشمن ما را از آن امکان استفاده‌ای نیست»^۲.

جا دارد خاطر نشان شود که هر چند نویسنده سطور فوق خوشبختانه زنده است، اما در موقعی (۱۸۷۵) آن را نوشته که تحولات اخیر هنوز حاصل نشده بود و شرح او تابع شرایطی است که دیگر وجود ندارد.

مطلبی را که رالینسن راجع به ارزش قابل بحث نظامی سیستان مطرح ساخته ناظر بر موقعی است که دولت ایران از پایگاه سیستان در صدد حمله به افغانستان بر آید و این موضوع هیچ ربطی با مسئله تازه‌ای ندارد که حضور روس

۱ - این حرف صحیح است اما فرض کنیم که دولت مهاجمی به دلایل سیاسی بخواهد کاری به هرات نداشته باشد و یا فرض کنیم که علاوه بر هرات بخواهد سیستان را هم پایگاه اضافی قرار دهد در این صورت تکلیف چیست؟

۲ - کتاب «انگلستان و روسیه در مشرق زمین».

در فاصله بسیار نزدیک به هرات ایجاد کرده است. یک لشکر ایرانی در حال حاضر همان قدرت و امکان تهاجم را به افغانستان دارد که قادر است به سن - پترزبورگ بتازد، ولی آنچه افغانها و ایرانیها قادر نباشند لشکریان اروپائی از پایگاهائی مجهز با خط آهن قادر خواهند بود و می‌توان گفت که فقط از سال ۱۸۸۵ به این طرف نظریات انتقادی سابق نظامی درباره سیستان از اعتبار افتاده است.

نظریات مساعد درباره برکت طبیعی آن - به نوحه سرائی آن عده از منقدین که سیستان (این عبارت روزگاری راجع به سراسر ایران به کار رفته و صورت طعنه آمیزی یافته است) را شامل دو قسمت یکی بیابانی در زیر آب و دیگری روی آب شمرده‌اند باید با دلیل‌های تاریخی و حقایق فعلی پاسخ داد اگر رأی ایشان معتبر است پس چگونه این ولایت از جهت حاصلخیزی سرشار و جمعیت بسیار و شهرهای آباد سابقاً مشهور بوده است؟ حرف این حضرات راجع به فرسخ‌ها آثار ویرانی که بر سطح زمین دیده می‌شود چیست؟

در ایران حاصلخیزی فقط منوط به وجود آب است. در اینجا هم مثل دیگر نقاط ایران نه تنها آب به حد کافی هست که نهرها را که به اندازه رودخانه وسیعی است و عده کثیری مجاری و سدها را پر کند، بلکه گاهی نیز آب اضافی به باتلاقها و دریاچه‌ها برساند حال اجازه بدهید عقیده شخص ناظری را درباره حاصلخیزی آنجا شاهد بیاورم.

فریه در سال ۱۸۴۵ می‌نویسد: «سیستان سرزمین همواری است و گاهی در کنار و گوشه تپه‌های کوتاهی دارد یک سوم سطح زمین شن متحرک است دوسوم دیگر ترکیبی از شن و خاک رس می‌باشد که برای زراعت خیلی مستعد و مناسب است. سیستان پوشیده از نیزار و درختان صق^۱ (طق) و نهال گز و در بین آنها نیز چراگاه فراوان است، و رسوبهای سالانه بعد از طغیان هیرمند در حاصلخیزی آنجا تأثیر عظیم دارد و شاید از ابتدای تاریخ این وضع و حال آن سرزمین بوده است. به هر صورت تعداد خرابه‌ها در سواحل رودخانه سبب این استنتاج می‌گردد»^۲.

۲ - کتاب سفری با کاروان.

و اینک عقیده ژنرال گلد اسمید را هم اضافه می‌کنم. در این که خاک آنجا حاصلخیز می‌باشد به تجربه ثابت شده است. گندم و جو مایه اصلی کشت و کار است، ولی نخود، باقلا، تخم‌کتان و پنبه هم کاشته می‌شود. خرپزه و هندوانه و بخصوص دومی به حد وفور هست. غلزار و چراگاه هم کم نیست. با حفر کانال در مسیر عادی آن وبا طغیان اتفاقی، آبیاری کافی قابل تأمین است که هرگاه مردم آن راضی و ساعی هم باشند شاید میزان محصول به حد اعلی افزایش خواهد یافت. بالاخره بر نظریه این دو نفر شهادت کسانی را می‌توان علاوه کرد که با کمیسیون مرزی به سیستان رفته و گزارش داده‌اند که منابع آن به وضع درخشانی قابل ترقی است و استعداد بدست آوردن محصول با استعمال اسلوب علمی درزیننه آبیاری خیلی زیاد است. در واقع آینده سیستان بسته به اجرای سیستم فن آبیاری در مسیر هیرمند و در مراکز طغیان می‌باشد. اکنون رودخانه به سمت شمال جریان دارد و مقداری آب در باتلاقها تلف می‌شود و هیچ گونه مانعی در خط سیر هموار و یا در شیب زمین نیست که از انحراف آن به سمت جنوب که تماماً برای زراعت مصرف می‌شود جلوگیری نماید.

حلقه‌ای در زنجیر بزرگ - در پایان گفتار توجه به موضوع بسیار مهمی را نباید فراموش کرد. با آنکه راه آهن چنانکه بعضی‌ها می‌پندارند به این زودیاها در ایران ساخته نخواهد شد و مطلوب هم نیست که در خیلی از نواحی آن ساخته شود، باز بسیاری از ما در انتظار روز خوشی هستیم که وسایل ارتباط بین شهرهای بزرگ و مراکز تجارتي سریع‌تر از این باشد که اکنون اسبهای علیل و شترهای پر طاقت و قاطرهایی که جراحات بر پشت دارند فراهم می‌سازند.

ما روزگاری را امیدوار هستیم که وسایل حمل و نقل از شمال به جنوب به هر صورتی که باشد شهرهای عمده مرکزی از کرمانشاه در غرب تا کرمان در شرق با وسیله بخار به هم مربوط شوند از همان محور وجهتی که شیب عمومی جلگه‌ها و فرورفتگی‌ها بدون استثناء مساعد است. یعنی از شمال غربی به جنوب

شرقی. از راه آهن اصلی که بر طبق نقشه طوری کشیده شود که مالا با خط آهن هندوستان ارتباط یابد.

راه آهن سیستان انحراف طبیعی و فرعی و فقط شاخه‌ای از خط اصلی به سمت شمال خواهد بود و در عین حال راه ارتباط با دریا نیز بدین ترتیب تأمین خواهد گردید که خط آهن از چاه بهار و یا از راه ریگان و میناب به گوادر و اگر هم بندر شرقی‌تری در بلوچستان که تحت‌الحمايه انگلستان است مطلوب باشد تا ساحل نیک ممتاز یسینی یا کلامات ساخته شود. در واقع هرگاه خط آهن سند پیشین یا بولان تا سرحد فعلی هندوستان مورد توجه واقع شود چون بر اثر طغیان آب در معرض خرابی و از لحاظ مرز متقدم سیستان قرارگاه خطرناکی خواهد بود. خط دوم شاید دستگاه جداگانه به منزله راه آهن مستقل بلوچستان از کرانه دریا از میان پنج‌گور به سمت مرز ایران در خواهد آمد. در ضمن مقاماتی هم اتصال چنین خطی را با شبکه راه آهن هند با خطی از کراچی از طریق مکران پیشنهاد کرده‌اند. اقیانوس هند محور ارتباط این راه آهن خواهد شد و همان نقشی را در حدود شرقی ایفا خواهد کرد که بحر خزر در مورد خط آهن ماوراء دریای خزر در شمال شرقی می‌کند. توأم شدن نیروی بخار در خشکی و دریا به زودی موجب انقلابی عظیم خواهد گردید و کارقرنها را در مدت کوتاهی عملی خواهد ساخت و چنانکه بلوگفته است آن‌گاه فرزندان نوادگان ما سوت قطار آهن را خواهند شنید.

اما روزی که دیر زمانی از مرگ ما گذشته باشد و ما پاك خاك و فراموش شده باشیم شاید آن‌گاه کتابدوست گذرانی، جلدی از این کتاب را از میان کتب یک شلینگ قفسه کتب قدیم در بیرون یکی از مغازه‌های کهنه فروشی پس‌کوچه‌های لندن بردارد، بواسطه این پیش‌بینی که از روی علاقه و خیرخواهی کرده‌ام و منظوری جز اصلاح و بهبود امور در میان نبوده است به خدمت‌وکاری که در روزگاران آینده توفیق بزرگی بشمار خواهد رفت، شاید در تنگنای گور مدح و درودی هم نثارمان بشود.

نسبت به سایر فرسخ‌ها طاقت فرساتر و نیک‌مشهور است و در واقع مزید بر وضع و حال مرگ آور آن جاده است.

این مسافت و نظر تقریبی این جانب با آنچه مسافران قبلی گفته‌اند مقایسه شود کمتر از ۶۰ میل انگلیسی است نه زیاده از آن. هرگاه کسی این راه راتنها سواره برود و جهت انصراف خاطر جز قدم اسب و خیال مقصد خویش مشغولیات دیگری نداشته باشد تعجب آور است که با چه آسانی می‌تواند حساب تقریبی درست از منزل به منزل دیگر بدست آورد.

جاده بین مشهد و تهران بیست و چهار منزل است و چاپارخانه‌ها به تفاوت در فواصلی از پانزده تا سی میل واقع شده‌اند، ولی فاصله معمولی بین آنها بیست و چهار میل است. من این راه را با راحتی در عرض نه روز پیمودم که میزان متوسط روزانه آن شصت میل می‌شود و در واقع گاهی هفتاد میل و گاهی نیز کمتر بوده است.

این سرعت سیر در ایران چندان زیاد نیست، بلکه آهسته است. بعداً من با آسانی به مسافت روزانه هفتاد و پنج میل و بلکه هشتاد میل عادت کردم. تلگرافچی‌ها و اهالی محل از این مقدار هم غالباً سریع‌تر حرکت می‌کنند. پستی که بدون توقف از مشهد به تهران می‌رود فقط در هر ایستگاه اسب تعویض می‌شود مسافت را در ظرف پنج تا شش روز طی می‌کند.

دکتر ویلز^۲ شرح می‌دهد که سفر از اصفهان تا تهران را که ۲۸۰ میل است در سی و نه ساعت و نیم انجام داده است، ولی مأمورانی که هنگام روز حرکت و شب استراحت می‌کردند از طلوع تا غروب آفتاب ۱۲ میل سوار اسب بودند.

۱ - من یک افسر فرانسوی را (یادداشت‌هایی در باب مسافت یک تن سواره نظام نوشته‌گنت - دوسابران Conte de sabran صفحه ۳۲۵) می‌شناسم که همین مسافت را راحت در سال ۱۸۸۸ پیموده وی در کتاب خود می‌نویسد وقتی که ژنرال مک لین از کار او اطلاع یافت اظهار حیرت بسیار کرد و به او گفت که یک افسر انگلیسی که آن سفر را ده روزه انجام داده بود در نتیجه سخت ناخوش شد. سر. اچ. رالینسن یک بار این مسافت را شش روزه طی کرد.

فصل دهم

از مشهد به تهران

تاکنون آدمی چیزی ابداع نکرده است که به اندازه یک میخانه یا هم‌نمای خوب، شادی بخش باشد.
«دکتر جانسن، در کتاب زندگانی بوسول»
تجمل ایرانی را پسر جان، دشمن می‌دارم.
«هوراس ۱»

راه چاپار بین مشهد و تهران - بعد از قلم فرسائی جدی سیاسی در دو فصل سابق اینک من باب رعایت خاطر آن عده از خوانندگانم که مطالب آن را ملاحظه کرده‌اند اگر در واقع از آن کار مشقت‌بار اجتناب ننموده باشند اینک فصلی آغاز می‌شود که خواندندش آسان‌تر است. بعد از هشت روز اقامت در مشهد عزم نمودم بوسیله چاپار جاده بین مشهد و تهران را طی کنم که ایرانیان ۱۵۴ فرسخ محسوب و بنا بر همین حساب هم کرایه دریافت می‌دارند که از قرار هر چهار میل یک فرسخ ۶۱۶ میل خواهد شد، ولی فرسخ خراسان از لحاظ درازی ظاهری بی پایان خود^۲

۱ - هوراس شاعر ایتالیائی از ۸ سال قبل از میلاد تا ۶۵ میلادی زیسته است و قصاید و غزلیهای شیوا و داستانهایی منظوم به یادگار گذاشته است. مترجم

۲ - مسافری که از سحرگاه تا نزدیک غروب آفتاب رنج فراوان دیده و اسب فرسوده‌اش تاب نگاهداری او را نداشته و فقط قاج زین مانع بر زمین افتادنش بوده گفته است: «فرسخ خراسان چه طولانی است» و یکی از همراهان هنگامی که به ایستگاه نزدیک شده بودیم اظهار داشت (به پیغمبر قسم که این راه درازتر از روزهای خلیفه عمر بوده، زیرا که ستون فقرات و زانوهایم از حسن افتاده است) و انگهی گفتاری محلی هست که جا دارد یادآوری کنم (سفرنامه برنز در خراسان جلد دوم) و آن‌حاکمی از این است که فرسخ خراسان مانند پرحرفی زنان بی‌انتهاست و کسی که آن را اندازه‌گیری کرده لابد با زنجیر شکسته‌ای این کار را کرده بوده است.

سرعت - سوارکاری برآستی از اموری است که ایرانیان همواره در این باره نیک مشهور بودند و از این لحاظ حتی راجع به پادشاهان ایشان حکایات معروفی هست . شاه عباس سیصد سال پیش راه شیراز تا یزد را در بیست و هشت ساعت و نیم طی کرد و منجم باشی درباری مأمور اندازه گیری بود .

سرجان ملکم نوشته است که این مسافت هشتاد و نه فرسخ است و با آنکه با مقیاس های جدید تا ۲۲ میل تقلیل یافته باز کارچندان کوچکی نبوده است . آقا محمد خان بانی خاندان فعلی قاجار که بعد از اطلاع از مرگ کریم خان زند به مازندران گریخت از شیراز تا اصفهان را - از هر راهی که بروند باز کمتر از ۳۰۰ میل نیست - در کمتر از سه روز طی نمود .

فتحعلی شاه برادر زاده او در مورد جانشینی پدر خود از شیراز تا تهران را که دست کم ۶۰۰ میل است در شش روز رفت . فریزر راجع به یکی از ایرانیان بنام آقا بهرام که بهترین اسب هارا در مملکت پرورش میداده نقل می کند که با یک اسب نژاد عرب مسافت بین شیراز و تهران را شش روزه پیموده و بعد از سه روز استراحت پنج روزه مراجعت کرد و باز نه روز استراحت و همین سفر را برای سوئین - بار در عرض هفت روز تمام کرد .

یک ترجمان سوار در سال ۱۸۱۴ از اسلامبول تا دماوند نزدیک تهران را که مسافتی جمعاً ۱۷۰۰ میل است در هفده روز پیمود . وی حامل خبر فرار ناپلئون از جزیره الب بود . از طرف دیگر اگر دلیلی برای شتاب در میان نباشد در کند - رفتن هیچ راننده ای مانند سوار ایرانی نیست که اگر چهار نعل به پیش نتازد روش کاملاً مطمئینه دارد و من در تمام خط سیر چاباری خود یک نفر از اهل محل را ندیدم که سواره از یک نفر پیاده سریعتر رفته باشد .

هزینه سفر - چون اولین بار خودم با چابار سفر نموده و تجربیات شخصی حاصل کردم و با همین وسیله مسافرتی طولانی تا هزار میل رفته ام می توانم مشاهدات و پیشنهادهای خود را در معرض اطلاع بگذارم سابقاً در فصل دوم

تحت عنوان راهها و وسایل اطلاعاتی ضروری درباره مخارج سفر و کیفیت کار توضیح دادم در آن مورد اساس محاسبه این بوده است که چهار اسب ضروری است یکی برای خود مسافر ، دیگری گماشته او ، سومی برای غلام چابار و چهارمی جهت حمل بار ، زیرا که چنانکه باید و شاید برای حصول تجربه در این مورد و فقط در همین مورد یک چابار اضافی برای حمل کردن بار اختیار کردم که ناچار شدم به این مناسبت دوندگی بسیار کنم و اتلاف وقت .

برای مسافرتم از مشهد به تهران ۶۰۰ قران خرج شد که بنابر نرخ تسعیر آن موقع برابر با ۱۷ لیره است . بدون انعام غلام چابار و کرایه مسکن در بین راه که جمعاً ۲۱ لیره شد . بعلاوه قیمت خوراک و آن بسته به این خواهد بود که مسافر چه مقدار غذاهای سر بسته همراه دارد و روی هم رفته مسافت بیش از ۲۰ لیره خرج نخواهد داشت . تنها همراه گماشته ام در این سفر یک « غلام » ایرانی - افغانی (چابار سواره یا خواص) از سفارت انگلیس در تهران به نام جالب ، نظر نادر علی خان بود که این راه را خوب می شناخته است .

وزیر پست - سیستم پستی در ایران که راجع به چگونگی تأسیس آن بعداً مطالبی بیان خواهم کرد تحت نظارت وزیر پست می باشد و چون او در حال حاضر علاوه بر مقام صدارت دو سمت دیگر هم دارد می توان استنباط کرد که حائز درجه اول اهمیت نیست و دولت ایران سالانه مبلغی برای تعمیر و مرتب کردن چاپارخانه ها به او پرداخت می کند و هر ساله مقداری جو و گاه نیز برای خوراک اسبها اختصاص می دهد . ولی خود وزیر به امور پست رسیدگی نمی کند چون کاملاً خلاف آداب ایرانی است . لذا هر جاده ای در اجاره مستأجری است که شاید یکی از بازرگانان و یا ثروتمندان است .

۱ - تا این اواخر ۱۷۲ چاپارخانه دولتی وجود داشت و وزارت مالیه برای هر چاپارخانه در سال ۲۰ تومان (۵/۱۴ لیره) و ده خروار (تقریباً سه تن) جو و همین مقدار نیز گاه برای اسبها می داده است .

وی هر سال به مناسبت داشتن این حق و امتیاز مبلغی به جناب وزیر تقدیم می‌کند. از این رو تهیه مستخدمین و اسبهای هر چاپارخانه با اوست و سعی او حد اکثر استفاده از آن کار است و بزرگترین نگرانی‌اش هم این است که مبادا در آخر سال شخص دیگری با پرداخت مبلغ بیشتری این حق را از او سلب کند از این رو تعجب آور نیست که چاپارخانه‌ها وضع مخروب و زنده‌ای دارند و اسبها کاملاً وارفته و مفلوک اند و این سیستم خراب موجب دور و تسلسل است و معلوم نیست آن حیوانات بیشتر سزاوار ترحم‌اند یا مسافرانی که باید سرتاسر راه آنها را با شلاق پیش برانند.

موافقان و مخالفان چاپار - ولی قصدم این است که رنج‌ها و خوشی‌های سفر با چاپار را اگر اصلاً این کار خوشی داشته باشد در مقابل هم قرار داده حکم عادلانه‌ای بکنم. این طرز مسافرت را سیاحان متعدد بنا بر سلیقه و استقامت و طالع خودشان تعریف‌های متفاوت کرده‌اند. بعضی‌ها آن را مایه انبساط خاطر و بعضی موجب نفرت و برخی نیز عذاب الیم پنداشته‌اند و راجع به هر یک از سه عقیده مزبور شاید مختصری بتوان اظهار نظر کرد.

قسمت عمده کار بسته به این است که جاده تا چه اندازه محل رفت و آمد و مجهز است. بعلاوه باید دید که هوا در موقع مسافرت چه وضعی داشته و اصلاً در چه فصل سال بوده است و تا حد زیادی هم مربوط به فقدان مسافر می‌شود. جاده بین مشهد و تهران چندان محل رفت و آمد نیست مگر بوسیله زوار که با قافله یا کاروان حرکت می‌کنند و بنا بر این در هر ایستگاهی بیش از پنج شش اسب نیست و گاهی کمتر است و این اسبها چنانکه من دیده‌ام غالباً از خوراک کافی محروم بوده و یا دست و پا شکسته‌اند. حیواناتی لاغر و بد پا و با جراحی درپشت که بعضی وقت‌ها زین نهادن بر آنها سخت متعسر است و بهترین اسبها را که در اختیار من می‌گذاشته‌اند در شرایط عادی اسبی متوسط الحال محسوب می‌گردید و بر بدترین آنها سوار شدن زجر و مجازاتی بود که هر دانته آینده ممکن است کهنه‌کارترین دشمن خود را به سواری آن در درجات اسفل دوزخ

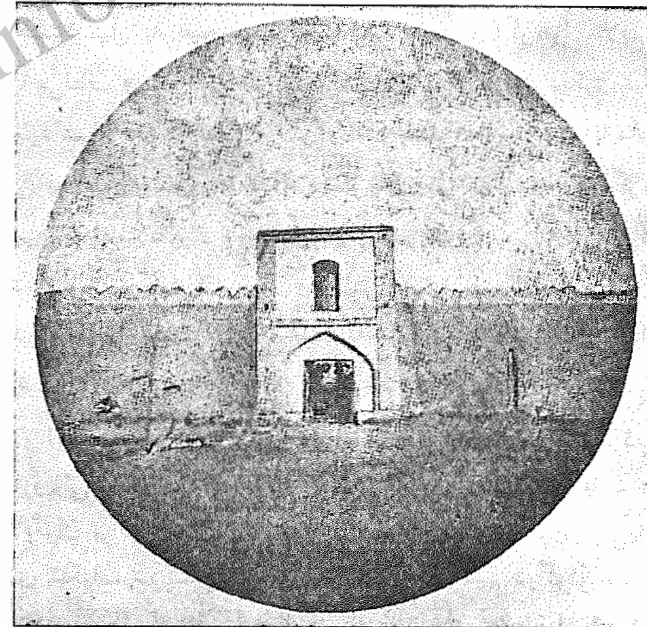
محکوم سازد، ولی از طرف دیگر در جاده تهران به شیراز که بیشتر محل رفت و آمد و وسایل هم بهتر فراهم است چهارپایان بیشتری دارند و جنس آنها بهتر و بطور کلی قابل پسندتر و گاهی برآستی دلپسند بود.

هنگامی که بوسیله آنها ساعتی هشت تا نه میل تمام روز سفر می‌کردم و پیوسته در تاخت بودند گاهی نیز یورغه می‌رفتند آن وقت می‌توان تصور کرد که روزی هفتاد تا هشتاد میل به هیچ وجه طاقت فرسا نیست و اگر هوا ملایم و مساعد باشد تقریباً بی‌لطف و صفا نخواهد بود و بالاخره بیش از هراسر دیگری خیلی به طالع و نصیب خود مسافر بستگی دارد و اگر او قادر باشد که از تصادم با مأسوران و یا سبقت گرفتن بر آنها اجتناب نماید که در هر حال حق تقدم دارند و اگر بار سفرش زیاد نباشد و حیوانات متعدد لازم ندارد و بخصوص اگر بتواند از مسافران دیگر همان جاده جلوتر حرکت کند وضع و حالش خیلی بهتر از سایرین خواهد بود و اگر او در تمام این موارد کم طالع باشد با خروارها دشنام و ناسزا ایران را ترک خواهد کرد.

در اینکه حال غالباً بدین منوال است از آن جهت است که اکثریت مسافران اروپائی ظاهراً خوش دارند که سفر خود را در ایران با سرعت خیلی بیشتر از دیگران برگزار کنند. در نتیجه مسابقه خشم آوری جریان می‌یابد و موقعی که تیرهای تلگراف در کنار جاده نصب است صدای سیم در گوش مشتاق مسافر علامت پیشرفت و کامیابی است و انسان به ندرت آن همه زیاد احساس توفیق و خوشبختی می‌نماید و یا شهرتی پایدار باقی می‌گذارد که از عهده شکستن حد و سرعت پیشینیان بر آمده است.

چاپارخانه - حال شرحی اجمالی راجع به چاپارخانه و محیط محدود و مخصوص آن بیان می‌کنم. چاپارخانه که گاهی در مرکز و یا در کنار شهر یا ده و بعضی اوقات نیز در میان محوطه‌ای مخروب و منزوی ولی در هر حال

معمولا در مجاورت آب است بنای کوچک چهارگوش با دیوارهای گلی سفید است برجی بر دروازه ورود و برج‌های نیمه مدوری در هر یک از گوشه‌ها دارد که روی هم‌رفته مثل قلعه کوچک گلی است و در واقع نیز جز این نیست ، زیرا که در سر-زمینی که تا دیروز محل تاخت و تاز ترکمن‌ها بود و دزدی از هر قبیل در آنجا بی کم و کاست متداول است هر ملک و مسکنی از کاخ شهریاران تا کلبه روستائی



یک چاپارخانه ایرانی

را بایستی از آسیب حمله و تجاوز حفظ نمود به طوری که گوئی مملکت در جنگی علنی گرفتار باشد. از دروازه‌ای که درب چوبی بزرگ دارد به داخل چاپارخانه وارد می‌شوند و هرگاه این در بسته باشد فقط با نردبان امکان رخنه کردن به آن هست و هنگامی که از دروازه وارد می‌شویم مسافر متوجه دوسکوی کوتاه از دو طرف و دو درگاهی می‌شود که مدخل دو اطاق تاریک و کثیف هم‌سطح زمین است .

از دروازه به حیاط داخلی وارد می‌شوند که از بیست تا بیست و پنج یارد طول و دوازده تا پانزده یارد پهنا دارد و در وسط آن یک سکوی گلی یا « چاپوترا » است که معمولا جای مرغ و فضولات است و غرض وجودی آن خوابیدن مسافران در فصل تابستان است. بر دیوارهای حیاط در دو و بعضی وقت‌ها سه طرف سوراخ تعبیه و آخورتهیه می‌شود که گاه ، جو یا گاه گندم را در آنجا خوراک اسبها می‌ریزند و در هوای گرم اسبها را آنجا با افسار می‌بندند .



چاپارچی ایرانی

درون این دیوارهای دوآخوره طویل‌های دراز برای فصل زمستان هست که فقط از در کوتاهی به آنجا نور می‌رسد و هواکش ندارد و انباشته از پهن و بوی بد است. در یکی از این طویل‌ها در کنار اسبها غلام پست و مستخدمین

معمولاً دور اجاق آتش که بر روی زمین است می‌خوابند. سطح داخلی دیوارهای حیاط را وقتی با آهک سفید کرده بودند که بعداً بکلی از بین رفته و تمام دیوار یک پارچه گل می‌نماید. وقتی که مسافری خسته و درمانده وارد این محوطه می‌شود چاپارچی یا سرایدار باشی که گاهی ظاهراً لباس رسمی بر تن دارد پیش می‌آید و از تازه وارد استقبال می‌کند و گفت و شنودهای پرحرارتی برای یافتن اسب‌های تازه نفس در اصطبل رد و بدل می‌شود و در حینی که جواب‌های مساعد و یأس-آور قطعیت می‌یابد بارها را از پشت اسبها پائین می‌اندازند و در چاپوتراجم می‌کنند.

در این وقت مسافر انگلیسی طاق باز کاملاً دراز می‌کشد و یا اینکه یک فنجان آشامیدنی داغ یا چای فراهم می‌کند. نوکر ایرانی هم قلیانی که همیشه فراهم است می‌کشد و حیوانات خسته از تمام بار و بنه غیر از پوشش نمودن خلاص می‌شوند و آنها را ده دقیقه آهسته بالا و پایین و سپس به سمت آب می‌برند.

در ظرف یک ربع ساعت اگر بخت یار باشد و گرنه در عرض یک یا دو ساعت اسب‌های تازه نفس جلو می‌آورند. مسافر اسب خود را انتخاب نموده باز سوار می‌شود و راه بی پایان و ناهموار را از نو دنبال می‌کند و اگر حیوان تازه‌ای آماده نباشد و یا مسافران دیگر از او زودتر آمده و برده باشند تازه اول گرفتاری عظیم است، زیرا که بعد از مثلا دو ساعت صبر و انتظار طاقت فرسا باز همان حیوانات بیچاره را که او را از منزل قبلی حمل کرده بودند برای سواری پیش می‌آورند که از نو با جان کندن و زور شلاق بیست و پنج میل دیگر بروند و باید صادقانه اعتراف کنم که دلسوزی من پیوسته متوجه حال اسب بود نه سوارش و با تلاش و زحمت روزانه و بلکه هر ساعت که حیوان بیچاره بر عهده داشت باز جای تعجب بود که بوسیله نهیب و ترغیب قادر بود قدمی بردارد.

بالاخانه - حال فرض کنید مسافر به مقصد خود یعنی پستخانه رسیده و خواسته باشد شب را در آنجا بماند در این صورت تکلیف چیست؟ جواب این سؤال اطاقک چهارگوش بالای دروازه ورودی است. به این محل با پلکانی که

از لحاظ شیب مثل راه کوهستانی آلب است وارد می‌شوند و آن معبرگاهی واقع در یکی از گوشه‌های حیاط داخلی است. از این پله‌ها که با هزار سختی باید بالا رفت به قسمت بام می‌رسیم که تا انتهای بنا کشیده شده است و ملاحظه می‌شود که این برج یک اطاق بیشتر ندارد. گاهی با دو و شاید هم سه در (که هیچ-وقت درست بسته نمی‌شوند) و معمولاً چند پنجره هم بر دیوارها دارد که با بیان ادبی می‌توان گفت «چهار درگاه از برای هربادی که بوزد» اینجا بالاخانه است یا اطاق فوقانی که بخت استراحت مهمانهای خارجی است در چهار دیوار این فراموش خانه و سردخانه که به اندازه عرشه کشتی بادگیر است سرکار مسافر باید شب بماند.

دیوارهای داخلی این اطاق را روزی و روزگاری کاه گل و سفید کرده بودند. تنها علامت تجمل که در آنجا هست طاقچه‌های کم‌عمق دیوارهاست که رهگذران ایرانی با خطوط زشت عبارات یا تصاویر بسیار زنده‌ای نوشته یا کشیده‌اند و گاهی نیز آنجا را برای اجاق به کار برده‌اند. از اسباب ولوازم زندگی مطلقاً چیزی ندارد. کف اطاق را جارو و از وجود حشرات تمیز کردن و گوشه‌ای از آن را با نمک یا قالیچه فرش نمودن و کیسه‌ای کاه بر آن نهادن، همی می‌خریدن و آتشی برافروختن، پنجره‌های باز را سرو صورت دادن و در جلو درهای جالب آن پرده کشیدن همه از عملیات مقدساتی ضروری است و گرنه آن لانه چرکین و چرند جای زیستن نخواهد بود و این همه تدارکات بعد از سفری طولانی با تنی خسته از یک روز راه پیمائی آن هم در شب زمستانی به هیچ وجه کار آسانی نیست و با همه این اقدامات آن لانه هوائی گاهی به قدری سرد است که قابل تحمل نیست و گاهی مسافر ناگزیر می‌شود به اطاقک نمناک و سرداب مانند قسمت تحتانی پناه بیاورد، ولی در لحظه‌ای که همه کارها رو براه شد و اطاقک مرتب و سماور جوشان و خروشان و اعضای بدن احساس نرمی و رفع خستگی کرده باشند حالت عجیبی دست می‌دهد و در آن حال است که شاید مسافر آن بالاخانه را با اطاق

مجلل کاخ ویندسور معاوضه نکند ، ولی اندیشه صبح آینده که بایستی در ساعت چهار یا پنج در تاریکی و سرمای زمستان برخاست و با کمک شمع لرزان لباس پوشید و لوازم را بر چهار پایان که در حیاط ایستاده اند صحیح و سالم بارکرد در این وضع و حال است که انسان گاهی به این خیال می افتد و حتی موقتاً به یاد ضرب المثل بازی و شمع خواهد افتاد و به ذهنش می گذرد که زندگی در وطن و خانه چه اندازه گواراست .

اسب چاپاری ایرانی - یکی دو کلمه دیگر هم راجع به اسب چاپار ایرانی صحبت بداریم چون هیچ کس نیست که شصت هفتاد تا از این حیوانات را در مدت چند هفته سوار شود و خواه و ناخواه نظریات کلی راجع به این جنس چهار پا پیدا نکند . البته مسافر بهترین اسب را از میان همه که تعریفی ندارند برای خود انتخاب می کند ، ولی باید مواظب کار شاگرد چاپار بود که قلق هر اسب را خوب می شناسد و اگر از او غفلت شود هیچ بعید نیست که بیشتر در فکر آسایش خود باشد نه خرسندی خاطر مخدوم . وقتی که از چاپارخانه بیرون آمدید پس از بيمودن چند قدم مراقبتی نسبت به قدم اسب ضروری است و هنوز سیصد گام طی نکرده اید که معلوم خواهد شد آیا سه چهار ساعت آینده را قادر به تحمل خواهید بود و یا آنکه با رنج و عذاب خواهد گذشت سرعتی را که یک مسافر اروپائی بایستی ترجیح دهد یورغه بلند و گاهی نیز قدم معمولی است .

ایرانی ها وقتی که یورغه و چهار نعل نمی رانند یورتمه کوتاه و نشسته را ترجیح می دهند که بر زمین انگلیسی خیلی مایه درد و ناراحتی است . در تمام مدت مسافرت با چاپار فقط دویار اسبی دیدم که یورتمه انگلیسی می رفت .

هر شاگرد چاپار و در واقع هر سوار کاری بایستی شلاق تاییده چرمی بلند در دست داشته باشد و اگر تازیانه قوی در اختیار نباشد ضربات عادی کمترین واکنشی در حیوان ایجاد نمی کند . از این جهت باید گفت که هر چند نامش شاگرد چاپار است ، ولی خود او مرد تمام است و بر زمین اسب سوار نمی شود ،

بلکه روی بار می نشیند و دو پارا از طرفین دراز می کند و افساری به کار نمی برد فقط یک رشته طناب یا بندی که به یک طرف دهنه بسته است و فرض هم این است که او از جلو حرکت کند و میزان سرعت را در دست داشته باشد ، ولی باروزی هفتاد میل سیر و سفر من زود به این نکته برخوردیم که حتی در یک سرزمین نا آشنا بهتر آن است که خودم از جلو قافله حرکت کنم و بنا بر این اگر هوا روشن باشد خطر گم شدن کم است و با آنکه راه و جاده درستی در کار نیست و فقط راه سال رواست که از بیابان و جلگه و کوه و تپه می گذرد و بعضی اوقات یک خط و گاهی نیز خطوط متعدد و نزدیک هم است باز رفت و آمد حیوانات چنان اثری باقی می گذارد که می توان خط سیر را از فاصله چندین میل قبلاً تشخیص داد . هنگام شب مسافر بیگانه راه را گم خواهد کرد و باید شاگرد چاپار که دید و حافظه بسیار قوی دارد همراه باشد .

مشراب و عادت - مشهورترین عادت اختصاصی اسب چاپار ایرانی تمایل بی اختیار او در سکندری رفتن است . از این رو بیشتر آنها زانوهای سائیده دارند و بهترین قاعده باز شناختن اسب مرغوب از نا مرغوب این است که چند مو بر زانو داشته باشد به عقیده من مهار سفت یا افسار سست هم در وقوع این پیش آمد تأثیری ندارد و قضاوت شخصی ام این بوده است که هر اسب چاپار ایرانی در ظرف سال باید چندین بار از سر به زمین بیفتد خواه تصادفاً یا بر سبیل عادت و علاقه ، اما لب کلام این است که پاره ای قواعد ضروری نامرئی حیوان را به این عمل وادار می سازد .

من سراسر آن سرزمین را از شرق تا مرکز و از مرکز تا جنوب سیر کردم بدون اینکه حتی یک بار از اسب افتاده باشم و این جریان نظریه ام را به جای سست نمودن بیشتر راسخ کرده است ، زیرا علتی وجود نداشته است که من از این لحاظ وضع ممتازی داشته باشم و دیگران جورم را کشیده باشند و این پیش آمدی کهنه و عادی شده بود که ناله و فریاد گماشته ایرانی خود را که از دنبال می آمده

است بشنوم که از اسب فرو افتاده و بر خاک در غلطیده بود و چاپار شاگرد هم حیران می نمود که در سراسر سفر یک دفعه هم از اسب نیفتاده بودم.

در مورد ناتوانی اسب چاپار ایرانی این نکته را هم بایستی افزود که به نظر می رسد که غالباً گناه سوار را برگردن حیوان بیچاره می اندازند. ضمناً تصادفات و جراحات ناشی از آن به صورت خنده آوری در تزیید است. دو حقه دیگر هم من از اسبها دیده ام که به حد شیوع بود. بعضی از این وارفته ترین اسبها در موقع سوار شدن رکاب نمی دهند که دلیل عجیبی است که حافظه آنها از تجربه بی بهره نیست و در تنها موردی که نزدیک بود دوچار تصادف و صدمه شوم موقعی بود که تا پای خود را در رکاب گذاشتم چیزی نمانده بود که من و خودش را در سوراخ قناتی سرازیر کند. بلند کردن بازوی راست خواه با تازیانه یا بدون آن در ذهن این حیوانات تأثیر محکوم عجیبی دارد و غالباً آنها را از راست به چپ در پیچ و تاب می اندازد.

ایرانیان هرگاه از اسبی خیلی دلخور شوند دمش را قطع می کنند که مانع استعمالش می شود آن هم در سرزمینی که دم داشتن علامت زور و جریزه است. این کار اگر وحشیانه نباشد حرکت عنیفی است که باید از آن خودداری نمود شاید جا دارد که این گریز راجع به اسب چاپاری و سیستم پستی ایران را با کلام پر مغز تاورنیه که سه قرن پیش در مقدمه سفرنامه خود نوشته است پایان دهم « انسان نمی تواند به همان طرز و شیوه ای در آسیا سفر کند و نه در همان وقت و ساعات روز و با همان راحتی و آسانی ».

وضع عمومی راه - جاده مشهد به تهران از لحاظ طبیعی آنقدر خشک و خالی است که انسان فقط به آن جهت عبور می کند که از نقطه ای به محل دیگر رفته باشد و در سرتاسر ۶۰ میل حتی شاید یک محل جالب نظر و تماشائی نیست. چشم اندازهای اطراف در اواخر پاییز بی رنگ و رونق اند. جاده و یا در واقع راه مال رو از پیچ و خم های بیابان شنزار و از میان کوههای سرد و لخت

روستاها و شهرهای خالی می گذرد که پیداست روزگاری جمعیت بیشتری داشته و بهتر مورد توجه و علاقه بوده است.

مسافر از میان شهرهایی عبور می کند که بکلی رها شده و فقط برج و باروهای وارفته ای از آن باقی مانده است و ارگ و استحکاماتی مشاهده می کند که به زوال غیر قابل اصلاحی افتاده و به صورت انبوه گل بی ریختی در آمده است و آثار قنات های خشک و متروکی خواهد دید که روزگاری از کوهستان آب سی آورده است.

در شهرها دیوارها خراب است و شکاف های بزرگی دارد و چند بنای عمومی سابق در شرف سقوط و زوال است و اماکن آباد دیروز اینک ویران و محل سگ و زباله شده است. قبرستان های کثیف از نظر افتاده ای که در خارج شهر تا صدها متر دیده می شود، سنگ ها و علائم قبر از بین رفته و قبرها فرو افتاده و به صورت ظاهر با وضع داخل شهرها که سکنه آن نیز وضع و حال مردگان یافته اند تفاوت چندانی ندارد.

در چنین راه و سفری چیز عمده ای که برای مسافر قابل انتظار است چنانکه سابقاً اشاره کردم این است که اسب چاپاری سکندری برود و اگر دست و پای خود را نشکند لااقل راه طاقت فرسا را از یکنواختی در آورد.

درس عبرت - با آنکه جاده در ظاهر خالی از هر گونه لطف و گیرائی است از دو جهت شایان توجه است یکی تاریخی و دیگر عملی. در این راه مسافر نه فقط از سبیری می گذرد که دست کم هزاران هزار تن زوار در پانصد سال اخیر عبور کرده اند، بلکه راهی را سیر می کند که لشکریان فاتح و جهانگیران و پادشاهان بزرگ گذشته اند و هرگاه در وضع و حال حاضر ویرانی و خرابی که اطراف او دیده می شود هیچ اثر و یادبودی حاکی از دوران آبادانی آن سرزمین مشاهده نکند لااقل پیش خود قضاوت خواهد کرد که اثرات مخوف جنگ و آفات و امراض و گزند حکومت فاسد که از هر دو آنها بدتر است چه صدماتی بر آن حدود نازل

کرده و در این سامان فلاکت بار که شهرهای خراب و ویران و خانه‌های رها شده و متروک فراوان دارد می‌تواند داستان غم‌انگیز انحطاط طولانی سرزمین ایران را از نظر بگذراند.

جدول ایستگاهها و مسافت‌های بین مشهد و تهران

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت به میل	نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت به میل
مشهد	—	—	شاهرود	۷	۲۷
شریف آباد	۶	۲۲	ده ملا	۴	۱۶
قدمگاه	۷	۲۹	دامغان	۶	۲۶
نیشابور	۶	۱۷	قوشه	۷	۲۳
شوراب	۷	۲۵	آهوان	۷	۲۴
زعفرانی	۵	۱۸	سمنان	۷	۲۴
سبزوار	۷	۲۴	لسگرد	۶	۲۲
مهر	۷	۳۲	ده نمک	۸	۲۵
مزینان	۶	۲۰	قشلاق	۷	۲۶
عباس آباد	۷	۲۳	ایوان کیف	۶	۲۱
میاندشت	۶	۲۳	کبود گنبد	۷	۲۶
میامی	۷	۲۴	تهران	۷	۲۵
ارمیان	۴	۱۷	جمع	۱۵۴	۵۵۹ میل

خط دیگر - قبل از آنکه به موضوع جدید بپردازم جا دارد که اضافه کنم که در سه منزل اول بین مشهد و نیشابور راه دیگری هم هست سرویس پست و ایستگاههای آن در جاده جنوبی است این خط که شمالی‌تر است محل رفت و آمد مسافران چپاری نیست ، ولی غالباً کاروان‌ها از این راه می‌روند (غیر از کاروان شتر) و بخصوص در فصل تابستان و با آنکه راه مزبور خیلی خراب و گاهی برآستی غیر قابل عبور است باز چون از ارتفاعات می‌گذرد (۱۰۷۲۰ پا) و مناظر خرم و زیبا دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد و مسافر غرق در حیرت می‌شود که در چند میلی مشهد که همه جا بیابان خشک و سنگلاخ بوده به محلی می‌رسد که آب جاری و درختان فراوان دارد .

نام ایستگاه	فرسخ	میل
مشهد	—	—
جانگرك (جغرك)	۵	۲۰
دهرود	۶	۲۲
نیشابور	۶	۱۸
جمع	۱۷ فرسخ	۶۰ میل

عزیمت از مشهد - سرهنگ استیوارت به اتفاق دوستان دیگر بنا بر رسم ستوده ایرانی که از جهت تشبیه عوالم مودت در سایر جاها نیز قابل پیرونی است سواره تا مقداری از خارج دروازه شهر مشایعتم نمودند و به ملاحظه رسم ممتاز دیگر ایرانی از اصطیل خود اسبی هم تا پایان اولین منزل به من داد و باز بنا بر رسم سوم، من پیشنهاد کردم که فقط منزل اول را در بعد از ظهر بروم تا مستخدمین فرصت کافی برای بسته بندی کامل بارها داشته باشند و خودم نیز برای انجام کار عمده صبح روز آینده به تدریج عادت نمایم بعد از طی یک ساعت از میان جلگه هموار یکی از آن تند بادها که غالباً دامنگیر مسافران مشرق زمین می‌شود برپاشد

و گردبادی بیابان را فراگرفت و برآستی زمین و زمان از گردوغبار مالا مال شده بود. چشمان و بینی و دهانم از آن گرد باد گرم و مخوف که راست بر صورتم می‌خورد غرق در غبار شد.

در حدود هفت میلی مشهد به دامنه کوهستان رسیدیم که در واقع انتهای جنوب شرقی بینالود کوه بود که جلگه مشهد را از حوزه نیشابور جدا می‌سازد. در اینجا راه جگرک - دهرود با ابهت و شکوه در کوه اوج می‌گیرد، اما جاده چاپار در هنگام عبور از شیب‌های کوهستان دورمی‌افتد و در عوض راه میانه را از کمر کوه اختیار می‌کند.

دین‌داری زوار - در کمرکوه که از همانجا جاده به سمت بالا می‌رود زوار خشنود و راضی رویه شهر مقدس و گنبد زرین امام مقداری سنگ فراهم و به علامت سپاس و شکرانه دعا می‌کنند. علت توده کردن این سنگ آن است که زوار برای درگذشتگان عزیز خود و منسوبانی که بعد از ایشان زنده بمانند و برای خودشان به اصطلاح خانه آخرت فراهم می‌سازند.

بر هر تپه مقدار کثیری از این آثار و علائم زهد و عبادت هست. بلندترین این تپه‌ها که زوار ابتدا در آنجا به افراشتن علائم مزبور می‌پردازند معروف به تپه یا کوه سلام است. نقطه‌های همانندی نیز در جاده دهرود دیده می‌شود در این نقطه چون چشم زائران برای نخستین بار به زیارت بارگاه امام روشن می‌شود زانو بر زمین می‌زنند و پیشانی بر خاک می‌سایند و به یاد بی‌حرمی‌ها و مظالم دشمنان دین نسبت به شهدا گریه و زاری می‌کنند و تکه‌ای از جامه تنشان را بر نهال یا درختی نذر می‌بندند تا در بهشت یادآوری در نزد امام باشد و علم رنگین خود را باز و با فریادهای یاعلی، یا حسین و یا امام رضا به سوی بقعه امام شتاب می‌نمایند.

من بارها به عقب سر نظری انداختم و سراسر جلگه را از این قبیل افراد انباشته دیدم که گرد و خاک قدم آنها مانند دود و خاک انبوه آتش می‌نمود.

بر فراز یکی از این تپه‌ها قطعه سنگی به یاد دیانت و زهد یکی ازوالی‌های سابق خراسان هست که پس از احراز مقام صدارت و سمت سپهسالاری با عنوان حکومت به این ایالات تبعید شده بود و بخصوص در نزد زوار با اقداماتی که برای بهبود جاده مشهد کرده بود و چند کاروانسرا ساخت، محبوبیت تام داشته و هنوز نام او بر روی تخته سنگ و در دل زوار مشهد به یادگار پایدار است.

شریف آباد - ما تیرهای تلگراف را تعقیب و از پیچ و خم کوه‌های سرد و کاروانسرای طرق که در کنار رودخانه‌ای واقع بود عبور کردیم جاده پر از ازدحام پیاده و شتر و الاغ بود و من یک عرابه هم در کنار تپه دیدم و سرانجام به کاروانسرای گنبد دار شریف آباد رسیدم که اسحق خان معروف اهل تربت حیدری ساخته و در فصل خراسان آغاز این قرن راجع به او صحبت داشتیم و در همانجا بود که به سال ۱۸۳۱ دکتر ولف که مرد عجیبی بود و اولین بار به مشهد سفر می‌کرد نزدیک بود به دست هزاره‌ای‌های وحشی اسیر شود. در جوار کاروانسرا دهی و چاپارخانه نیز در همان نزدیکی است.

کاروان جنازه - آن روز صبح زود آفتابی نمی‌درخشید مه سرد و سفیدی سراسر کوهستان را فرا گرفته و سرد کرده بود بعد از دو ساعت ما به دهکده و کاروانسرای سلطان آباد رسیدیم. در اینجا اسب باربرم فرصتی غنیمت یافت و در کوجه‌های ده پا به فرار نهاد و یک چند، بازی قایم موشک راه افتاد تا او را باز به راه انداختیم. در جاده صدها نفر زوار در رفت و آمد بودند و اکثر ایشان به مشهد می‌رفتند و همه هم سوار بر اسب بودند و حاکی از این بود که قاطر سواران مهم تراند و من در صدد بر آمدم اسب حامل جنازه‌ها را پیدا کنم که به منظور دفن کردن آنها در مشهد، عازم بودند و از شرحی که در سایر سفرنامه‌ها خوانده بودم تا چشمم به یکی از آنها افتاد زود باز شناختم.

بعضی از نعش‌ها با پارچه سیاه مستور و از دو طرف قاطر قرار داشتند، ولی سواری هم دیدم که تابوت درازی در پیش خود بر زمین داشت و لابد دستخوش

احساسات غریبی بود. گاهی می‌شود که یک قافله جنازه در حرکت است که معلوم می‌دارد کاروانی عده‌ای از متوفیات را یک جا به مقصد می‌رساند، ولی به ندرت هم سوارحامل نعش اختصاصی در راه دیده می‌شود که حاکی از آن است که داوطلبی به آن کار مبادرت و علاوه بر خرج سفر خود مبلغی هم برای مخارج در مقصد دریافت کرده است و جنازه یکی از دوستان و یا شخصی از دولتمندان را به مقصد حمل می‌کند. تا ایستگاه بعدی که قدمگاه بود راه سنگلاخ دراز طاقت فرسایی بود.

قدمگاه - در قدمگاه جاده دهرود از جانب مشهد در کوهستان به سمت جلگه سرازیر و به جاده‌ای که من مسافت می‌کردم مربوط می‌شود. معنی این نام جای قدم است و روایت قدیم مشعر بر این است که امام رضا (علیه السلام) در راه طوس از آنجا عبور کرد و برای آنکه قدرت خارق‌العاده خود را به اهل ایمان نشان داده باشد اثر پای خود را بر سنگ سیاه گذاشت که از آن پس زیارتگاه شده است.^۱

بر روی این نقطه ارجمند مسجدی بر پا شده است نه بطوری که ایستویک اظهار می‌دارد به امر شاه عباس، بلکه به فرمان شاه سلیمان و داستان تبرک آن محل موجب گردیده است که سادات در آنجا گرد آیند و شیادانی که خود را داخل ایشان کرده‌اند در نیرنگ بازی مهارت دارند.

مسجد در نقطه برآمده باغ وسیعی بنا شده که معلوم است روزگاری آنجا را خیلی دلپذیر پرداخته بودند. گلزارها و آب انبارها و نه‌های آب روان داشته که حالا همه در وضع ویرانی است، اما هنوز درختان عظیم بر آنجا سایه انداخته است. در داخل مسجد اطاق منحصر بفردی است که مدخلی با طاق‌نما دارد و برج بزرگی بر بالای آن واقع شده است سنگ مقدس در درون این اطاق است

۱ - قدمگاه دیگری نزدیک تخت جمشید در ایالت فارس هست که می‌گویند جای سم اسب حضرت علی است. بعض حجاری دوره ساسانی کنار شیراز را هم چند تن از جهانگردان قرن هفدهم قدمگاه خوانده‌اند.

و جای تعجب هم نیست که پای حضرت امام از اندازه طبیعی بزرگتر است تمام مردان نامی قدم عظیم داشتند.

من جای پای حضرت محمد(ص) را در مسجد عمر در بیت المقدس و اثر پای بودا را بر قله آدم در کشور سیلان دیدم و در مقابل آن عظمت از این که پای امام رضا چندان خارج از اندازه نیست تعجب نمودم.

خارج گنبد را سابقاً با کاشی مفروش ساخته بودند، ولی یا همه آنها را کنده‌اند و یا اینکه شاید فرو افتاده است، اما اثر کتیبه زیبایی گرداگرد آنجا را فرا گرفته و زینت بخش بناست.

در باغ مسجد نهر آب از میان دو ردیف درختان کاج شاهوار جاری است و آن بین چاپارخانه و کاروانسرای بزرگی است. در ارتفاعات کنار گنبد بر تپه‌ای که ... با ارتفاع دارد ده و قلعه قدمگاه واقع شده است و بر روی تپه مقابل جلگه که به سمت کوهستان راه دارد قلعه کهنه‌ای هست.

جلگه نیشابور - ساعتی بعد از ترك کردن قدمگاه به جلگه معروف نیشابور آمدیم که درباره قدر و ارزش آن بسیاری از تاریخ نویسان قدیم شرح مبسوطی نوشته و گفته‌اند که دارای دوازده تا عجایب بوده است با دوازده معدن فیروزه، مس، سرب، انتمون، آهن، نمک، مرمر و سنگ پا و دوازده هزار چشمه آنجا جریان داشته، همه این اسباب ثروت و رفاه بر باد شده، ولی باز جلگه نیشابور هنوز هر چند کمتر از سابق خرم و آباد است و حاصلخیزی آن بخصوص در این ایام باز پسین پاییز به هیچ وجه با نظایر آن در انگلستان قابل قیاس نیست و هیچ گوشه‌ای سبز و شاداب به نظر نمی‌رسد مگر فقط نقطه‌هایی چهار گوش که با درخت محصور شده است و علامت آبادانی است، اما این وضع و حال در هر میل مربع تکرار می‌شود.

۱ - می‌گویند این کاج‌ها را چهار صد سال پیش زائری از حدود هیمالیا (کشیر) آورده است.

راه آنها و نهرها نشان می دهد که سراسر آن سرزمین را کشت و آبیاری می کرده اند. می گویند غله در آنجا ده بر یک محصول می دهد، ولی اکنون محصولات عمده آن برنج و تریاک و توتون است. ثریه که چهل و پنج سال پیش از آن حدود گذشته و در فصل مساعدتری سفر کرده بود راجع به لطف و صفای آن شرح وافی بیان نموده است: « هیچ وقت من در ایران این همه شادابی و کشتزار ندیده ام و با این حظ بصری که از مشاهده آن داشتم و به گذشته آن هم می اندیشیدم با آسانی دلیل تعلق خاطر پادشاهان قدیم را نسبت به نیشابور دریافتم ».

شهر نیشابور - دیوارهای فرو ریخته و برج و باروی نیشابور که همان نسیایا یا نیسوای مشمول برکات آهورا مزدا و زادگاه دیونی سوس^۱ یونان باستانی و یکی از جنات ایرانی است بابام و منار و مسجد رفیع آن که همه چیز را در شهر تحت الشعاع قرار داده بود، مدتی پیش از ورود به شهر از دور می دیدم. پس از عبور از قبرستانی بزرگ که مقبره های درهم و برهم آن با وضع آبیخته ای که محیط زندگی و مرگ را در ایران توأم فرا گرفته است بی تناسب نیست و سیر - کردن کناره جنوبی دیوار شهر به چاپارخانه رسیدیم که در کنار دروازه غربی شهر است.

باروهای نیشابور که روزگاری بلند و رفیع بود حال از دیوارهای قوچان هم خراب تر می نمود و در هر چند قدم شکاف بزرگی در آنها به نظر می رسید. در بعضی جاها سراسر دیوار پاك از بین رفته بود، اما در یک نقطه کارگرها مشغول ساختن باروی دو پهلو بودند به این ترتیب که گل را از قسمت پایین دست به دست تا بالا می بردند و در آنجا سست و وارفته روی هم می نهادند و اینکه از آن کار چه منظوری داشتند تصورش برای من خالی از اشکال نبود. هر دشمنی با همان آسانی می توانست به نیشابور رخنه کند که ورود به فلان خیابان لندن آسان است و همان غنایم را نصیب می یافت که در صورت اشغال کردن گورستانی در لندن بدست می آورد.

تاریخ و شهرت آن - نام نیشابور بنا بر مشهور از کلمه نی یعنی نو و شاپور مشتق گردیده و از روایات این است که شاپور آنجا را از نو بنیاد کرد و یا آنکه این شهر را در نیزاری برپا ساخت، اما از عهد شاپور قدیم تراست و افسانه ساختمان آن را به تهمورس از پادشاهان پیشدادی چهارمین فرزند نوح نسبت می دهند و مایه اشتقاق جدید آن را از کلمه نیک و شاپور می دانند و می گویند که اسکندر کبیر این شهر را ویران کرد و سپس بوسیله شاپور اول یا شاپور ذوالاکناف تجدید بنا شد (در ایران این دو شاپور را غالباً با هم اشتباه می کنند) و گفته اند که برای خود در آنجا مجسمه عظیمی ساخت که تا حمله اعراب وجود داشت ولی شهر شاپور در محلی غیر از نیشابور فعلی ساخته شده بود و در فاصله ای دور از سمت جنوب شرقی آن واقع بود و هنوز از اطراف کبود کنبد که در جوار جاده است آثاری از خاک بیرون می آورند .

نیشابور که بیشتر از هر شهر دیگر دنیا خراب و تجدید بنا شده است در دوره نفوذ اعراب پیشرفت کلی نمود و پایتخت آل طاهر شد. در دوره محمود غزنوی در موقعی که حکومت خراسان در دست او بود و سلسله مقتدر سلجوقی، اولین پادشاه آن طغرل بیک نیشابور را محل اقامت خود قرار داد و شکوه و رونق آن را به درجه اعلی رسانید .

در سفرنامه های متعدد شرح و تعریف آن آمده است. از جمله در قرن دهم اصطخری سیاح عرب آنجا را شهری چهارگوش که هر ضلع آن یک فرسخ بوده تعریف نموده با چهار دروازه و دو محله وسیع در حومه. در قرن یازدهم ناصر خسرو نوشت که یگانه شهری بود که با قاهره رقابت می نمود. کلام طنزی از قول اعراب راجع به قناتهای آنجا هست « نیشابور چه شهر دلپذیری می بود هر گاه مجاری آبش بر سطح زمین بود و سکنه اش در زیر خاک » نویسنده دیگر ابوعلی علوی نوشته که از قاهره قدیم (فسطاط) بزرگتر و از بغداد جمعیتش بیشتر و از بصره جامع تر و از قیروان عالی تر بوده. چهل و چهار محله داشته و پنجاه خیابان اصلی و

مسجدی ممتاز و کتابخانه‌ای که از شهرت جهانی برخوردار و یکی از چهار شهر شاهی امپراتوری خراسان بوده است .

ویرانی بی در پی نیشابور - اما دور و تسلسل نیک دوام یافت و می‌توان گفت که از قرن دوازدهم به این طرف هر خرابی نیشابور مقدمه آبادی آن شده و همینکه ساختمانش به پایان می‌رسید باز محکوم به ویرانی می‌گردید. هیچ شهری قدرت تجدید حیات بیشتری نشان نداده و هیچ شهری هم این همه زیاد هدف انهدام بی در پی قرار نگرفته است . در این انتقام ، طبیعت هم با ایشان هم‌چشمی نمود چون از آنچه سرداران فاتح صرف نظر می‌کردند زلزله بر باد فنا می‌داد .

در قرن‌های یازدهم و سیزدهم سه زلزله بزرگ اتفاق افتاد و رسم و کار طولانی تاخت و تاز هم با هجوم ترکمنها در سال ۱۱۵۳ میلادی در پادشاهی سلطان سنجر آغاز شد و آن فاجعه بقدری شدید بود که وقتی که سکنه به شهر بازگشتند از پیدا کردن خانه خویش باز ماندند و اگر ترکمن‌ها در تاخت و تاز خود شلاق در دست داشتند لشکریان چنگیز مغول با تازیانه بلا به جان مردم افتادند .

ایشان در سال ۱۲۲۰ میلادی به فرماندهی تولوی خان پسر چنگیز با آتش و شمشیر بر شهر هجوم بردند و به قول مورخ معتبری تا ۱۰۰۰ ر. ۱۷۴۰ تن را از دم تیغ عبور ندادند پیمانۀ جنایت ایشان لبریز نشد و شهر را چنان خراب کرده بودند که اسبها از روی خرابه‌ها به آسانی عبور می‌کردند .

پنجاه سال بعد نیشابور باز آباد شد، ولی به هیچ وجه خوش آیند نیست که داستان غم انگیز ویرانی بی‌در پی آن را تکرار کرد. مغولها ، تاتارها ، ترکمنها و افغانها به نوبت این شهر را هدف ساختند و آن را رفته رفته به حالی انداختند که در قرن هیجدهم مخروبه عظیمی بیش نبود. بعد از وفات نادرشاه در ۱۷۴۷، نیشابور در مقابل حمله احمد خان ابدالی افغان مقاومت نمود ولی بعد از شش ماه

محاصره تسلیم و به سر نوشتی گرفتار شد که دست کمی از آفت مغول نداشت ، ولی این فاتح به همان اندازه دلیر بود که حسن تدبیر داشت و شهر را به رئیس قبیله ترك عباسقلی خان داد که در برابر او مقاومت نموده و جلب احترام کرده بود و خواهرش را هم به زنی گرفت و این دست نشاندۀ تا زنده بود در زمان او سرپیچی نمود و با جدیت بسیار در آبادی شهر کوشید .

در زمان جانشین او از سال ۱۷۹۶ نیشابور بی سرو صدا به تصرف آقا محمد خان قاجار درآمد و از آن پس همواره تابع حکومت پادشاهی ایران بوده است. فریزر در سال ۱۸۲۱ جمعیت آنجا را کمتر از پنج هزار و کانولی در ۱۸۳۰ هشت هزار و ژنرال گلد اسمید در ۱۸۷۲ به همین مقدار اظهار کرد. آخرین نظریه ده هزار است که با این دوره صلح و آسایش طولانی رقم اغراق- آمیزی نتواند بود .

مقبره خیام - در نزد بسیاری از خوانندگان انگلیسی، نیشابور شاید فقط از این جهت که آرامگاه عمر خیام (خیمه دوز) شاعر و ستاره شناس ایرانی است مورد علاقه باشد و نام او را نسل حاضر بوسیله تقریر بسیار استادانه فیتز جرالند و یا ترجمه و اقتباس‌های کم مایه‌تر دیگر می‌شناسد .

یادم هست که در مقدمه یکی از این ترجمه‌های دستۀ آخر درخواست التماس آمیزی می‌خواندم که ای کاش نسخه‌ای از ترجمه نویسنده را راه‌گذری در نیشابور نثار گوهر شاعر سازد و اگر من نسخه‌ای از آن می‌داشتم بدون شک این درخواست نویسنده را اجابت می‌نمودم و با این کار از سنگینی باری بی‌مقدار می‌کاستم ، اما باید عرض کنم وضع و حال قبر خیام حتماً مایه یأس فراوان ستاینندگان انگلیسی او می‌گردد .

این قبر در باغ متروکی واقع شده که روزگاری باغچه و نهر جاری داشته ، ولی حالا همه علف هرزه است . اثر و خطی راجع به اسم و شهرت شاعر دیده می‌شود و جای نگرانی است که تعلق خاطر ایرانیان جدید نسبت به تربت عمر خیام همان

اندازه است که افراد قرن نوزدهم لندن به ماتیو پاریس یا ویلیام مالمسبوری ابراز می‌دارند .

جاده‌ها - در نیشابور تلگرافخانه ایست برای خط مشهد - تهران که در دست سأموران ایرانی است و علاوه بر دو خطی که با مشهد دارد محل ارتباط چندین جاده مهم دیگر است . از سمت جنوب جاده‌ای از ترشیز به این شهر می‌رسد و در شمال راه مال رو از طریق ناحیه معادن که معدن فیروزه در آنجاست به قوچان می‌رود .

در سمت غربی آن جاده قدیم تجارتنی تادریای خزر واقع است که بعضی‌ها عقیده دارند راه ارتباطی بین چین و هند با قاره اروپا بوده و آن از شهر عرب نشین اسفراین که در جلگه‌ای به همین نام واقع است عبور می‌کند و به طرف غرب تا کوهستان در محلی به نام دهانه گران امتداد می‌یابد که رودخانه گران از میان آن جاری است و به دریای خزر وارد می‌شود . مراحل سفر در این راه در راهنمای مسافرتی الیس دورچاراکس و در کتاب اصطخری ثبت شده است بعلاوه کاروانسرا - هائی که شاه عباس ساخته بود و خرابه آنها هنوز باقی است .

معادن فیروزه - در سی و شش میلی شمال غربی نیشابور در ابتدای جاده‌ای که مذکور شد معادن معروف فیروزه نیشابور در ناحیه « معادن » واقع شده که به مناسبت مجاورت آن به این شهر معروف ، به فیروزه نیشابور مشهور شده است . با آنکه فیروزه در سایر نقاط ایران هم به دست آمده است^۱ و حتی در کشورهای دیگر هم پیدا می‌شود باز فقط این تنها معادن فیروزه در دنیاست که استخراج تجارتنی می‌شود .

۱ - معادن دیگر که شنیده‌ام و یا خوانده‌ام که در ایران هست عبارت است از : ۱ - نزدیک ترشیز که دولت سالانه (۱۸۸۹) به مبلغ ۵۰۰ تومان اجاره داده، ولی استخراجی صورت نگرفته است . ۲ - نزدیک طبس . ۳ - نزدیک کرمان که مارکوپولو ذکر کرده است . ۴ - در تفت نزدیک یزد . ۵ - در قلعه زری نزدیک بصیران بین بیرجند و نه . معادن حوزه کرمان متنوع است معدن پاریز در گود احمر و نزدیک ماشیز و همچنین نزدیک شهر بابک . اما سنگ‌های این معادن بی‌رنگ و کم ارزش است .

از این رو ۹۹۹ در هر هزار سنگ فیروزه که برای فروش در بازار هست محصول آنجاست . این معادن که تعدادشان خیلی زیادتر است بعضی‌ها ته کشیده بعضی‌ها فرو ریخته و بعضی‌ها نیز متروک مانده است و آن مساحتی را تقریباً چهل میل مربع در بر دارد .

در همانجا یک معدن نمک و معدن متروک سرب و معدن سنگ سیاه هست فیروزه در رشته‌ای از تپه‌ها استخراج می‌شود و شامل سنگ چمباق، سنگ سبز و گردیس ، سنگ آهک و سنگ سیاه است . در ارتفاعی از سطح دریا که هیچ وقت از ۵۸۰۰ پا تجاوز نموده و یا از ۴۸۰۰ پا پائین تر نبوده است و بدو طریق هم استخراج می‌شود یا کندن و از هم جدا ساختن از معدن خاص که بیشتر مشتمل بر بدنه و دالانهائی است که در صخره‌ها ایجاد کرده‌اند و یا بوسیله کاوش در میان بقایای معادن سابق و یا مواد رسوبی که باد و باران از بالای تپه در جلگه فرو - ریخته است و مرغوب‌ترین سنگ در این ایام در همان محلی که ذکر شد بدست می‌آید و این کار استخراج و تراش و غیره در حدود ۱۰۰ نفر را مشغول می‌کند و آنها در پائین و بالای محله معادن و چند آبادی کوچک آن حدود اقامت دارند .

تاریخچه استخراج - می‌گویند در دوران گذشته و زمان پادشاهان صفوی که ایران به درجه اعلی ترقی و شهرت یافته بود دولت خود از این معادن بهره برداری می‌کرد . طی آشننگی و گرفتاری ایران در قرن هجدهم این معادن یا بکلی متروک مانده و یا آنکه در دست اهالی دهات اطراف افتاد که به قدر امکان استفاده می‌کردند .

بعد از استقرار نظم و آرامش باز دولت نظارت بر این معادن را به عهده گرفت که طی قرن حاضر به هر کسی که بیشتر پرداخت کند امتیاز استخراج می‌دهند، ولی دلایل بسیاری هست که در این مورد هم قاعده « هر که به فکر خویش است » جاری است .

در عمل استخراج هیچ نوع سیستم علمی و فنی به کار نمی‌رود و در

نتیجه عملیات خودسرانه انفرادی بدنه و سقف‌ها فرو ریخته و به این ترتیب کار یکی از نافع‌ترین منابع فلج گردیده است. علم هم اسباب زیان و زحمت شده چون باروت برای انفجار به کار می‌برند و سنگ‌ها که سابقاً با ملایمت فرو می‌ریخت حالا بر اثر انفجار متلاشی و خورد و ریز می‌شود.

عایدات - کانولی حکایت می‌کند که در دوره حکومت حسنعلی میرزا در خراسان اجازه معادن فیروزه سالانه هزار تومان و معدن نمک سیصد تومان بود. در زمان فریزر (۱۸۲۱) دو هزار تومان خراسان یا ۲۷۰۰ لیره برای تمام معادن و یا ۱۳۰۰ تومان برای معدن اصلی بوده و ده سال بعد در موقع تشکیل هیئت مرزی سیستان جمع اجازه بهای تمام معادن ۸۰۰۰ تومان بود، ولی در سال ۱۸۷۴ سروان ناپیر این مبلغ را ۶۰۰۰ تومان ذکر کرد و تا سال ۱۸۸۲ اجازه آن ۸۰۰۰ تومان باقی ماند. در این موقع شاه متوجه شد که معامله بهتری امکان دارد و معادن را به مدت پانزده سال به مخبرالدوله وزیر علوم و تلگرافخانه و معادن اجازه داد به این ترتیب که اجازه بها در سال اول ۹۰۰۰ تومان و در سالهای بعد ۱۸۰۰۰ باشد.

آقای وزیر هم چند تن از دولتمندان را در کار خود شریک ساخت و ژنرال شیندلر ذی فنون و تمام عیار که خدمت و کارش در هر رشته به قصد تجدید حیات امور (ایکاش می‌توانستم بگویم که حرفش مورد اجراست) در ایران مورد استقبال می‌باشد یک سال مدیر عامل این کار بود.

از قرار معلوم این کمپانی طرز کار استخراج آن معادن را سودمند نیافته است، زیرا هنگام مسافرت من ایشان در صدد بودند که معامله را به ملک‌التجار مشهد و گذار کنند - این همان بانی و مقاطعه کاری است که ساختمان راه قوچان را بر عهده داشته و ناگزیر است سالانه به دولت ده هزار تومان اجازه پرداخت کند که خود او نیز از دیگران اجازه دریافت می‌دارد و این هم بنا بر یک رسم قدیمی است که مستأجر به نوبه خود شکل موجر را پیدا می‌کند.

این روزها جناب ملک‌التجار با یکی از مستأجران خود کشمکش دارد

و علت اختلاف هم این بوده است که مستأجر مزبور در حوزه کار خود سنگهای بسیار مرغوبی که مشمول معامله نبوده پیدا کرده است بنابراین آقای موجر با اقدام ناگهانی متداول به مصادره معدن مبادرت ورزید. در سال ۱۸۹۰ عایدات تقریبی سنگ‌ها کمتر از ۸۰۰۰۰ تومان (۲۸۵۰ لیره) نبوده است.

خریداری سنگ‌ها - این اشتباه بخصوصی است که مسافر تصوری می‌کند که در مشهد یا نیشابور و یا حتی در دهانه معدن می‌تواند سنگ‌های گرانها با قیمت عادلانه خریداری کند هفتاد سال پیش فریزر دنبال این کار رفت، ولی چون همه سعی تام داشتند که به او گران بفروشند از آن اقدام دست کشیدند.

مسافران بعدی هم کار او را تکرار کردند اما تماماً بی‌حاصل بودن اقدام را اعلام نمودند. تمام سنگ‌های مرغوب بوسیله نمایندگان خریداری و به اروپا صادر می‌شود یا به توانگران تهرانی می‌فروشند. من خودم در مشهد و تهران حتی یک قطعه سنگ ممتاز ندیده‌ام با آنکه پیوسته در صدد تحقیق برآمدم. با نقل گفتار تاورنیه در دو قرن پیش نتیجه تجربه خودم را نیز باز می‌نمایم: «سابقاً جواهر فروشان مشهد سنگ قیمتی که از معدن ایران بوده برای فروش حاضر داشتند، ولی در پانزده سال اخیر چیزی یافت نمی‌شود. آخرین باری که من در آنجا بودم فقط با سه نفرشان که با انصاف‌تر بودند برخورد کردم و اما راجع به معادن جدید باید بگویم که ارزش چندان ندارند، زیرا که رنگ آنها ثابت نیست و پس از چندی قدری سبز می‌شود.» (سفرنامه او کتاب ۴)

نیرنگ - خریدار فیروزه در زمینه صنایع دستی بلندآوازه مشرق زمین باید در واقع قبلاً نیک هشیار باشد. فنی هست که بوسیله آن می‌توانند رنگ لاجوردی سیر را که مختص فیروزه اصل است تا لحظه فروش محفوظ دارند به این ترتیب که فیروزه‌ها را در ظروف گلی نمناک نگاه می‌دارند تا روزی که به خریداری دهند از این رو خریدار با اشتیاق بسیار سنگ ابتیاعی را خواهد برد و به زودی درخواهد یافت که رنگ آن هر روز روشن تر و سرانجام به آبی کم‌رنگ مبدل می‌شود.

فیروزه‌های کم بها در ایران و مشرق زمین عموماً برای تزئین افسارویراق اسب و غلاف قداره و سپر به کار می‌رود حتی از این قبیل سنگ هم من چیز قابلی پیدا نکردم و پست‌ترین انواعش صرف بند و آلت دعا و طلسم می‌شود که برای زدودن عیبش عبارت عربی روی آن حکک یا مطلا می‌کنند. بازار داد و ستد این گونه فیروزه در مشهد بین زوار بسیار رواج دارد.

زعفرانی - بعد از این تنوع موضوع به پیشرفت امر مسافرتیم باز می‌گردیم. جلگه نیشابور از دشت سبزوار که ارتفاعش هزار پا کمتر است بوسیله یک رشته تپه‌های راست بی‌ریخت جدا می‌شود و جاده از روی این تپه‌ها عبور می‌کند. پانزده میل بعد از نیشابور کاروانسرای بزرگ زمین آباد هست. به این تپه‌ها با یک تنگه کم ارتفاع وارد می‌شویم و پس از چندی چاپارخانه و آبادی شوراب در میان دره‌ای به نظر می‌رسد و در منزل بعدی بود که به ناگوارترین تجربه‌ام در سفر چاپاری ایران برخوردیم.

حیوان بیچاره‌ای که من سوارش بودم بقدری بوی زننده داشت که سواری من بر آن حیوان طاقت فرسا شد و خود حیوان هم سخت می‌نالید (امکان استعمال اصطلاح دیگری نیست) که خود علامت درد و گرفتاری او بود و بعد از برداشتن زین معلوم شد که حیوان زخم درشتی بر پشت دارد پس اسبم را با غلام چاپار تعویض نمودم که بزودی دریافتیم که رزینانت^۱ او نیز به همان درد گرفتار است. هم از لحاظ حیوان و هم مرد سوار کار این کاری دور از انسانیت بود که چنین حیوانات علیل را ناگزیر تا هیچ‌ده میل سوار شوند بعد از چند میل به ایستگاه زعفرانی آمدیم.

می‌گفتند در آنجا روزی بزرگترین کاروانسرای ایران واقع بوده و ایرانی‌ها که پیوسته برای عنوان کردن بالاترین تعریفات استعداد خاص دارند آنجا را زعفرانی (زرد یا زعفران رو) نام داده‌اند و شرح روایت هم این است که تاجری

۱ - Rosinante اسم مادبان لاغرومفلوک دن کیشوت تهران داستان سروانیتس نویسنده

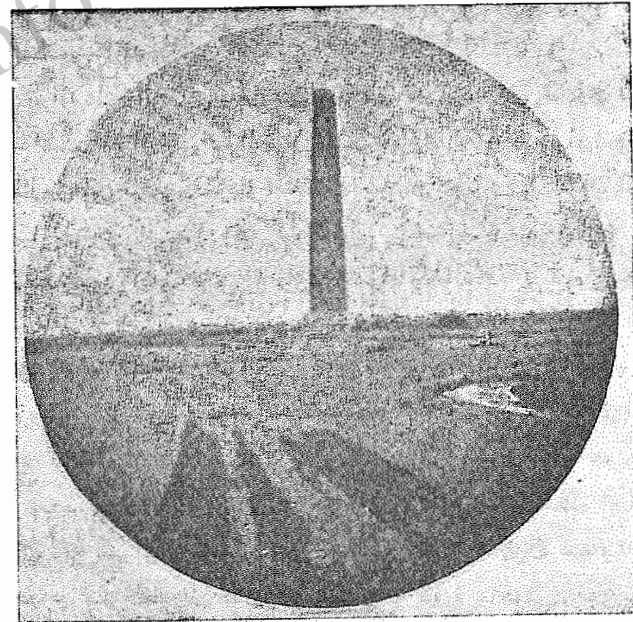
که آن عمارت را می‌ساخته قدری از زعفران که ارفاقاً از مرد مستمندی خریده بود داخل گل نمود و پس از ساختمان از آن موقع به صورت ذرات طلا در آجرها درخشندگی دارد. این بنا را که می‌گویند روزگاری علاوه بر حمام و دکان‌ها و باغ ۱۷۰۰ اطاق داشت (که همه ناپدید شده است) بعضی‌ها به شاه عباس نسبت می‌دهند، اما خانیکف نظر مخالف ابراز و از روی کتیبه‌ای کوفی آن را به دوره تسلط اعراب منسوب می‌دارد و بنای آن را به زمان پادشاهی ملک‌شاه سلجوقی مربوط می‌سازند.

بر خرابه‌های آنجا بوسیله سپهدار اعظم که مرد روشن ضمیری بود عمارت جدید بنا شده است. راه از زعفرانی از میان دشت سبزوار که زیاد هم از آنجا دور نیست از حدود جبال شمالی تا شهر سبزوار امتداد دارد. سراسر شهر را که خیابان مرکزی آن بازار بسیار درازی است (وقتی که کانولی در سال ۱۸۳۰ از آنجا عبور کرده بود تازه تمام شده بود) باید پیش از ورود به چاپارخانه که بر دروازه غربی واقع است بپیمود.

سبزوار - مرکز ناحیه ایست حاصلخیز که بواسطه قحطی سال ۱۸۷۱ صدمه بسیار دیده و این روزها در مرحله تجدید حیات است. قبل از قحطی جمعیتش سی هزار بوده بعداً تا کمتر از ده هزار تن رسیده و حالا بالغ بر هیجده هزار نفر است. اطراف شهر بنا بر معمول دیوارهای گلی و خشتی و در سمت شمال ارگی مخروب دارد تاریخ افسانه آمیز بنای سبزوار بدون شک متعلق به دوران بسیار قدیم است، ولی پایه گذاری شهر فعلی را بنا بر قول اصح به دوره سلجوقی منسوب می‌دارند و طرز بنائی آن دوره در بخشی از این ابنیه نیک مشهود است و مانند شهرهای مجاور خود نیز چندین بار ویران گردیده.

خرابی‌های عهد محمد شاه خوارزمی را تیمور در سال ۱۳۸۰ تکمیل نمود و رونق و آبادانی محدود بعدی را در قرن هجدهم افغانها به سبک افغانی خود از میان بردند. شهر فعلی بیش از صد سال عمر ندارد و آنجا را علی یارخان مزینان در زمان فتحعلی شاه که از حکام سرکش خراسان بود تعمیر و آباد کرد.

اخیراً کار تجارت در آنجا رونق فراوان یافته ، زیرا که مرکز عمده کشت پنبه شده است و همچنین بازار فروش و صادرات پشم می باشد و یک تجارتخانه ارسنی در آنجاست که از طریق استراباد و گز^۱ با روسیه تجارت دارد. پنبه و پشم صادر و قند و چیت وارد می کند در بازار پارچه پشمین زبری می بافند و کوزه های سی بی قواره از محصول معادن که در آن حدود هست که می گویند غنی ترین



مناره خسروگرد

معادن شمال ایران است و بعید نیست که شرکت معادن ایران اقدام به استخراج آن بنماید و معروف است که آنجا یکی از مراکز عمده بایها در شمال ایران است. مناره خسروگرد - تقریباً تنها چیز قابل توجه در نظر مسافری بیگانه اگر

۱ - به این جاده اکنون راه جدید عشق آباد قوچان دروازه خراسان است که قبلاً اشاره کردم و وسیله ارتباط آسانی است با سبزوار .

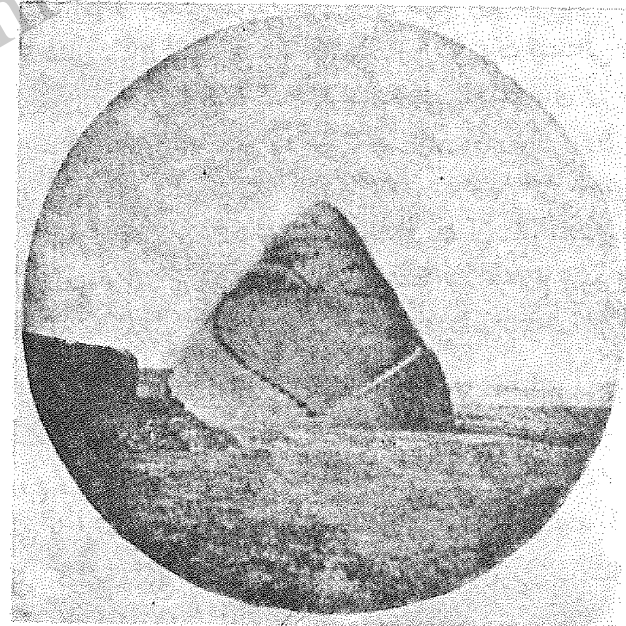
جای تناقض گوئی باشد در بیرون شهر واقع گردیده است و آن مناره دور افتاده ای است که ایرانیان (در وضع و حال افسانه و آری) خسروگرد می نامند که چهار میل از دیوارهای شهر کنونی فاصله دارد ، ولی جای تردید نیست که پیش از آنکه سلطان محمد خوارزمشاه آنجا را خراب کرده باشد در درون شهر واقع بوده است. من گمان نمی کنم هیچ وقت احدی مجذوب بنای این برج شده باشد که آثار معماری عرب از سر و وضعش هویدا است. روزی صبح زود سواره به عزم دیدنش رفتم قله های جبال شمال و جنوبی شهر پوشیده از اولین برف زمستانی و در مقابل تابش آفتاب بسیار زیبا بود و اشعه خورشید صبحگاهی سرپوش های لیز و دانه های سرخ فام و ارغوانی کوه را نیز خیلی باشکوه نموده بود. اودونوان بدون تناسب ولی انصافاً مناره را با دودکش کارخانه اشتباه کرده بود ولی این تصور به محض این که قدری جلوتر رفتم رفع شد چون آشکار است که آن منار تک و بلندی است با ۱۰۰ پا ارتفاع و بوسیله آجر طوری آن را ساخته اند که طرح و نگاری بر سطح خارجی دارد که به صورت پیچیده تا رأس منار امتداد می یابد .

دو رشته کتیبه های کوفی هم آجرها را مزین ساخته است . سرستون شکسته است و بنابراین بدنه شکل ناتمامی دارد و مناره از پایه چهارگوش بوسیله ساروج و سنگ ریزه بر پا گردیده و تا عمق شش پا تمام آن دیده می شود و بر سکونی با ارتفاع هشت پا برپاست و در گوشه های آن چند در هست که با ستون هائی کوتاه و دیواره گلی محصور گردیده است. فریزر در سال ۱۸۳۲ و اودونوان در ۱۸۸۰ از پله ها بالا رفتند که حالا خراب است .

تاریخچه آن - هر مسافری که به خواندن خط کوفی آشنا باشد درباره تاریخچه این بنای جالب توجه دچار تردید نمی شود چون تاریخ کتیبه ۵۰۰ هجری معادل ۱۱۱۰ میلادی است که سلطان سنجر در زمان پادشاهی سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی حاکم خراسان بود. منار در موقع هجوم افغانها در سال

۱۷۲۲ صدمه بسیار دید، ولی نادرشاه آن را تعمیر کرد و یگانه یادگاری از وجود شهری شهور است که از بین رفته است.

مهر و مزینان - اطراف سبزوار از هر طرف زراعت بود بخصوص پنبه، ولی در کمتر از یک ساعت کشتزارها تمام و دشت از جلو و در اطراف خالی و خلوت شد و در وسط آن از مسافتی دور هنگامی که به محوطه کنار افتاده‌ای نزدیک می‌شدیم



یخچال مزینان

کوهی با دو هیکل مخروطی راست در میان دشت گسترده و استوار بود. از آنجا هم که در سمت چپ ما واقع بود گذشته به سوی دامنه کوه پر برف که در سمت شمال واقع است رهسپار شدیم و بعد از پنج ساعت سواری به ده مهر، نخستین نقطه مسکون در عرض سی میل راه وارد شدیم.

ایستگاه پست در وسط ده بود که نهری از میان آن می‌گذشت. بین مهر و مزینان برای اولین بار نظرم به کویر یا بیابان نمکزار (= نمکسار) افتاد که گاهی خاک سفت و سخت و زمانی بصورت باتلاقی خطرناک است و آن قسمت عظیمی از مرکز ایران را فرا گرفته است. شرح اخص آنجا را بعداً بیان خواهیم کرد.

انبوه‌های شن سفید که در زیر قشرنازک شورزاری می‌درخشید از فاصله دور شاید با حوضچه‌های کم عمق اشتباه می‌شود. مزینان سابقاً سرزمین پهناوری بود و مرکز شهرها و آبادی‌های مستحکم بسیار، ولی در سال ۱۸۳۱ بدست عباس میرزا که برای سرکوب کردن شورش آن حدود رفته بود خراب شد و حال از پریشان - ترین نقاط است و خانه‌ها و دیوارهای خراب از هر سو جلب توجه می‌کند و از یادگارهای دوران قدیم کاروانسرای بزرگی است در کنار شهر که شاه عباس بنا کرده بود و بنای دیگر که گویا خیلی هم ممتاز بود بانی آن مأمون فرزند هارون الرشید و قاتل امام رضا (ع) اینک به صورت نیمه ویران افتاده است.

در تمام آن حدود و حوالی آثاری از شهرها و دهات سابق دیده می‌شود. وقتی که در ساعت پنج و نیم صبح که هوا سرد و یخ‌بندان بود از مزینان خارج می‌شدم کاروانهای زوار از دو کاروانسرای بزرگ آنجا به حرکت در آمده بودند و بعضی از سیدها و یا حاجی‌های خوش‌حنجره افراد را به ذکر نام خدا و صلوات فرا می‌خواندند و همگی در آن هوای سرد جواب می‌دادند و از سمت دیگر ده نیز صدای مشابهی برمیخاست و با خروارها قیل و قال و نزاع و اختلاف روز دیگر در عمر زوار سیار آغاز می‌گردید.

قافله زوار - عنوان گروه زائرین یا زوار که طی سفر روزانه در جاده‌ها بر خورد می‌کردم و در واقع راه مشهد در انحصار ایشان بود ترغیب نمود که برای تنوع داستان یک نواخت سفر شرحی نیز از وضع و حال و محیط انسانی که عده‌ای را این گونه مقید و مجذوب ساخته است بیان کنم. ظاهراً سیل حرکت مسافران در جهت مخالف مسافرت خودم بود، گاهی از چندین میل مسافت دسته قافله جلب

توجه می کرد که با سرعت ملایم پیاده روی در بیابان بی انتها حرکت می کردند وقتی که نزدیک تر می آمدند آهنگ های محزون و صداهای غم انگیز یک یا چند نفر خوش نوای گروه بوسیله تلاوت آیات قرآن و ذکر دعا به گوش می رسید و گاهی نیز بعضی دیگر که خوش و خرم تر بودند ابیاتی از اشعار فارسی می خواندند .

وقتی که قافله کاملاً نزدیک می شد شامل همه قسم افراد و حیوانات



کاروانسرا و کجاوه

بود توانگران بر اسب سوار بودند و گاهی ضمن سواری قلیان می کشیدند بعضی ها سوار شتر بودند. قاطر از حیوانات دیگر بیشتر و حامل کجاوه ای بود که یک نوع

غرفه چوبی با سقف منحنی جهت قرار دادن سایبان داشت و در درون آن زنها یا مردان زیر خروارها بارو رختخواب تحت فشار بودند. اما حیوان باربر خوش کار الاغ بود. این حیوان حقیر و نحیف بار سنگینی را حمل می کرد . بعلاوه کوزه و دیگ و تفنگ و شیشه های آب از هر طرف حیوان آویزان است و تمام لوازم زندگی هم بر پشت او بار و بالاتر از همه سرغ و خروس صاحب الاغ را جاسی دهند .

طبقه فقیرگاهی سوار الاغ می شوند، ولی غالباً پیاده راه می پیمودند . در اوایل صبح ، گاهی الاغ سواران غرق در خواب بودند و به سمت جلو روی گردن حیوان می افتادند و گاهی نیز در حال خواب و سر به زیر بودند و فقط وجبی با زمین فاصله داشتند .

در هر قافله یک نفر کاروان باشی هست و نیزه ای با پارچه قرمز بر نوک آن در دست دارد به ندرت می توان چهره مسافران را تمیز داد چون با پالتوی بزرگی سرو و صورت خود را کاملاً می پوشانند و آستین های خالی از دو سمت دوش چون دو گوش بزرگ به نظر می رسد . اما باز شناختن زنها دو چندان مشکل است چون به صورت بقیچه هائی از متقال آبی به الاغ سوار می کنند که به نظر من جوانمردی نیست که آنها را جزو جنس لطیف بشمار آورد .

یادم هست که یکی دوبار از سربدجنسی اسبم را به یورغه انداختم و چنین وا نمود می کردم که می خواستم از مسافرانی که بدین صورت طی طریق می نمودند سبقت بگیرم تا شاید الاغ ها با شنیدن قدم اسب در عقب از جا در بروند و آن بقیچه های کبود از پشت الاغ به حرکت در آیند، باشد که حجاب پس رود و یا چادر از سر برفتند .

دیگران - همه مسافرانی هم که ما در جاده برخورد کرده بودیم از دسته زوار و اهل نیاز نبودند و درست خلاف این موضوع است گاهی با تجار و افراد متین و با وقار و بعضی اوقات ملاحائی که بر الاغ نحیف و یا قاطر سوار بودند و گاهی نیز ماسوران رسمی و سرباز و اتفاقاً تمام افراد خانواده ای با هم که عزم

مهاجرت داشتند و از هر طبقه و سن و سال در راه عبور و مرور می کردند سواره یا پیاده غنی و فقیر، سادات و یا افرادی دغل، خلاصه مجموعه‌ای از همه قسم اشخاص با قدر و وقار و افراد بسیار ناجور و جالب نظر مشرق زمین .

کاروانسرای - هنگام شب این همه افراد و عناصر مختلف متضاد (چون زوار از هر ناحیه و دیاری می آیند) به کاروانسرائی که در فواصل ده تا پانزده میل در سراسر جاده هست پیاده می شوند و شب می مانند. من بارها نام این کاروانسراها را ذکر کردم و جا دارد اجمالا یکی از آنها را معرفی کنم . کاروانسرا در شرق همان مسافرخانه غربی است . اما این تجانس فقط لفظی است .

در کاروانسرا عنوان خطی مباحات آمیز یا سرسرای نشاط انگیز و یا بار درخشان یا مهمانخانه دار خوش تعارف و یا صاحبی سرخ رو در کار نیست . در کاروانسرا شاید فقط یک نفر سرایدار هست لاغیر . مسافر باید همه کارش را خودش انجام بدهد . اسبها را در طویله جا بدهد اسباب سفر خود را جمع و محافظت کند . چراغش را روشن و خوراکش را گرم کند و معمولا هم ساختمانی بزرگ است مربع یا مستطیل از آجر یا سنگ با اطاق هائی در اطراف و سوازی با محوطه‌ای باز در وسط .

دو ضلع خارجی و دیوار عقب آن ساده است و از دور بنا شبیه قلعه عظیمی است و این درست همان قصد و خیالی است که تعمداً دارند چون برجهائی در چهار گوش و سنگری در بالای هر یک از آنهاست . دیوار خارجی یا نمای کاروانسرا چند طاقچه با سکو در حدود دویا از کف زمین دارد که در هوای گرم برای خواب استفاده می شود .

در بزرگی مدخل محوطه داخلی است و در بالای آن گاهی برج و یا بالاخانه هست و حیاط که در حدود پنجاه یارد مساحت دارد و اطراف دارای سکوهائی است با سقف باز نظیر آنهائی که در دیوار خارجی بوده است . در

کاروانسراهای ممتاز در ته این سکو دری به حجره داخلی است که برای خواب در شبهای زمستان است . در عقب این حجره‌ها تا حد دیوار خارجی اصطبل طویل و گرم و تاریک برای چهارپایان است و درهائی که در هر گوشه محوطه است به طویله راه دارد .

این شرح کاروانسرای معمولی ایرانی است . بعضی از آنها که اصلاح و بهتر شده و نوساز است مثل کاروانسرای برازجان در حدود خلیج فارس تا آنجا که من دیده‌ام بهترین کاروانسرا در ایران است و چند اطاق فوقانی برای سکونت افرادی که حال و مقام وافی دارند ساخته شده است ، اما معمولا جریان کار کاروانسرا در ایران بر قاعده دموکراسی مبتنی است .

کاروان شتر در شب - شاید شگفت‌ترین و پایدارترین خاطره غیر عادی که هر مسافر از این قبیل سفرها در مشرق زمین همراه خواهد آورد یاد کاروان شتر است که در ظلمات شب از دور صدای زنگ سنگین با آهنگ محزون و بی‌دری و یک نواخت به گوش می‌رسد و رفته رفته نزدیک تر و قوی‌تر می‌شود و گاهی با صدای زنگ‌های کوچک‌تر که علامت آخرین دسته کاروان است هم آهنگ می‌گردد که زنگ بزرگ نشانه مشخص و علامت مختص شتر پیش آهنگ است ، ولی هر چه صدا نزدیک‌تر و رساتر می‌شود باز همان صدای درهم و برهمی است که ناگهانی و بی‌خبر هیکل قافله سالار از درون تاریکی مانند شب کشتی ظاهر می‌شود و کاروان با صدای خفیف بر خورد اسفنج سای پای شتران به شن نرم بیابان آهسته و آرام در دل ظلمت شب فرو می‌رود .

جنبه شاعرانه اضداد - چه شگفت‌انگیز و چشم‌گیر است تضادهای کیفیت مسافرت در مشرق زمین با همه حرکات و آثار زندگی که در کشور ماست . در اینجا صحبت از چرخهای سنگین و رفت و آمد واگون چوب و الوار بین ایستگاه و کشتزار است . این ارابه‌های سریع و دستگاههای تندرو بر سنگ فرش شرق امکان سرعت ندارند . دروغا که اصلا جاده‌ای در میان نیست تا ارابه یا واگونی در کار باشد . بام‌های کاه پوش تمیز و خانه‌های نیک آراسته بیلاقی و کوچه‌های پاکیزه و پرچین -

های پرگل و مزارع جمع و جور و جویباری که آب از میان لبه‌های مرتب آن جاری باشد و همچنین سرو صدای ناگهانی ترن دودآلود گویاهمه خود در دنیا نیست و به هر حال جای آن در ذهن مردم ایران پاك خالی است. آنها در زندگانی شیوه سادگی دارند. در سرزمین ما همه سرو صدا و تلاش و شتاب است و در آنجا سکوت و سکون استقرار یافته و یادگار روزگار قدیم و دیر پاست.

تاخت و تاز ترکمن‌ها - بین مزینان و شاهرود که مسافتی در حدود صد میل و شامل چهار منزل است سابقاً از لحاظ ترس و آدم‌کشی مشهور بود. در این حدود که انتهای غربی کوهستانهای خراسان است رشته کوههای بلند رفته رفته کوتاه‌تر می‌شود و رودخانه اترک که در مسیری مارپیچ به سمت دامنه جریان دارد از این ارتفاعات سرچشمه می‌گیرد.

سراسر این رشته جبال روزگاری مرکز و کمینگاه دسته‌های ترکمن بود که از راه دشت و دره به مسافرانی که به مشهد رفت و آمد می‌کردند برق آسا تاخته و با غارت کردن اثاث و همراه بردن حیوانات و گاهی نیز اسیر و زنجیر کردن افرادی که به قاچ زین خود می‌بستند با همان سرعتی که صاعقه‌وار نازل شده بودند پا به فرار می‌نهادند.

بین مشهد و مزینان من بارها علامت راهزنی و غارت ایشان را دیدم و آن برج‌های متفرقی است که بین عشق‌آباد و مشهد و از سرخس تا فراه و از شاهرود تا حتی قم دیده می‌شود که حاکی از عمل تاخت و تاز این دسته‌های غارتگر سرحدی است. گاهی تقریباً در همه جا از این قبیل پناهگاه‌ها هست و همینکه بر آمدن گرد و غباری از دور هجوم این غارتگران را خبر دهد دهاتی از سوراخی که در زیر برج هست به داخل خزیده و سنگی هم در جلو سوراخ نهاده و آنقدر نیمه نفس در آنجا درنگ می‌کند تا طوفان بلا رفع شود. در آن حفره‌ها روستائی بیچاره از خطر مصون خواهد بود. مگر آنکه در کشتزار به دست آن راهزنان گرفتار شود که در این صورت مرگ و یا غارت و اسارت در پی خواهد داشت

در بازار خیه و مرو او را خواهند فروخت.

اسکورت نظامی - بلائی که روستائی بی‌پناه هر روز از آن هراسان بود به زوار بیچاره هم در همین جاده‌ای که من وضع آن را شرح خواهم داد انتظار برخورد داشت. اقدامات احتیاطی کاملی برای جلوگیری از این خطر معمول شده بود. یک اسکورت نظامی از شاهرود و مزینان شامل عده‌ای پیاده نظام تفنگدار و دسته توپچی، ماهی دویار حرکت و در میانداشت ملاقات و نفرات سابق را تعویض می‌کردند.

مخارج تفنگداران مزینان که ۱۰۰ نفر بودند و دوازده توپچی و اسبها به جای مالیات معمولی بر افراد آن حدود تحمیل می‌گردید. تا سال ۱۸۷۲ که کمیسیون مرزی سیستان از این راه عازم تهران بودند ناچار شدند با اسکورتی شامل هشتاد تفنگدار و چهار توپ که شش اسب می‌کشیدند و ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر سوار بین مزینان و شاهرود به مقصد بروند.

بیم و بالک زوار و اضطراب و هیجان ایشان - کانولی و فریزر و ایستویک و اودونوان و سایر نویسندگان با کاروان زوار مسافرت کرده و داستانهای بی‌همتا از خطرهایی که در ذهن زوار بوده و مایه وحشت زدگی آنها و همراهان عابد ایشان می‌گردیده نوشته‌اند. ایرانی به هر حال محتاط است، اما کار زوار ایرانی از هموطنانش هم لنگ تر است. یک نفر از زوار ایرانی در مجاورت منطقه تاخت و تاز ترکمن‌ها رفتار غیر عادی دارد.

در ابتدای حرکت چند بار تأخیر پیش می‌آید و شایعات هیجان انگیز رواج می‌یابد و از کمترین خبر مبهم چندین دفعه ساعت و چگونگی حرکت کاروان تغییر می‌کند. سر انجام قافله جرأت عزیمت می‌نماید و غالباً هم زوار در شب رهسپار می‌شوند که تاریکی نیز بر علت دهشت می‌افزاید.

ابتدا تفنگداران پیاده یا الاغ سوار پیش می‌روند که غالباً هم خود را هر چه بیشتر به دستگاه توپخانه نزدیک می‌سازند و آن را پناهگاه می‌شمارند،

ولی هیچ وقت شنیده و یا دیده نشده است که توپ شلیک شده باشد. از دنبال بازهم سرباز روانه می‌شود و این نفرات آخری را خاک و غبار و آشفته‌گی و وحشت فرا می‌گیرد و با چنین وضع و حالی دسته زوار به راه می‌افتند.

صداهائی که ایشان در اثر جیغ و فریاد و آواز ولعنت و دشنام و دعا و نزاع به راه می‌اندازند تا چندین میل شنیده می‌شود و دلیل حضور و حرکت آنهاست و اگر بی‌خطر عبور کرده باشند بدون شك ناشی از بی‌ارزش بودن بار و بساط ایشان بوده (زیرا که زوار ایرانی چیزهای قیمتی را با خود همراه نمی‌برند) نه خطر دستیابی یا ترس و یا رعبی که دسته نگهبان ایجاد کرده باشد.

در ذهن بیمناک ایشان هر بیشه کمینگاه دشمن محسوب می‌شود و هر گردو خاکی را که باد برانگیزد علامت خطر می‌شمارند و هر تپه کوتاه پناهگاه دشمن است و چون به مقصد برسند جیغ و داد آنها در ستایش خداوند و حضرت علی و امام حسین (ع) و تمام مقدساتی که آنها را مشمول عنایت قرار داده‌اند که در نتیجه سالم به مقصد رسیده‌اند بلند است و می‌پندارند که پروردگار بندگانش را حفظ فرموده است.

حکایت گرفتار شدن زوار - انصافاً باید افزود که چون حالت وحشت و هیجان گروهی انبوه نفرت‌انگیز بوده ترس و خوف افراد را بی‌جهت برمی‌انگیخته‌اند. داستانهای متعددی از دستگیر شدن یک یا چند تن از زوار هنوز انتشار دارد و بسیاری از افراد دهات این منطقه به نحوی از انحاء گرفتار تاخت و تاز ترکمن شده و بعد از گرفتاری در حین کشت و کار و یا در کنار چشمه‌ای و اسارتی چند - ساله با اثر و علامت دائمی در بدن و یا ضربات تازیانه با پرداخت مبلغی و یا بوسیله فرار امکان نجات یافته‌اند.

سرهنگ اسمیت اشتباهاً می‌نویسد که آقای دوبلوك ویل عکاس ماهر فرانسوی که در لشکرکشی مصیبت بار ایران در سال ۱۸۶۰ به خیمه‌شركت داشته و از جانب شاه مأمور بوده که از میدان جنگ عکسی یا نقاشی تهیه کند گرفتار

و اسیر شد و بعد از پانزده ماه اسارت و پرداخت یازده هزار تومان که از طرف ولینعمت او پرداخت شد^۱ آزاد گردید.

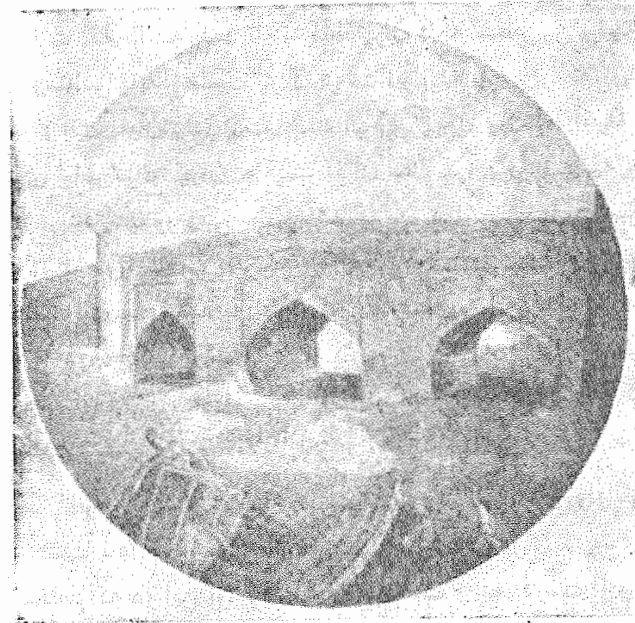
او در حمله ترکمن‌ها به لشکر ایران که در مرو بود اسیر افتاد و در همان مورد بود که یک سردار ایرانی فرمانده شش هزار تن که در قفای ستون اعزاسی خود سرگرم یکی دو پوک قلیان آخرین بود در زیر نظر نفرات خود ربوده و اسیر شد و پس از چند هفته در بازار خیمه به فروش رسید.

خدمتی که روسها کرده‌اند - دولت روس راجع به این ایالت خراسان هر گونه خیالات که داشته باشد باز نه فقط ایران بلکه مسافر بین مشهد و تهران باید امتنان و سپاس پایدار نسبت به آن دولت ابراز نماید، زیرا که روسیه به این ماجرای فتنه و آفت پایان داده است. البته آن کار بدون ملاحظه اغراض خصوصی نبوده یا برای خاطر منافع ایران و کمتر از آن لحاظ نوع پروری روسیه چنین کاری نکرده است، بلکه منظور وقتی حاصل شد که آن دولت با موفقیت مبارزه بر ضد ترکمنهای اتک حوزة ماوراء بحر خزر را انجام داد، ولی بهتر این است که ما در پی علت امر نرویم، بلکه به نتیجه کار بنگریم و به این مناسبت دولت روس و خودمان را مورد درود و تهنیت قرار دهیم، زیرا که از دوره عملیات جنگی اسکولف در سال ۱۸۸۱ و از دنبال آن الحاق سرزمین ترکمنهای اخال تک به روسیه جاده مشهد و تهران مطلقاً امن و امان شده است.

دیگر افراد نگهبانی وجود ندارند و لازم هم نیست و زوار موجبی برای دراز کردن دست دعا به درگاه خداوند ندارند و مسافر در واقع بیشتر از صدای بال و پر کبک‌ها که در این نواحی به حد وفور هست و با هم درست از زیر قدم اسب او پرواز می‌کنند دستخوش نگرانی می‌شود.

۱ - می‌گویند ترکمن‌ها ابتدا برای عکاس بدشانس سه‌لیره و نیم تنخواه تعیین کرده بودند، ولی چون دریافتند که اروپائی بود و ارزش داشت قیمت مورد تقاضا زود بالا رفت ضمناً خان خیمه فهید که وی آلاتی در اختیار دارد خیال کرد مهندس است و قادر است که قلاع پای تخت او را استحکام بخشد. میو دوبلوك ویل داستان سرگذشت خود را در سفرنامه دور دنیا در آوریل ۱۸۶۶ انتشار داد.

پل ابریشم - بعد از مزینان راه ما به سوی تپه‌ها در سمت شمال افتاد در صبح ابری روشن دسته‌ای گوزن وحشی را در فاصله ۳۰۰ متری جاده دیدم ، ولی گلوله هفت تیر من فقط به فرار و ناپدید شدن آنها منجر شد . پس از چهارده میل به کاروانسرا و قلعه خالی صدر آباد آمدیم چون از این نام استنباط می‌شد که آنجا را صدر اعظم ساخته باشد که قبلاً اسمش را ذکر کردم ، اما قلعه و سربازخانه فعلی بکلی عاطل افتاده بود ، زیرا پادگان آن فقط بقدری قوی بودند که از خود دفاع کنند نه اینکه در صدد دفاع از دیگران برآیند .



پل ابریشم

یک میل و نیم بعد از صدر آباد به پل ابریشم آمدیم که اصلاً نادرشاه ساخته و اخیراً تعمیراتی کرده‌اند. در بالای رودخانه ابریشم نهری (که بواسطه منبع نمکی که در جوار سرچشمه است آب شور دارد) که از سمت شمال به پائین

جاری است بنام کل‌سورا بطور کلی حد امروزی شرقی خراسان شناخته می‌شود و انتهای حد شمال غربی امپراتوری افغان، احمد شاه دورانی در قرن گذشته بود . هنگامی که من از آن حدود عبور می‌کردم رودخانه که بیست یارد عرض داشت بکلی خشک بود و چون طلوع آفتاب بود توانستم عکس بردارم که ضمناً نمونه پل معمولی ایران است . سپس من با شتاب راه خود را پیش گرفتم .

عباس آباد - بعد از چند میل دیگر به نقطه‌ای رسیدیم که چشمه گزن نام دارد و جویباری آب چند حوض را در آنجا تأمین و مقداری زمین را هم مزروع می‌کند . این نقطه در روزگار سابق نقطه ترسناک و منفوری بود ، زیرا که بعد از راه پیمائی طولانی کوهستانی راهزنان ترکمن اسب خود را در آنجا سیراب می‌کردند و در همین جا مسافران بیچاره غافلگیر و گرفتار می‌شدند و باز در همان حدود بود که فریه در سال ۱۸۴۰ با آنها گلاویز شد .

در پایان این مرحله از سفر دهکده قلعه مانند و خوش منظره عباس آباد واقع است که بر بلندی در چند ردیف قرار گرفته و در جلوخان مرتفع آن سوراخ چندین پنجره و باروهای مخروب دیده می‌شود . سکنه آنجا اصلاً گرجی‌اند که تغییر دین داده‌اند شامل یکصد خانواده که سه قرن پیش بوسیله شاه عباس به آنجا کوچ داده شده‌اند و جزء نقشه او برای اسکان کلنی‌های جدید در امتداد نوار مرزی شمالی بود . این شاه به آنها سالانه یکصد تومان سکه و یک صد خروار غله مقرری می‌داد که زود قطع شد حالاً که نسل سوم ایشان در آنجا هستند از صحبت زبان گرجی ممنوع شده و به دیانت اسلام گرویده‌اند . ولی بعضی سفرنامه‌نویسان آثاری از زبان مادری ایشان در مکالمه روزانه یافته‌اند می‌گویند در دوره ترور ترکمن‌ها یک نفر سرد در عباس آباد نبود که لااقل یک بار بدست آنها اسیر نشده باشد .

سیاندهشت - بوسیله معبری از فراز تپه‌های کوتاه و خشک تا دامنه جلگه «دشت الحق» ما به ده بدنمائی به همین نام رسیدیم که دسته سربازان پنجاه نفری

برای نگهبانی جاده در آنجا مستقر بودند. از میان معابر پیچان متشابهی ما از مبدأ عباس آباد تا هزار پا بالا آمدیم و سرانجام به کاروانسرای بسیار ممتاز میاندشت وارد شدیم^۱ که دیوارهای بلند جنگی و برج های نیک آماده اش مثل قلعه بزرگی می نمود و از چندین میل فاصله دیده می شد.

این نقطه مرکز مراحل ترس و ترور بود که چون نیمی از آفات و خطر می گذشت زوار گردهم جمع می شدند و با یکدیگر تبریک مبادله و راجع به مزید هشیاری صحبت می کردند. کاروانسرای شاه عباس نیز در آن نقطه هست که نامش را در بالای دروازه نوشته اند، ولی کاروانسرای قلعه نمای بزرگ دیگر بنای تازه آجری و سنگی است که دیوارهایی با ارتفاع بیست پا و حیاطی هم دارد که چایخانه در آنجاست و آن دو را به هم مربوط می سازد و آب از سه انبار بزرگ که با پله هائی سخت عمودی به آن می رسند فراهم می شود.

دهانه زیدر - بعد از میاندشت محلی است که سابقاً خطرناک ترین مرحله این راه بود. جاده پیچان از داخل و خارج گردنه هائی که بین تپه های مدور واقع شده است عبور می کند که در هر پیچ حفره پنهانی دیگری است و در هر ارتفاع آن احتمال کمینگاه است. تپه ها خشک و خالی و پر سنگ و خار است که دسته های کبک دو تا دو تا یا دسته های پنج یا شش تا فراوان و بقدری هم اهلی می نمودند که تا کناره جاده در ده دوازده یاردی ما می خرامیدند^۲ آنجا نقطه سرشناس خاص دهانه زیدر نام دارد که از کاریز آن ترکمنها برای تاخت و تاز فرومیر یختند و در دهانه آن قلعه زیدر که فعلاً خراب است واقع بوده. و پنجاه نفر سرباز نگهبان داشته بعد از خروج از منطقه تپه ها دو قلعه که در بالای میامی پهلوی هم واقع است در جلو ما دیده می شود^۳ پس از دور زدن دامنه شمالی آن به دهی به همین

۱ - کائولی آن را میرغون دشت و فن میروپ به صحت مقرون تر تقریباً یک سال قبل از آنها میمون دشت نوشته است.

۲ - این ها کبکهای پاسخ معمولی بودند. در ایران کبک دری نیز هست که کبک شاهی یا کبک دره و دراج و کبک سیاه هندی و تیهو یا کبک شن که فریزر نوشته بود مثل جن می دوند و جیروفتی و کبک چیل یا خاککی و باخری قرا یا باقر قیره. ۳ - فریزر در سال ۱۸۳۴ از این کوه بالا رفته و بر بالاترین قله آن دو برج قدیمی مخروب دیده بود.

نام رسیدیم که شاه عباس دوم کاروانسرای ممتازی در آنجا ساخته و دارای چنارهای عالی بوده است.

در بالاخانه چا پارخانه میامی اقامت نمودم. در همین جا اودونوان را عده ای از حجاج خشمناک عرب محاصره کرده بودند و او با سختی از خطر مرگ نجات یافت و در همانجا دکتر جان کورسیک که چندین سال پزشک مخصوص عباس میرزا بود به مرض حصیه در سال ۱۸۳۳ وفات یافت.

ارمیان - مرحله بعدی از میامی تا شاهرود که چهل و یک میل است در ایران از درازترین منزلها بوده و تلفات بسیار داشته است و به منظور تسهیل کار پست اینک در میان این راه چا پارخانه ارمیان ساخته شده است. قسمت اول این جاده کوهستانی سنگلاخ است. از دو آبادی کوچک عبور کردیم که هر یک جوپاری داشت که مسیرش از کوه تا ده با درختان تبریزی مشخص شده بود.

ارمیان به طرز دلپذیری در دامنه یکی از تپه ها واقع گردیده و آب فراوانی از کنار آن واز پهلوی در چا پارخانه جاری است و مالا چند قطعه زمین مرتبی را که در پائین دهکده واقع است مشروب و مزروع می کند. نصف راه تا شاهرود از میان رشته های پر پیچ کوهها می گذرد و تا جلگه شاهرود که ارتفاعش هزار پا از ارمیان کمتر است امتداد می یابد.

قلعه برقی شاه کوه که بین شاهرود و استرآباد بلندترین قلعه البرز است تمام روز در جلو من بود و میدانستم که شاهرود بر دامنه آن واقع شده است. در یازده میلی شاهرود برای اولین بار چشم انداز جلگه پهنای آن نمایان می شود که در حدود ده میل عرض دارد و سه نقطه جداگانه سبز و خرم دیده می شود دو تا از آنها دهات کم اهمیتی است دورترین و بزرگترین که درست تا دامنه البرز امتداد دارد شاهرود است. بنا براین شهر در زیر درختان قرار دارد و پس از طی راه از میان دیوار باغات و بوستانها ناگهان به خیابان اصلی شهر وارد شدم.

شاهرود - در فصل سابق شرح مختصری راجع به اهمیت سوق الجیشی شاهرود بیان کردم. این شهر مرکز ارتباط جاده‌های بین هرات و مشهد و از طبرس و ترشیز و از یزد و استراباد و سازندران و پایتخت است، در دشتی واقع شده است که در ماه نوامبر اتخاذ نظری در باره آن برای من دور از امکان بود، ولی استعداد خالك و وفور آبش قابل انکار نیست.

رود شاه که از خارج شهر و کنار چاپارخانه جاری است در این موقع سال جویباری بیش نبود و به هیچ وجه مصداق نام خود نمی‌نمود. مواضع دفاعی آنجا به نظر من خیلی حقیر و منحصر به یک ارگ خراب و دو برج گلی کوچک بود که گویا بر تپه‌ای مخروطی مشرف به شهر واقع بوده است.

شاهرود به مناسبت ساختن پوتین و کفش نیک معروف است و می‌گویند که شاه و خانواده سلطنتی در آن کسب و کار شرکت دارند. حشره مخوف شب‌گز یا غریب‌گز که می‌گویند در آنجا اودونوان را گزید به من آسیبی نرسانید. شاهرود انبار عمده محصولات محلی سازندران و واردات روسی است که از راه گز و استراباد توسط نمایندگی‌های روسی و یا شرکت‌های روسی وارسی می‌شود. کمپانی‌های قفقاز و مرکوری روسی هم در آنجا نمایندگی دارند.

جمعیت شاهرود را پنج هزار نفر گفته‌اند. در آنجا یک اداره تلگراف ایرانی هست و سیمی هم تا استراباد و از آنجا به چکیش‌لر و قزل اروات با حوزه ماوراء بحر خزر مربوط است. از این خط سفارت روس در تهران برای ارتباط با عشق‌آباد زیاد استفاده می‌کنند.

بازار - چون دیری از ظهر نگذشته بود که وارد شاهرود شدم در صدد بر آمدم در شهر به گردش بروم. بازار بزرگی داشت بدون سقف گاهی، اما خوب مسقف شده بود و دکانهای وسیع خوش ترکیب داشت مشاهدات و مسموعات هم همان بود که در مشهد راجع به این محل شنیده بودم. همه قندها ساخت روسیه

۱ - افتتاح جاده جدید تجارتی عشق‌آباد از طریق قوچان تا سبزوار تأثیر منفی کلی در میزان تجارتی شاهرود داشته است.

و تمام چای مصرف محل محصول هند بود که از راه بندرعباس و یزد وارد می‌کردند. قسمت عمده پارچه‌های نخی و چلوارمال روسیه، اما پارچه‌های سفیدبامارک کارخانه بمبئی بود و نه فقط پارچه‌های منجستر را با علامت بمبئی، بلکه مقدار عمده‌ای هم پارچه‌های مارک منجستر دیدم که موجب نهایت خشنودی بود، زیرا که شاهرود فقط در چهار منزلی بندر روسیه در دریای خزر واقع شده است. با چند شاهی مقدار زیادی انگور سفید بسیار لذیذ خریدم با این انگورها در شاهرود شراب می‌سازند.

بسظام - با آنکه شاهرود حاکم‌نشین حوزه بسظام و شاهرود است حاکم در آنجا اقامت ندارد و مرکز حکومت هم نیست و آن در شهر بسظام است که در سه میل و نیم شمال شرقی شاهرود واقع شده و قدری هم دورتر رودخانه‌ای به همین نام هست.

بسظام که یک نام خاص سازندرانی است از شاهرود حاصلخیزتر و آبادتر است و در میان زوار مسلمان محل بسیار مقدس نیز به شمار می‌رود، زیرا که شیخ سلطان بایزید در آنجا مدفون است. وی مرشد یکی از فرقه‌های دراویش بوده که در صحن مسجد زیبائی مدفون شده و آن مسجد فعلاً بکلی خراب است.

در سال ۱۸۷۴ میلادی بر این مسجد که گنبد آن را یکی از شاهزادگان مغول به سال ۱۲۱۳ ساخته منارجنبانی نظیر آنچه در اصفهان هست و ذکرش خواهد آمد اضافه کردند و اگر کسی از بالا منار را تکان بدهد خواهد چنبید.

سرهنگ لووت راز این تکان را به خاصیت ارتجاع آجر و سیمان که در آن به کار رفته است نسبت داده و با مرور زمان سیمان قابلیت ارتجاعی بیشتری یافته و باعث حرکت منار شده است. بعلاوه در بسظام برج آجری حیرت‌آوری هست که محیط خارجی آن را می‌توان سگ‌دندان نامید بواسطه چند برآمدگی روی آن مانند برجی که در ری هست و از آن صحبت خواهیم داشت.

فرستاده‌هایی از جانب حاکم - به محض ورود به پستخانه شاهرود که از این لحاظ بی‌نظیر می‌نمود که بالاخانه‌ای سه اتاقه داشت من متوجه علایم

نامأنوس دوسه عمل شیرین کاری شدم به این معنی که اطاقها مفروش و بر درها پرده نصب شده بود و در بازگشت از بازار نیز وقتی که سرگرم نظافت بودم و تقریباً نیمه پوش بدون هیچ اطلاع قبلی با عمل عنایت آمیز ثانوی رو برو شدم . دو نفر ارمنی بدون آنکه اطلاع قبلی داده باشند و هردو کمی فرانسه می دانستند وارد اطاق شدند یکی نماینده کمپانی زیگلر در شاهرود و دیگری از جانب بنگاهی بنام توبانیانس بود . ابتدا تصور کردم که آنها بر سبیل کنجکاوی پیش آمده بودند چون حرف و توضیحی به میان نیامد ، اما در مشرق زمین این قبیل علایم التفات را نمی توان نادیده گرفت و باید آن را بیشتر دلیل دوستی و مهربانی تلقی کرد . از این رو درحالی که بکار نظافت مشغول بودم با آنها راجع به وضع تجارتی شاهرود صحبت می کردم که باز درگاه بالاخانه با حضور سه نفر دیگر تاریک تر شد و سه تن گماشته های ایرانی داخل شدند و عده ای نیز همراه آنها در خارج ماندند و از دنبال این نفرات چند تن دیگر باسینی هائی بر دست محتوی دو بسته چای و چهارکله قند که در کاغذ کبودی پیچیده بودند و سپس دو نفر دیگر که گوسفندی را پا در هوا گرفته بودند پیش آمدند و نفر سومی هم چند تا صندلی کف حصیری در دست داشت . خیال می کنم خیلی بیجا باشد که آن صحنه را برای خوانندگانم به صورتی که خالی از اثرات دراماتیک نیست مجسم سازم . **صحنه** - یک اطاق گلی در یک پستخانه ایرانی .

نمایشگران - یک تن انگلیسی در جاسه فلانل و شلوار کوتاه و جوراب ساقه بلند با تجار ارمنی و پیشخدمت های ایرانی و گوسفندی در حال تقلا .

اثاث صحنه نمایش - چند کله قند و چند صندلی کف حصیری .

در این حین پی بردم که نماینده هائی رسمی از جانب شاهزاده حاکم و شاهرود آمده بودند که مرا در مدت اقامتم در بسطام مهمان کنند و دو تن ارمنی به عنوان راهنما و واسطه آشنائی و ترجمان بودند که با همراهی آنها توانستم از عهده سپاس و تقدیر از مهمان نوازی خان حاکم بر آیم و هدایا را دریافت

دارم . جریانی که بر حسب معمول پس دادن هدیه های متساوی و متقابل را ایجاب نمود چون این حضرات چند تومانی هم به جیب زده بودند خرسند و راضی زود وا نمود کردند که دیگر خدمتی ضرور نیست و اظهار داشتند که وقت استراحت من فرا آمده است و با تعظیم از در خارج شدند . من هم دستور دادم گوسفند را ذبح و ران چاقی از آن را خوراک شام آماده کردند .

مرحله دوم مسافرت - شاهرود تقریباً وسط راه بین مشهد و تهران است و خاصیتش این است که مسافرت را به دو مرحله تقسیم می کند . آسان نتوان گفت که کدام قسمتش کمتر جالب است . شباهت های حیرت آوری بین مشخصات هر دو قسمت دیده می شود . چون همانطوری که مرحله مشهد - شاهرود دو شهر قدیمی مشهور دارد یعنی سبزوار و نیشابور به همان ترتیب هم در جاده شاهرود - تهران دامغان و سمنان را داریم و به همان وجه که در مرحله اول مسافرت مناره های سبزوار و بسطام جالب توجه است در مرحله دوم سفرهم باید فقط به دیدن آثار مشابهی در دامغان و سمنان دل خوش کنیم و بالاخره برای تکمیل مقایسات به همان نحوی که مرحله اول باگردنه های منطقه معروف ترکمن ختم می شود به همان وضع نیز قسمت دوم در روز ماقبل آخر مسافرت به دروازه های معروف دریای خزر می رسد و به جلگه ورامین منتهی می شود . سنگ و شن و کویر و اسب های زشت از خصایص هردو قسمت است .

شهرهای متروک - بر یکی از بدترین اسبها و در راهی ناپسندتر از آن به سوی ده ملا عزیمت نمودم . چاپارخانه در کنار ده واقع شده است که قدری به طرف دشت متمایل بوده و از این جهت قابل توجه است که سنگ های درشت دارد و گویا روزگاری ارگی هم داشته که برج و باروی مخروب آن حال بوضع حزن آوری اقتاده است .

در سمت راست سنگ های سرخ فام کوههای البرز ازدل زمین برخاسته بود و مانند دیوارهای فلزی قله های جبال رفیع البرز را از نظر پنهان می کرد . در

ماورای آن نیز اراضی بخار آلود مازندران است که با شیب به طرف دریای خزر امتداد دارد. در سمت چپ و جنوب در حالی که من بر بیشتر نقشه‌ها علامت بیابان نمک یا کویر مشاهده کردم از یادداشت‌های خودم چنین استنباط می‌شود که در سراسر آن تا حدود ده میل ارتفاعاتی افق را سدود می‌نمود که بایستی در نقشه‌ها منعکس شده باشد، در صورتی که اثری از این نقاط بلند در نقشه‌هایی که من بررسی کرده‌ام یافته نیست.

راه دامغان از میان چند ده بگذشت که یکی از آنها مهمان‌دوست بود که از قرار معلوم نقطه مطبوعی برای توقف مسافران است، زیرا که در تنها کوچه آن عده‌ای مسافر و چهار پا بودند در حدود سه میلی دامغان ما از درون آثار خراب شهر بستاجان عبور کردیم. منظره‌ای غم انگیز تر از این از شهری متروک نمی‌توان یافت. بناها، بام‌ها و دیوارها رفته رفته به شکل انبوه خرابه نمودار می‌شود که از پایه و اساس چنان استحکام داشته و استوار مانده است که نه فقط چندین سال، بلکه قرن‌ها نیز دوام خواهد یافت.

البته انصاف نیست که تصور کنیم با از بین رفتن این نقاط آباد و بلاد سکنه آن هم از روی زمین ناپدید شده‌اند اگر این فرض درست می‌بود انسان می‌توانست قیاس کند که ایران که در حال حاضر مثل فلسطین جمعیتی محدود و ناچیز دارد روزگاری مانند چین جمعیت فراوان داشت که گمان می‌کنم استنباط درستی نباشد. همان طوری که هر یک از پادشاهان بزرگ یابانی‌های خاندان جدید از کوروش تا پائین پایتخت دولت و مرکز و مملکت را پی در پی به تقاطعی تازه انتقال می‌داده‌اند تا افتخارات بیشتری را با نام خویش قرین سازند، هر حاکم جزء یا رئیس قبیله هم در صدد بوده است که برای خوش آیندی سرور و پادشاه خود آبادانی جدید پدید آورد و باز در مراحل پائین‌تر پدران خانواده صلاح خویش را گاهی در این می‌دیده‌اند که از نقطه‌ای به محل دیگر عزیمت نمایند و در دیار جدید رحل اقامت بيفکنند که علاوه بر این دلیل و سبب تلفات سنگین

قحطی و امراض و جنگ و ستیز هم بایستی موجب پیدایش این همه ویرانی‌ها و آثار مخروب و شهرهای متروک شده باشد که سرزمین ایران را پاک تار و مار کرده است.

دامغان - از چندین میل مسافت دو مناره دامغان که نقطه مقابل همان است که در سبزوار هست در افق پدیدار می‌شود این دو مناره در دو نقطه مختلف شهر از هم جدا قرار گرفته‌اند. مناری که بهتر محفوظ مانده است و میتوان بر بالای آن رفت و گلدسته مربوط به مسجد بر رأس آن با دریچه‌ای برای مؤذن هست در جوار خیابان اصلی شهر و نزدیک به مسجد واقع است نه مسجدی که اصلاً به آن متعلق بوده، بلکه بنای تازه‌ای که نسبتاً در این اواخر ساخته‌اند و مانند مناره سبزوار روکاری آن آجری است و آجر را هم در محیط آن با طرحی مهندسی کار گذاشته‌اند و در قسمت بالا با چند خط کوفی آراسته است.

این دو مناره به دو امامزاده که مزار مقدسان است و نام آنها یکی جعفر و دیگری قاسم است تعلق دارد. برای شرحی در باب این امامزاده‌ها و مقبره ایشان و همچنین قبر سومی به نام محمد بن ابراهیم که به پیر علمدار مشهور بود بهتر است خوانندگان را به کتاب فاضلانۀ خانیکف ارجاع بدهم.

با آنکه دامغان جای کم اهمیتی نیست حتی در این قرن به حالت انحطاط سخت اسفناکی افتاده است. خرابه‌های متروک ارگ شهر که شکل مربع و مساحت بسیار داشت با اطاقی که سابقاً به رسم یادگار حفظ می‌کردند و به عامه نشان می‌دادند از آن جهت که فتحعلی‌شاه در آنجا چشم به دنیا گشوده بود در ورای گنبدهای مکعب بازار قرار دارد، اما چیزی نمانده است که بکلی متلاشی شود. من از درون بازار سواره عبور کردم و آن در واقع خیابان سرپوشیده‌ی درازی است قدری کثیف‌تر و بی‌پیرایه‌تر از بازار شاهرود. از وسط شهر نهری جاری است که از چشمه‌ای در کوهستان به نام چشمه علی جریان دارد و در آنجا اقامتگاه تابستانی شاه و همچنین محلی زیارتگاه است یعنی یکی از تقاطعی که ظاهراً اسب

حضرت علی (ع) چنان سخت با سم خود بر تخته سنگ کوبیده است که اثر آن برای ابد باقی مانده است. بر نوك تپه در کنار این معجزه گاه محل معجزه آسای دیگری واقع شده است به شکل چشمه باد و می گویند اگر بعضی اوقات آتش را بر هم بزنند طوفانی بر خواهد خاست که همه چیز را در معرض فنا خواهد انداخت.

تاریخ - دامغان اهمیت تاریخی دو جانبه دارد یکی افسانه‌ای و دیگر تاریخ جدید. بعضی‌ها همواره آنجا را همان محل باستانی هکاتومیی لوس^۱ یا شهر صد دروازه پنداشته‌اند که نامی است که یونانی‌ها به پایتخت خاندان اشکانی، پادشاهان پارت داده بودند، ولی غیر از چند خاکریز و راهروهای زیر-زمینی که با الواح تخته سنگ‌های بزرگ ساخته شده علامت و اثر دیگری در آنجا ویا در کتابها نیست که دامغان را با چنان شهر باستانی قابل انطباق سازد.

فریه اشتباهاً استدلال می کرد که شهر صد دروازه لابد مرکز خطوط ارتباطی متعدد بوده است. در صورتی که دامغان فقط دو دروازه ورودی دارد بنا بر این او شاهرود - بسطام را شاید شهر صد دروازه خیال کرده بوده است، ولی علاوه بر این نکته که دامغان با بیشتر از دو راه به خارج مربوط است باز به هیچ وجه دلیل قاطعی نیست که منظور یونانی‌ها از استعمال این اصطلاح اصلاً دروازه شهری بوده است. این عنوان را یونانی‌ها سابقاً به همین نسبت به شهر طبس مصر داده بودند که در آنجا دلالت بر راهروهای^۲ داشته که معابد باشکوه پایتخت خاندان راسس را به هم مربوط می ساخته و شاید با همین معنی در مورد پایتخت اشکانیان نیز به کار رفته باشد.

باری از انطباق عنوان شهر صد دروازه در مورد دامغان صرف نظر و این موضوع را به عهده اهل تحقیق واگذار می کنیم، ولی باز دلیل گیرندگی کافی در تاریخ این شهر تحت عنوان جدید می توان یافت شاید لازم به ذکر نباشد که چنگیزخان آنجا را خراب کرد و باید افزود که تیمور کار او را تکرار نمود این

رفتار تا حدی ملاطفت آمیز آن دو جانور که آفتی برای بشریت بودند نسبت به شکوه و جلال مدنیت محسوب می گردد.

دو روی دو کلاویخوکه از نواحی شمال ایران در حین سفر سفارتی خود از جانب پادشاه کاستیل در سال ۱۴۰۴ به دربار تاتار کبیر می رفته نوشته است که هنوز در دامغان دو برج از کله افراد که در گل فرو کرده بودند وجود داشته و این همان برج هائی بوده که فرمانروای تاتار چند سال پیش از آن بمناسبت فتح و پیروزی خویش بر پا ساخته بود. شاه عباس این شهر را تجدید بنا کرد و ارگ جدید ساخت.

در اکتبر سال ۱۷۹۲ در دامغان نادرشاه بر اشرف خان پیروزی حاصل کرد که به منزله ختم کار و اخراج اجانب از ایران بود که در سال بعد اتفاق افتاد و در همانجا به سال ۱۷۶۳ زکی خان نابرداری وحشی کریم خان که به قصد تحریک و آشوب در میان طایفه قاجار رفته بود از هیکل اسیران خود باغی ترتیب داد به این نحو که در فواصل معین ایشان را از سردر زمین کاشت و باز در همین شهر در ۱۷۹۶ نواده تیره بخت نادر یعنی شاهرخ در اثر شکنجه های بدنی که به فرمان آغامحمدخان در مشهد دیده بود وفات کرد.

در قرن حاضر هم این طور گفته اند که به جای دشمن، خودی دامغان را خراب کرد به حدی که هیچ وقت از آن آسیب بهبود نیافت، زیرا که در سال ۱۸۳۲ عباس میرزا در راه هرات سه ماه در آنجا اردوگاه داشت که خود بدترین آفات بود. می گویند جمعیت فعلی دامغان ۱۳۰۰۰ نفر است که باور کردنش خالی از اشکال نیست.

دولت آباد - از دامغان راه ما به سوی غرب ادامه یافت. ابتدا از کنار کشتزاری پر سنگ و سپس مزرعه پر حاصلی که جلگه کوشه (قوشه) بود عبور کردیم. این محل فقط دو ساختمان داشت یکی کاروانسرا و دیگر پستخانه که صرفاً احتیاجات مسافرت در آن سامان بی سکنه ایجاب نمود و تنها محل قابل توجه

در مسیر ما قلعه متروک دولت آباد بود که سه دیوار داشت و در گرداگرد آن خندق عمیقی بود. شصت سال پیش گروهان گیبونز ' یک سرباز انگلیسی که در لشکر عباس میرزا خدمت می کرد گفته بود که یکی از بهترین قلاع کوچکی بود که در ایران دیده بود. صاحب این قلعه مدتی در مقابل حکومت ایالت در اثر اخاذی های او مقاومت نمود. این حاکم سی هزار تومان به عباس میرزا رشوه داد که در مقام حکومت باقی بماند شاهزاده پول را برداشت و رئیس را هم به شهید برد. فرماندار محلی از غیاب رئیس قلعه استفاده و آنجا را تصرف کرد که مانند بسیاری از اماکن دیگر آن حدود با سرعت رو به خرابی و زوال است.

تپه ولی - تپه ها - در این روز و یا در واقع در تمام مراحل مسافرتم بارها از کنار تپه ها یا پشته های البرز بزرگ عبور کردم که غالباً مایه حیرت جهانگردان نواحی شمالی ایران بوده است. این تپه ها شامل خاکریزهای عظیم گرد یا بیضی با ارتفاع پنجاه تا صد پاست و معمولاً قیافه ساختمانی ندارد، ولی از توده های سنگین خاك تشکیل می شود که به مرور زمان صاف و نرم شده است.

داستانهای محلی آنرا به جمشید نسبت می دهد که خوددال بر این است که از اصل آن اطلاعی ندارند. بعضی ها نیز آن را آتشکده پنداشته اند که از زمان رواج آئین زردشتی باقی مانده است. من تردیدی ندارم که آنها را به منظور پناهگاه یا دفاع مردم دهات ساخته اند و اصل آن دهات در همان حوالی بعداً از بین رفته است این تپه ها در هر ناحیه که طبیعت وسیله برای دفاع و محافظت فراهم نکرده باشد تهیه و لازم شده بود که پناهگاه مصنوعی فراهم سازند.

در بالای بسیاری از آنها هنوز دیواره بی ریخت و وارفته ارگ های گلی هست که روزگاری زینت قلعه آنها بود. تصاویر بارزی از این مرحله زندگانی انسان در یزدشت نزدیک شاهرود و در جاجرم بین شاهرود و بجنورد دیده می شود. در نقاطی که این تپه ها (یا چنانکه در محل می نامند کورگان) نرم و صاف است، خود بنا بکلی از میان رفته و مقداری از این خاکریزها در گرگان نزدیک گمش تپه

هنوز موجود است و شکی نیست که ساختگی است و در کرانه های بحر خزر جزء سنگرهای گلی محسوب می شود که می گویند اسکندر کبیر تا حدود بجنورد امتداد داده بود و تعداد مرتب آنها در بعضی جاها و از آن قبیل قزوین و تهران موجب این تصور معقول شده که ممکن است ایستگاه مخابراتی یا دیده بانی از یک اردوگاه تا ایستگاه بعدی بوده است، ولی در هر حال منظور نظامی در میان بوده و هیچ یک از آنها را هم نمی توان دخمه و گور به شمار آورد.

آهوان - از غوشاه جاده از میان دشتی لم یزرع و ویران می گذرد و سپس رفته رفته اوج می گیرد و از گردنه نسبتاً آسانی عبور و ناگهان به طرف دره غم انگیزی سیر می کند که کاروانسرا و پستخانه آهوان در آنجاست.

کاروانسرای آجری فعلی را شاه سلیمان صفوی بنا کرده و کاروانسرای سنگی دیگر را که قدیمی تر است به انوشیروان ساسانی منسوب می دارند در حال ویرانی است.

نام آهوان از قرار معلوم چند تن از سپاهان پیشین را سرگردان نموده بود و آن به معنی بزکوهی و غزال است و از لحاظ اعجاز محلی نیز روایات بومی حاکی است که در اینجا بر امام رضا (ع) منازل متعدد مسافرت به شرق تا طوس مکشوف شده بوده است. در این محل حضرت امام آهوی ماده ای را در اسارت دید و چون حیوان به حضور تبرک امام پی برده بود به حرف آمد و یاری امام را برای نجات بچه آهوی بی مادر تمنا نمود. حضرت هم به صیاد اسر داد که بچه غزال را آزاد کند و خود تا باز آمدن حیوان حالت اسیری اختیار فرمود، اما بچه آهو از نعمت آزادی چنان مدهوش شد که قول و قرار از یاد برد و چون باز از حضرت استمداد شد اراده نمودند که حیوان نزد صیاد باز گردد و از آن پس نزد او اسیر مانده است.

در اینجا برشته جبالی می رسیم که دشت های سمنان و دامغان را از یکدیگر جدا می سازد. از بلند ترین نقطه محل تقاطع شهر سمنان که در دوازده میلی آنجاست

نمایان است که مثل لکه سبزی بر کف سنگی به نظر می‌رسد. فرود آمدن از آن ارتفاعات هر چند آسان می‌نمود، ولی پر از سنگ بود و از آنجا تاخت به سمت پائین به هیچ وجه خوش آیند نیست. در این حدود به عرابه بسته‌ای که چهار اسب می‌کشیدند برخورد کردم و بر خود لرزیدم که شاید باز مشمول مراسم استقبال رسمی قرار گرفته‌ام، ولی پس از تحقیق اطمینان حاصل شد که سرنشین آن جناب حاکم بود که گویا حوزه قلمرو محدود خود را سرکشی می‌نمود.

سمنان - سمنان بواسطه باغهای وسیع و سیراب و درختان کهن و مناره‌ای که با مناره دامغان برابری می‌کند و مسجدی خوش نما که خوب نگاهداری شده است و به مناسبت نان شیرینی ساخت آنجا و شلواریهای متقال آبی و به عنوان وجاهت زنانش و سبهم بودن زبان محلی در ایران برجستگی خاص دارد. و شاید در هیچیک از این موارد هم چنانکه باید و شاید به اندازه انتظار نیست.

در کوچه‌های آن جویبارهایی روان است که در ایران حکم راه آب و همچنین راهی در وسط خیابان دارد، ولی چنین می‌نمود که در حوالی شهر به طوری که شاید و باید از آنها استفاده زراعتی نمی‌کردند، اما تنباکو فراوان کاشته می‌شود. در خارج بازار میدانی است که چنارهای پرازنده دارد و یکی از این چنارهای که هرسال در خود بازار است که تنه عظیم آن از سقف بازار بالا رفته است. مناره قدیمی نیز در وسط بازار و وصل به مسجد جامع است که در حال خرابی است. برج یکصدپا ارتفاع و چند پله دارد که تانوک آن بالا می‌روند و در آنجا گلدسته‌ای هست که زلزله و طول زبان آن را کج کرده است.

قدری دورتر مسجد فتحعلی شاه محوطه وسیع در حدود پنجاه یارد و ایوان عالی آراسته میناکاری دارد وصل به آن مدرسه طلاب دینی است. راجع به نان شیرینی که وامبری بیهوده در صدد جستجوی آن بر آمده بود و تعریفش را حتی در هرات شنیده بود جواب خاص ایرانی شنید که تقاضا برای آن به حدی زیاد و صادراتش آن قدر کلی است که چیزی برای مصرف محلی باقی نمی‌ماند.

من در یافتن زنان خوشرو آنجا همان قدر توفیق یافتم که وامبری هم به نان قندی نرسید و اما راجع به لهجه و زبان من صلاحیت اظهار نظری ندارم، ولی دانشمند زبان شناسی مانند خانیکف که جهد بی حاصل برای تحقیق این موضوع کرده بود فقط به این نتیجه رسید که شبیه لهجه و زبان مازندرانی و با حروف صدادار بیشتری است.

ضمناً حکایتی هست مشعر بر اینکه وقتی یکی از پادشاهان ایران تنی از دانشمندان را که در خدمت او بود مأمور نمود تحقیقاتی راجع به زبان و لهجه‌های مردم قلمرو او بنماید، وی در مورد زبان سمنانی به این صورت به ادای توضیحات پرداخت که چند عدد سنگ را در حضور سلطان در درون کدو قلیان به حرکت در آورد.

گفته اند که سمنان ۴۰۰۰ خانه و ۱۶۰۰۰ سکنه دارد که روی هم‌رفته بمالغه آمیز می‌نماید. در آنجا اقامت یهودیان مجاز نیست، ولی در حدود بیست و پنج خانواده یونیه هندو دارد که به کار تجارت مشغول می‌باشند.

سمنان پلی است که به وسیله آن جاده‌ای از بندر عباس از راه یزد و طبس از ناحیه جنوب برای قسمت‌های شمالی جنس حمل می‌کنند. دیوارهای گلی یا برج‌ها و دروازه‌هایی در هر طرف دارد که بنا بر معمول ویران است و گرداگرد شهر را احاطه کرده است. حاکم در ارگ مستحکمی اقامت دارد که نجاور برج و باروی شهر واقع در قسمت شمال غربی است.

لسگرد - یک راه سربالا و طولانی مسافر را به یکی از چند نقطه جالب و محدود واقع در جاده بین مشهد و تهران می‌رساند. اینجا یک لانه قابل توجه افراد انسانی - زیرا که نام متناسب دیگر بر آن نتوانم نهاد، یعنی لسگرد است. در این محل سابقاً ارگی بر سنگرگرد بلندی ساخته بودند که شاید تا هشتاد پا ارتفاع داشته.

آن ارگ فعلاً خراب است و بنای داخلی آن نیز به صورت انبوهی از زباله و آجر در آمده است، ولی اهالی در همان خرابه‌ها استقرار یافته و بر رأس دیوارها

خانه‌های گلی دو طبقه ساخته‌اند که فقط با پله‌های راست و عجیب و غریبی می‌توان بالا رفت و از اختصاصات حیرت‌انگیز آن یکی این است که در جلو هر طبقه با الوارهای خشن ایوانی گذاشته و روی آن را هم با گل فرش کرده‌اند و از این ایوان لغزان که نرده‌ای برای جلوگیری از سقوط افراد ندارد و پر از سوراخ و حفره است ظاهراً عده‌ای زندگانی بیرونی خود را بی‌گذرانند و از دور چنین به نظر می‌رسد که دسته‌های انبوهی از پرندگان بر دیوارهای آن لانه ساخته‌اند و آن محل از فاصله زیاد مانند گنبد عظیمی است که از پلکان سخت عمودی ورود به آنجا امکان دارد و از یک در عقب که تخته سنگی است که بر محوری استوار گردیده از آنجا بالا می‌روند .

من یکی از آنها را بالا رفتم و به درونش سرکشیدم به آن قسمت فوقانی نام کلبه روستائی نمی‌توان داد، زنها در آنجا بی‌پرده بودند و سخت کثیف می‌نمودند . شرایط عمومی سکنه آنجا کم و بیش همان است که از جمعیتی در یک عده خانه‌های خراب می‌توان انتظار داشت . در این محل همان لهجه متداول در سمنان را به کار می‌برند . اطراف ارگ گودال عمیق و عریضی هست که به صورت باغچه در آورده‌اند و عایدات آن محل به موقوفات حضرت رضا (ع) در مشهد اختصاص دارد .

جاده قشلاق - بعد از لسگرد جاده از ناحیه تپه‌دار می‌گذشت که با سیلابهای زمستانی به صورت مجراها و در بندهای عمیق که بوسیله پل قابل عبور بود در آمده بود . هنگام پائین رفتن به دشت ، دهکده نمک را از فاصله دوازده میل می‌توان دید که در میان بیابانی خشک و خالی و نفرت آور واقع شده است . کمتر چیزی در ایران به اندازه دور نمای آبادی یا شهری فریبنده است که انسان از دور خیال می‌کند فقط در چند میلی مقصد هست و حال آنکه شاید تا مقصد فرسخ‌ها راه مانده باشد و پایان سفر هم هیچ به نظر نمی‌رسد و گاهی نقطه‌ای که از دور فقط دوسه بنا می‌نمود پس از ورود به محل معلوم شد که آبادی شامل چندین خانه است که در اراضی پست نیمه حاصلخیزی پنهان افتاده بودند .

طی خط سیر در نقاط بعدی که به همان اندازه عاقل و بی‌حاصل بوده است از دهات پاده و اردوان با مساکنی نظیر آنچه در لسگرد دیده بودیم بر رأس سنگ‌های مصنوعی گلی دارد . سوقعی که این ساختمانها تازه بر پا شده و با برج و بارو مراکز نظامی مجهزی شده بودند لابد سر و وضع هیبت آمیز جالب توجهی داشتند، اما حالا به صورت بین قلعه و سنگر در آمده‌اند .

جلوتر از اردوان رودخانه‌های پر آبی از کوهسار جاری بود و به چند شاخه تقسیم می‌گردید که من طی نیم میل راه از بیست تا از آنها عبور نمودم و به همان نسبت هم میزان کشت و زراعت بیشتر بود و در قشلاق (اقامتگاه زمستانی) که جزء خالصه یا املاک دولتی است مسئولیت تأمین غله و علیق بیوتات سلطنتی در تهران را بر عهده دارد و این ناحیه خوار است که در تاریخ و سفرنامه‌های قبلی ذکرش بارها آمده است و به یکی از انبارهای غله شمالی ایران مشهور می‌باشد . از اینجا جاده به طرف شمال غربی معطوف می‌گردد و در فاصله هشت میلی قشلاق رشته‌ای از تپه‌ها دیده می‌شوند که جزو خوار به شمار می‌روند و باهم مسئله معروف دروازه‌های دریای خزر را پدید می‌آورند .

دروازه‌های دریای خزر - در اینجا مقصود آن نیست و مجال هم برای گنجاندن موضوع ندارم که در این باره با شرح و بسط کافی بحث کنم . نکته‌های عمده این موضوع را نویسندگان پیشین بررسی کرده هر چند که شاید نظریه قطعی اتخاذ نموده‌اند . از این رو من خوانندگانم را به کتابهای رنل^۱ اوزلی ، سوریه ، فریزر ، فریه ، ایستویک و گلد اسمید ارجاع می‌دهم . دروازه‌های بحر خزر^۲ معبری بوده که از آنجا داریوش (دارا) پس از شکست در دشت آرپل به سوی بلخ گریخت و لشکریان اسکندر او را تعقیب کردند . منابعی که این خط سیر را در نظر ما روشن تر می‌سازند تألیفات اریان^۳ و پلی نی^۴ است این نویسنده ثانوی می‌گوید معبر هشت میل طول داشته و تا بیست و هشت میل در راه آبی وجود نداشته .

اریان می نویسد که اسکندر در ظرف یک روز راه پیمائی سریع از ری به آنجا آمد و از دلایل استوار مبنی بر اینکه این همان دروازه های دریای خزر بوده این است که در آنجا معبری هست به نام تنگه شمشیر بر که روایت محلی حاکی از این است که از ضربۀ ذوالفقار علی (ع) در کوه ایجاد شده بوده، دریک راه شمالی تری از پایتخت به شاهرود و از جوار شاه کوه که از بلندترین قله های البرز است در بین استراباد و شاهرود. این تنگه صد و پنجاه پا طول و فقط هیجده پا عرض دارد و در بین دو صخره متوازی واقع است.

ناپیر می گوید: « تردیدی نیست که این همان دروازه بحر خزر است » ولی از طرف دیگر شکی نیست که قول ناپیر بی اساس است، زیرا که نه تنها از حیث مشخصات و یا طول فرق و تفاوت هست، بلکه تنگه شمشیر بر دویست میل بیشتر در جهت شرقی واقع شده، برنز هم تنگه گدوک را که در جبال البرز و در شمال فیروز کوه است نامزد این عنوان می کند که همان راه معمولی مازندران است. در میان تنگه های شمالی که از عراق عجم تا ایالات بحر خزر هست تنگه سواجی (سواد کوه؟ م.) نزدیک فیروز کوه و تنگه سرنزا قدری دور تر از آنجاست که ذکر کرده اند و هردو از آن قبیل معابر کوهستانی است که امکان احراز عنوان دروازه را دارند، ولی سوریه که از این تنگه ها دیدن نموده و تحت تأثیر مشخصات حقیقت نمای آن قرار گرفته زود دریافت که علاوه بر سایر جهات از لحاظ عامل اصلی یعنی بعد مسافت هم خالی از نقص نیست چون فقط در نود میلی مشرق تهران واقع شده است که حتی اسکندر هم قادر نبوده است در عرض یک روز طی کند.

از این رو او همین تنگه بین جلگه خوار و ورامین را که مسیر مسافرت هم پیشنهاد نموده است و فریزر و فریه و ایستویک هم با دلایل متعدد مراتب را تأیید کرده اند.

تنگه سردر - این تنگه به نام سردر یا سردره یا سردری شاید سری دره مشهور می باشد و با راه باریکی از قسمت جنوب شرقی به آن وارد می شوند و به صورت

خطرناک نیز از میان بر آمدگی های تیز رشته البرز عبور و به سمت جنوب غربی در جهت بیابان عظیم مرکزی ایران سیر می کند. یادداشت های من حاکی است که تقریباً شش میل طول دارد و یک جویبار آب شور از ته دره جاری است و در کنار مجرا ورقه شفاف نمکی باقی می گذارد.

گاهی گردنه از جلگه محدودی عبور و سپس بازگشت می کند. در وسط آن یک بنای قدیمی متروک هست با برجهایی هم در هر گوشه و در مخرج غربی بقایای دو قصر قدیمی با برج دیده می شود و چنین می نماید که آنجا سابقاً سخت مستحکم بوده و خوب از آن محل نگاهداری می کردند. البته به میزانی مقدور زمانی که هنوز توپ اختراع نشده بود و شاید این خود دلیل و شاهدهی است که همان تنگه معروف کوهستانی عهد قدیم بوده و قدری جلوتر مسافت قاری که در حدود چهل میل است به حد کافی قرینه نظریه نویسندگان قدیم است.

ملاحظات متفاوت - از طرفی هم ملاحظه دیگری در میان است که من نتوانسته ام نادیده انگارم که خود این تنگه بنا بر مشخصات ساختمانی خود به هیچ وجه مصداق Pylae یا دروازه نیست و با نظر پلی نی تطبیق ندارد که نوشت مصنوفاً به آن صورت در آورده بودند و در بعضی جاها به حدی باریک است که فقط وسیله نقلیه واحدی امکان عبور دارد و چون از فراز رشته های فرعی جبال اصلی می گذرد بعید می نماید که از دیگر تنگه ها شهرت بیشتری کسب کرده و این همه جالب توجه نموده باشد، بعلاوه مستقیماً هم به ناحیه دریای خزر امتداد ندارد، بلکه از سلسله های اصلی البرز جدا می شود و بنا بر این به نظر نمی رسد که دلیل کافی موجود باشد که همان دروازه بحر خزر است^۱ ولی یکی از محظورات اولیه کار را رالینسن که در رشته کوه شناسی ایران هیچ کس بصیرت او را ندارد گفته است که سردر تنگه همان دروازه دریای خزر نیست، بلکه معبر منحصر

۱ - این اشکال شاید با این فرض رفع شدنی باشد که این گردنه مانند خود دریای خزر نامش را از طایفه خزر که استرابون بارها ذکر نموده و در آن حوالی می زیستند گرفته باشد. نام آنها ظاهراً در ناحیه جاسب واقع در مغرب کاشان محفوظ مانده است.

و محدود دیگر است در همان سلسله جبال و در حدود چند میل شمال تر و آن تنگه سلوک است که در سال ۱۸۳۵ وی آنجا را دیده و بررسی کرده است و اختصاصات طبیعی آن هر چند درست معلوم نیست با شرح نویسندگان قدیم انطباق دارد علاوه بر آنکه بین ری و جلگه خوار جاده کوتاه تر است.

دروازه‌های حقیقی - برآستی که در نظر من سخت دشوار می نماید که چنین نظریه‌ای مورد تأیید واقع شود و یا لاقلاً از ناحیه کسانی که به اظهارات نویسندگان رومی یا یونانی اهمیت سرشار می دهند امکان قبول آن باشد و این نکته واقعی را هم نمی توان از نظر دور داشت که مسافران اروپائی که سیصد سال پیش از اصفهان به مازندران سفر کردند که در اشرف یا فرح آباد به دربار شاه عباس رفته باشند شرح و بسطی درباره گردنه یا گردنه‌هایی در همین ناحیه از جبال البرز باقی گذاشته‌اند که با اعتبار و صحت کافی با گفتار پلی‌نی منطبق است.

از محله باغ که یک جغرافی‌دان ایرانی همان جلگه خوار محسوب می‌دارد پیترو دل‌واله در سال ۱۶۱۸ و سرتامس هربرت به اتفاق سر رابرت شرلی و سرددمورکتین در ۱۶۲۷ از میان آن گذشته و شرحی نوشته‌اند که شباهت تام با هیله رود و فیروز کوه دارد و از همانجا راه خود را به مقصد نواحی خزر تعقیب نمودند.

راجع به این گردنه پیترو دل‌واله می نویسد که پس از عزیمت از محله باغ به جلگه عمیق و باریکی آمد با کوههای بلند در طرفین آن و در بعضی از پیچ‌ها به قدری راه تنگ بود که عبور دادن کجاوهای از آنجا خطرات فراوان داشت و از میان جلگه آن نهر آب شوری جاری بود. هربرت در سخن پردازی خود که غیر قابل تقلید است می‌نویسد: «قسمت عمده مسافرت شبانه ما از اعماق ثورا گذشت که پیشانی عجیب خود را در حوضه خوش هوای میانه نمناک می‌سازد. این معبر یا مسیر در حدود چهل یارد یا شاید کمتر بهنا دارد و از دو طرف پاتپه حیرت-

انگیزی محصور است که ارتفاع آن تقریباً دو برابر حد تیر اندازی است و تا هشت میل وضع از این قرار است که همان وجه رابطه‌ایست که پلی‌نی و سولینوس^۱ توافق داشتند و معبری پرهیبت است و اینکه آیا با صنعت انسانی به این صورت در آمده است یا طبیعی است جای تأمل است و به گمان من ساخته و پرداخته طبیعت و دست قدرت خداوندی است.

تعریف این نویسندگان با نوشته آ. خودزکو^۲ که سابقاً کنسول دولت روس در رشت بوده و به اتفاق رالینسن در سال ۱۸۳۵ آن گردنه‌ها را دیده است اختلاف کلی ندارد. وی آن را گردنه سیالک و خیلی عظیم شمرده با ۲۵۰۰ یارد طول و صخره‌های برهنه و نوک تیز از ۶۰ تا ۱۰۰۰ پا ارتفاع و معبری که در عریض ترین قسمت سی پا و تنگ‌ترین نقطه فقط پنج پا عرض دارد.

از جهت دیگر هم کاملاً قابل تصور است که گردنه‌هایی را که پلی‌نی، دل‌واله، هربرت و رالینسن نوشته‌اند ممکن است همان دروازه‌های بحر خزر باشد که داریوش از آن راه گریخت و اسکندر پیشروی کرد و شاید هم این عنوان به چند محل اطلاق شده باشد و این به عقیده اکثریت منقدان فاضل روی هم‌رفته بهترین راه حل معمای تنگه سردر است که با صحت بیشتری هم به نوشته آریان و کینتوس^۳ و آم مارسلینوس^۴ مقارنت دارد تا هر گردنه دیگری که در نواحی شمالی یا شرقی واقع شده اند، اما به نظر من با آنچه پلی‌نی نوشته است قابل انطباق نیست و خیلی بعید است که همان دروازه دریای خزر باشد که استرابن این همه اهمیت جغرافیائی درباره آن قائل شده بود.

۱- Solinus - ۲ - A. chodzko

۳- Quintus - ۴ - Amm Marcellinus - ۵- اشیگلر نویسنده آلمانی این نظر را تأیید کرده است و همچنین شیندلر در رساله‌ای که آخر این فصل یاد شده است. دانشمند ثانوی این اطلاعات احتمالی را در باب طرز پیشروی اسکندر در اختیارم گذاشته است: روز اول از ری تا ایوان کیف کنونی ۲۸۲ استادیا یا ۴۴ میل. روز دوم از طریق دروازه‌های بحر خزر (گردنه سردر) و چواران (خوار) تا آردان فلی ۲۹۷ استادیا یا ۳۴ میل. روز سوم به لسگرد ۳۸۱ استادیا یا ۳۸ میل. روز چهارم به الیه یا گرهاب ۳۷۰ استادیا یا ۴۲ میل. روز پنجم به فرات نزدیک دامغان ۱۷۴ استادیا یا ۴۸ میل روز ششم ۴۰۰ استادیا یا ۴۶ میل به شاهرود که جنازه دارا (داریوش) در آنجا بوده.

دماوند - در آن سوی گردنه‌ها همینکه قدم در جلگه نهادم یک گنبد عظیم با دو پهلوی متساوی و قامت کشیده و عالی و سپیدی درخشان بر فراز رنگ و روی گندم‌گون و خاکستری سلسله‌های مجاور در افق نمودار گردید و در جلو دیدگان مسرت بام عظمت دماوند آشکار شد. از آن روز تا بیش از یک ماه هر روز مگر ایامی که هوا صاف نبود آن منظره پرشکوه و جلال را که پیوسته تهران را در لوای بزرگی خود دارد و در مسافت به دیار جنوبی تا ۱۴۰ میل همراهم بود از نظر دور نداشتم. دماوند از بابت مناظر ایران همان پایه و مقام را دارد که فوژی یاما در سر زمین ژاپون داراست. هر دو همه جا حاضرند و سر برافق کشیده‌اند و ابهت و شکوه بی نظیر دارند و هر دو هم در تاریخ باستانی افسانه‌ای کشور خود اثرات پایدار باقی گذاشته‌اند^۱.

اگر فوژی بی‌همتا نقش مهمتری از دماوند نسبت به تهران در زندگانی هنری ژاپون ایفا نموده بدان سبب بوده است که ژاپونی‌ها اگر چه از لحاظ هوش و ذکاوت شان کم‌تری ندارند به تناسب واجد ابتکار بیشتری به شمار می‌روند.

ایوان کیف - از دشتی هموار و بی‌آب و علف‌گذاشته به دهکده و پستخانه ایوان کیف رسیدیم و جریان تند و گل‌آلود رودی را که از میان دهانه عریض به خارج جاری است ملاحظه نمودیم. نام این محل معنی سردری یا تالارخوشی دارد، و دلالت‌های دیگر نیز پیشنهاد کرده‌اند مثل ایوان کی - ایوان کیانیان - روایات محلی دال بر این است که یکی از خرابه‌های آن حدود قصر کمبوجیه و ایوان کی یا شربت خانه بوده است.

۱ - بر طبق افسانه‌های محلی دماوند یا دیوبند اقامتگاه دیو یا جنی میدان تمام وقایع افسانه‌ای بشمار می‌رود. در ایران اهل اسلام عقیده دارند که کشتی نوح در آنجا به خاک افتاد و جمشید و رستم قهرمانان باستانی ملی در آنجا مقرر داشتند و در دماوند بود که فریدون فاتح امر داد که آتش پیروزی برضحاک را بر افروختند و قبر ضحاک در همانجاست و دود و دم قلعه دماوند بخار منخرین اوست و در همین جا اویرومئوس (قهرمان یونانی) ایرانی یزیدین جیند را که جگر او تا ابد طعمه مرغ عظیمی است زنجیر کرد. مخزن آتش‌فشانش انباشته از جواهراتی است که مارها نگهداری می‌کنند (از کتاب الیزه ر کلو در چاپ جغرافیای عالم جلد نهم راجع به ایران).

در هر حال به نظر من آنجا برای طرفداران جدید ایقوریون گیرندگی چندان نخواهد داشت. بسیاری از خانه‌ها خالی بود و چنین می‌نمود که متروک شده است. پس از جانب آن سلطان شرط عقل و درایت نبود که چنان پناهگاه پست و بد نمائی را مأمن خویش نموده باشد.

بین ایوان کی و کبود گمبد رود جاجرود از کوه فرو می‌ریزد و در این وقت سال بیست و پنج شاخه دارد و در رودخانه پرسنگی شاید به عرض یک ربع میل جاری است. من از تمام این شعبه‌ها عبور کردم و در کبود گمبد بود که بار دیگر به یکی از آثار تمدن که نه روز از آن بیگانه شده بودم دسترسی یافتم و آن بسته نامه‌هایی بود که برای نخستین بار پس از خروج از انگلستان دریافت داشتم و دوستانم از تهران برای نوعی سرگرمی خوش آیند پیش من فرستادند باخوشوقتی بسیار در دشت ورامین بر سرعت سیرم افزودم.

در آنجا خرابه‌هایی از دور نمای چهارستون جداگانه داشت که به صورت برآمده‌ای از تپه زمین گود افتاده به نظر می‌رسید. از محلی واقع در ده میلی جرقه‌ای مانند نور چراغ دریائی درافق نشان می‌داد که گنبد زرین شاه عبدالعظیم (ع) در زیر تابش آفتاب می‌درخشد. سابقاً جاده کاروانی از مجاورت این مکان زیارتگاه و دامنه رشته جبالی که دشت ورامین را از تهران جدا می‌سازد می‌گذشت هنوز زوار از همان راه می‌روند و خواه در رفتن یا هنگام بازگشت بر ایشان فرض است که در آنجا زیارت و احتراماتی نسبت به بارگاه معمول دارند، اما حالا دسته چهارپایان و جاده پستی هر دو میان بر راهی را مستقیم از طرف شمال بر بالای کوهها و تا حدود قله‌های آنها دنبال می‌کنند سپس این راه جدید از پیچ و خم‌های گردآلود و از پستی و بلندی‌ها می‌گذرد تا به دامنه‌های شمالی که از قسمت پائین تا مسافت دور استداد می‌یابد برسند و در آنجا کمربندی خرم و سبزه‌زار و در ورای آن هم فقط چند بنا دیده می‌شود که نشانه پایتخت ایران است و باز بالاتر از آن حدود در مسافت هفت میلی شهر رشته‌های جبال البرز مثل سنگر عظیمی از آهن کهنه شیار دار سر به فلک بر کشیده است.

تهران - اولین چشم انداز تهران آن هم پس از مسافرتی طولانی خوش-آیند است. اما مسافر را چندان تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. وقتی که از شیب کوهها سرازیر و به حدود تهران نزدیک شدیم باور کردن این نکته دشوار می‌نمود که آن حاشیه سبز توانسته باشد شهر بزرگی را با دویست هزار تن جمعیت دربر گیرد. تنها ساختمانی که ارتفاعش از نوک درختان بالاتر بود بنای نظیر مسجدی بزرگ با چهارمناره کاشی کاری است که از دور مانند ارگ نی‌دار رنگین می‌نمود. هنگامی که باز نزدیک تر شدیم مثل ستونهای قلابی کورنث^۱ بود با یکی دو تا برج‌های جدا و گنبدی که بام آن فقط تیر آهن داشت مانند چهار چوبه‌ای که کره جغرافیائی را در اطاق درس بر آن آویزان می‌کنند. بعداً معلوم شد که آنجا تکیه دولت یا تماشاخانه تعزیه‌ها و مختص محوطه درونی قصر است.

در بیرون دیوار شهر در سمت جنوب عده زیادی کوره آجر پزی هست، امتیاز این کار در دست صدر اعظم است^۲ و کشتارگاه که از اجاره سالانه آن ۲۲۳ لیره عاید می‌شود. در موقع ورود به استحکامات از طریق دروازه آراسته پر زرق و برقی که از محله اقامتگاه شهر قدری دور است، در حدود دو میل از میان خیابان‌ها راه پیموده به سفارت بریتانیا که در حومه شمالی شهر است وارد شدیم.

راههای فرعی بین مشهد و تهران

تهران به شاهرود (راه تابستانی یا کوهستانی از طریق دماوند فیروزکوه و چشمه‌علی ۲۳۷ میل راه بین تهران و مشهد که ژنرال شیندلر در سال ۱۸۷۶ رفته و با نقشه شرح آن را در نشریه جغرافیائی برلن در سال ۱۸۷۷ چاپ کرده است.)^۱ - سمنان راه جنوبی از طریق فرات به دامغان^۲ - میانی راه شمالی از طریق شریف آباد به میان دشت ۳ - میاندشت جاده جنوبی از طریق خان خودی و دشتگرد

۱ - Corinth ۲ - او مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان سالانه حق انحصار می‌پردازد و قیمت آجر را تثبیت می‌کند تا دخل بیشتری نصیبش شود. در سال ۱۸۸۷ دو نوع آجر می‌ساختند خوب و بد، جنس خوب بنا بر فصل هر هزارتا ۳۵ تا ۴۰ قران و جنس بد ۲۵ تا ۳۰ قران. حالا آجر سوم یا بد تری هم هست و قیمت جداگانه سه نوع عبارت است از هزاری ۴۵ تا ۵۲ قران ۳۵ تا ۴۲ قران و ۲۰ تا ۲۵ قران.

به عباس آباد ع - عباس آباد راه شمالی از طریق فرورد و جغتای تا دشت جوین و از آنجا راه جنوب شرقی از طریق طبس به سبزوار ه - نیشابور جاده شمال غربی به معادن (فیروزه) و از آنجا جنوب غربی از طریق شوراب به زعفرانی .

هم از تهران عهد باستان که داستانش در طاق نسیان مانده هر چند که جالب - توجه بوده است ذکر می‌نمایم. بررسی و جستجو در باره اصل و چگونگی رشد یک پایتخت بزرگ هیچ وقت کار بیهوده‌ای نبوده است.

مدارك قدیم - از جمله روایات این است که تهران همان « زورا » است که در جدول نئوزیوس (جغرافی دان یونانی . م) در نزدیکی ری نامش آمده است، ولی ری مندرج در آن جدول همان ری دوره مادها نیست ، بلکه محلی با همین اسم در نزدیکی یزد است که بعضی‌ها نیز ذکر کرده‌اند و بنابراین نظریه مزبور را نمی‌توان تأیید کرد. به هر حال اصل آن هرچه باشد چنین می‌نماید که تهران تا چند قرن پیش سامانی محدود و ناقابل بوده ، زیرا که هیچ یک از دو جغرافی دان فعال یعنی اصطخری و مسعودی که سفرنامه‌های ایشان قرن دهم میلادی را نیک درخشان ساخته است ، راجع به آن چیزی ننوشته‌اند و حال آنکه هر دو آنها درباره ری که نزدیک آنجاست شرحی آورده اند .

اولین بار که نام تهران دیده می‌شود در کتاب معجم البلدان ابو عبدالله - یاقوت به سال ۸۰ - ۱۱۷۹ میلادی است . شرح او که شامل مطالب بعضی از تاریخ نویسان محلی است حاکی است که سکنه اصلی تهران غار نشین‌هایی بودند که در وضع و حال نیمه وحشی در زیر زمین‌ها می‌زیسته‌اند و با همسایگان خود در جنگ و ستیز بودند و نسبت به فرمانروایان خویش پیوسته سرکشی می‌نمودند . به هر حال با انصراف از چگونگی محل آن بواسطه داشتن جوی‌ها و باغ‌ها زود شهرت یافته و در آنجا شهری عادی و بیشتر در خور توجه پدید آمده است . حمدالله مستوفی (در کتاب نزهة القلوب . م) در قرن چهاردهم آنجا را شهر عظیم و مهمی تعریف نموده که از جهات آب و هوا و مقدار آب بر ری برتری داشته . دون روی دی کلاویخو سفیر اسپانیا در دربار تیمور که روز ۶ ژوئیه ۱۴۰۴ از آنجا عبور کرده این نظریه نسبتاً متعادل را اظهار کرده است :

« شهر تهران بسیار وسیع بود و دیواری نداشت و محل دلپذیری به شمار می‌رفت . در آنجا همه چیز نیک فراهم بود ، اما مکان مرض خیزی بود و بنا بر قول

فصل یازدهم تهران (۱)

بر فراز آخرین تپه عاقبت شتافیم ، از سرایشی که پوشیده بود از برف - ماه معلق بود و نزدیک بر قله کوه آسیایی و گسترده شده بود ، و شهر و اردوگاه در پائین آن .
شلی . رستاخیز اسلام بند ۵

شهری قدیم و جدید - راجع به تهران پایتخت جدید ایران سیاحان غالباً مطالبی نوشته و از جهت شهر جدید بودنش نظریات انتقادی و ملامت آمیز اظهار کرده‌اند . بنا بر شرح ایشان تهران به هیچ وجه شهر تازه‌ای نیست ، بلکه در محل شهری قدیمی بنا شده است . به عبارت دیگر از لحاظ ساختمانی آقا محمد خان آنجا را یک قرن پیش به صورت شهری جدید در آورده و از او هم بیشتر فتحعلی شاه برادر زاده و جانشین او تهران را شهری نوین تر کرده است . تا حدی که از نظر مسافران نیمه اول این قرن طی بیست سال اخیر باز شناختن آن چندان آسان نبوده است . قبل از آنکه من علت‌های این تجدد دوجانبه را بیان کنم قصد دارم شرح مختصری

۱ - قصدم این نیست که راجع به تهران مانند سایر موارد نام کتابهایی را که طبع و نشر یافته است یاد کنم چون تقریباً تمام نویسندگان از تهران عبور نموده و شرحی درباره اقامت خود در آن شهر باقی گذاشته‌اند . هر خواننده‌ای که علاقه به منابع اضافی داشته باشد ممکن است به مجموعه‌ای که من انتشار خواهم داد مراجعه کند . باری تهران از جهات تاریخی قدر و مقامی پائین تر از سایر پایتخت‌های ایران دارد . مطالبی که در این فصل مندرج است در جای دیگر نمی‌توان یافت . باید اضافه نمایم که وجه اشتقاق شایع که تهران یا تپه‌رون را خالص قلمداد می‌کند خالی از اشتباه نیست . تهران یک واژه کهن فارسی است که آن را سابقاً با « تا » و گاهی نیز تیرون و تایران می‌نوشته‌اند .

اهل محل در آنجا تب شیوع داشت « از قرار معلوم شاه پهلمااسب ، دومین پادشاه صفوی نخستین کسی است که نسبت به آنجا تعلق خاطر ابراز کرده ، اما شاه عباس بواسطه صرف میوه در آنجا بیمار شد و عهد کرد که دیگر به آن محل قدم نگذارد وی حکومت آنجا را به یکی از خان‌ها داد .

تهران در عهد شاه عباس - در این دوره چند تن از جهانگردان اروپائی به تهران آمده‌اند از آن جمله سیاح ایتالیائی پیتر دلاواله (۱۶۱۸) و مسافر انگلیسی سرتامس هربرت (۱۶۳۷ م) که راجع به آنجا شرحی باقی گذاشته‌اند که در خور توجه و قابل نقل است . در اینجا ترجمه عباراتی که از قول نویسنده ایتالیائی در مجموعه سفر نامه های پین کرتن درج شده است ذکر می شود :

« شهر بزرگی است ؛ از کاشان وسیع تر است ، اما جمعیت و همچنین خانه‌های زیاد ندارد . باغ‌های آن خیلی وسیع است و از همه قسم میوه در آنجا فراوان و آن قدر عالی است که به اطراف می‌برند . خان معمولاً در آنجا اقامت دارد تمام کوچه‌ها جویبارهای سرشار دارد و از میان باغها جاری است و مایه حاصلخیزی . خیابان‌ها دارای درختان بلند دلپسند سایه داری است که همان چنار ایرانی است و بعضی از آنها تنه‌ای بقدری ضخیم دارند که دوسه نفر باید دست بهم داده آن را قلاب کنند . غیر از آنچه بیان شد تهران چیز قابل ذکر دیگر حتی یک ساختمان در خور توجه ندارد . »

نویسنده انگلیسی با ذوق تر از او بوده است و از قرار معلوم زنان تهرانی که دل از او برده بودند چنین نوشته است : « تهران در میان اراضی هموار و یا جلگه‌ای وسیع قرار گرفته است خانه‌ها با خشت سفید که در آفتاب خشک و سخت کرده‌اند ساخته شده است . در این شهر بالغ بر سه هزار خانه هست که خانه خان و بازار از همه‌جا زیباتر است ، ولی هیچ کدام قابل تحسین نیست . بازار دو قسمت می‌شود قسمتی سرگشاده و قسمت دیگر سقف دار است . نهری با دوشاخه از وسط شهر می‌گذرد و باغ و بوستان را مشروب می‌سازد و برای خیر و برکت آن باغبان را سپاسگزارند . اهالی خوشرو و باوقارند و زنان ماهروی تهران اطوار خاص و بدیع دارند ، اما حسادت مردها مانع آزادی رفتار آنها است ، با وجود این از

هر فرصتی که بدست آورند مصداق گفتار « آنجا که عشق خیمه زند عقل گو مباحش »^۱ بشمار می‌روند .

تغییرات بعدی - در زمان آخرین پادشاهان صفوی تهران گاهی مقر درباری بود و شاه سلیمان در آنجا قصری ساخت که شاه سلطان حسین در همانجا سفیر عثمانی را بار حضور داد . تاورنیه بر سیل تصادف ذکر می‌کند از تهران نموده و گویا خود او آنجا را ندیده است . شاردن آن را شهر کوچکی شمرده است . در حمله افغانها تهران تصرف و خراب شد . هانوی در فهرست مسافری فن میروپ راجع به منزل‌های سفر از مشهد در سال ۱۷۴۴ آن را تهریران ذکر می‌کند . در اینجا بود که نادرشاه هنگام بازگشت از هندوستان تمام علما و مجتهدان را فراخواند تا در تأسیس مذهب ملی جدید اقدام نماید . او فرزند خود رضاعلی خان را در آنجا کور کرد و سپس در همان جا آن بیچاره تیره بخت را نابود کردند . کریم خان زند بر بناهای ارگ بیفزود و به تعمیرات آن اقدام نمود ، ولی خود او کمتر در این شهر اقامت می‌گزید . علیراد خان در حین لشکرکشی به مازندران در تهران توقف کرد و با ظهور سلسله قاجار در پایان قرن پیش نخستین روزهای تفوق سیاسی این شهر آغاز گردید .

تهران پایتخت آقا محمد خان - مهد و مقر خاندان قاجار استرآباد بود ، ولی آنجا از لحاظ خواهجه بلند پرواز نقطه‌ای دور افتاده و زیاد در جانب شرقی ایران بود و متناسب نقشه‌های مدعی تخت و تاج به نظر نمی‌رسید . تا وقتی که هنوز وضع کارش اطمینان بخش نبود و حکومت او به خطه مازندران محدود بود آقا محمد خان ساری را اقامتگاه خویش قرار داد ، ولی همینکه نظر و افکارش را به سوی جنوب معطوف ساخت و آرزوی قلمرو متحد ایران را به حقیقت نزدیک نمود پایتخت متناسب تری مورد لزوم افتاد . از این رو او تهران را برگزید .

ارتقای این شهر را به پایتختی ایران عموماً به سال ۱۷۸۸ منسوب می‌دارند. هفت سال دیگر هم طول کشید تا تمام مدعیانش نابود شدند و آن محلی که فقط متناسب مقتضیات حال می‌نمود در آینده عین حسن انتخاب تلقی و ابقاء گردید. بساط شورش و آشوب در نواحی جنوب پاك از بین رفت، تا چندی افغانها دیگر نه ابراز خصومت می‌کردند و نه قابل اهمیت بودند بعلاوه مالک جدید تخت و تاج از تهران بهتر و آسان تر دسترسی به املاك و مقر طایفه خویش داشت و از آنجا بهتر می‌توانست یگانه دشمن خود یعنی روس را که حقیقتاً از آن جانب بیمناک بود تحت مراقبت داشته باشد. همین ملاحظات که وقایع قرن حاضر و خامت آن را به جای کاهش افزایش داده جانشین های او را قانع و مجاب نمود که نظری در باره این محل صائب بوده است که بر فرض هرگونه اعتراضی که باشد باز بسیار دور از احتمال است تا زمانی که ایران قادر باشد از خطر تجزیه و نفاق اجتناب نماید تهران نیز وضع پایتختی خود را از دست نخواهد داد.

حد و وسعت آن در آن موقع - با آنکه آقا محمد خان تهران را به مقام پایتخت ارتقاء دادگویا، یا چنانکه باید و شاید سلیقه نداشت و یا آنکه عمر زمامداری او به حد کافی طولانی نبود که به آنجا همان مزایا را اعطا کند که اسلاف او پیوسته در مورد آسایش و بهبود پایتخت و مقر حکومت خویش کرده بودند.

اولیویه که در سال ۱۷۹۷ یعنی سال مرگ شاه در آنجا بود می‌نویسد که: محیط شهر دو میل و دارای پانزده هزار نفر جمعیت بود که سه هزار نفر آنها افراد درباری و سپاهی خاصه پادشاه بودند، ولی در دوره فتحعلی شاه که افکار و خیالات عالی تری در کار پادشاهی داشت حدود شهر وسعت یافت و اهمیت و آراستگی آن بالا گرفت.

در سال ۱۸۰۷ ژنرال گاردان نماینده فرانسه نظر داد که جمعیت آن در زمستان پنجاه هزار نفر بوده است هرچند که در تابستان که دربار از تهران می‌رفته اهالی به بیلاقیات در کوهستان نقل مکان می‌کردند. موریه و اوژلی هم که چند سال بعد در تهران بودند نظریه مشابهی دارند. موریه نوشت که شهر ۱۲۰۰۰

خانه داشت و اوژلی نوشته است که بین چهل و شصت هزار نفر جمعیت داشته که کم و بیش با هم ستقارن است. از این رو به هر حال وسعتش خیلی زیاد تر نبوده و طی هفتاد سال اول قرن حاضر در همین حدود بوده تا بدست ناصرالدین شاه تغییرات اساسی یافته است که من در این فصل به شرح آن می‌پردازم.

شکل ظاهری آن - اینکه در نخستین دوره زندگی تازه و دگرگون خود این شهر چه شکل و صورتی داشته است، حکایات و تصاویر عده کثیری از نویسندگان دقیق و فاضل ما را قادر می‌سازد که در این باره با یقین کامل اطلاع وافی حاصل کنیم. این شهر که در میان جلگه‌ای خالی واقع و بوسیله بیابانهای خشک و سخت محاصره شده با چند حومه مختصر و یا بدون آن با حواشی مشخص و روشن شهر تهران آن زمان بوده و آن صورتی مستحکم و کثیرالاضاع داشته که محیط خارجی آن بین پنج تا شش میل بوده که با دیوارگلی به ارتفاع بیست پا احاطه شده بود و در اطراف آن برج‌های گردی قرار داشته و با خندقی دفاع می‌گردیده که چهل پا عرض آن و بیست تا سی پا عمق آن بوده است.

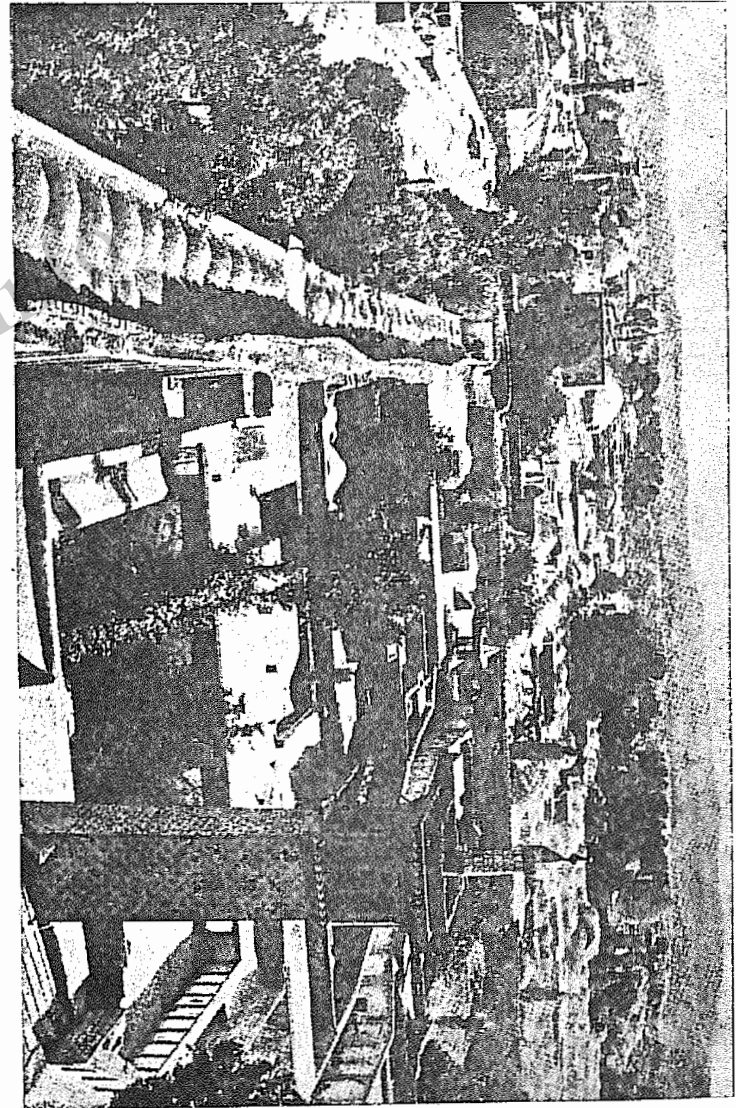
دیوارهای آن بی اهمیت و در پاره‌ای قسمت‌ها مخروب و خندقش ویران و از گوشه و کنار شکسته بود. شهر شش دروازه با ساختمانی پر زرق و برق و آراسته با کاشی های شفاف و کوجه‌های تنگ و کثیف با جدول‌های سرباز در وسط کوجه‌ها داشت و روی هم‌رفته یگانه بنای قابل توجه آن ارگ شهر بود که در سمت شمال واقع است، آنجا دیوانخانه شاه یا درخانه است. بعد از دیوار شهر کاخ بیلاقی قصر قاجار است که فتحعلی شاه بر تپه‌ای در شمال شهر ساخته که تنها پیکر متفاوت و خوش آیند در میان بیابان قهوه‌ای فام گرداگرد شهر است.

دماوند تنها منظره ممتاز طبیعی است که با رفعت تمام بر همه آن حدود مسلط می‌نماید. این بود وصف تهران از لحاظ سرجان ملکم و هارفرد جونز و اوژلی و نویسندگان مرکب از افراد نظامی یا دیپلماتها که با دسته و بساط و با ارمغانهای گرانبها در طی ده سال اول قرن حاضر از خلیج فارس راه شمال در پیش گرفته بودند تا در دربار با شکوه و جلال فتحعلی شاه بار یابند.

محل سابق سفارت انگلیس - این وضع تا سال ۱۸۷۰ با بعض تغییرات همان تهرانی بود که نویسندگان متعدد تعریف کرده بودند و در آن شهر محل سفارت یا هیئت سیاسی انگلستان چنانکه می نامیدند در بخش جنوبی واقع بود و زمین آن به محمد خان زمبروکچی تعلق داشت و زمبروک هم اسباب بازی محبوب فتحعلی شاه بود.

این شخص بسیار مقرب و مورد اعتماد شاه به شمار می رفته و از این بابت پادشاهان ایران معروف بوده اند و به او اشاره فرمود که با طیب خاطر اراضی خود را واگذار کند و آن محل بی درنگ در اختیار ایلیچی (سفیر) بریتانیا در آمد. سرگور اوزلی در آنجا عمارت راحتی ساخت که رواقها و ستونهای ایتالیائی آن نمودار پایدار عالم اروپائی در قلب آسیا بود. روسها قبلاً در ناحیه دیگر شهر سفارت داشتند، اما بعد از قتل گریبایدوف وزیر مختار در سال ۱۸۲۸ به منظور تأمین بیشتر در بخش ارگ شهر مستقر شدند. تا موقع زوال و یا در واقع توسعه شهر قدیم در سال ۲ - ۱۸۷۰ که تهران در حال تغییر بود از هر جهت شهری شرقی می نمود محدود و کهنه و کثیف و در حقیقت به قول فرانسوی ها مایه دلگیری بود.

تهران جدید - ناصرالدین شاه علاوه بر موجبات عمده دیگر حق این ادعا را هم دارد که شهر خود را غیر از نام از جهات دیگر نیز به صورت پایتخت درآورده است. بعد از بیست سال که از دوران فرمانروائی او گذشته از قرار معلوم به فکرش رسید که قبله عالم در محوطه غیرکافی محصور گردیده از این رو ناگهان تهران بر مدار گسترش افتاد و او در صدد بر آمد که حدود سابق آن را خراب کند و محلاتش را وسعت دهد. پس قسمت عمده برج و باروهای کهنه را خراب و خندقها را صاف و حاشیه ای از بیابان اطراف را داخل شهر کردند و دریک میلی گودال سابق خندق و سنگر جدید از روی طرح ویان^۱ ساختند که از نوع استحکامات پاریس پیش از جنگ با آلمان^۲ بوده است و مبلغ کلی از وجوهی که برای دستگیری قحطی -



دورنمای تهران

زدگان سال ۱۸۷۱ از انگلستان ارسال شده بود صرف مزدکارگران برای حفر این خندق گردید که از طرف بیرون دیواره‌ای سخت عمودی دارد و همچنین برای ایجاد سنگرهای بلندی که در آن طرف خندق است. در این اقدامات سنگرسازی مصالح ساختمانی به کار نرفته است و حتی یک توپ هم برای دفاع مهیا نیست پیکره ایست هشت ضلعی که محیط آن یازده میل است و گمان می‌کنم که از لحاظ مهندسی نظامی برای منظور دفاعی پاک بی ارزش باشد.

فایده عمده آنها تسهیل کار وصول مالیات نواقل در دروازه‌ها است با وجود این تهران حق این لاف را دارد که یازده میل محیط آن است و دارای استحکاماتی اروپائی است با دوازده دروازه و درون شهر نیز به همین نسبت ترقی کرده است.

داخل شهر - در اینکه این شهر باید کارهای بسیاری انجام دهد تا تمام آمال-قهرمان تاجدارش تحقق یابد در موقع ورود به دروازه نیک مشهود می‌شود این دروازه‌ها طاق‌های بلندی دارد که با گلدسته و برج زینت یافته است و از دور دارای منظره جالبی است. بطوری که بعضی از سیاحان را در موقع ورود دوچار وجد و شغف بی اندازه ساخته است و بعد از دقت بیشتری آشکار می‌شود که با کاشی شفاف که بعضی از آنها نقش‌های سبک پیش پا افتاده‌ای را دارند روکاری شده و آن نقش‌ها راجع است به داستان جنگاوری رستم یا حکایت‌های سبک و شمایل سربازان جدید ایرانی در لباس نظامی خود.

پس از ورود به دروازه که پاسبانی جلو آن ایستاده است به محوطه‌ای باز می‌رسیم، زیرا که شهر بنا بر جهات متعددی هنوز تا حدودی که منظور است ترقی ننموده از این رو بیابانی وسیع بین دروازه و داخل شهر واقع گردیده است بعد از عبور از حومه شهر که کثیف و خشک و خالی بود به قسمت مرکزی و محل اقامت وارد می‌شویم و در سر هرگذری مناظر متضاد دیده می‌شود که گاهی هم آهنگی مطلوبی دارد و گاهی نیز شامل اضداد خنده‌آوری از آثار شرقی و غربی است.

عنوانی بر سر درکارخانه چراغ گاز ناگهان در ردیف آلونک‌های گلی که به صورت بارزی آسیائی است توجه را جلب می‌نماید. ترامواها در بعضی خیابانها بالا و پائین می‌روند و در میان انبوه جمعیت عمامه و کلاه شرقی و کلاه نمدی اروپائی در هم آمیخته است و از میان موج ازدحام سواران و پیاده‌ها و شترها و الاغ‌ها و درشکه‌های دو اسبه حامل یکی از وزراء یا رجال در حرکت است. مغازه‌ها شیشه و عناوین اروپائی دارند.

تیرهای چراغ که برای گاز در خیابان‌ها نصب شده بود اینک چراغ‌های نفتی را بطور موقت و نا مطمئن بر آنها قرار داده و با این کار جهان تمدن را مسخره کرده‌اند. معایری که پیاده‌رو دارد و درخت‌کاری است نمودار مختصری از سبک و سلیقه اروپائی است. خیابان‌های سنگ فرش شده و با آب جاری بعد از روزهای دیرگذری که در راه‌های مال‌رو و ناهموار طی شده است کم و بیش حالت وجد و تکانی در انسان ایجاد می‌کند و شگفت آور این است که ظاهراً اهالی شهر این نهرها را با مجاری فاضل آب اشتباه نمی‌کنند.

ما در امتداد کوچه‌های عریض و مستقیم سواره پیش می‌رویم که به میدان‌های وسیع منتهی می‌شود که در حاشیه آن رواق عمارت‌های بزرگی است. خلاصه ما در شهری هستیم که در شرق واقع شده و رشد و ترقی کرده است، ولی رفته رفته جامه فرنگی بر تن می‌کند و اگر مقصد و نهایی قابل تصور باشد می‌توان گفت که خواه و ناخواه تهران در راهی افتاده است که بر مبنای آسیائی شکل و قیافه اروپائی خواهد یافت، البته در نظر احدی هم جز همان پایتخت آسیائی نخواهد بود و حتی در بخش اروپائی‌نشین هم این شهر جامه عاریتی غیرقابل تحمل و چرند را که در کوچه‌های غلاطه و پرا (در اسلامبول. م) دیده می‌شود بر اندام خویش نینداخته است و خصوصیات این شهر کیفیت خاصی دارد که با کلیه چیزهایی که در سایر پایتخت‌های آسیای مرکزی دیده‌ام بکلی متفاوت است. گاهی می‌شنویم که جیپور (در ایالت راجستان هند. م) را عالی‌ترین

نمونه شهری بومی بشمار می‌آورند چون نقشه اروپائی دارد، ولی در سبک معماری و بنا کاملاً شرقی است. این شهر سرخ‌فام که سر ادوین آرنولد موجی از کلمات دل‌انگیز در باره آن به راه انداخته است هنگامی که من در هندوستان بودم بنظرم چیزی جز یک تقلید پر مدعای قلابی نیامد، در صورتی که در پایتخت ایران چنین احساسی به انسان دست نمی‌دهد و با آنکه غالباً آثار تظاهر در آن به نظر می‌رسد مع الوصف کیفیتی و رای زر و زیور پوچ دارد و در عین حالی که در مقابل نفوذ غیر قابل مقاومت جز تسلیم راهی نداشته، هرگز آن اصلاتی را که دنیای جدید خواستار تاراج آن است به هیچ قیمتی از دست نداده است.

توپخانه - در بخش شمالی شهر جدید، ولی در بیرون حد دیوار قدیم میدان عمده یا مرکز عمومی تهران واقع گردیده آنجا میدان توپخانه معروف است و از این جهت است که سربازخانه‌های رسد توپخانه در اطراف آن قرار دارد، بعلاوه پارکی در آنجاست که قسمتی از یک توپ زنگ زده دوره دوران بی تاریخ گذشته در آنجاست. طول این میدان دلبذیر که با سنگ صاف فرش شده است ۲۷۰ یارد و عرضش ۱۲۰ یارد می‌باشد. ضلع‌های درازتر که در جهات شمالی و جنوبی است با عمارت‌های کوتاه یک طبقه محصور گردیده که نفرات و توپها در آنجا استقرار دارند.

در سمت غربی کارخانه اسلحه سازی واقع شده است که در جلو آن بیست و پنج توپ سبک ۴ پوندی که بکلی بی خاصیت است بر پایه‌های متحرک قدیمی خود استوار شده است. در سراسر سمت شرقی عمارت زیبایی با روکاری پاکیزه گچی هست که حالا در اختیار بانک شاهنشاهی ایران است. در وسط میدان حوض بزرگی است که در اطرافش نرده آهنی است با چند مجسمه فلزی و چهار عدد توپ بزرگ در چهار گوش حوض را با روکش غیر اندود پوشانده‌اند، ولی از خصایص عمده میدان، چهار دروازه ورودی و خروجی آن است که در نظر ایرانی‌ها نمونه عالی مهارت در معماری جدید است و به طوری که در عکس صفحه مقابل دیده می‌شود ساختمان بدیع و جالب نظری است با طاق‌های سبک و جبهه بنا

از دور منظره‌ای دلپذیر دارد، اما از نزدیک بواسطه کاشی‌های زمخت و خشنی که به کار برده‌اند تأثیر خیالی اولی زود زایل می‌شود.

از این دروازه‌ها دو تا که خیلی مهم و جالب توجه است در سمت جنوبی میدان قرار دارد و به خیابانی باز می‌شود که دیوارهای خارجی ارگ را از دو طرف سیر می‌کند و محوطه داخلی آن شامل عمارات درباری و ساختمانهاست. از گوشه جنوب شرقی دروازه ناصریه به درب شرقی قصر و بازار منتهی می‌گردد و از جنوب غربی که دروازه دولت نام دارد به خیابان الماسیه که راه غربی ارگ و یا قصر است، بر فراز این دروازه وقتی که شاه در تهران باشد پرچم سلطنتی بر افراشته است.



دروازه دولت

سایر میدانها - دو میدان دیگر را هم می توان نام برد یکی میدان مشق که محلی وسیع و باز است و یک ربع میل طول دارد، برای تعلیمات و زمین رژه سربازان است. من در آنجا شاهد نمایش های نظامی بودم که شرحش را بعداً ذکر خواهم کرد. این میدان در شمال غربی میدان توپخانه است و از دروازه ای در شمال غربی از طریق خیابان سفرا (علاءالدوله . م .) به آنجا می رسند. میدان دیگری هم به نام میدان شاه است که در بیرون باغ وزارت جنگ واقع است و بخش جنوبی محوطه سلطنتی است که حوض بزرگی در وسط و توپ عظیم برنجی دارد موسوم به توپ مروارید که همواره در تهران مکان مقدس بست برای مجرمان فراری است و پناهگاهی واقعی بوده است.

تاریخ نویسان متعدد شرح و بسط متفاوت و متضاد راجع به این توپ ننوهند نوشته اند بعضی ها گفته اند که آن را نادر شاه از دهلی آورده و در آنجا اصلاح بر دهنه آن یک رشته مروارید نصب شده بود و بعضی دیگر نوشته اند که نادر شاه مروارید را در ایران بر آن تعبیه کرد. سر . ار . کر پورتر می نویسد این همان توپی است که شاردن در میدان اصفهان دیده بود، ولی چون شاردن در آنجا توپی خواه بزرگ یا کوچک ندیده و یا تعریف نکرده بود تأیید این نظریه مقدور نیست. در جاهای دیگر خوانده ام که کریم خان زند آن را در شیراز نصب کرده بود و چون مدتی هم در یکی از امامزاده های شیراز پنهان ماند قدس و برکتی به آن نسبت می دهند که پس از انتقال به پایتخت قاجاریه محفوظ مانده است، ولی جهانگیرخان آخرین وزیر صنایع ظریفه برای این جانب حکایت می کرد که بنا بر قول وقایع نگاران این یکی از توبهائی است که نیروی مشترک ایران و انگلیس به سال ۱۶۲۲ در جزیره هرمز از پرتغالیها بدست آوردند. حقیقت هر چه باشد این اختصاص نیمه قدیمی توپ خلل پذیر نیست. یک گارد توپخانه در کنار آن گماشته اند و زنان عقیم به قصد درک فیض به آنجا می روند و از زیر توپ می گذرند تا شاید بار دار شوند و به مراد خویش برسند.

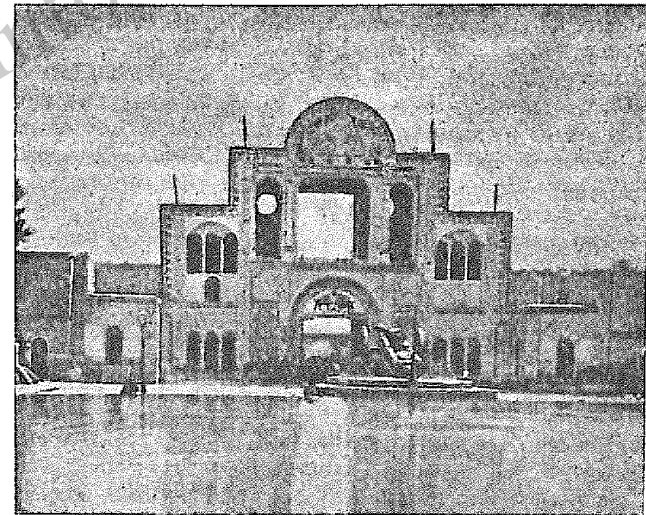
نقاره خانه - عمده ترین اختصاص این میدان کوچک دروازه طاق داری - است که محل نقاره خانه است و در آنجا هر روز هنگام غروب بوسیله بوق و کرنا - های عجیب و دهل و فلوت و شیپور که جزء لاینفک دستگاه سلطنتی در ایران است و شامگاه از بالای برج و یا سکوی بلندی در هر شهر ایران که به داشتن حاکمی از خانواده شاهی یا شاهزادگان سرافراز باشد نواخته می شود.

بالغ بر دوست سال پیش صدای آن ظاهراً خواب و آسایش را بر تاورنیه و شاردن در اصفهان حرام ساخته بود. در آنجا هم غروب و هم سحر گاه نقاره می نواختند. حقیقت امر چنانکه تاورنیه با هشیاری بسیار دریافته این است که موسیقی هیچ گاه در گوش اهل تحقیق خوش آیند نبوده است و تصور عمومی این است که نقاره خانه از آثار زمان آتش پرستی و مهر پرستی دوران قدیم است که خورشید را هم موقع غروب و هم هنگام بر آمدن با آن وسیله احترام می نهادند و درود و سلام می فرستادند. در اینکه این مطلب صحت دارد یا نه من چیزی نمی توانم گفت، ولی آنچه تردید پذیر نیست آن است که همواره آن را به دستگاه پادشاهی نسبت داده اند.

سیاح فرانسوی برنیه^۱ که به سال ۱۶۶۳ در دربار مغول کبیر در دهلی بوده عبارات ذیل را نوشته، ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم در آن موقع آتش - پرستی در آنجا مرسوم نبوده، اما شرح او با سرو صدای نقاره خانه که من در حین اقامتم در تهران با جذبۀ انزجار آمیزی می شنیدم تطبیق دارد:

« در بالای دروازه در محلی برجسته دریچه بزرگی است که نقاره خانه است، زیرا که در آنجا سرناچی ها در بعضی ساعات روز و شب با صدای کریمه آن را با هم می نوازند که به گوش اروپائی تازه وارد که با آن مأنوس نباشد اثر عجیبی می نماید. چون گاهی ده دوازده نفر با کرنا و دهل متفقاً سر و صدای غربی راه می اندازند. این کرنا تقریباً دو متر طول آن است و به اندازه نیم پا در پائین آن شکافی است

و دهل و طبل‌ها از فلز معمولاً برنجی است که بیش از یک متر و نیم دور آن است و می‌توان قیاس کرد که از این همه آلات چه صدائی تواند برخاست. برنیه ضمناً اظهار می‌دارد که این موسیقی شاهی ابتدا در گوش او سخت زنگدگی داشت، ولی به تدریج آهنگی متین و شاهوار و حزن آور نمود و برآستی که سلیقه همین رسم و کار هنوز در میان شاهزادگان هندوستان رواج دارد.



سر در نقاره‌خانه و توپ برورید

سفارت انگلیس - چنانکه ذکر کرده‌ام از میدان توپخانه دو خیابان به سوی شمال تا دیوار خارجی شهر امتداد دارد. این دو کوچه که چون شجر است بهتر است خیابان نامیده شود، تاج افتخار تهران جدید و در واقع محله اروپائی‌نشین آنجاست. از این دو تا آنکه غربی تر است که ایرانی‌ها خیابان دولت (علاءالدوله . م.) می‌نامند گاهی نیز بولوار سفرا خوانده می‌شود از آن جهت که سفارت چندین دولت در این خیابان واقع است و از این سفارتخانه‌ها آنکه تا این تاریخ از همه وسیع تر است و در فکر انسان حسن تأثیر می‌نماید همان است

که اقامتگاه نماینده علیا حضرت ملکه (ویکتوریا) است که در نیم میلی میدان بزرگ واقع است و دروازه پاکیزه‌ای دارد که حروف اول نام ملکه انگلستان بر سنگی منقور و در بالای درب ورود نصب شده است.

در طرف چپ آن محوطه وسیعی است که ابتدا چندان جالب به نظر نمی‌رسد ولی در آنجا انبوه درختان است که از میان آنها معابر باریک با جویبار هست. این قسمت مشجر در اثر بیست سال درخت کاری به این صورت درآمده است و نشان می‌دهد که خاک ایران در صورت مراقبت و آب کافی چه استعداد فراوانی دارد و این درختها عمارت اصلی سفارت و همچنین چهار دستگاه دیگر را که اقامتگاه منشی‌های متعدد است از نظر پنهان ساخته است. عمارت اصلی بنای یک طبقه کوتاه است که در سه طرف آن باغچه و یک سمت آن برجی با طرح بیزانتین است که ساعت بزرگی وقت روز را بنا بر آنچه در انگلستان است نشان می‌دهد. در یک طرف دفترخانه است و در قسمت مرکزی پذیرائی و اقامتگاه وزیر مختار و سمت دیگر هم اطاقهای اضافی است.

ساختمان بوسیله رواق به باغ دلپذیری باز می‌شود و در آنجا غاز و قو در استخرها شناورند و طاوس‌ها در میان گل‌ها می‌خرامند. نقشه این عمارت را سرگرد پیرسن که وابسته اداره تلگراف هند و اروپا بود کشیده و بایستی اذعان کرد که خوب از عهده آن کار برآمده است. خنکی هوا و دور افتادگی آنجا سراسر این محوطه را یکی از مطلوب‌ترین و غیر عادی ترین مختصات تهران ساخته است.

سفارت کبرای عثمانی و سفارتخانه چند دولت بزرگ دیگر در همان خیابان و یا نزدیک به آنجاست، ولی دولت روس در ناحیه دیگر محلی تهیه کرده و اقامتگاه وزیر مختارش چنانکه ذکر کرده‌ام در بخش قدیمی شهر (پامارم) در نزدیکی بازار است. در محله‌ای که سفارت انگلیس واقع گردیده تأسیسات و عبادتگاه هیئت امریکائی نیز هست. کلیسای آرامنه که سابقاً اتباع بریتانیا را در آنجا

مدفون میکردند و از جمله قبریکی از فرزندان سر والتر اسکات در آنجاست مجاور محل سابق سفارت انگلیس در ناحیه کهنه شهر است.

ارگ - از لحاظ یک فرد بیگانه و شاید هم در نظر یک نفر محلی جالبترین بخش تهران محل چهارگوش وسیعی شامل ارگ است که وسعتی در حدود یک چهارم میل مربع از جنوب میدان توپخانه را در بر دارد. از موقعی که شهر سابق را خراب کردند در چهره ارگ جدید هیچ اثر و علامتی نیست که آن را با ارگهای متعارف همانند نموده باشد، زیرا که هر چند با دیوارهای گلی محصور شده، اما استحکاماتی ندارد و در حال حاضر مشتمل بر چندین حیاط و باغ و بناست که قسمت عمده آن جزء دربارشاهی است. پس بهتر است که من به نحو اجمال تا حدی که قسمت‌های اندرونی بی قواره و در هم برهم آن امکان این کار را می‌دهد شرحی راجع به قصرهای درباری بیان کنم.

قسمتهائی از ابنیه به همان قسم مانده است که در آغاز این قرن سفر و نمایندگان انگلیس و حکومت هند دیده بودند، اما قسمت عمده داخلی آن همان نیست که آنها تعریف کرده‌اند و بوسیله شاه فعلی طی بیست سال گذشته تغییرات کلی در آنها راه یافته است که نویسنده‌ای جدید باید تا به وصف آن پردازد.

قصر - هنگام ورود از خیابان الماسیه از دروازه‌ای بکلی ساده که به هیچ وجه ممتاز نیست شخص تازه وارد به حیاط کوچک نا مرتبی که مشجر است وارد می‌شود، از آنجا او را به حیاط بزرگ تر و مفروش می‌برند که در وسط آن حوض برجسته ایست که آب به رسم ایرانی بدون صدا از لبه صاف آن لبریز می‌شود. در اطراف این حوض پیاده روفرش شده و در سمت دیگرش باغچه و همچنین ردیف درختان چنار و کاج و تبریزی است. سرتاسر انتهای فوقانی این محوطه را عمارت پاکیزه‌ای اشغال کرده که هرگاه پرده ضخیم را که حایل است بالا بکشند قسمت درونی در معرض تماشای عام قرار می‌گیرد و بدین ترتیب تالار یا جایگاه تخت یعنی همان تخت مرمر سفید معروف را در میان شاه نشین جا داده‌اند که در

بعض موارد بخصوص در عید نوروز شاه بر آن جلوس می‌کند با همان وضع و آدابی که در واقع داریوش و خشایارشا در جشن‌های شاهی ۲۴۰۰ سال پیش در تالارهای تخت جمشید می‌کردند چندان تفاوت ندارند.

تخت مرمر - در سمت دیگر تالاری که تخت در آنجاست به اطقهای راه هست که با سبک ایرانی به وسیله اسباب آرایش دیواری و تابلوهای نقاشی آراسته شده است در این قسمت در موقع سلام شاهی وزراء و مهمانان ممتاز پذیرائی می‌شوند.

این تالار اطاق وسیعی است که سقف صاف آن و همچنین دیوارها را آئینه کاری کرده‌اند به این ترتیب که تیکه‌های آئینه به طرزی ظریف و استادانه در گچ تعبیه شده است تا همه چیز چندین برابر نماید و در این شیوه ایرانی‌ها استعداد غیر قابل انکاری دارند و با تصاویری از شاهزادگان متعدد خاندان قاجار مصور ساخته‌اند.

در سر تا سر قسمت تحتانی ایوان سنگ مرمر نصب و بر آن مرمرها شکل‌های برجسته‌ای کنده کاری و با نقش گل و پرندگان آرایش شده است. در وسط همین تالار تخت مرمر قرار دارد که آن را به فرمان کریم خان زند از مرمر سفید یزد ساخته بودند و از شیراز آورده‌اند.^۱

این جسم بزرگ بنا بر تصور و میزانی که در غرب هست به هیچ وجه با تخت پادشاهی قابل مقایسه نیست و در واقع کرسی برجسته ایست که بادیواره

۱ - این تالارهای باز که تخت شاهی در آنجاست خیلی قدیمی‌تر از آنهاست که در زمان داریوش و خشایارشا بوده و از دیرینه ترین ضمائم دستگاه پادشاهی خاورزمین است، چنانکه در کتاب پادشاهان خوانده می‌شود که حضرت سلیمان رواتی پیش آنها ساخت و ستون و آستانه‌ای در جلو آنها و در واقع برای کرسی خویش رواتی ساخت که در آن دادرسی نماید.

۲ - تصویری از آن در کتاب ایران و ایرانیان بنیامین هست و کلیشه‌عالی تمام تالار در کتاب پی. کوست. بنام «ابنیه جدید در ایران» چاپ شده است. بعضی از نویسندگان نوشته‌اند که این تخت هم از جمله غنائیم نادر شاهی از هند است و بعضی‌ها نیز پنداشته‌اند که از مرمر مراغه است، ولی این تخت در زمان کریم‌خان در تالار قصر وی در شیراز که حالا اداره تلگراف هند و اروپاست بوده و باستونها به امر آقا محمد خان به تهران انتقال یافت.

مرمری شبکه‌دار احاطه گردیده و بر ستون‌های پیچیده کوتاه بر شانه پیکره‌های عجیب جن و دیو نهاده شده است و بوسیله دو پله که بر تارک دو شیر بزرگ نصب گردیده بر بالای تخت که شامل دو مرتبه است می‌روند.

در قسمت عقب بالشتی مرواریددوز تکیه گاه هست که در آنجا در مواقع رسمی شاه شاهان جلوس می‌کند و در واقع چهار زانو می‌نشیند. در جلوگاه تخت نیز فواره آب هست. آب جاری یکی دیگر از اختصاصات دستگاه فرمانروائی در مشرق زمین است^۱ سقف ایوان تالار که به سمت باغ است دو ستون عظیم شیاردار پایه دارد و آن هم از مرمر یزد است که به امر کریم خان زند برای قصر او در شیراز ساخته شده بود.

سوزه - از حیاط این تالار راهرو به حیاط بزرگ تری هست که مدخل اصلی و رسمی قصر محسوب می‌شود. در آستان دالان بین این دو حیاط آقا محمدخان جمجمه نادر شاه و کریم خان را دفن کرده بود^۲ با این نیت حقد آمیز که در حین رفت و آمد به قصر، پا بر خاک و غبار دشمنان موروئی خویش بگذارد. در این محل، مدخل بزرگی هست و سرسرای عریض و مفروش دارد که واردین به قصر از میان ظروف برنزی و چینی به دستگاه شاهی وارد می‌شوند.

چون در حین اقامت در تهران سه بار از این پله‌ها بالا رفته‌ام و به اطاق - هائی که با هم اتصال داشته آشنا شده‌ام جا دارد شرحی نیز راجع به آنها بیاورم. در بالای این سرسرا کتابخانه شاه واقع است که اطاق کوچکی است که به سبک اروپائی خوب آراسته و قفسه‌های کتاب که درهای شیشه‌ای داشت در آنجا گذاشته بودند. در این قفسه‌ها متوجه چند جلد کتاب نفیس اروپائی شدم و می‌گویند نسخه‌های خطی عربی بسیار گرانبها در آنجاست.

۱ - این رسم و عادت را به صورت‌های مختلف توجیه کرده‌اند، هم به معنی روشنائی است که فال نیک است و هم علامت بارز ثروت و توانگری. در سرزمینی که آب کمیاب است و از این رو نشانه تجمل محسوب می‌شود.

۲ - بعداً جسد کریم خان را به مقبره اصلی عودت دادند.

در سمت چپ در طبقه بالا موزه جدید واقع است که گالری بزرگی است و بعد از بازگشت همایونی از سفر اول اروپا در سال ۱۸۷۳ بنا شده تا لباس و نشان - های ملوکانه و همچنین مجموعه عمده اشیاء هنری نفیس که قسمتی از آن را فرمانروایان دیگر کشورها اهدا کرده‌اند و یا بنا بر ذوق و علاقه شخصی شاه طی چهل سال سلطنت فراهم شده است جا بدهند.

این تالار فوق‌العاده که با محتویاتش شبیه قصر علاءالدین و یا مغازه عتیقه فروشی و یا انبار جامه‌های فاخر شاهزادگان و یا موزه شهرداری است، محل متوازی الاضلاعی است که بر رأس آن چند گنبد بلند و کوتاه با آرایش گچ‌بری به رنگ‌های سفید و آبی و زرین فراهم ساخته‌اند و مقدار زیادی هم طاقچه‌های عمیق دارد که یک طرف آنها پنجره است و فاصله بین طاقچه‌ها را قفسه‌های شیشه‌ای جا داده و در آنها اجناس بسیار ذی قیمت را در کنار بنجل‌ترین اقلام غیر قابل - وصف به نمایش گذاشته‌اند.

وسط تالار که با کاشی فرش شده است ظروف بزرگ چینی است که غالباً ساخت اروپاست و شمعدانها و چهل چراغها و صندلی‌های راحت که روکش نازک طلائی دارد و روی میزها یا داخل قفسه‌های شیشه‌ای با صرف وقت و دقت قوطی‌های موسیقی نواز سوییسی و نمونه‌هائی ایرانی و دستگاههای هوا سنج و اقلام اروپائی و یا هدایای دیگر و کله حیواناتی را که اعلیحضرت شکار کرده است کنار هم جا داده‌اند.

جواهرات سلطنتی - از اقلامی که در این مجموعه غریب شاید بیش از هر چیز دیگر توجه ناظران بیگانه را جلب می‌کند، تنوع جواهرات تراشیده یا طبیعی است که به صورت‌های گوناگون تعبیه و در جعبه‌های شیشه‌ای گذاشته شده است. در آنجا اسلحه جواهر نشان پادشاهان بزرگ صفوی یا شمشیر امیر تیمور و شاه اسماعیل و آقا محمد خان و یا زره نیم تنه ممتاز شاه عباس دیده می‌شود.

یک جعبه شیشه‌ای محتوی مقدار انبوهی مروارید هست بطوری که میتوان دست در آن فرو برد و شستی برگرفت. روی چهارچوبه جداگانه کره جواهرات که از سنگ‌های قیمتی متعدد شاه فعلی ساخته شده است با ارزش (بدون جواهرات خصوصی او) ۳۲۰٫۰۰۰ لیره که آن را شاهکار صنعتی دوران پادشاهی وی می‌شمارند و با جواهرات همایونی (۷۵ گیروانکه طلای ناب و ۱۳۶۶ قطعه جواهر به وزن ۳۶۵۶٫۴ گرم) به مبلغ ۹۴۷٫۰۰۰ لیره قیمت دارد. دشوار است که برق و جلای سنگ‌های مختلف را از کشورهایی که مبدأ هر کدام جداست تخمین زد و به نظر نمی‌رسد که جواهر ساز ماهری آن را ساخته باشد، ولی تا آنجا که من قادر به تشخیص هستم این دریای گوهر شامل زمرد از فرانسه و انگلستان و الماس از آفریقا و یاقوت سرخ و یاقوت کبود از هندوستان و سنگ گرانهای ملی یعنی فیروزه از خود ایران است^۱.

به نظر من پیش از آنکه روزی پادشاهی ولخرج و یا امکاناً فاتحی از شمال بر این گنجینه خیره کننده دست یابد باید با فکر بازاین منابع در راه نافع تری به کارافتد و شاید بهتر است که در صدد برآیند با بصیرت وافی ارزش اقلام عمده آن را تعیین کنند و مصرف تازه‌ای برای آنها تدبیر شود.

در انتهای فوقانی تالار در جعبه‌های شیشه‌ای چند تاج سلطنتی از روزگار پادشاهان صفوی تا دوره های جدید هست که از میان آنها برجسته تر از همه کلاه بزرگ مروارید نشان با نشان درخشان جقه الماس در جلو آن است که شاه در جشن نوروز بر سر می‌گذارد و آن بارها بر سر فتحعلی شاه دیده شده است، چنانکه در تصاویر انگلیسی و ایرانی نیمه اول این قرن همواره دیده‌ایم.

در آنجا یک نیم تاج عالی نیز هست که به فرمان شاه فعلی در پاریس

۱ - راجع به جواهرات دیگر آقای اورسول Orsolle در کتاب قفقاز و ایران می‌نویسد : یاقوتی که نقش دماوند دارد آخرین جواهری بود که مزدوران پلید آقا محمدخان به زور از شاهرخ تیره - بخت گرفتند و الماسی که مارک تهران بر آن است از جنازه اشرف آخرین پادشاه افغان بوسیله یک تن بلوچ بدست آمده و او آن را به شاه طهماسب دوم تقدیم نموده بود.

ساخته شده ، تعداد شمشیرهای مرصع و غلاف‌ها و سر دوشی‌ها و جام‌ها و ظروف و جعبه‌ها و قلیانها خارج از اندازه است. در جعبه‌های جدا گانه‌ای هم جواهرات ناتراشیده دیده می‌شود. در انتهای تالار تختی جدید است، اگر چه شاید ساخت آن خیلی تازه نباشد و آن به صورت بلندی است که با ظرافت بسیار جواهر نشان و کاملاً یاقوت و زمرد کاری شده است و من راجع به سابقه این اثر هنری زیبا چند کلمه‌ای در اینجا ذکر می‌کنم.

برای من تعریف کرده‌اند که هر موقع شاه از این تالار استفاده می‌کند که مواردش متعدد است مثلاً در روز بارعام و حضور نمایندگان خارجی در مراسم سلام نوروز، اعلیحضرت ترجیح می‌دهد در انتهای جنوبی تالار توقف و بر تخت جلوس کند. درست راست بر دیوار تالار مجموعه‌ی ذی قیمتی از اشیاء نفیس و یا تفنگ‌هایی است که وی از سفر اروپا همراه آورده است.

در اینجا حمایل و نشان‌های دولت‌های خارجی و از جمله نشان گارتر (از انگلستان) و یک ردیف جالب توجهی هم از نشان‌های روسی است. درست دیگر بشقاب‌های بسیار ممتاز نقره و طلا و جعبه‌های جواهر نشان و ظروف زرین و سیمین و قابی نیز حاوی عکس خاندان سلطنتی انگلیس از دوره مسافرت اول شاه در سال ۱۸۷۳ و نمونه‌هایی از شبکه کاری و اقلام متعددی از عاج و استخوان و همچنین ظریف ترین ظروف چینی و چند تا هم از مسواک‌های شش پرسی (طبقه بندی با بد سلیقگی تمام) بر دیوار چند تابلو رنگی روغنی متوسط و مکروه و چند صفحه کاشی شفاف هم راجع به مراحل مختلف زندگانی پادشاه فعلی دیده می‌شود.

می‌گویند سه قطعه از جواهرات عالی متعلق به خود شاه یک سنگ یاقوت تراش نشده است که روزگاری به اورنگ زیب (پادشاه مغولی هند) تعلق داشته و بر نوک تاج کیانی است و قطعه الماس درشتی که بر انگشتر است که پادشاه جرج چهارم (انگلستان) برای فتحعلی شاه هدیه فرستاد که بنا بر شایعه ، بی درنگ دروازه‌های پایتخت و قلب سلطان را با هم تسخیر کرد و بالا تر از همه دریای

نور است که جواهری است هم طراز کوه نور که آن آخری در تصرف خاندان سلطنتی انگلستان است .

می گویند این دو جواهر از تیمور به محمد شاه رسیده بود که چون نادرشاه در دهلی از کشتن او درگذشته بود با تدبیر تمام کلیه جواهرات گرانبهای او را به غنیمت برد و از آن جمله بود همین دو جواهر و تخت طاوس . بعد از مرگ نادرشاه کوه نور بدست احمد شاه درانی افتاد و از او به شاه شجاع رسید و رونجیت سنگ معروف به « شیر پنجاب » از او گرفت و از طریق فتح و پیروزی نصیب خانواده سلطنتی انگلیس گردید . دریای نور در ایران مانده و پادشاهان متعددان را زیور پیکر خود ساخته اند .

فتحعلی شاه با حکم نام خود بر این جواهر خود خواهی و خود کاسی خویش را با تقلیل فاحش ارزش آن تا ابد ارضاء نمود . وی در مراسم سلطنتی آن را چون بازوبند بین شانه و آرنج و گاهی نیز بر کمر بند به کار می برد .
من تقاضا کرده بودم این جواهر را تماشا کنم معلوم شد در صندوق آهنی محفوظ است و بر بالای سریر رفیع سلطنتی جای گرفته است و استنباط کردم که هر وقت کلید نباشد و یا خود صدر اعظم حاضر و حتی به نظر من ایشان ناظر نباشند نشان دادن آن ممنوع است .

تا آنجا که من با مراجعه به یادداشت های خود در خاطر دارم این اقلام محتویات عمده موزه سلطنتی است ۲ در سرزمینی که همواره ماتم بی پولی دارد و برای تجدید حیات که به آسانی با ساختن یا تعمیر کردن راهها و پل ها و کاروانسراها و امور مربوط به سایر احتیاجات اساسی مردم میسر است ، فریاد می کشد فقط بر انگیزختن یک فکر در آنجا ضرور است که با تمام این ثروت گران و کلان که گرد آورده و در جعبه های شیشه ای محبوس کرده اند می توان نواحی

۱ - در کتاب های متعدد خواندم که آن سنگ را ۲,۰۰۰,۰۰۰ لیره ارزش نهادند و بواسطه اقدام فتحعلی شاه یک میلیون لیره از ارزش آن کاسته شده است . اظهاراتی که کشف حقیقت را دشوارتر می سازد . وزن آن ۱۸۶ قیراط است .
۲ - سرهارفورد جوئر در سال ۱۸۱۰ ارزش جواهرات سلطنتی ایران را ۱۵ میلیون و لرد پولینگتن در ۱۸۶۵ از چهل تا پنجاه میلیون لیره تخمین زده است .

وسیعی را مسکون و اجتماعات بزرگی را مرفه ساخت و ناگوار تر این است که اطلاع می یابیم که جواهراتی که در معرض تماشاست کلیه گنجینه سلطان نیست ، بلکه مقدار کثیری دیگر از انواع جواهرات و سیم و زر به صورت شمش در انبارهای طبقه زیر زمین هست که حد اقل ارزش آنها را سه میلیون لیره انگلیسی گفته اند و من از اظهار بالاترین رقم قیمت آنها خود داری می نمایم . وطن پرستی از ناحیه فرمانروایان کاری دشوار نیست خاصه وقتی که امکان آن هست که با کمک انبار جواهرات و کیسه های زر ، گام هائی نیز در این راه برداشته شود .

در زیر بنای موزه چند زیر زمین هست بنام چینی خانه که در آنجا مقدار معتدبیهی از اجناس ساخت سور ۱ و در سدن ۲ و ورستر ۳ قدیمی و چینی های دیگر انبار شده است و آن هدایای سلاطین اروپائی به پادشاه فعلی و شاهان قبل از اوست . بعلاوه یک اسلحه خانه هست که سلاح های عجیب و غریبی دارد و تفنگ های معمولی و شکاری اعلیحضرت در آنجاست و یک دهلیز هم دارای مقدار زیادی از آثار آخرین نقاشی هنرمند ابوالحسن خان غفاری است که لقب صنیع الملک داشته است . این قسمت ها را من ندیده ام .

تخت طاوس و آنچه راجع به آن گفته اند - در سمت دیگر بالای سرسرا اطاقی هست که گاهی محل شورا نابیده می شود . من در همین جابه حضور شاه باریافتیم و هر نوبت که آنجا را دیدم بکلی خالی بود ، غیر از چیزی که کنار پنجره در گوشه ای قرار داشته و آن تخت طاوس معروف است که نادرشاه در سال ۴ - ۱۷۳۹ از هندوستان به غنیمت آورده است و نویسندگان متعددی در باره آن قلمفرسائی کرده اند (کسی هم نظر مخالفی اظهار نکرده است) که همان تخت طاوس است که در دیوان خاص دهلی بود (هنوز محل آن را نشان می دهند) و زیور عمده دربار مغول کبیر به شمار می رفته .

از ملاحظه نظریات همه نویسندگان که راجع به این موضوع مطلب نوشته اند من به این نتیجه رسیده ام که ادعای مزبور بی اساس است و تخت